

گنجینه نوشهای ایرانی

۱۱

مجموعه رسائل مشهور به

# كتاب الانسان الكامل

تصنيف

عزيز الدين نسفي

باشیکتار

هازی کربن

باصح و مقدمه

ماریزان موله

ترجمه مقدمه از

دکتر سید ضیاء الدین دهشیری

مجموعة رسائل  
مشهور به  
كتاب الانسان الكامل  
تصنيف  
عزيز الدين نسفي

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمة

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين  
والصلوة والسلام على انبائه وآولياته خير خلقه وعلى آله واصحابهم  
الطيبيين الطاهرين .

(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفاء ، وخدم فرا ، عزيز بن محمد النسفي که جماعت درويشان - کثراهم الله - ازین بیچاره در خواست کردند که می باید که چند رساله جمع کنید در علومی که دانستن آن ضرورت من سالکان را ، تا مارا مونس ودستوری باشد و ترا ذخیره و بادگاری بشود . گفتم : علومی که دانستن آن ضرورت است مرسالکان را بسیار است ، اگر جمله بیاورم دراز شود ، آنچه شما در خواست کنید جمع کنم . آنچه در خواست کردند احابت کردم و از خداوند تعالی مدد و باری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد ، «انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جديـر» ، وبيست رساله جمع کردم . ده چنان است که مبتدی و منتهی را از آن نصیب باشد مبتدی را ایمان پیدا آید و منتهی را اطمینان زیادت شود ، وده چنان است که جز منتهی را از آن نصیب باشد ، مبتدیان از آن بی بهره و بی نصیب باشند . و پیش از

رسایل پنج فصل نوشته‌یم که هریکی درین راه اصلی است ، و جمله‌را در دو جلد جمع کردم ، وما توفیقی الا بالله عليه توگلت والیه آئیب .

3

### فصل اول

#### در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

(۲) بدان ، اعزّک الله فی الدارین ، که شریعت گفت انبیاست 9  
و طریقت کرد انبیاست ، و حقیقت دید انبیاست : الشريعة اقوالی  
والطريقة افعالی والحقيقة احوالی . سالک باید که اوّل از علم شریعت  
آنچه ما لابد است بیاموزد و باد کیرد و آنگاه از عمل طریقت آنچه ما 6  
لابدست بشکند و بجهای آورد تا از انوار حقیقت بقدر سعی و کوشش وی  
روی نماید .

(۳) ای درویش : هر که قبول می کند آنچه پیغمبر وی گفته است ، از اهل شریعت است ، و هر که می کند آنچه پیغمبر وی کرده است ، از اهل طریقت است ، و هر که می بیند آنچه پیغمبر وی دیده است ، از اهل حقیقت است . هر که هرسه دارد هرسه دارد ، و هر که دو دارد دو دارد ، و هر که یکی دارد یکی دارد ، و هر که هیچ ندارد هیچ ندارد .

(۴) ای درویش ! آن طایفه که هرسه دارند ، کاملاً اند وایشان اند ، که پیشوای خلائق اند و آن طایفه که هیچ ندارند ازین سه ناقصان اند ، وایشان اند که از حساب بهایم اند .

(۵) ای درویش ! بیقین بدان که بیشتر آدمیان صورت آدمی 21

دارند و معنی آدمی ندارند ، وبحقیقت خر و گاو و گرگ و پلنگ و مار و گزدم اند . و باید که ترا هیچ شگ نباشد که چنین است . در هر ٣ شهری چند کسی باشند که صورت و معنی آدمی دارند و باقی همه صورت دارند و معنی ندارند ، قوله تعالی «لقد فرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا يفهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها او لئک كالانعام بل هم اضل » . ٦

### فصل دوم

#### در بیان انسان کامل

(۶) بدان که انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد، واگر این عبارت را فهم نمی کنی عبارتی دیگر بکویم . بدان که انسان کامل آن است که اورا چهار چیز بكمال باشد : اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف . ٩

(۷) ای درویش ! جمله سالکان که در سلوک اند درین میان اند و کار سالکان این است که این چهار چیزرا بكمال رسانند . هر که این چهار چیزرا بكمال رسانید بكمال خود رسید . ای بسا کس که درین راه آمدند و درین راه فرو رفتند وبمقصد نرسیدند و مقصد حاصل نکردند . ١٢

(۸) چون انسان کامل را دانستی ، اکنون بدان که این انسان کامل را اسامی بسیار است باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند، و جمله راست است . ای درویش ! انسان کامل را شیخ و پیشووا وهادی و مهدی گویند ، و دانا و بالغ کامل و مکمل گویند . و امام ٢١

و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان نما و آئینه گیتی نمای و تریاق بزرگ واکسیر اعظم گویند ، و عیسی گویند که مرده زنده می‌کند ، و خضر گویند که آب حیوة خورده است ، و سلیمان گویند <sup>۵</sup> که زبان مرغان می‌داند . و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد از جهت آنکه تمامت موجودات همچون یک شخص است ، و انسان کامل دل آن شخص است ، و موجودات بی‌دل نتوانند بود ؛ پس <sup>۶</sup> انسان کامل همیشه در عالم باشد ؛ و دل زیادت از یکی نبود ، پس انسان کامل در عالم زیادت از یکی نباشد . در عالم دانایان بسیار باشند ، اما آنکه دل عالم است یکی بیش نبود . دیگران در مراتب باشند ، <sup>۹</sup> هر یک در مرتبه‌ئی . چون آن بگانه عالم ازین عالم در گذرد ، یکی دیگر بمرتبه‌ئی رسد و بجای وی نشیند تا عالم بی‌دل نباشد .

(۹) ای درویش ! تمامت عالم همچون حقه‌ئی است پراز افراد <sup>۱۲</sup> موجودات ، و ازین موجودات هیچ چیز و هیچ کس را از خود و ازین حقه خبر نیست ، الا انسان کامل را ، که از خود و ازین حقه خبر دارد ، و در ملک و ملکوت وجبروت هیچ چیز بروی پوشیده نمانده است ؛ <sup>۱۵</sup> اشیارا کماهی و حکمت اشیارا کماهی می‌داند و می‌بینند . آدمیان زبه و خلاصه کائنات اند و میوه درخت موجودات اند و انسان کامل زبه و خلاصه موجودات آدمیان است . موجودات جمله یک بار در تحت نظر انسان کامل اند ، هم بصورت وهم بمعنی ، از جهت آنکه معراج ازین طرف است هم بصورت وهم بمعنی ، تا سخن دراز نشود و از <sup>۱۸</sup> مقصود باز نماییم !

(۱۰) ای درویش ! چون انسان کامل خدای را بشناخت و بلقای خدای مشرف شد ، واشیارا کماهی و حکمت اشیارا کماهی بدانست و بدید ، بعد از شناخت و لقای خدای هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن ندانست که راحت بخلق رساند و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که با مردم چیزی گوید و چیزی کند ، که مردم چون آن بشنوند و بآن کار کنند ، دنیارا باسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه های این عالمی ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند . و هر که چنین کند ، وارث انبیاست ، از جهت آنکه علم و عمل انبیا میراث انبیاست و علم و عمل انبیا فرزند انبیا است . پس میراث ایشان هم بفرزند ایشان می‌رسد . تاسخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم !

(۱۱) ای درویش ! انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالمرا راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند . و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد ، و قاعده و قانون نیک در میان مردم بنهد ، و مردمرا بخدای خواند وار عظمت و بزرگواری ویگانگی خدای مردم را خبر دهد ، ومدح آخرت بسیار گوید و از بقاء و ثبات آخرت خبر دهد ، و مذمّت دنیا بسیار کند ، و از تغییر و بی ثباتی دنیا حکایت کند و منفعت درویشی و خمول با مردم بگوید ، تادردویشی و خمول بر دل مردم شیرین شود و مضرت توانگری و شهوت بگوید تام مردم را از توانگری و شهوت نفرت پیدا آید و نیکان را در آخرت بیهشت و عده دهد و بدان را در آخرت از دوزخ وعید کند و از خوشی بهشت و ناخوشی دوزخ و دشواری حساب حکایت کند ، و بعیالفت حکایت کند و مردم را محبت

و مشق یکدیگر گرداند ، تا آزار یکدیگر نرسانند و راحت از یکدیگر دریغ ندارند و معاون یکدیگر شوند ، و بفرماید تamerدم امان یکدیگر بدهند هم بزبان وهم بدست . و چون امان دادن یکدیگر بر خود واجب دیدند بمعنى بایکدیگر عهد بستند . باید که این عهدا 3 هرگز نشکنند و هر که بشکند ایمان ندارد : من لا عهله لا ایمان 6 له . المسلم من سلم المسلمين من لسانه ویده .

(۱۲) ای درویش ! دعوت انبیا بیش ازین نیست باقی تربیت اولیاست : ائما انت منذر ولکل قوم هادر . دعوت انبیاء رحمت عالم است ؛ وما ارسلناك "الا رحمة للعالمين" . و تربیت اولیا خاص است ، از بهر 9 آنکه انبیاء و اصفان اند و اولیاء کاشفان اند .

(۱۳) ای درویش ، رحمت خدای عام است جمله موجودات را ، و رحمت انبیا عام است جمله آدمیان را ، و رحمت اولیا عام است جمله 12 طالبان را . دعوت انبیا این بود ، جمله یک سخن بودند و جمله تصدیق یکدیگر گردند و این سخن هرگز منسخ نشود . سخن دراز شد و از 15 مقصود دور افتادیم . غرض ماییان انسان کامل بود ، چون کمال و بزرگی انسان کامل را شنبدی ، اکنون بدان که این انسان کامل با این کمال و بزرگی که دارد ، قدرت ندارد ، و بنابرای زندگانی می‌کند ، و بسازگاری روزگار می‌گذراند از روی علم و اخلاق کامل است ، اما 18 از روی قدرت و مُراد ناقص است .

(۱۴) ای درویش ! وقت باشد که انسان کامل صاحب قدرت باشد و حاکم یا پادشاه شود ، اما پیداست که قدرت آدمی چند بود ، و چون 21

بحقيقه نگاه کنى عجزش بيشتر از قدرت باشد ، ونامراديش بيش از مراد بود . انبیا واولیا وملوک وسلطین بسیار چیزها می خواستند که باشد ونمی بود وبسیار چیزها نمی خواستند که باشد ونمی بود . پس معلوم شد که جمله آدمیان از كامل وناقص ودانان وناندان وپادشاه ورعیت عاجز وبيچاره اند وبنامرادی زندگانی می کنند . بعضی از کاملان چون دیدند که آدمی برحصول مرادات قدرت ندارد ، وبعضی وکوشش قدرت حاصل نمی شود وبنامرادی زندگانی می باید کرد ، دانستند که آدمی را هیچ کاری بهتر از ترك نیست وهیچ طاعتی برابر آزادی وفراغت نیست ، ترك کردند وآزاد وفارغ گشتند .

### فصل سوم در بیان کامل آزاد

(۱۵) بدان که گفته شد که انسان كامل آن است که اورا چهار چیز بكمال باشد ، اقوال نیک وافعال نیک ، واخلاق نیک ومعارف . وانسان كامل آزاد آن است که اورا هشت چیز بكمال باشد ، اقوال نیک وافعال نیک واخلاق نیک ومعارف وترك وعزلت وقناعت خمول . هر که این هشت چیزرا بكمال رسانید كامل وآزاد است وبالغ وحرّ است .

(۱۶) اي درویش ! هر که چهار اوّل دارد وچهار آخر ندارد كامل است اما آزاد نیست وهر که چهار آخر دارد وچهار اوّل ندارد آزاد است اما كامل نیست ، وهر که این هشت جمله دارد وبكمال دارد كامل وآزاد وبالغ وحرّ است . اکنون چون كامل آزادرا دانستی ،

بدان که کاملان آزاد ، دو طایفه‌اند چون ترک کردند و آزاد و فارغ گشتند ، دوشاخ پیدا آمد . بعضی بعد از ترک عزلت و قناعت و خمول اختیار کردند ، و بعضی بعد از ترک رضا و تسليم و نظاره کردن اختیار کردند ، مقصود همه آزادی و فراغت بود . بعضی گفتند : آزادی و فراغت در ترک و عزلت و قناعت و خمول است ، بعضی گفتند : آزادی و فراغت در ترک و رضا و تسليم و نظاره کردن است . این هر دو طایفه در عالم هستند و هر یک بکار خود مشغول‌اند . آن طایفه که عزلت و قناعت و خمول اختیار کردند دانستند که چنانکه باعسل گرمی همراه است و چنانکه با کافور سردی همراه است ، بادنیا و صحبت اهل دنیا تفرقه و پراکندگی همراه است ، پس ترک کرده‌اند و دوستی دنیا از دل قطع کرده‌اند . اگر ناگاه اتفاق چنان می‌افتد ، چیزی از دنیاوی روی بدیشان می‌نهد ، یا چیزی از تنعمات ولذات دنیاوی ایشان را می‌سر می‌شود ، یا صحبت اهل دنیا پیش می‌آید ، قبول نمی‌کنند و می‌گریزند . چنانکه دیگران از شیر و پلنگ و مار و کژدم می‌ترسند و می‌گریزند ، ایشان از دنیا و اهل دنیا می‌ترسند و می‌گریزند . و آن طایفه که رضا و تسليم و نظاره کردن اختیار کرده‌اند ، دانستند که آدمی نمی‌داند که به آمد وی در چیست . وقت باشد که آدمی را چیزی پیش آید واورا از آمدن آن چیز خوش آید ، وزیان وی در آن چیز باشد ، وقت باشد که آدمی را چیزی پیش آید واورا از آمدن آن چیز نا خوش آید ، و سود وی در آن چیز باشد . چون این طایفه برین سر واقف شدند ، تدبیر و تصرف خود واردات و اختیار خود از میان

21

برداشتند ، وراضی وتسليم شدند ، اگر مال وجاه بیامد ، شاد نشدند ،  
واگر مال وجاه برفت ، غمناک نگشتند ، واگر نو رسید ، پوشیدند  
واگر کهنه رسید پوشیدند . اگر بصحبت اهل دنیا رسیدند خوش بودند  
وخواستند که اهل دنیا از ایشان سود کنند ، واگر بصحبت اهل  
آخرت رسیدند ، خوش بودند وخواستند که ایشان را از اهل آخرت  
سودی باشد . واین بیچاره مدت‌های مديدة بعد از ترک در عزلت وقناعت  
وخمول بودم ، ومدت‌های مديدة ، بعد از ترک در رضا وتسليم ونظاره  
کردن بودم . وحالی درین ام . ومرا بیفین نشد که کدام شاخ بهتر  
است ، هیچ طرفرا ترجیح نتوانستم کرد ، وامروز که این می‌نویسم ،  
هم هیچ ترجیح نکرده ام . ونمی‌توانم کرد ، از جهت آنکه در هر طرفی  
فواید بسیار می‌بینم ، وآفات بسیار ممی‌بینم .

## فصل چهارم

12

## در بیان صحبت

(۱۷) بدان که صحبت اثر های قوی وخاصیت‌های عظیم دارد . هر  
سالکی که بمقصد فرسید ومقصود حاصل نکرد ، از آن بود که  
بحسبت دانائی فرسید . کار صحبت دانا دارد . هر که هر چه یافت ،  
از صحبت دانا یافت ، باقی این همه ریاضات ومجاهدات بسیار ، واین  
همه آداب وشرایط بی شمار از جهت آن است که تا سالک شایسته  
صحبت دانا گردد ، که سالک چون شایسته بصحبت دانا گشت ، کار  
سالک تمام شد .

(۱۸) ای درویش ، اگر سالکی یک روز ، بلکه یک لحظه بصحبت

21

دانائی رسد ، و مستعد و شایسته صحبت دانا باشد بهتر از آن بود که صد سال ، بلکه هزار سال بریاضات و مجاهدات مشغول باشد ، وان یوماً ۳ عند ربیک کalf سنه ممّا تهدون . امکان ندارد که کسی بی صحبت دانا بمقصود رسد و مقصود حاصل کند ، اگر چه مستعد باشد واگر چه بریاضات و مجاهدات بسیار مشغول بود .

۶) ای درویش ! بسیار کس باشد که بدانا رسد ، واورا از آن دانا هیچ فایده نباشد ؛ واین از دو حال خالی نباشد ، یا استعداد ندارد یا هم مقصود نباشد . آنکه استعداد ندارد از اهل صحبت نیست . ۹ و آنکه استعداد دارد و هم مقصود نیست هم صحبت نباشد از جهت آنکه هم صحبت هم مقصود است . هر کاه دو کس یا زیادت با هم باشند و مقصود ایشان یکی باشد ، هم صحبت باشند ؛ واگر مقصود ایشان یکی نباشد ، هم صحبت نباشند . ۱۲

۲۰) چون معنی صحبترا دانستی ، اکنون بدان که چون بصحبت درویشان رسی ، باید که سخن کم گوئی ، و سخنی که از تو سؤال نکنند جواب نگوئی . واگر چیزی از تو سؤال کنند ، وجواب ندانی ۱۵ باید که زود بگوئی که نمی دانم و شرم نداری ، واگر جواب دانی ، جوابی مختصر با فایده بگوئی و دراز نکشی ، و در بند بحث و مجادله نباشی ، و در میان درویشان تکبیر نکنی ، و در نشستن بالا نظری بلکه ۱۸ ایثار کنی و چون اصحاب حاضر باشند و خلوت باشد یعنی بغیر اصحاب کسی دیگر در میان نباشد ، باید که تکلف نکنی و در ادب مبالغة ننمائی که در چند موضع تکلف نمی باید کرد ؛ بی تکلفی آزادی ۲۱ است .

(۲۱) ای درویش ! نه آنکه بی‌ادبی کنی که بی‌ادبی در همه زمان ودر همه مکان حرام است ، مراد ما آن است که در خلوت بی تکلف زندگانی کنی ، که اگر تو نکلف کنی دیگران را هم نکلف باید کرد وبدین سبب درویشان گران بار شوند ، واز آن صحبت لذت نیابند وآن را سبب تو باشی ، وباید که بت پرست نباشی وچیزی را بت خود نسازی ، آن چنانکه دیگران می‌کنند ، تو نیز می‌کن .

(۲۲) ای درویش ! هر کاری که مباحثت در کردن ونا کردن آن ضرورتی نیست ، در آن کار موافقت کردن با اصحاب از کرم ومروت است ، واگر موافقت نکنی ، بی مروت باشی . وبر هر کاری که عادت کنی ، آن کار بت تو شود ، ودر میان اصحاب بت پرست باشی .

(۲۳) ای درویش ! هر کاری که نه ضرورت باشد ونه سبب راحت اصحاب بود ، بر آن کار عادت نباید کرد که چون عادت کردی بت شد وترک عادت کردن وبتررا شکستن کار مردان است .

### فصل پنجم در بیان سلوک

15

(۲۴) بدان که سلوک عبارت از سیر است ، وسیر الی الله باشد ، وسیر فی الله باشد . سیر الی الله نهایت دارد ، اما سیر فی الله نهایت ندارد ، وسیر الی الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند که از هستی خود نیست شود و بهشتی خدا هست شود ، وبخدا زنده ودانها وینا وشنوا وگویا گردد .

(۲۵) ای درویش ! اگر چه سالک هرگز هیچ هستی نداشت ، اما می‌پنداشت که مگر دارد آن پندار بر خیزد و بیقین بداند که هستی خداراست و بس . چون دانست و دید که هستی خدای راست ، سیر ۳  
الی الله تمام شد ، اکنون ابتداء سیر فی الله است ، و سیر فی الله عبارت از آن است که سالک چون بهستی خدا هست شد ، و بخدا زنده ۶  
ودانا و بینا و گویا و شنوا کشت ، چندان دیگر سیر کند که اشیاعرا کماهی و حکمت اشیاعرا کماهی بتفصیل و بتحقیق بداند و بیینند ، چنانکه ۹  
هیچ چیزی در ملک و ملکوت وجبروت بروی پوشیده نماند . بعضی گفته‌اند که ۱۲  
ممکن است که یک آدمی این همه بداند ، و هیچ چیز نماند که نداند ؛ و بعضی گفته‌اند که ممکن نیست که یک آدمی این همه بداند ، از جهت آن که عمر آدمی اندک است و علم و حکمت خدای بسیار است . وازیتبا گفته‌اند که سیر فی الله نهایت ندارد .

(۲۶) ای درویش ! چون معنی سلوکرا دانستی ، اکنون بدان که اهل حکمت می‌گویند که از تو تا بخدای راه بطريق طول است ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است ۱۵ که نسبت هر مرتبه‌ئی از مراتب درخت با تخم درخت ، و اهل تصوف می‌گویند که از تو تا بخدای راه بطريق عرض است از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است که نسبت هر حرفي ۱۸ از حروف این کتاب با کاتب ، و اهل وحدت می‌گویند که از تو تا بخدای راه نیست ، نه بطريق طول و نه بطريق عرض ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است که نسبت هر حرفي از ۲۱

حروف اين كتاب با مداد ، وازينجا كفته اند که وجود يكى بيش نیست ، وآن وجود خدای است - تعالى وتقدىس - ؛ وبغير از وجود خدای وجودی ديگر نیست وامکان ندارد که باشد .

(۲۷) اي درویش ! اين پنج فصل را در مسجد جمیعه ابرقوه جمع کردم ونوشتم . والحمد لله رب العالمين .

Telegram @eat\_book

رساله اول

دربيان معرفت انسان

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبیائه وآولیائه خیر خلقه ، وعلى آلهم واصحاحهم الطییین الطاهرین .  
۳

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کشّرهم الله - ازین بیچاره درخواست کردند ، که می باید که در معرفت انسان رساله‌ئی جمع کنید ،  
۶ و ظاهر وباطن انسان را شرح کنید ، یعنی بیان کنید که از روی صورت خلقت انسان چون است ، واز روی باطن روح انسانی چیست ،  
۹ و ترقی روح انسانی تا کجاست ؟ و دیگر بیان کنید که هر انسانی چند روح دارد ، و هر روحی چه کار کند . در خواست ایشان «اجابت کردم ، واز خداوند تعالیٰ مدد ویاری خواستم تا از خطأ وزلل نگاه  
۱۲ دارد : «انه على ما يشاء قادر وبالاجابة جدير» .

### فصل اول در بیان خلقت صورت انسان

(۲) بدان ، اعزّك الله في الدارين که اول انسان یک جوهر است  
۱۵ و هر چیز که در انسان بتدریج موجود شد ، جمله در آن یک جوهر موجود بودند ، و هر یک بوقت خود ظاهر شدند . و آن یک جوهر نطفه است ، یعنی تمامت اجزای انسان از جواهر و اعراض ، جمله در نطفه  
۱۸

موجود بودند ، وهر چیز که اورا بکار می‌باید تا بکمال انسانی رسد ، با خود دارد واز خود دارد ، یعنی نطفه هم کاتب ، وهم قلم ، وهم کاغذ ،  
وهم دوات ، وهم مکتوب ، وهم فاری است .

(۳) ای درویش ! نطفه انسان جوهر اول عالم صغیر است ، و ذات عالم صغیر است ، و تخم عالم صغیر است . و عالم عشق عالم صغیر است ،  
نطفه بر خود عاشق است ، می‌خواهد که جمال خودرا بیند ، و صفات  
واسامي خودرا مشاهده کند ، تجلی خواهد کرد ، وبصفت فعل ملتبس  
خواهد شد ، واز عالم اجمال بعالی تفصیل خواهد آمد ، و بچندین صور  
واشکال و معانی و انوار ظاهر خواهد شد ، تا جمال وی ظاهر شود ،  
و صفات واسامي و افعال وی پیدا آید .

## فصل دوم

### در بیان تربیت نطفه

(۴) بدان که نطفه چون در رحم می‌افتد ، مدتی نطفه است ،  
ومدتی علقه است ، و مدتی مضنه است . و در میان مضنه عظام و عروق  
و اعصاب پیدا می‌آید ، تا مدت سه ماه بگذرد ؛ آنگاه در اول ماه  
چهارم که نوبت آفتاب است آغاز حیوه می‌شود و بتدریج حس و حرکت  
ارادی در وی پیدا می‌آید ، تا چهار ماه بگذرد . و چون چهار ماه گذشت  
جسم و روح حاصل شد ، و خلقت اعضا و جوارح تمام گشت . و خونی که  
در رحم مادر جمع شده بود ، غذای فرزند می‌شود . واز راه ناف بفرزنند  
می‌رسد . و جسم و روح و اعضاء فرزند بتدریج بکمال می‌رسد ، تا هشت  
ماه بگذرد . در ماه نهم ، که نوبت باز بمشتری می‌رسد ، از رحم

مادر باین عالم می‌زاید . چنین می‌دانم که تمام فهم نکردنی ، روشنتر ازین بنوعی دیگر بگویم .

### فصل سوم

#### در بیان تربیت نطفه بنوعی دیگر

(۵) بدان که نطفه چون در رحم می‌افتد ، مدور می‌شود ، از 6  
جهت آنکه آب بطبع خود مدور است . آنکه نطفه بواسطه حرارتی  
که با خود دارد ، و بواسطه حرارتی که بر رحم است ، بتدریج  
نصف می‌یابد ، و اجزای لطیف وی از اجزای غلیظ وی جدا می‌شود .  
چون نصف تمام می‌یابد ، اجزای غلیظ از تمام نطفه روی مرکز 9  
نطفه می‌نهد ، و اجزای لطیف از تمام نطفه روی محیط نطفه نهد  
و بدین واسطه نطفه چهار طبقه می‌شود . هر طبقه محیط ما تحت  
خود می‌باشد ، یعنی آنچه غلیظ است روی مرکز می‌نهد ، و در 12  
میان نطفه قرار می‌گیرند و آنچه لطیف است روی محیط می‌آرد ،  
و در سطح اعلی نطفه مقرّ می‌سازد ، و آنچه در زیر سطح اعلی است  
متصل بسطح اعلی است در لطیفی کمتر از سطح اعلی است ، و آنچه 15  
بالای مرکز است و متصل برکز است در غلیظی کمتر از مرکز است ،  
باين واسطه نطفه چهار طبقه می‌شود . مرکزرا که در میان نطفه است  
سودا می‌گویند و سودا سرد و خشک است و طبیعت خاک دارد ، لاجرم 18  
بجای خاک افتاد . و آن طبقه‌را که بالای مرکز است و متصل برکز  
و محیط مرکز است بلغم می‌گویند ، و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب  
دارد ، لاجرم بجای آب افتاد . و آن طبقه‌را که بالای بلغم است 21

ومتّصل ببلغم ومحیط بلغم است خون می‌کویند وخون گرم وتر است  
وطبیعت هوا دارد لاجرم بجای هوا افتاد . وآن طبقه‌را که بالای خون  
است ومتّصل بخون ومحیط خون است صفراء می‌کویند ، وصفرا گرم  
وخشک است وطبیعت آتش دارد . لاجرم بجای آتش افتاد وآن یک  
جوهر که نامش نطفه بود ، چهار عنصر وچهار طبیعت شد واين جمله  
در يك ماه بود .  
6

### فصل چهارم

#### در بیان موالید

(۶) چون عناصر وطبایع تمام شدند ، آنگاه ازین عناصر وطبایع 9  
چهار گانه موالید سه گانه پیدا آمدند . اول معدن ، دوم نبات ، سیم  
حیوان ، یعنی این عناصر وطبایع چهار گانه‌را قسمت کرد وتمامت  
اعضای انسان پیدا آورد : اعضای اندروفنی وپرورنی واين اعضا معادن‌اند .  
12 هر عضوی را مقداری معین از سودا وبلغم وخون وصفرا می‌فرستاد ؛  
بعضی را از هر چهار برابر وبعضی را متفاوت ، چنانکه حکمت اقتصانی  
می‌کرد ، تا تمامت اعضاء اندروفنی وپرورنی پیدا آمدند ، وهمه‌را با  
15 همدیگر بسته کرد ومجاری غذا ومجاری حیوه ومجاری حس ومجاری حریقت ارادی پیدا آورد تا معادن تمام شدند ، واين جمله در يك  
ماه دیگر بود .  
18

### فصل پنجم

#### در بیان روح باتی

(۷) چون اعضا تمام شدند ومعادن تمام گشتند ، آنگاه در هر 21

عضوی از اعضا بیرونی و اندرونی قوّتها پیدا آمدند : قوّه جاذبه و قوّه ماسکه و قوّه هاضمه و قوّه دافعه و قوّه مغیّره و قوّه غاذیه و قوّه نامیه . واین ۳ قوّتها را ملایکه می خوانند . چون اعضا و جوارح و قوّتها تمام شدند ، آنگاه فرزند طلب غذا آغاز کرد واز راه ناف خونی که در رحم مادر جمع شده بود بخود کشید . چون آن خون در معدّه فرزند در آمد و یکبار ۶ دیگر هضم شد و نضج یافت جگر آن کیلوسرا از راه ماساریقا بخود کشید . و چون در جگر در آمد و یک بار دیگر هضم و نضج یافت ، آنچه زبده و خلاصه آن کیموس بود که در جگر است روح بناشید ، ۹ و آنچه باقی ماند بعضی صفرا و بعضی خون و بعضی بلغم و بعضی سودا کشت . آنچه صفرا بود زهره آنرا بخود کشید ، و آنچه سودا بود سپر ز آنرا بخود کشید و آنچه بلغم بود روح بناشید آنرا بر جمله بدن قسمت کرد ۱۲ از برای چند حکمت ، و آنچه خون بود روح بناشید آنرا از راه آورده بجمله اعضا فرستاد تا غذای اعضا شد ؛ و فسّام غذا در بدن این روح بناشید است ، و موضع این روح بناشید جگر است وجگر در پهلوی ۱۵ راست است . چون غذا بجمله اعضا رسید نشو و نما ظاهر شد و حقیقت بناشید است . واين جمله در يك ماه دیگر بود .

### فصل ششم

#### در ییان روح حیوانی

18

(۸) چون نشو و نما ظاهر شد و بناشید تمام کشت و روح بناشید قوت ۲1 کرفت و معدّه وجگر قوی کشتند و بر هضم غذا قادر شدند ، آنگاه آنچه زبده و خلاصه این روح بناشید بود ، دل آنرا جذب کرد . و چون در دل

در آمد ویک بار دیگر هضم ونفخ یافت ، همه حیو شد . آنچه زبده وخلاصه آن حیو بود که در دل است ، روح حیوانی شد ؛ و آنچه از روح حیوانی باقی ماند ، روح حیوانی آنرا از راه شرائین بجمله اعضا فرستاد تا حیو اعضا شد ؛ و همه اعضا بواسطه روح حیوانی زنده شدند ، و قسم حیو در بدن این روح حیوانی است . و موضع این روح حیوانی ۳ دل است . و دل در پهلوی چپ است .  
۶

(۹) و چون روح حیوانی قوت گرفت ، آنچه زبده وخلاصه این روح حیوانی بود ، دماغ آنرا جذب کرد . و چون در دماغ در آمد ، و یکبار دیگر هضم ونفخ یافت ، آنچه زبده وخلاصه آن ۹ بود که در دماغ است ، روح نفسانی شد ؛ و آنچه از روح نفسانی باقی ماند ، روح نفسانی آنرا ، از راه اعصاب بجمله اعضا فرستاد تا ۱۲ حس و حرکت ارادی در جمله اعضا پیدا آمد ، و حقیقت حیوان این است . واين جمله در يك ماه دیگر بود . عناصر و طبایع و معدن و بنات و حیوان در چهار ماه تمام شدند ، هر يك در ماهی . وبعد از ۱۵ حیوان چیزی دیگر نیست ، حیوان در آخرتست . «وان الدار الآخرة لھی الحیوان لو کانوا یعلمون» .

### فصل هفتم

در بیان حواس ده گانه پنج اندرونی و پنج بیرونی ۱۸

(۱۰) بدان که روح نفسانی که در دماغ است مدرک و محرك است ، وادران او بر دو قسم است : قسمی در ظاهر و قسمی در باطن . باز آنچه در ظاهر است پنج قسم است و آنچه در باطن هم ۲۱

پنج قسم است : يعني حواس ظاهر پنج است ، سمع وبصر وشم وذوق  
ولمس ؛ وحواس باطن هم پنج است ، حس مشترک وخیال ووهم  
وحافظه ومتصرفه . وخیال خزانه دار حس "مشترک" است ، وحافظه  
خزانه دار وهم است . حس "مشترک" مدرک صور محسوسات است ، ووهم  
مدرک معانی محسوسات است ، يعني حس "مشترک" شاهدرا در می یابد ،  
وهم غایبرا . هر چه حواس "بیرونی" در می یابند ، آن جمله را حس "3  
مشترک" در می یابد ، وآن جمله در حس "مشترک" جمع اند ، وحس "6  
مشترک" را از جهت این حس مشترک گفته شد ، يعني مسموعات  
ومبصرات ومشمومات ومذوقات وملموسات در حس "مشترک" جمع اند .  
ووهم معنی دوستی را در دوست ومعنی دشمنی را در دشمن در می یابد ؛  
ومتصرفه آن است که در مدرکاتی که مخزون اند در خیال تصرف  
می کند بترکیب وتفصیل . 9 12

### فصل هشتم در بیان قوّة محرّکه

(۱۱) بدان که قوّة محرّکه هم بر دو قسم است ، باعثه  
وفاعله : باعثه آن است که چون صورت مطلوب یا مهرب ، در خیال  
پیدا آید داعی وباشد قوّة فاعله گردد بر تحریک . وقوّة فاعله آن  
است که محرّک اعضاست ، وحرّکه اعضا از وی است . واین قوّة فاعله  
مطیع وفرمان بردار قوّة باعثه است وقوّة باعثه که داعی وباشد قوّة  
فاعله است بر تحریک ، از جهت دو غرض است : یا از جهت جذب  
منفعت وحصول لذت است ، ودرین مرتبه اورا قوّة شهوانی می گویند ؛ 15 18 21

یا از جهت دفع مضرّت و غلبه است ، و درین مرتبه اورا قوّة غضبی می خوانند .

### فصل نهم

#### در بیان روح انسانی

(۱۲) بدان که تا بدینجا که گفته شد آدمی با دیگر حیوانات شریک است ، یعنی درین سه روح که گفته شد ، روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی . و آدمی که ممتاز می شود از دیگر حیوانات بروح انسانی ممتاز می شود . و روح انسانی نه از قبیل این سه روح است . از جهت آنکه روح انسانی از عالم علوی است ، و روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی از عالم سفلی‌اند . و در روح انسانی اختلاف کرده‌اند که داخل بدن است یا داخل بدن نیست . اهل شریعت می‌گویند که داخل بدن است چنانکه روغن در شیر ؛ و اهل حکمت می‌گویند که داخل نیست و خارج بدن هم نیست ، از جهت آنکه نفس ناطقه در مکان نیست و محتاج مکان نیست . چون در مکان نیست نتوان گفتن که داخل بدن است یا خارج بدن است . و دیگر آنکه داخلی و خارجی صفات اجسام اند و نفس ناطقه جسم و جسمانی نیست ، اما جمله اتفاق کرده اند که روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی داخل بدن اند وزبده و خلاصهٔ غذا اند . غذا بتربیت و پرورش ایشان عروج کرده است و بمراتب برآمده و دانا وشنوا و بینا شده .

(۱۳) ای درویش ! اگر گویند که غذاست که عروج کرده است و بمراتب برآمده و دانا وشنوا شده ، راست باشد ، و اگر گویند

که نور است که با غذا همراه است آن نور عروج کرده است و بمراتب  
بر آمده و دانا و بینا و شنوا شده ، هم راست باشد . چنین می دانم که  
تمام فهم نکردنی ، روشن تر ازین بگویم که دانستن این سخن از  
مهماًت است ، وریاضات و مجاهدات اهل هند جمله بنا برین سخن  
است ؛ یعنی سخنی بغاایت خوب است و بسیار مشکلات از دانستن این  
6 سخن کشاده می شود و حل می کردد .

### فصل دهم

#### در بیان سلوک اهل هند

9 (۱۴) بدان که خاک و آب و هوا و آتش و حیوانات و نباتات و افلاک  
وانجم یعنی جمله افراد موجودات مملو از نور اند ، و عالم مالامال  
نور است و این نور است که جان عالم است . و آن عزیز از سر این نظر  
12 فرموده است :

#### بیت

مرد باید که بوی داند برد      ورنه عالم پر از نسیم صbast  
15 و آن عزیز دیگر هم از سر این نظر فرموده است

#### بیت

رو دیده بدست آر که هر ذره زخاک      جامیست جهان نمای چون درنگری  
18 (۱۵) ای درویش ! عالم دو چیز است ، نور و ظلمت یعنی دریایی  
نور است و دریایی ظلمت . این دو دریا در یک دیگر آمیخته اند ،  
نور را از ظلمت جدا می باید کرد تا صفات نور ظاهر شوند ، و این  
21 نور را از ظلمت اندرون حیوانات جدا می توانند کرد از جهت آنکه

در اندرون حیوانات کار کنان اند و همیشه در کار اند؛ و کار ایشان این است که این نوررا از ظلمت جدا می کنند. اول غذا در دهان ۳ نهادند: دهان کار خود تمام می کند و بمعده می دهد و معده کار خود تمام می کند و بچگر می دهد، و چگر کار خود تمام می کند و بدل می دهد، و دل کار خود تمام می کند و بدمعاغ می دهد. چون بدمعاغ ۶ رسید و دمعاغ کار خود تمام کرد و عروج تمام شد و نور از ظلمت جدا کشت و صفات نور پیدا آمدند و حیوان دانا وشنوا و بینا کشت و این ۹ اکسیر است و حیوانات دائم در اکسیر اند و آدمی این اکسیر را بنها یست رسانید، و اکسیر این اکسیر است که آدمی می کند بهر چیزی که ۱۲ می خورد جان آن چیزها می ستاند وزبده و خلاصه چیزها می گیرد - یعنی نوررا از ظلمت چنان جدا می کند که نور خودرا کماهی می دارد و می بیند. و این جز در انسان کامل نباشد.

(۱۶) ای درویش! انسان کامل این اکسیر را بکمال رسانید و این نوررا تمام از ظلمت جدا گردانید از جهت آنکه نور هیچ جای دیگر ۱۵ خودرا کما هی ندانست و ندید، و در انسان کامل خودرا کما هی دید و دانست.

(۱۷) ای درویش! این نوررا بکلی از ظلمت جدا نتوان کردن ۱۸ که نور بی ظلمت نتواند بود و ظلمت بی نور هم نتواند بود، از جهت آنکه نور از جهتی و قایه ظلمت است و ظلمت از جهتی و قایه نور است. هر دو با یکدیگر اند و با یکدیگر بوده اند و با یکدیگر خواهند بود، ۲۱ اما نور با ظلمت در اول همچنان است که روغن با شیر، لاجرم صفات

نور ظاهر نیستند، می باید که نور با ظلمت چنان شود که مصباح در مشکوٰة تا صفات نور ظاهر شوند. چون بمراتب بر می آید و کارکنان هر یک کار خود تمام می کنند و بدمعاغ می رسد چنان می شود که مصباح در مشکوٰة، و حقیقت آدمی این مصباح است. و این مصباح است که مرتبه دیگر عروج می کند بعد از آنکه بدمعاغ می رسد. اما تا مادام که بدمعاغ نرسیده است عروج وی هم از روی صورت است و هم از روی معنی. چون بدمعاغ رسید عروج وی از روی معنی است نه از روی صورت؛ یعنی عروج او آن است که صافی تر می شود و صفات وی بیشتر ظاهر می شود.

(۱۸) ای درویش! این مصباح همه کس دارد، اما از آن بعضی ضعیف و مکرّر است؛ این مصباح را قوی و صافی می باید گردانید که علم اولین و آخرین در ذات این مصباح مکنون است تا ظاهر گردد. هر چند این مصباح قوی تر و صافی تر می شود علم و حکمت که در ذات او مکنون است ظاهر تر می گردد. وقت او بدو چیز است، روزی یک نوبت خوردن، و آن یک نوبت چیز خوردن چیزی صالح خوردن و چیزی صالح آن باشد که از وی خون لطیف بسیار تولّد کند. و صفائی وی بچهار چیز است، کم خوردن و کم کفتن و کم خفتن و عزلت.

(۱۹) ای درویش! این فصل از اول تا آخر بیان سلوک اهل هند است. سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم، غرض ما بیان ارواح بود، آمدیم بسخن شما که این سخنان که درین فصل گفته شد لقمه ایست

که لایق حوصله شما نیست .

### فصل یازدهم

#### در بیان آنکه روح چیست

(۲۰) بدان که روح نباتی جوهر است و مکمل و محرك جسم است بالطبع ، و روح حیوانی جوهر است و مکمل و محرك جسم است بالاختیار ، و روح انسانی جوهر بسیط است و مکمل و محرك جسم است بالاختیار ۶ والعقل . واگر این عبارت را فهم نمی کنی بعارت دیگر بگوییم . بدان که روح حیوانی مدرک جزئیات است و روح انسانی مدرک جزئیات و کلیات ، و روح حیوانی در یابنده نفع و ضر است و روح انسانی در یابنده نفع و ضر ۹ است و انفع واضر است .

(۲۱) ای درویش ! روح انسانی حی " عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است ، و نه چنان است که از موضعی می بیند و از موضعی دیگر ۱۲ می شنود ، و از موضعی دیگر می گوید چنانکه قالب که این چنین متجزی و قابل قسمت باشد ، و روح انسانی متجزی و قابل قسمت نیست روح انسانی در وقت دانش همه داناست و در وقت دیدن همه بیناست و در وقت ۱۵ شنیدن همه شنواست و در وقت گفتن همه گویاست و در همه صفات هم چنین می دان و بسایط هم چنین باشد .

### فصل دوازدهم

#### در بیان ترقی روح انسانی

(۲۲) بدان که اهل شریعت می گویند که انسان چون تصدیق ۲۱ انبیا کرد و مقلد انبیا شد ، بمقام ایمان رسید و نام او مؤمن گشت .

وچون با وجود تصدیق و تقلید انبیا عبادت بسیار کرد و اوقات شب و روزرا  
 قسمت کرد و بیشتر بعبادت گذرانید ، بمقام عبادت رسید و نام او عابد  
 شد و تمام گشت . وچون با وجود عبادت بسیار روی از دنیا بکلی گردانید 3  
 و ترک جهال و جاه کرد و از لذات وشهوات بدنه آزاد شد ، بمقام زهد  
 رسید و نام او زاهد گشت ؟ وچون با وجود زهد اشارا کما هی و حکمت  
 اشارا کماهی دانست و دید چنانکه در ملک مملکوت و جبروت هیچ چیز 6  
 بر وی پوشیده نماند ، و خود را وپروردگار خود را شناخت ، بمقام معرفت  
 رسید و نام او عارف گشت . واين مقام عالي است و از سالگان اندکي بدین  
 مقام رسند که سرحد ولايت است . وچون با وجود معرفت اورا خدای 9  
 تعالي بمحبت والهام خود مخصوص گردانيد بمقام ولايت رسید و نام او  
 ولی گشت . وچون با وجود محبت والهام اورا حق تعالي بوحی و معجزه  
 خود مخصوص گردانيد و بر پیغام بخلق فرستاد تا خلق را بحق دعوت کند ، 12  
 بمقام نبوت رسید و نام وی نبی گشت . وچون با وجود وحی و معجزه اورا  
 حق تعالي بكتاب خود مخصوص گردانيد ، بمقام رسالت رسید و نام او  
 رسول گشت . وچون با وجود كتاب شريعت اول را منسون گردانيد 15  
 و شريعيتى دیگر نهاد بمقام اولو العزم رسید و نام او اولو العزم گشت .  
 وچون با وجود آنکه شريعت اول را منسون گردانيد و شريعيتى دیگر  
 نهاد ، اورا خدای تعالي ختم نبوت گردانيد و بمقام ختم رسید و نام او 18  
 خاتم گشت . اين بود ترقی روح انسانی .

(۴۳) اي درویش ! روح مؤمن يك مرتبه ترقی کرد و روح خاتم نه  
 مرتبه ترقی کرد . چون اول و آخر را دانستی اکنون باقی را همچنین 21

می دان . چون ترقی روح انسانی معلوم کردی اکنون بدان که اهل شریعت می گویند که ترقی روح انسانی همین نه مرتبه بیش نیست ، ۳ واين هر نه مرتبه اهل تقوی و علم اند . اما هر کدام مرتبه‌ئی که بالاتر است و آخرتر ، علم و تقوی او بیشتر است چنانکه علم و تقوی هیچ کس بعلم و تقوی خاتم نرسد و هر کدام آخرتر بالاتر است ، مقام او که بعد از مفارقت قالب باز گشت او بدان خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر است . ۶ چنانکه مقام هیچ کس بمقام خاتم نرسد ، عرش خاص مقام خاتم انبیاست . و بنزدیک اهل شریعت این هر نه مرتبه عطائی اند و هر یکرا مقامی معلوم ۹ است و بسی و کوشش از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت ، از جهت آنکه بنزدیک اهل شریعت ارواح را پیش از اجساد آفریده اند ، هر یکرا در مقام معاف ، هم از روی مکان هم از روی مکانت . چون بقالب آیند ۱۲ و عمر خود ضایع نکند و بسی و کوشش مشغول باشند بمقام خود رسند ، واز مقام معلوم خود در نتوانند گذشت .

(۲۴) واهل حکمت هم می گویند که ترقی روح انسانی همین نه مرتبه بیش نیست واين هر نه مرتبه اهل علم و طهارت اند ، و هر کدام ۱۵ مرتبه که بالاتر است علم و طهارت وی بیشتر است ، و مقامی که بعد از مفارقت قالب باز گشت وی آن خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر است ، اما اهل حکمت می گویند که این هر نه مرتبه کسبی اند و هیچ کس را ۱۸ مقام معلوم نیست ، مقام هر کس جزاء علم و عمل وی است ، هر که علم و طهارت بیشتر کسب می کند ، مرتبه وی بالاتر می شود و مقامی که باز گشت وی بدان خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر می گردد ، از جهت ۲۱

آنکه نزدیک اهل حکمت ارواح را پیش از اجساد نیافریده اند آری اووام‌با اجساد آفریده اند؛ پس هیچ کس را مقام معلوم نبوده باشد، هر یک مقام خودرا اکنون پیدا می‌کند. و دیگر اهل حکمت می‌گویند که هیچ چیزرا ختم نیست و اگر همه چیزرا ختم هست باز آغاز هست، یعنی در آخر دور قمر همه چیز بکمال خود رسد و هر چیز که بکمال خود رسید ختم آن چیز شد، باز در اول دور دیگر همه چیزرا ابتدا باشد تا باز بتدربیح بکمال خود رسند.

(۲۵) واهل وحدت می‌گویند که ترقی روح انسانی را حدی پیدا نیست از جهت آنکه اگر آدمی مستعدرا هزار سال عمر باشد و درین هزار سال بتحصیل و تکرار و مجاہدات و اذکار مشغول بود هر روز چیزی داند و چیزی یابد، که پیش از آن روز ندانسته باشد و نیافته بود از حکمت، از جهت آنکه علم و حکمت خدای نهایت ندارد. و دیگر اهل وحدت می‌گویند که هیچ مقامی شریف تر از وجود آدمی نیست تا بعد از مفارقت قالب بازگشت روح آدمی بآن مقام باشد. جمله افراد موجودات در سیر و سفر اند تا بآدمی رسند. چون بآدمی رسیدند بکمال رسیدند و معراج همه تمام شد. و آدمی هم در سیر و سفر است تا بکمال خود رسد چون بکمال خود رسید معراج آدمی هم تمام شد، و میوه موجودات بکمال خود رسید. و بنزدیک اهل وحدت کمال آدمی وجود ندارد، از جهت آنکه آدمی بهر کمالی که بر سر نسبت باستعداد وی و نسبت بعلم و حکمت خدای هنوز ناقص باشد. پس آدمی را که کامل گفته می‌شود بنسبت گفته می‌شود، و بنزدیک اهل شریعت واهل حکمت

کمال وجود دارد. کمال آدمی در چهار چیز است : اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک و معارف . و مراد از معارف معرفت چهار چیز است ، معرفت دنیا ، و معرفت آخرت و معرفت خود و معرفت پروردگار خود . ۳

### فصل سیزدهم

#### در بیان آنکه یک آدمی چند روح دارد

۲۶) بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می‌گویند که بعضی از آدمیان سه روح دارند ، واینها ناقصان اند ، وبعضی از آدمیان چهار روح دارند واینها مقتضیان اند ، وبعضی از آدمیان پنج روح دارند واینها کاملاً اند ، واین پنج روح هر یک غیر یکدیگر اند ، قالب بمتابه مشکوٰ است . روح نباتی که در جگر است بمتابه زجاجه است ، وروح حیوانی که در دل است بمتابه فتیله است وروح نفسانی که در دماغ است بمتابه روغن است ؛ واین روغن از غایت لطافت وصفاً می‌خواست که اشیاراً وحکمت اشیاراً کما هی بداند و به بیند بیش از آنکه نار بوی پیوندد : « یکاد زیتها یضئیٰ ولو لم تمسسهُ نار ». پس این روغن نور باشد و چون نار که روح انسانی است بر روغن پیوست « نور علی نور » باشد ۱۵ و چون نور الله بروح انسانی پیوست نور نور شد : « یَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء ». ۱۶)

۲۷) ای درویش ! بدان که بنزدیک این ضعیف آن است که هر آدمی که هست از کامل و ناقص یک روح بیش ندارد ؛ اما آن یک روح مراتب دارد و در هر مرتبه نامی دارد . از اسمی بسیار مردم می‌پندراند که مگر روح هم بسیار است و نه چنین است ؛ روح یکی بیش نیست ۲۱

وجسم یکی بیش نیست ، اما جسم وروح مراتب دارد ودر هر مرتبه‌ئی نامی دارد .

- ۳) ای درویش ! جسم وروح هر دو در ترقی وعروج آند وبرراتب  
برمی‌آیند تا بعد خود رسند ، اگر آقتو بایشان نرسد . وچون بعد خود  
رسیدند ، باز هر دو روی در نقصان می‌نهند . هرچیز که در زیر فلك قمر  
است عروجی دارد ، وآن عروج را حدی ومقداری معلوم است ونزویل  
دارد ، وآن نزول را حدی ومقداری معلوم است . ودر میان عروج ونزول  
استوائی دارد وآن استوارا هم حدی ومقداری معلوم است . گوئیا صراط  
این است ؛ وبرین صراط چندین گاه بیلا می‌باید رفت ، وچندین گاه  
راست می‌باید رفت ، وچندین گاه بزر می‌باید رفت . واین صراط بر  
روی دوزخ کشیده است ، وآن بایست است و بایست دوزخ سخت  
ودر های بسیار دارد . وجمله خلق را گذر برین دوزخ است از نبی  
دولی وپادشاه ورعیت وتوانگر درویش وبزرگ وکوچک چیزها که  
نبود خواهند که بود وچیزها که بود خواهند که نبود وهردو دوزخ است .  
وبعضی کس برین صراط خوش وآسان بگذرند از جهت آنکه سخن  
دانایان قبول کنند وبدنیا مشغول نشوند وحریص وطامع نباشند وترک  
بایست کنند وکارهای دنیارا سهل وآسان برگیرند . وبعضی کس افغان  
وخيزان بگذرند ، وبعضی کس بغايت در زحمت باشند وناخوش ودشوار  
بگذرند ، از جهت آنکه سخن دانایان قبول نکنند وبدنیا مشغول شوند  
وبآتش حرص وطعم می‌سوزنند وبا آتش حسد گدازنند . وهر که ازین  
صراط گذشت از دوزخ گذشت وبیهشت رسید ، همان بهشت که اوّل در

آن بوده است.

(۲۹) هر چند می خواهیم که سخن دراز نشود بی اختیار من دراز می شود . غرض آن بود که روح یکی بیش نیست و جسم یکی بیش نیست .  
واین سخن وقتی بر تو روشن شود که بدانی که مبداء جسم چیست واز چه پیدا آمد و مبداء روح چیست واز چه پیدا آمد .

6

### فصل چهاردهم

در بیان آنکه اجسام و ارواح و موالید چون پیدا آمدند  
و در بیان آنکه مزاج چیست و چون پیدا آمد

(۳۰) بدان که خاک و آب و هوا و آتش امehات اند و هر یکی صورتی دارند و معنی دارند . صورت هر یکی ظلمت است و معنی هر یکی نور است .  
صورت هر یکرا عنصر میگویند و معنی هر یکرا طبیعت می خوانند . پس  
چهار عنصر و چهار طبیعت باشد . هر گاه که این چهار بایک دیگر  
بیامیزند ، چنانکه شرط آن است البته ازین میان چیزی متشابه الاجزا  
پیدا آید ، آن مزاج است و مزاج را از امتزاج گرفته اند .

(۳۱) چون این مقدمات معلوم کردی و معنی مزاج را دانستی ، اکنون  
بدان که چون امehات بیامیزند البته صورت هر چهار آمیخته شود و معنی  
هر چهار هم آمیخته شود . از صورت هر چهار چیزی متشابه الاجزا پیدا  
آید و آنرا جسم کویند واز معنی هر چهار چیزی متشابه الاجزا پیدا آید  
و آنرا روح می خوانند . پس مزاج هم در جسم باشد وهم در روح بود ،  
تا مادام که امehات با هم دیگر بیامیخته بودند و مفرد بودند ، عناصر و طبایع  
می گفتند و چون با یکدیگر بیامیختند مزاج پیدا آمد ، جسم و روح

می خوانند . چون جسم و روح موالیدرا دانستی ، اکنون بدان که این جسم است که بمراتب برمی آید و در هر مرتبه‌ئی نامی می گیرد : جسم جماد و جسم نبات و جسم حیوان . و این روح است که بمراتب بر می آید و در هر مرتبه‌ئی نامی می گیرد : روح جماد و روح نبات و روح حیوان . و انسان یک نوع است از انواع حیوان و روح انسان را با صفات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند : هر چند دانان ری شود نام دیگر می گیرد .

(۳۲) این است حقیقت مزاج و این است حقیقت جسم و این است حقیقت روح که گفته شد . جسم از عالم هلک است و روح از عالم ملکوت ، جسم از عالم خلق است و روح از عالم امر . چون معلوم شد که روح یکی بیش نیست ، پس تعریف روح آن باشد که روح جوهر است که مکمل و مجرّد جسم است در مرتبه نبات بالطبع ، و در مرتبه حیوان بالاختیار و در مرتبه انسان بالاختیار والعقل .

### فصل پانزدهم

#### در بیان تصیحت

(۳۳) ای درویش ! باید که بر دنیا و نعمت دنیا دل نهی و بر حیوة و صحت و مال و جاه اعتماد نکنی ، که هر چیز که در زیر فلك قمر است و افلاك برایشان می گردد بريک حال نمی ماند ، والبته از حال خود می گردند . یعنی حال اين عالم سفلی بريک صورت نمی ماند ، همیشه در گردش است ، هر زمان صورتی می گیرد و هر ساعت نقشی پیدا می آيد . صورت اول هنوز تمام نشده است و استقامت نیافته است که صورت دیگر آمد و آن صورت اول را محو گردانید ؛ یعنیه کار عالم

بموج دریا می ماند یا خود موج دریاست ، وعاقل هر گز بر موج دریا  
عمارت نسازد و نیت اقامت نکند .

۳) ای درویش ! درویشی اختیار کن ، که عاقل ترین آدمیان  
درویشانی اند که با اختیار خود درویشی اختیار کرده اند ، و از سر دانش  
نامرادی برگزیده اند ، از جهت آنکه در زیر هر مرادی ده نامرادی  
نهفته است بلکه صد ، وعاقل از برای یک مراد صد نا مرادی تحمل نکند ،  
ترک آن یک مراد کند تا آن صد نا مرادی نباید کشید .

۴) ای درویش ! بیقین بدان که ما مسافرانیم والبته ساعه " فساعه "  
در خواهیم گذشت و حال هریک از ما هم مسافر است والبته ساعه " فساعه "  
خواهد گذشت واگر دولت است می گذرد واگر محنت است هم می گذرد .  
پس اگر دولت داری اعتماد بر دولت مکن که معلوم نیست که ساعه  
دیگر چون باشد واگر محنت داری هم دل خود را تنگ مکن که معلوم  
نیست که ساعه دیگر چون باشد ، دربند آن مباش که آزاری از تو  
بکسی رسد ، بقدر آنکه می توانی راحت می رسان . والحمد لله رب العالمين

تمام شد رساله اول

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

رسالة دوّم  
دربيان توحيد

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمرتكبين ، والصلوة والسلام على خير خلقه انبائه وآوليائه وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين !

(۱) اما بعد ، چنین کوید اضعف ضعفا و خادم فقرا عزیز بن عمد النسفی که جماعتی درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره در خواست کردند که میباید که در توحید رساله‌ئی جمع کنید و بیان کنید که کفر و توحید و اتحاد و وحدت چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطأ و زلزل نگاه دارد « انه على ما يشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

## فصل اول در بیان واجب الوجود

(۲) بدان - اعزک الله فی الدارین - که وجود از دو حال خالی نباشد ، یا اورا اول باشد یا نباشد . اگر اورا اول نباشد آن وجود قدیم است ، و اگر باشد آن وجود حادث است . و این سخنی بغايت روشن و ظاهر است و در وی خفائی نیست ، و دیگر بدان که هیچ شک نیست که ما وجود می یابیم . اگر این وجود که ما می یابیم قدیم است پس وجود قدیم یافتنی و اگر حادث است هم وجود قدیم یافتنی ، از جهت آنکه حادث بی قدیم نتواند بود ، والبته باید که بقدیم رسد

تا حادث را وجود باشد . وجود قدیم واجب الوجود است تعالی وتقدس وجود حادث ممکن الوجود است وواجب الوجود خدای عالم است ، وممکن الوجود عالم خداست . وواجب الوجود یکی بیش نباشد ، از 3 جهت آنکه ممکنات را بضرورت واجبی می باید وضرورت کلی یکی بیش نیست ، وواجب الوجود باید که عالم ومرید قادر بود از جهت آنکه 6 امکان ندارد که بی این سه صفت کسی چیزی پیدا تواند آوردن .

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که مردم در معرفت واجب الوجود بر تفاوت اند . بعضی اهل تقليد اند ، وبعضی اهل استدلال اند ، وبعضی اهل کشف اند . وما سخن اين هر سه طایفه را 9 بشرح بیاوریم تا سالکان بدانند که هر یک از کدام طایفه اند ودر کدام مرتبه اند .

## فصل دوم

در بیان اعتقاد اهل تقليد وابن طایفه را عوام می گویند

(۴) بدان که اهل تقليد بزبان اقرار می کنند وبدل تصدیق می 1.5 کنند هستی ویکانگی خدارا تعالی وتقدس ، و می دانند که این عالم را صانعی است و صانع عالم یکی است واول و آخر وحد ونهایت ومثل ومانند ندارد وحی عالم ومرید قادر وسمیع وبصیر ومتکلم است ، 18 ظاهر و باطن بندگان را می دارد واقوال وفعال بندگان را می شنود و می بیند و داناست بهمه چیز و تواناست بر همه چیز موصوف است بصفات سزا و منزه است از صفات ناسزا . اما اعتقاد این طایفه بواسطه حسن وسمع 21 است ، یعنی نه بطريق کشف و عیان و نه بطريق دلایل وبرهان است

شنوده است و اعتقاد کرده است.

(۵) ای درویش ! اگر چه این اعتقاد بواسطه حس و سمع است اما در حساب است و این طایفه از اهل ایمان اند و درین مرتبه قدر غالب باشد از جهت آنکه مقلد اگر چه اعتقاد بهستی و یگانگی خدای دارد ، و خدای را عالم و مرید قادر می داند ، اما علم واردات و قدرت خدای را بر جمله اسباب و مسیبات بنور کشف و عیان و یا بنور دلایل و برهان محیط ندیده است ؛ و جمله اسباب را همچون مسیبات عاجز و مسخر مشاهده نکرده است . باین سبب اسباب پیش این مقلد معتبر باشد و همه چیزرا باسباب اضافت کند واز سبب بیند از جهت آنکه این مقلد هنوز در حس است و اسباب محسوس اند و حس این مقلد بیش ازین ادراک نمی تواند کرد واز اسباب در نمی تواند گذشت .

(۶) ای درویش ! چون دانستی که اسباب درین مرتبه معتبر است ، اکنون بدان که غم عمر و معاش و اندوه رزق درین مقام است و حرص وسیع بسیار در کارها درین مقام است و محبت اسباب و محبت غیر درین مقام است ، و اعتماد کردن بر گفت طبیب و گفت منجم درین مقام است .

### فصل سوم

در بیان اعتقاد اهل استدلال و این طایفه را خاص می گویند

(۷) بدان که اهل استدلال بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می کنند هستی و یگانگی خدای را تعالی و تقدس ، و بیغین می دانند که این عالم را صانعی هست و صانع عالم یکی است واول و آخر وحد ونهایت

ومثل ومانند ندارد ، وحیٰ عالم ومرید قادر وسميع وبصير ومتکلم است ؛ ظاهر وباطن بندگان را می‌داند واقوال وافعال بندگان را می‌شنود و می‌بیند . دانست بهمه چیز وتواناست بر همه چیز ، موصوف است 3 بصفات سزا و منزه است از صفات ناسزا . واعقاد این موحد بواسطه نور عقل است ، یعنی بطريق دلایل قطعی وبرهان یقینی است . و درین مرتبه 6 جبر برین موحد غالب باشد ، از جهت آنکه این موحد چون بنور عقل و دلایل قطعی وبرهان یقینی خدایرا ویگانگی خدایرا شناخت ویقین دانست که علم واردات وقدرت او بکلی موجودات محیط است ، موجودات 9 رایسکبار عاجز ومقهور دید واسبابرا همچون مسببات عاجز ومقهور یافت ، یعنی چنان که تا اکنون مسببرا عاجز ومقهور می دید اکنون سببرا هم عاجز ومقهور بیند .

(۸) ای درویش ! هر که خودرا شناخت علامت او آن باشد که 12 چنانکه قلمرا مسخر می‌دید ، اکنون انگشترا هم مسخر می‌بیند . اگر چه دست محرك انگشت است ، وانگشت محرك قلم است ، واز قلم 15 حرف پیدا می‌آید ، اما چه تفاوت است میان حرف و قلم وانگشت و دست ، چون هر چهار عاجز ومقهور ومسخر اند ، محرك جمله روح است ؛ کایناترا بیکبار همچنین می‌دان ، که هر یك سبب وجود 18 یکدیگر اند ، وهر یك محرك یکدیگر اند ، اما جمله عاجز ومقهور ومسخر خدای اند ، وجود همه از خدای است ، وحرکت همه از خدای است و موجود ومحرك جمله خدای است . وازینجا گفته اند که 21 خودرا وفعال خودرا بشناس تا خدای را وفعال خدای را بشناسی .

(۹) ای درویش ! وجود سبب از خدای است وجود مسبب هم از خدای است . و چنانکه مسبب عاجز و مقهور است ، سبب هم عاجز و مقهور است و سبب را هیچ تأثیر نیست ، در وجود مسبب . بیش ازین تفاوت نیست میان سبب و مسبب که وجود سبب مقدم است بر وجود مسبب . واين سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان که وجود الف مقدم است بر وجود بی اما ترا بیقین معلوم است که وجود الف از کاتب است وجود بی هم از کاتب است بی تفاوت والفراء هیچ تأثیری نیست در وجود بی و کاتب شریک ندارد در کتابت بی . همچنین افراد کاینات بعضی بر بعضی مقدم اند ، اما جمله از خدای اند و خدای شریک ندارد در آفرینش کاینات .

(۱۰) ای درویش ! افراد کاینات نسبت بخدای هیچ یك بر یکدیگر مقدم و هیچ یك از یکدیگر مؤخر نیستند ، جمله برابر اند ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد کاینات با خدای همچنان است که نسبت هر حرفی از حروف این کتاب با کاتب ، حرف اوّل از کاتب ، و حرف دوم از کاتب ، و حرف سوم از کاتب ، همچنین تا آخر کتاب جمله از کاتب است . کاینات را همچنین می دان عرش از خدای و کرسی از خدای و آسمانها از خدای زمین از خدا . جمله افراد موجودات از خدای است وازینجا گفته اند که از تو تا بخدای راه بطریق عرض است ، نه بطریق طول .

(۱۱) ای درویش ! افراد کاینات نسبت یکدیگر بعضی بر بعضی مقدم و بعضی بر بعضی مؤخر اند ، وبعضی ماضی وبعضی مستقبل اند ، اما

نسبت بخدای جمله برابر آند.

(۱۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، ودانستی که علم واردات

وقدرت خدا بجمله اشیا محیط است بکلیات وجزئیات وهیچ چیزی بی  
علم واردات وقدرت خدا در وجود نیامد ونیاید ، اکنون بدان که  
خدای را خزینه های بسیار است ، خزینه وجود و خزینه حیوه  
و خزینه صحت و خزینه رزق و خزینه امن و خزینه غنا و خزینه عقل  
و خزینه علم و خزینه حکمت و خزینه سعادت و خزینه دولت و خزینه  
فراغت ومانند این جمله خزاین خدای آند ، بهر که خواهد دهد  
وبهر که نخواهد ندهد ، وکلید این خزاین بدست هیچ کس نیست ،  
نژد خدای است .

(۱۳) ای درویش ! چون دانستی که این موحد از اسباب در

گذشت و بمسبب اسباب رسید ، وعلم واردات وقدرت مسبب الاسباب را  
بر کل " کابنات محیط دید ، و خزینه های ویرا مالامال یافت ،  
ویقین دانست که بهر که می خواهد می دهد و بی علت می دهد ،  
اکنون بدان که درین مقام است که حرص بر می خیزد و توکل  
بهای آن می نشیند ، درین مقام است که سعی و کوشش بسیار بر  
می خیزد و رضا و تسلیم بهای آن می نشیند ، و درین مقام است که  
محبّت غیر بر می خیزد و محبّت خدای بهای آن می نشیند ، و درین  
مقام است که غم معاش و اندوه رزق بر می خیزد ، و درین مقام است  
که شرک خفی بر می خیزد ، و درین مقام است که طبیب معزول می شود  
و منجم باطل می گردد ، و اسباب بیکبار از پیش این موحد بر خاست ،

چنانکه اگر در وقتی بنادر نظرش بر سببی افتاد در وقت رنج یا در وقت راحت، آن را شرك داند و زود از آن باز گردد، و بتوبه واستفار مشغول شود.

### فصل چهارم

در بیان اعتقاد اهل کشف، واين طایفه را خاص الخاص می گويند،

(۱۴) بدان که اهل کشف بزبان افراد می کنند و بدل تصدیق می کنند هستی ویگانگی خدای را تعالی و تقدس. واين هستی ویگانگی که ايشان بزبان افراد می کنند و بدل تصدیق می کنند بطريق کشف وعيان است.

(۱۵) اي درويش! اين طایفه اند که از تمامت حجابها گذشند، وبمشاهده خدای رسیدند، و بلقای خدای مشرف شدند. و چون بلقای خدای مشرف شدند، و بعلم اليقين دانسته بودند، اکنون بعض اليقين هم دانستند، و دیدند که هستی خدای راست و بس. ازین جهت اين طایفه را اهل وحدت می گويند که غير خدای نمی بینند و نمی دانند، همه خدای می بینند و همه خدای می دانند.

(۱۶) اي درويش! از کفر تا بتوحيد راه بسيار است، و از توحيد تا با تحادر راه بسيار است، و از اتحاد تا بوحدت هم راه بسيار است، و وحدت است که مقصد سالکان و مقصود زوندگان است.

(۱۷) اي درويش! معنى مطابق کفر پوشش است، و پوشش بر دو قسم است. يك پوشش آن است که بواسطه آن پوشش خدای را نمی بینند و نمی دانند، واين کفر مبتدیان است، واين کفر

مذموم است؛ دیگر پوشش آن است که بواسطه آن پوشش غیر خدای نمی بینند و نمی دانند، و این کفر منتهیان است، و این کفر محمود است. «ان» الذين کفروا سواء عليهم ؑانذرتم ام لم تذر هم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم». این آیت متناول هر دو کفر است.

(۱۸) چون معنی کفر را دانستی، اکنون بدان که معنی مطابق توحید یکی کردن است، و یکی را یکی نتوان کردن، چیز های بسیار را یکی نتوان کردن، و چیز های بسیار را یکی کردن بدرو طریق باشد، یکی بطريق عمل و یکی بطريق علم. پس توحید دو نوع آمد، یکی توحید علمی و یکی توحید عملی.

(۱۹) چون معنی توحید را دانستی، اکنون بدان که معنی مطابق اتحاد یکی شدن است. و یکی شدن میان دو چیز باشد، و معنی مطابق وحدت یگانگی است و در یگانگی کثرت نیست پس در کفر مذموم کثرت هست و در توحید کثرت هست و در اتحاد کثرت هست و در وحدت است که کثرت نیست و وحدت است که مطلوب طالبان و مقصود روندگان است.

(۲۰) ای درویش! چون کثرت بر خاست، سالک بر خاست و شرک بر خاست و حلول و اتحاد بر خاست و قرب و بعد بر خاست و فراق و وصال بر خواست، خدای ماند و بس.

(۲۱) ای درویش! همیشه خدای بود و بس، و همیشه خدای باشد و بس، اما سالک در خیال و پندار بود، می پندشت که مکر

خدای وجودی دارد ووی بغير از وجود خدای وجودی دارد ، اکنون از خیال ویندار بیرون آمد ، ویقین دانست که وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدای است تعالی و تقدس .

(۲۲) تا سخن دراز نشد و از مقصود باز نمانیم ، بدان که اهل وحدت می گویند که وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدای است تعالی و تقدس و بغير وجود خدای وجودی دیگر نیست وامکان ندارد که باشد . و دیگر می گویند که اگر چه وجود یکی بیش نیست : اما این یک وجود ظاهری دارد و باطنی دارد ، باطن این یک وجود نور است و این نور است که جان عالم است و عالم مالامال این نور است . نوری است نا محدود و نا متناهی . و بحری است بی پایان و بی کران ، حیوة و علم واردات وقدرت موجودات ازین نور است ، بینائی و شناوائی و گویائی و گیرائی و روایی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ، بلکه خود همه این نور است .

(۲۳) چون باطن این وجود را دانستی که یک نور است ، اکنون بدان که ظاهر این وجود مشکوه این نور است و مظاهر صفات این نور است افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات این نور اند .

(۲۴) ای درویش ! باین نور می باید رسید ، و این نور را می باید دید ، و از این نور در عالم نگاه می باید کرد ، تا از شرک خلاص یابی ، و گثرت بر خیزد ، و سر گردانی نمایند ، ویقین شود که وجود

یکی بیش نیست . و شیخ ما می فرمود که من بدین نور رسیدم ، و این دریای نور را دیدم ، نوری بود نامحدود و نامتناهی ، و بحری بود بی پایان و بی کران ، فوق و تحت یمین و یسار پیش و پس نداشت ، دران نور حیران ۳ مانده بودم ، خواب و خور و دخل و خرج از من برفت ، و نمی توانستم حکایت کرد . با عزیزی گفتم که حال من چنین است . فرمود که برو واژ خرمن گاه کسی مشتی کاه بی اجازت خداوند بردار . بر قدم ۶ و برداشتم ، آن نور را ندیدم .

(۲۵) ای درویش ! هر سالکی که بدین دریای نور نرسید ، و درین دریای نور غرق نشد ، بوئی از مقام وحدت نیافت . و هر که ۹ به مقام وحدت نرسید ، و بلقای خدای مشرف نشد ، هیچ چیزرا چنانکه آن چیز است ندانست و ندید . نا بینا آمد و نا بینا رفت . بسیار کس ۱۲ گوید که ما بدین دریای نور رسیدیم ، و این دریای نور را دیدیم .

(۲۶) ای درویش ! هر که باین دریای نور رسیده باشد ، و درین دریای نور غرق شده باشد ، آن را علامات بسیار باشد . با خلق عالم ۱۵ بیکبار بصلح باشد ، و بنظر شفقت و مرحمت در همه نگاه کند ، و مدد و معاونت از هیچ کس دریغ ندارد ، وهیچ کس را بگمراهی و بی راهی نسبت نکند ، و هم‌را در راه خدای داند ، و هم‌را روی در خدای بیند . ۱۸ و شک نیست که اینچنین است . عزیزی حکایت می کند که چندین سال خلق را بخدای دعوت کردم . هیچ کس سخن من قبول نکرد ، نویمید شدم ، و ترک کردم ، و روی بخدا آوردم . چون بحضرت خدای رسیدم جمله خلائق را در آن حضرت حاضر دیدم ، جمله در ۲۱

- قرب بودند ، با خدای می گفتند و از خدای می شنودند .
- (۲۷) ای درویش ! دعوت و تربیت آن نیست که شقی را سعادت بخشند ، ونا مستعدرا مستعد گنند ، وحقیقت چیز ها بر مردم آشکارا ۳  
گردانند ، دعوت و تربیت آن است که عادتهای بد از میان مردم بر دارند ، وزندگانی کردن و تدبیر معاش بر مردم سهل و آسان ۶  
گنند ، ومردم را با یکدیگر دوست وبر یکدیگر مشق گرداند ،  
وسعی گنند تا مردم با یکدیگر راست گفتار و راست گردار شوند .  
دعوت و تربیت این است که گفته شد ویشن ازین نیست ، وامر ۹  
معروف و نهی منکر از برای این است . باقی هر چه با خود آورده  
اند ، گردانیدن آن چیز ها میسر نشود ، یعنی آدمیان هریک صفت‌های ۱۲  
نیک وصفت‌های بد دارند ، وهر یک استعداد کاری دارند ، وبا هر یکی  
سعادتی وشفاوی همراه است ، واینها با خود آورده اند ، کردن ۱۵  
چیز ها میسر نیست «بعثت لرفع العادات لا لرفع الصفات بعثت لبيان  
الاحکام لا لبيان الحقيقة ». مردم بدانستن احکام محتاج اند تا  
زندگانی توانند کرد ، وآسانی بگذرانند ، وبدانستن حقایق محتاج ۱۸  
نیستند ، آن کس که مستعد است خود بدست آرد .
- (۲۸) ای درویش ! هیچ صفتی بد نیست ، اما قومی آن صفات  
نه بجای خود کار می فرمایند ، می گویند که آن صفت بد است . در ۲۱  
عالم هیچ چیز بد نیست ، جمله چیزها بجای خود نیک است ، اما  
چون بعضی نه بجای خود باشد ، نامش بد می شود . پس خدای تعالی  
هیچ چیز بد نیافرید ، همه نیک آفریده است .

### فصل پنجم

#### در بیان یک طایفه دیگر از اهل وحدت

۳) بدان که اهل وحدت دو طایفه اند ، یک طایفه می گویند که وجود یکی بیش نیست ، و آن وجود خدای است تعالی و تقدس ، وغیر از وجود خدای تعالی وجودی دیگر نیست ، وامکان ندارد که باشد ، وسخن این طایفه را درین فصل که گذشت بشرح تقریر کردیم .  
۶ و آن طایفه دیگر می گویند که وجود بر دو قسم است ، وجود حقيقة وجود خیالی . خدای وجود حقيقة دارد ، و عالم وجود خیالی دارد .  
۹ خدای هستی است نمای ، و عالم نیستی است هست نمای . عالم جمله بیکبار خیالی ونمایشی است ، وبخاست وجود حقيقة که وجود خدای است این چنین موجود می نماید ، وبحقیقت وجود ندارد ، الا وجود خیالی وعکسی وظلی . والحمد لله رب العالمين .  
۱۲

تمام شد رسالت دوم

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

رسانه سوم  
دریان آفرینش ارواح و اجسام



(۲) بدان که - اعزّک الله فی الدارین - که آدمیان درین عالم سفلی مسافر اند از جهت آنکه روح آدمی را ، که از جوهر ملائکه سماوی است ، از عالم علوی است ، و باین عالم سفلی بطلب کمال فرستاده اند ، تا کمال خودرا حاصل کند ، و چون کمال خود حاصل کرد باز کشت او بجواهر ملائکه سماوی خواهد بود ، و بعالم علوی خواهد پیوست . و کمال بی آلت حاصل نمی توانست کرد ، از جهت آنکه روح آدمی بکلیات عالم بود ، اما بجزئیات عالم نبود ، آلتی ازین عالم سفلی بر روح دادند تا بجزئیات عالم عالیم شد ، و از کلیات و جزویات استدلال کرد ، و پروردگار خودرا بشناخت ؛ و آن آلت قالب است . پس آدمی مرکب آمد از روح و قالب ، و روح او از عالم علوی است و قالب او از عالم سفلی است ، روح او از عالم امر است 12 و قالب او از عالم خلق است .

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی از آدمیان نمی دانند که درین عالم سفای مسافر اند ، و بطلب کمال آمده اند . چون نمی دانند بطلب کمال مشغول نیستند ، شهوت بطن وشهوت فرج و دوستی فرزند ایشان را فریقته است ، و بخود مشغول گردانیده است . و این هر سه بتان عوام اند . وبعضاً از آدمیان می دانند که درین عالم سفلی مسافر اند و بطلب کمال آمده اند ، اما 15 بطلب کمال مشغول نیستند ، و دوستی آرایش ظاهر که بت صغير است ، و دوستی مال که بت كبير است ، و دوستی جاه که بت اكبير است ، 18 ایشان را فریقته است ، و بخود مشغول گردانیده است . اين هر سه 21

بستان خواص اند . وهر شش شاخهای دنیا اند ولذات دنیا بیش ازین نیست .

(٤) ای درویش ! چون این سه شاخ آخرین قوت گیرد و غالب شود ، آن سه شاخ اولین ضعیف شود و سغلوب گردد . پس بستان آدمی به حقیقت هفت آمدند ، یکی دوستی نفس ، و دوستی این شش چیز دیگر از برای نفس است ، و دوستی نفس بقی بغایت بزرگ است ، و بستان دیگر بواسطه وی پیدا می آیند و جمله را می توان شکست ، اما دوستی نفس که بقی بغایت بزرگ است نمی توان شکست .

(٥) وبعضی از آدمیان می دانند که درین عالم سفلی مسافر اند ، و بطلب کمال آمده اند ، و بطلب کمال مشغول اند ، بعضی کمال حاصل کرده اند و بتکمیل دیگران مشغول اند ، وبعضی کمال حاصل کرده اند و بخود مشغول اند فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات . آدمیان همین سه طایفه بیش نیستند و ازین سه طایفه بعضی آدمی اند و بعضی باآدمی می مانند .

(٦) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم ، ای درویش ! طریقی که موصل است بکمال یک طریق است ، و آن طریق اول تحصیل است و تکرار و آخر مجاهدت و اذکار است . باید که اول بمدرسه روئد ، واز مدرسه بخانقه آیند . هر که این چنین کند ، شاید که بمقصد و مقصود رسد ، و هر که نه چنین کند ، هرگز بمقصد و مقصود نرسد .

(٧) ای درویش ! هر که بمدرسه نرود ، و بخانقه روئد شاید که

از سیر الى الله با بهره وبا نصیب باشد وبخدای رسد ، ائمّا از سیر فی  
الله بی بهره وبی نصیب گردد .

۳

### فصل دوم

#### در بیان آفرینش ارواح واجسام

(۸) بدان که اهل شریعت می گویند که خدای تعالیٰ موجود مختار است ، نه موجود بالذات است . در آن وقت که خواست عالم را 6  
که جواهر واعراض است ، بیافرید ، واول چیزی که بیافرید ،  
جوهری بود ، و آن جوهر اوّل می گویند . چون خداوند تعالیٰ خواست  
که عالم ارواح واجسام را بیافریند ، با آن جوهر اوّل نظر کرد ، آن ۹  
جوهر اوّل بگداخت ، و بجوش آمد . آنچه زبده و خلاصه آن جوهر  
بود ، برس آمد برمثال زبدۀ قند ، و آنچه در وی وکدورت آن جوهر  
بود ، درین نشت برمثال دروی قند . خداوند تعالیٰ از آن زبدۀ ۱۲  
نورانی مرائب عالم ارواح بیافرید ، وازان دروی ظلمانی مرائب عالم  
اجسام پیدا آورد .

(۹) ای درویش ! این زبدۀ نورانی آدم است ، واین دروی ظلمانی ۱۵  
خواست . آدم و حوا موجودات اند و ازینجا گفته اند که حوارا از  
پهلوی آدم بگرفتند .

### فصل سوم

#### در بیان روح و مرائب ارواح

(۱۰) بدان که روح انسانی جوهری بسیط است ، ومکتمل ومحرك  
جسم است بالاختیار والعقل ، وروح حیوانی جوهر است ، ومکتمل ومحرك ۱۱

جسم است بالاختيار ، وروح نباتی جوهر است ، ومکتبل ومحرك جسم است بالطبع . واگر این عبارت را فهم نکردی بعبارتی دیگر بگوییم .  
3 بدان که روح انسانی جوهری لطیف است ، وقابل تجزی و تقسیم نیست  
واز عالم امر است ، بلکه خود عالم امر است .

(۱۱) چون معنی روح را دانستی ، اکنون بدان که چون خداوند  
تعالی خواست که مراتب ارواح را بیافریند ، با آن زبدۀ نورانی نظر کرد .  
آن زبدۀ نورانی بگداخت و بجوش آمد ، واز زبدۀ خلاصۀ آن زبدۀ  
روح خاتم انبیا بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی ارواح اولو العزم  
بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی ارواح رسول بیافرید ، واز زبدۀ  
و خلاصۀ آن باقی ارواح انبیا بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی ارواح  
اولیا بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی ارواح اهل معرفت بیافرید ،  
12 واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی ارواح زهاد بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن  
باقی ارواح عباد بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی ارواح مؤمنان  
بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی طبیعت آتش بیافرید ، واز زبدۀ  
و خلاصۀ آن باقی طبیعت هوا بیافرید ، واز زبدۀ خلاصۀ آن باقی  
طبیعت آب بیافرید . واز آنچه باقی ماند طبیعت خاک بیافرید ، و با  
هر روحی چندین ملایکه بیافرید . مفردات عالم ملکوت تمام شدند .  
15

#### فصل چهارم

#### در بیان جسم و عالم اجسام و مراتب اجسام

(۱۲) بدان که جسم جوهری کثیف است ، وقابل تجزی و تقسیم  
21 است ، واز عالم خلق است ، بلکه خود عالم خلق است . چون معنی

جسم را دانستی ، اکنون بدان که چون خداوند تعالی خواست که مرائب اجسام بیافریند ، با آن دروی ظلمانی نظر کرد . آن دروی ظلمانی بگداخت و بجوش آمد . از زبده و خلاصه آن دروی عرش بیافرید ، واژ ۳ زبده و خلاصه آن باقی کرسی بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن باقی آسمان هفتم بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن باقی آسمان پنجم بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن ۶ باقی آسمان چهارم بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن باقی آسمان سوم بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن باقی آسمان دوم بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن ۹ باقی عنصر آتش بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن باقی عنصر هوا بیافرید ، واژ زبده و خلاصه آن باقی عنصر آب بیافرید ، واژ آنچه باقی ماند ۱۲ عنصر خاک بیافرید . مفردات عالم ملک تمام شدند ، مفردات ملک و مفردات ملکوت بیست و هشت آمدند ، چهارده ملک و چهارده ملکوت ، و مرگب سه آمدند معدن و بیات و حیوان . همچنین مفردات حروف ۱۵ تهیجی بیست و هشت آمدند ، و مرگب سه آمد اسم و فعل و حرف .

### فصل پنجم

#### در بیان آنکه ارواح هر یکی جا کجا گرفتند

۱۸) چون مرائب ارواح تمام شد ، و مرائب اجسام تمام کشت ، آنگاه مرائب ارواح در مرائب اجسام هر یکی در هر یکی مقام گرفتند . عرش مقام خاتم انبیا شد ، و صومعه و خلوت خانه وی کشت ، و کرسی مقام ارواح اولو العزم شد ، و صومعه و خلوت خانه ایشان کشت ، و آسمان ۲۱

هفتم مقام ارواح رسول شد ، وصومعه وخلوت خانه ایشان کشت ،  
آسمان ششم مقام ارواح انبیا شد ، وصومعه وخلوت خانه ایشان کشت  
۳ آسمان پنجم مقام ارواح اولیا شد ، وصومعه وخلوت خانه ایشان  
کشت ، وآسمان چهارم مقام ارواح اهل معرفت شد ، وصومعه وخلوت  
خانه ایشان کشت ، وآسمان سوم مقام ارواح زهاد شد ، وصومعه  
وخلوت خانه ایشان کشت ، وآسمان دوم مقام ارواح عباد شد  
۶ وصومعه وخلوت خانه ایشان کشت وآسمان اول مقام ارواح مؤمنان  
شد وصومعه وخلوت خانه ایشان کشت . وطبعاً چهار کانه در عناصر  
جهار کانه مقام گرفتند . نه مرتبه علوی آمدند ، وچهار مرتبه سفلی  
۹ آمدند ، ومرتبه خاک اسفل السافلین آمد ، و مرتبه عرش اعلی  
العلیین آمد ، پس عرش اعلی العلیین است ، وخاک اسفل السافلی  
۱۲ است .

(۱۴) ای درویش ! جمله ارواح هریک از مقام خود باین مرّة  
اسفل السافلین نزول می کنند ، وبر مرکب قالب سوار می شوند  
۱۵ وبواسطه قالب کمال خود حاصل می کنند ، وباز ازینجا عروج می کنند  
وی مقام اول خود می رسند . وچون بمقام اول خود رسیدند ، عروج  
یک تمام شد ، ودایره هریک تمام کشت . وچون دایره تمام می شود  
۱۸ ترقی ممکن نمی ماند . ترقی تا بدینجا بیش نیست که هریک تا بمه  
اول خود رسند ، ارواح مؤمنان تا آسمان اول ، وارواح عباد تا آسمان  
دوم ، وارواح زهاد تا آسمان سوم ، همچنین هر نه مرتبه هر یک  
۲۱ بمقام اول خود عروج کنند ، اما از مقام اول خود در نتوانند گذشت

در راه ماندن ممکن است ، اما از مقام اوّل خود در گذشتن ممکن نیست . در راه ماندن عبارت ازان است که روح هر که در مقام ایمان مفارقت کند ، بازگشت وی تا آسمان اوّل خواهد بود ، و روح هر که در مقام عبادت مفارقت کند ، بازگشت وی تا آسمان دوم خواهد بود ، و در جمله مقامات همچنین می‌دان . هر یک در هر مقامی که مفارقت کنند ، بازگشت ایشان باهل این مقام باشد ، اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشند ، وحیفی عظیم باشد که کسی بمقام اوّل خود نتواند رسید و در راه بماند . و آنکه بمقام ایمان نرسید ، بازگشت وی آسمان نخواهد بود ، از هر کدام مرتبه که نزول کرده باشد ، از جهت آنکه عمر ضایع کرده است و سخن انبیاء واولیاً نشنوده است « ان الذين كذبوا بآياتنا واستكثروا عنها لاقتصر لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلجن العمل في ستم الخياط ». 12

(۱۵) ای درویش ! آدمیان که تصدیق انبیاء نکردند ، اگر چه صورت آدمیان دارند معنی آدمیان ندارند ، از حساب بهایم اند ، بلکه از بهایم فروتنر ، « لقد ذرءنا لجهنم كثيراً من الجن والانس لهم قلوب لا يفهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بلهم اضل اولئك هم الفافلون ». وبهایم را بعالی علوی راه نیست از جهت آنکه عالم علوی صومعه و خلوت خانه پاکان است ، جای ملائکه و اهل تقوی است ، بی علم و تقوی بعالی علوی نتوان رسید . پس ارواح این طایفه که بدرجه ایمان نرسیده اند ، در زیر فلك قمر بمانند ، از هر کدام مرتبه نزول کرده باشند . 18 21

(١٦) ای درویش ! خدای تعالی جمله ارواح را در عالم در اصل فطرت پاک و مطهر آفریده است ، اما چون باین عالم سفلی بطلب کمال آمدند ، بعضی باین عالم فریفته شدند ، و در راه بمانند . « کل مولود یولد علی فطرته فابوه یهودانه وینصرانه ویمجسانه » . واگر کسی سؤال کند که چون ارواح از مقام اوّل خود در نمی توانند گذشت این نزول وعروج را فایده چیست . بدان که ارواح چون باین عالم سفلی نزول نکرده بودند ، آنچه می دانستند ، می دانستند ، ترقی نداشتند واکتساب علوم واقتباس انوار نمی توانستند کرد ، وبکلیت عالم عالم بودند ، اما بجزئیات عالم عالم نبودند . چون باین عالم سفلی نزول کردند ، بر مرکب قالب سوار شدند ، بواسطه قالب ترقی دارند ، واکتساب علوم واقتباس انوار می توانستند کرد ، و بجزئیات عالم عالم شدند ، واز کلیات وجزئیات عالم استدلال کردند . وپروردگار خود را شناختند .

(١٧) ای درویش ! ارواح چون نزول می کردند ، بطلب کمال می آمدند ، واکنون چون عروج می کنند ، کمال دارند . پس در عروج ونزول فواید بسیار باشد ، اما کمال هر یک معلوم است ، ومقام هر یک معلوم است ، از کمال معلوم ومقام معلوم خود در توانند گذشت ، « ومامنا الا مقام معلوم » . چنین می دانم که تمام فهم نکردنی ، روشن تر ازین بگویم .

### فصل ششم در بیان مقام معلوم

(١٨) بدان که اهل شریعت می کویند که این هر نه مرتبه عطائی اند ،

نه کسبی . و دین حنیف و دین قیم این است ، و فطرة الله که جمله آدمیان را بر آن فطرة آفریده است ، این مراتب ارواح است ، هر یکرا چنان که آفریدند آفریدند ، در خلق خدای تبدیل نیست ۳ « فاقم وجهك للذین حنیفأ فطرة الله الّتی فطر النّاس علیہا لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القیم ». .

۱۹) ای درویش ! اگر چنان بودی که این مراتب کسبی ۶ بودندی ، هر کس که کسب زیادت کردی ، مقام او عالیتر شدی . عارف بکسب مقام ولی رسیدی ، ولی بکسب مقام نبی رسید ، و در جمله مقامات همچنین می دان ، اما این جمله کسبی نیستند ، عطائی اند . ۹

۲۰) ای درویش ! اینچنین که مراتب ارواح را دانستی که هر یکرا مقام معلوم است ، واز مقام معلوم خود در نمی تواند گذشت ، اقوال و افعال ایشان را همچنین می دان . هر یکرا مقامی و مقداری معلوم ۱۲ است واز آن در نتواند گذشت « وکل شی » عنده بمقدار » یعنی هر روحی که باین عالم آید ، و بر مرگب قالب سوار شود ، اورا حدی پیداست و مقامی معلوم است ، که چند در قالب باشد ، و چند نفس زند ، ۱۵ و چه خورد ، و چند خورد ، و چه گوید ، و چند گوید ، و چه کند ، و چند کند ، و چه آموزد ، و چند آموزد ، و در جمله کارها همچنین می دان . و علم خدای تعالی در ازل باین جمله محیط است ، یعنی خدای ۱۸ تعالی در ازل بکلیات و جزویات عالم عالم است « وان الله قد احاط بكل شی ». .

### فصل هفتم

#### در بیان تقدیر خدای

(۲۱) بدان که خدای تعالی در ازل بود ، وهیچ چیز دیگر نبود  
 « كان الله و لم يكن معه شيء ثم كتب في الذكر كل شيء ». خدای تعالی  
 وعلم خدای تعالی ازلی وابدی است . که آن وقت که خواست ، آن  
 چنان که در ازل دانسته بود ، عالم ملک وعالم مملکوترا بیافرید .  
 پس خدا اول ندارد ، عالم ملک وملکوت اول دارد . ملک عبارت از  
 عالم اجسام است ، وملکوت عبارت از عالم ارواح است ، وجبروت عبارت  
 از ذات وصفات خداست ، یعنی ملک عالم محسوسات است ، وملکوت عالم  
 معقولات است ، وجبروت آفریدگار ملک وملکوت است ، وجبروت را  
 درین منزل این چنین تفسیر کرده‌اند .

(۲۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی  
 می‌گویند که خدای تعالی درازل ذات وصفات همه چیزرا و مقدار همه  
 چیزرا دانسته است . این است معنی تقدیر خدا یعنی علم او تقدیر اوست .  
 واين طایفه اهل شیعت‌اند . وبعضی می‌گویند که خدای تعالی در ازل  
 ذات وصفات همه چیزرا و مقدار همه چیزرا دانسته است و خواسته است .  
 این است معنی تقدیر خدای ، یعنی علم واردات او تقدیر اوست .  
 واين طایفه اهل ستّت‌اند .

(۲۳) ای درویش ! در ظاهر شریعت حکم خدا وقضای خدا وقدر  
 خدا و تقدیر خدا یک معنی است وازین جمله بعضی علم او می‌خواهند ،  
 وبعضی علم واردات او می‌خواهند . اگر علم واردات او تقدیر اوست ،

وعلم واردات او بجمله اشیا محیط است بکلیات وجزئیات عالم ، پس جمله اشیا بتقدیر او باشد ، ورد تقدیر او بهیچ وجه ممکن نیست ونبود . وعلما ومشايخ این دعارا بسیار خواندند ومی خوانند : «الله لا مانع لما اعطيت ولا معطی لما منعت ، ولا هادی لمن اضللت ولا مضلل لمن هدیت ، ولا راد لما قضيت ، ولا ينفع ذا الجد منك الجد» .

(۲۴) ای درویش ! اگر علم او تقدیر اوست برین تقدیر جمله آدمیان در اقوال واحوال ودر همه چیز مختار باشند ، هر چه خواهند خورند وهر چه خواهند گویند ، وهر چه خواهند کنند . واگر علم واردات او تقدیر اوست ، برین تقدیر جمله آدمیان در اقوال واحوال ودر همه چیز مجبور باشند ، آن خورند وآن گویند وآن کنند که خدا خواسته باشد از جهت آن که علم خدا مانع اختیار آدمیان نباشد ، اما ارادت خدای مانع اختیار آدمیان باشد .

### فصل هشتم در بیان گذشتן صراط

(۲۵) بدان که این نزول وعروج روح انسانی بگذشتن صراط می ماند ، از جهت آن که می آرند که صراط چیزی است که بر روی دوزخ کشیده است ، واژ موی باریک تر واژ شمشیر تیز تر است ، وبرین صراط مدتی بزیر می باید رفت ، ومدّتی راست می باید رفت ، ومدّتی بیالا می باید رفت . وبعضی برین صراط زود وآسان بگذرند ، وهیچ زحمتی بدیشان نرسد . بعضی افغان وخیزان بگذرند ، وزحمت بسیار بدیشان رسد ، اما بعاقبت بگذرند . وبعضی نتوانند

گذشت ، ودر دوزخ افتند . نزول عروج روح انسانی نیز همچنین است ، از جهت آنکه عالم طبیعت بدوزخ می ماند ، وارواحرا باین عالم طبیعت می باید آمد ، واز عالم طبیعت می باید گذشت ، پس ۳ ارواح مدتی بزرگ می آیند ، ومدتی راست می آیند ، ومدتی بیالا می روند . وبعضاً از عالم طبیعت زود و آسان می گذرند ، وهیچ ۶ زحمتی بدیشان نمی رسد . وبعضاً افتان و خیزان می گذرند ، وزحمت بسیار بدیشان می رسد اما بعاقبت می گذرند . وبعضاً نمی ۹ توانند گذشت ، ودر عالم طبیعت می مانند ، وبعالم علوی نمی توانند پیوست . واین صراط از موی باریکتر است ، واز شمشیر تیز تر ۱۲ است ، از جهت آنکه در جمله کار ها وسط صراط مستقیم است ، ووسط طریق عقل است ، وطرف افراط وطرف تغیریط عالم طبیعت است که دوزخ است ، ووسط از موی باریکتر است ووسطرا نگاه داشتن ، ۱۵ وبر وسط رفتن از شمشیر تیز تر است .

### فصل نهم

در بیان آنکه هر چیز که در دنیا و آخرت است در آدمی است ۱۵ (۲۶) بدان که هر چیز که در دنیا و آخرت موجود است در آدمی هم موجود است ، وآدمی نسخه ونمودار دنیا و آخرت است .  
 (۲۷) ای درویش ! روح انسانی را نسبت به آمدن ورفتن ونسبت بنادانی ودانائی احوال بسیار واسامی بی شمار است . روح انسانی چون نزول می کند ، افول نور است ، وچون عروج می کند طلوع نور ۱۸ است . چون نزول افول نور است ، پس نزول روح انسانی شب باشد ،

وجون عروج طلوع نور است پس عروج روح انسانی روز بود . و دیگر آنکه در وقت نزول چیز ها در روح انسانی مقدار است ، وجمله پوشیده ونا پیدا است ، پس نزول روح انسانی شب قدر باشد ، و چون در وقت عروج هر چیز که در روح انسانی مقدار بودند ، و پوشیده ونا پیدا بودند ، آن جمله ظاهر شدند و آشکارا گشتند ، پس عروج روح انسانی روز فیامت بود ، و چون افول نور دو جسم است ، و عروج نور از جسم است ، پس جسم آدمی هم مغرب و هم مشرق باشد ، و نزوح انسانی نوالقرین است ، یک شاخ وی نزول است ، و یک شاخ دیگر عروج است . و این نوالقرین چون بمغرب رسید ، آفتاب را دید که در چشم کرم غروب می کند « حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمية ووجد عندها قوماً ». و این چشم کرم جسم آدمی است .

(۲۸) ای درویش ! جسم آدمی تا کرم است ، و حرارت غریزی دارد ، آفتاب روح در وی نزول می کند ، و در وی می باشد تا آنگاه که سرد شود ، و حرارت غریزی در وی نماند . چون سرد می شود ، آفتاب روح از وی عروج می کند . پس آفتاب روح در چشم کرم نزول می کند ، و از چشم سرد عروج می کند . و این نوالقرین در مغرب قومی را بیافت که بغايت ضعیف ، و ناتوان ، و بغايت نادان و بی خبر بودند ، در تاریکی مانده و از روشنائی بی بهره و بی نصیب بودند . و چون بمشرق رسید ، قومی را دید که بغايت قوی و توانا ، و بغايت دانا و با خبر بودند ، از تاریکی بیرون آمده ،

وبيروشاني رسيده « حتى اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع على قوم  
لم نجعل لهم من دونها ستراً » .

(٢٩) اي درويش ! آن قوم که دو مغرب یافت ، وابن قوم که  
در مشرق دید ، جمله صفات روحانی وصفات جسمانی بودند و می  
گويند که ذوالقرینين بجهان تاریخ رفت ، جهان تاریخ جسم است ،  
وآب حیوة علم است . چون مغرب و مشرق را دانستی ، اکنون بدان  
که مغرب سنتی است ، و مشرق هم سنتی است ، و میان مشرق و مغرب  
میان السینین است . و میان السینین مشتمل است تمام عمر را . و در میان  
این دو سنت فومنی را یافت . و آن قوم از ياجوج وماجوج شکامت  
کرددند ، و ياجوج وماجوج شهوت و غصب اند ، و شهوت و غصب الله که  
فساد می کنند ، و در خرابی می کوشند . و آن قوم که از ياجوج  
وماجوج شکامت کرددند ، صفات روحانی و قوتهای عقلی بودند . ذوالقرینين  
با اینان می گوید که شما مرا یاری دهید بقوت ، تا من میان شما  
و ياجوج وماجوج سنتی پیدا کنم « آتویی زیر العجید » . حدید عبارت  
از سختی دراستی و نبات است ، و فهر ومنع نفس است . و اگر این  
عبارة را فهم نکردي بعبارتی دیگر بگويم .

(٣٠) اي درويش ! هر که طرييق رياضات و مجاهدات پيش گيرد  
با مرد دانا ، و در صحبت دانا ، ظاهر وباطن وي راست شود . چون  
ظاهر وباطن سالك راست شد ، کار سالك تمام گشت ، يعني ظاهر  
همچون باطن پاك شود ، و راست گردد ، که تا ظاهر راست نمی شود  
و پاك نمی گردد ، باطن قابل نور نمی تواند شد . « حتى اذا ساوي بين

الصدفين قال نفحوا ». ظاهر وباطن ، آدمی دو صندف اند . چون  
ظاهر وباطن راست شد ، آنگاه دانا نفع علم و معرفت کند ، تا سالک  
دانها شود و عارف گردد . چون سالک دانا شد و عارف گشت ، آن علم ۳  
و معرفت سالک بمنابع آتش باشد ، جمله خیالات فاسدرا واندیشه های  
باطلرا که از یاجوج و ماجوج طبیعت بر من خاستند ، بیست گرداند .  
۶ و سالکشرا پاک و صافی کند .

(۳۱) ای درویش ! در اول نفع روح بود « فاذا سویته و نفتحت  
فیه من روحی » ، و این نفع علم است « حتی اذا ساوی بین الصدفين  
قال افحوا حتى اذا جعله نارا » چهار نفع است از اول عمر تا باآخر ۹  
عمر یکی نفع روح است ، و یکی نفعی است تا اوصاف ذمیمه و اخلاقی  
تا پسندیده بمیرند ، و یکی نفعی است تا اوصاف حمیده و اخلاقی  
پسندیده زنده شود ، « وفتح فی السور فمع من فی السمات ومن ۱۲  
فی الارض الا من شاء اللہ ثم نفع فيه اخری فاذا هم قیام ينظرون  
واشرقت الارض بنور رتبها » و یکی نفعی است که روح از قالب جدا  
می شود ، وقال خراب می گردد . قال « هذا رحمة من ربی فاذا ۱۵  
جاء وعد ربی جعله دگاه و کان وعد ربی حقاً ». والحمد لله رب  
العالمین .

تمام شد رسالت سوم

**Telegram @eat\_book**

Telegram @eat\_book

رساله چهارم

در بیان مبدأ و معاد بر قانون اهل حکمت

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبیائے واولیائے خیر خلقه وعلى آلمهم واصحابهم الطیین الطاهرین .  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقراء ، عزیز بن  
6 محمد النسفی ، که جماعتی درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در  
خواست کردند که می باید که در مبدأ و مساد بر قاعده و قانون اهل  
حکمت رساله‌ئی جمع کنید ، در خواست ایشان را اجابت کردم و از  
9 خداوند تعالی مدد و باری خواستم تا از خطأ و زلک نگاه دارد «انه علي  
ما يشاء قادر وبالاجابة جدير» .

### فصل اول

#### در بیان مبدأ

(۲) بدان ، اعزك الله في الدارين ، که وجود از دو حال خالی  
12 نباشد ، یا اورا اول باشد یا نباشد . اگر نباشد ، آن واجب الوجود  
لذاته است ، و اگر باشد ، آن ممکن الوجود لذاته است . و واجب  
15 الوجود لذاته خدای عالم است تعالی و نقدس ، وممکن الوجود لذاته  
عالی خدای است . و این واجب الوجود لذاته که خدای عالم است ،  
به تزدیک اهل حکمت موجب بالذات است ، نه موحد مختار است .  
18 عقل اول از ذات او صادر شد ، چنانکه شماع آفتاب از قرص آفتاب ،

وچنانکه وجود معلوم از وجود علت . پس تا وجود علت باشد وجود معلوم هم باشد .

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اهل حکمت می گویند که از ذات باری تعالی وتقدس يك جوهر بيش صادر نشد ونام آن جوهر عقل اول است . وعقل جوهری بسيط است وقابل تجزی وتقسيم نیست . پس از باری تعالی که احد حقیقی است احد حقیقی صادور شد ، وآن عقل اول است . باقی آبا وامهات از عقل اول صادر شدند ، از جهت آنکه درین عقل اول که احد حقیقی است ، باضافات واعتبارات كثرت پیدا آمد ، يعني نظر بذات عقل ونظر بعلت عقل ، ونظر برابطه که میان علت وملعون است ، باین سه نظر در عقل اول سه اعتبار پیدا آمد ، وبهر اعتباری از عقل اول چیزی صادر شد ، عقلی ونفسی وفلکی . همچنین از هر عقلی عقلی ونفسی وفلکی صادر می شد ، تا بعد از عقل اول نه عقل ونه نفس ونه فلك پیدا آمدند . آنگاه در زیر فلك قمر عنصر آتش ، وطبيعت آتشي پیدا آمدند . باز عنصر هوا وطبيعت هوا پیدا آمدند ، باز عنصر آب وطبيعت آب پیدا آمدند ، باز عنصر خاک وطبيعت خاک پیدا آمدند ، آبا وامهات تمام شدند ، ونزول تمام گشت . چهارده مرتبه نزول کرد ، 18 وعروج در مقابله نزول خواهد بود ؟ پس چهارده مرتبه عروج باشد تا دایره تمام شود .

(۴) اي درویش ! این تقديم که گفته شد بعضی را بر بعضی نه تقديم زمانی است از جهت آنکه تقديم بچند کونه باشد ، تقديم از روی 21

زمان وتقديم از روی مکان وتقديم از روی رتبت وتقديم از روی علت بود . تقديم اين هراتب از روی رتبت واز روی علت است ، از جهت آنکه اين مراتب يعني آبا وامهات جمله در يك طرفة العين ، بلکه كمتر از يك طرفة العين از عقل اول صادر شدند آنگاه مواليد سه گانه ازین آبا وامهات پيدا آمدند ومى آيند ومواليد سه گانه معدن ونبات وحيوان اند . وانسان يك نوع است از انواع حيوان .

(٥) اي درويش ! چون در آخر همه انسان پيدا آمد ، معلوم شد که انسان ميوه درخت موجودات است ، وچون انسان بعقل رسيد تمام شد ، معلوم شد که تخم درخت موجودات عقل بوده است . که هر چيز که در آخر پيدا آمد ، در اول همان بوده باشد . وچون انسان بعقل رسيد ، دایره تمام شد ، که دایره چون با اول خود رسيد ، تمام شد . پس عقل اول ، هم آغاز است وهم انجام ، نسبت با آمدن آغاز است ونسبت به باز گشتن الجام است ، نسبت با آمدن مبداء است ، ونسبت به باز گشتن معاد است . نسبت با آمدن ليلة القدر است ، ونسبت به باز گشتن يوم القيامت است .

(٦) اي درويش ! عقل اول قلم خدای ورسول الله است ، وعلت مخلوقات ، وآدم موجودات است ، وبصفات واخلاق خدای آراسته است . وازينجا گفته اند که خدای تعالي آدم را بر صورت خود آفریده . هيج يك از عقول ونفوس از باري تعالي وتقديس فيض قبول نمی توانند كرد ، الا عقل اول ، که اعلم واشرف عقول است . عقل اول از باري تعالي وتقديس فيض قبول مى كند ، وبرفود خود مى دهد .

هر یک از عقول از بالای خود می‌کیرند ، و بفروض خود می‌دهند ، هر یک ید اخذ وید اعطای دارند ، می‌کیرند و می‌دهند . واجب الوجود می‌دهد و نمی‌کیرد ، از جهت آنکه بالا ندارد ، و تنزیه و تقدیس و علم و حکمت ذاتی دارد .

(۷) ای درویش ! عقول و نفوس عالم علوی جمله شریف ولطیف اند و جمله علم و طهارت دارند ، و هر کدام که بالاتر است ، و بعقل اول ۶ تزدیکتر است ، شریفتر ولطیفتر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . و در افلاك نیز همچنین می‌دان ، هر فلك که بالاتر است ، و بفلک - الافلاك تزدیکتر است ، شریفتر ولطیفتر است . در نزول هر کدام ۹ مرتبه که بمبدأ تزدیکتر است ، شریفتر ولطیفتر است ، و در عروج هر کدام مرتبه که از مبدأ دورتر است ، لطیفتر و شریفتر است ، از جهت آنکه در نزول کدیورت به بن نشیند ، و در عروج صافی بر ۱۲ سر آید . واگر چنین گویند که در بساط هر چند از مبدأ دورتر می‌شوند ، خسیس‌تر می‌گردند ، و در مرکبات هر چند از مبدأ دورتر می‌شوند ، شریفتر می‌گردند ، هم راست باشد .

(۸) چنین می‌دانم که تمام فهم نکردنی ، روشن‌تر ازین بگویم . بدان که اول خدای است ، باز عقل ، باز نفس ، باز طبیعت . نزول تمام شد . چون نزول برین وجه آمد ، و عروج در مقابلة نزول باشد . پس در عروج اول طبیعت باشد ، باز نفس ، باز عقل ، باز خدا . عروج تمام شد . معلوم شد که هر چه در نزول اول ، در عروج آخر است ، و معلوم شد که در نزول اول شریفتر است ، و در عروج

آخر شریفتر است .

(٩) ای درویش ! اول خدای است ، وابیا واولیا مظاہر خدای اند .  
باز عقل است ، وحکما وعلماء مظاہر عقل اند . باز نفس است ،  
وسلطین وملوک مظاہر نفس اند . باز طبیعت است ، وعوام وصحراء  
نشینان مظاہر طبیعت اند . چون اول خدا بود ، یکی آمد . وچون  
عقل در مرتبه دوم افتاد ، دو قسم آمد . وچون نفس در مرتبه سوم ،  
افتاد سه قسم آمد . وچون طبیعت در مرتبه چهارم افتاد ، چهار قسم  
آمد . یکی دو وسه وچهار ده باشد « تلک عشرة كاملة » . این است  
مراتب ملک وملکوت و جبروت .

(١٠) ای درویش ! بنزدیک اهل شریعت وأهل حکمت ملک عالم  
محسوس است ، وملکوت عالم معقول است ، وجبروت ذات وصفات  
واحی الوجود است ، که خدای عالم است تعالی وتقدس . وبه نزدیک  
أهل وحدت ملک محسوسات اند ، وملکوت معقولات اند ، وجبروت  
عالم اجمال است .

## فصل دوم

15

### در بیان عقول ونفوس عالم سفلی

(١١) بدان که بعضی از حکما می گویند که مبداء عقول  
وتفوس عالم سفلی عقل عاشر است ، که عقل فلک قمر است ، وعقل  
قتال نام اوست ، ومدبیر عالم سفلی ، وواجب الصور اوست . اما بیشتر  
حکما بر آن اند که عقول عالم علوی هر ده قتال اند ، وهر ده  
مبداء عقول وتفوس عالم سفلی اند . واژین جهت است که تفاوت

بسیار است میان آدمیان . نفسی که از نفس فلک قمر فایض می شود ، هرگز برابر نباشد با آنکه از نفس فلک شمس فایض شود . ونفسی که از فلک شمس فایض شود عالی همت باشد ، ونفسی که از فلک ۳ قمر فایض شود خسیس همت بود .

(۱۲) ای درویش ! تفاوت آدمیان ازین جهت است که کفته شد ، یعنی از مبادی . واژ جهت دیگر هم هست ، وآن خاصیت ۶ ازمنه اربعه است ، سعادت ، وشفاوت ، وزیرگی ، وبلادت ، وبغسل ، وسخاوت ، ودبانت ، وخیانت ، وهمت عالی ، وخشاست ، ودرویشی ، وتوانگری ، وعزت وخواری ، ودرازی عمر ، وکوتاهی عمر ، ومانند ۹ این جمله اثر مبادی ، وخاصیت ازمنه اربعه است .

(۱۳) ای درویش ! چون دانستی که کار آدمی پیش از آمدن وی ساخته اند ، بداده خدای قناعت کن وراضی وتسليم شو . درویش را ۱۲ با درویشی می باید ساخت ، وتوانگر را با توانگری هم می باید ساخت ، از جهت آنکه درویشی وتوانگری هر دو سبب عذاب آدمی است ، آنرا که سخن آفریده اند می طلبید تا خرج کند ، وآنرا ۱۵ که بخیل آفریده اند می طلبید تا نگاه دارد ، وهر دو در عذاب اند . درویش می پنداشد که توانگر در راحت وآسایش است ، وتوانگر می پنداشد که درویش در راحت وآسایش است .

(۱۴) ای درویش ! بیقین بدان که در دنیا خوشی نیست .

## فصل سوم

## در بیان معاد

(۱۵) بدان که باز گشت نفس انسانی بعد از مفارقت قالب ،  
اگر کمال حاصل کرده است ، عقول و نفوس عالم علوی خواهد بود ،  
واگر کمال حاصل نکرده است ، در زیر فلك قمر که دوزخ است  
بماند ، بعضی مدّتی و بعضی ابد الآباد . و کمال نفس انسانی مناسب است  
با عقول و نفوس عالم علوی .

(۱۶) ای درویش ! عقول و نفوس عالم علوی جمله علم و طهارت  
دارند ، و دائم در اکتساب علوم واقتباس انوار اند ، و علم و طهارت حاصل  
کنند . پس کار آدمی است که دائم در اکتساب علوم واقتباس انوار  
باشد ، و علم و طهارت حاصل کند . و هر که مناسب حاصل کرد ،  
استعداد شفاعت او را حاصل شد . چون نفس وی مفارقت کند ازین  
قالب ، عقول و نفوس عالم علوی او را بخود گشند ، و معنی شفاعت این  
است . با هر کدام که مناسب حاصل کرده باشد ، باز گشت وی  
آن بود ، اگر با نفس فلك الالاک حاصل کرده بود ، باز گشت وی  
بوی باشد ، واگر با نفس فلك الالاک حاصل کرده بود ، باز گشت  
وی بوی باشد . چون اول و آخر را دانستی ، باقی را همچنین می دان .

ونفوس انسانی چون بعالی رسیدند ، از مرکبان فانی خلاص یافتنند  
وبر مرکبان باقی سوار شدند ، و ابد الآباد برین مرکبان سوار  
خواهند بود ، و هر یک بقدر مقام خود در لذت و راحت خواهند بود ،  
ومقام هر یک جزاء علم و طهارت وی است . هر که علم و طهارت

زیادت می کند ، مقام وی عالی تر می شود ، یعنی نه چنان است که اهل شریعت گفتند که هر یک را مقام معلوم است ، چون بمقام معلوم خود رسیدند دائره هر یک تمام شد ، و چون دایره تمام شد ، ۹ ترقی ممکن نمی ماند و این خلاف بنا بر آن است که بنزدیک اهل شریعت ارواح آدمیان پیش از اجساد موجود بودند ، هر یک در مقام معلوم ، و چون از آن مقام معلوم باین عالم سفلی نزول کردند وبر ۶ من کب قالب سوار شدند و کمال حاصل کردند باز چون عروج گشته هر یک تا بمقام اوّل خود پیش عروج توانند کرد . اما به نزدیک اهل حکمت نفوس آدمیان پیش از اجساد موجود نبودند با جسد ۹ موجود شدند پس نفوس را مقام معلوم نبوده باشد ، نفوس مقام خود اکنون پیدا می کنند . و گفته شد که مقام هر یک جزاء علم وطهارت وی است ، هر که علم وطهارت بیشتر کسب می کند ، ۱۲ مقام خود را عالی تر می کرداند .

(۱۷) ای درویش ! هر که نفس خود را بعاجانی رساند که مناسبت با نفس فلک الافلاک حاصل کند ، علم وطهارت را بنهایت رسانید ، ۱۵ و بنهایت مقامات انسانی رسید . عقل اوّل پیغام گذر وی شد ، و رسول بارگاه وی کشت «*من الملك العي الذي لا يموت الى الملك العي*»  
الذی لا یموت » ، درین مقام است که گاه بواسطه عقل اوّل با حق ۱۸ سخن گوید واز حق بشنو ، و گاه بی واسطه عقل اوّل با حق گوید واز حق شنو . و چون از قالب مفارقت کند ، ابد الاباد در جوار حضرت رب العالمین خرم و شادان باشد ، واز مقرّبان حضرت وی باشد . ۲۱

واین بهشت خاص است ، وجای کاملان است . وهر که درین بهشت است ، در لذت و راحت مطلق است . باقی این هشت مرتبه دیگر درجات بهشت اند ، و آنها که در این درجات باشند ، در لذت و راحت مطلق نباشند ، و در الم درنچ مطلق هم نباشند : ازین وجه که از دوزخ گذشته باشند ، و به درجه‌ئی از درجات بهشت رسیده بودند ، در لذت و راحت باشند ، و ازین وجه که از قرب رب العالمین محروم‌اند ، واژ جوار حضرت نوالجلال بی‌بهره وی نصیب اند ، در آتش فراق باشند ، و ابد الآباد درین آتش فراق بمانند . واین هشت بهشت جای ناقصان اند . اگر عذاب از جهت نقصان علم باشد ، هرگز ازان عذاب خلاص نیابند ، و اگر عذاب از جهت نقصان طهارت بود ، بمرور ایام ازان عذاب خلاص نیابد .

(۱۸) ای درویش ! نفس انسانی بعد از مفارقت از شش حال بیرون نباشد یا ساده باشد ، یا غیر ساده . و ساده پاک باشد یا ناپاک ، و غیر ساده پاک باشد یا ناپاک . و غیر ساده کامل باشد یا ناقص . حال هر یک ازین نفوس ششگانه بر تفاوت خواهد بود بعد از مفارقت قالب .

### فصل چهارم

#### در بیان حال نقوس انسانی بعد از مفارقت قالب

(۱۹) بدان که نفوس کسانی که علم و طهارت حاصل نکردند ، و بعد از مفارقت قالب در زیر فلك قمر ماندند ، و بعالم علوی توانستند پیوست ، بعضی از حکما می‌گویند که هر یکی ازین نفوس باز بقالب دیگر پیوندند ، نا در وقت مفارقت کدام صفت بروی غالب باشد ، در صورت آن

صفت حشر شوند، وآن صورت یا صورت آدمیان باشد، یا صورت حیوانات یا صورت نباتات، یا صورت معادن. و در آن صورت بقدر محضیت عذاب کشند، و بقدر جنایت قصاص یابند، و از قالب بقالب می‌گردند<sup>۳</sup>، و بمرأتب فرو می‌روند تا به معادن رسند، و این فرو رفتن را سخن می‌گویند. و باز بمرأتب بر می‌آیند، تا به انسان رسند و این برآمدن را سخن می‌گویند. هم چنین فرو می‌روند و بر می‌آیند، تا آنکه که بقدر محضیت عذاب کشند، و بقدر جنایت قصاص یابند، و علم و طهارت حاصل کنند «کلما نسبت جلوود هم بدلتا هم جلووداً غیرها لينوقوا العذاب بما كانوا يكتبون».<sup>۴</sup> و چون علم و طهارت حاصل کرددند، بعد از مفارقت قالب بعالم علوی پیوندند،<sup>۵</sup> چنانکه گفته شد. و این سخن اصل تناسخ است.

(۲۰) وبعضاً دیگر از حکما می‌گویند که این نفوس باز بقالبی دیگر توانند پیوست از جهت آنکه هر قالبی که باشد، اورا البته نفسی بود، و یک قالبرا دو نفس توانند بود، همچنان می‌قالب همیشه در زیر فلكِ قمر بمانند.<sup>۶</sup>

(۲۱) وبعضاً می‌گویند که جن این نفوس اند که در زیر فلك قمر مانده اند، و بهر صورتی که می‌خواهند، بر می‌آیند و مصور می‌شوند، و بر هر که می‌خواهند ظاهر می‌گردند.<sup>۷</sup>

(۲۲) وبعضاً هم از حکما می‌گویند که جن را وجود نیست، این چنین که مردم با خود صور کرده اند، می‌گویند که جن آدمیانی اند که در صحرا و کوه نشینند، و دانارا ندیده باشند، و سخن دانا نشنوده بوند، از حساب بهایم باشند، بلکه از بهایم فروتر. معنی جن پوشیده<sup>۸</sup>

کردن است یا پوشیده شدن ، و عقل ایشان پوشیده است ، و دیوانه را بهمین معنی مجنون می کویند .

(۲۳) واهل شریعت می کویند که جن وجود دارند بغير وجود آدمی . جن نوعی دیگر است ، و آدمی نوعی دیگر . چنانکه آدمیان پدر و مادر دارند ، و آن آدم وحواست ، جن هم پدر و مادر دارند ، و آن مارج و مارجه است . و خدای تعالی آدمرا از خاک آفرید ، و مارج را از آتش « خلق الجن من مارج من نار » .

(۲۴) ای درویش ! این چهار رساله را در چهار ولايت جمع کردم ونوشتم . رساله اول را در سنة سین وستمائة در شهر بخارا ، ورساله دوم را در خراسان در بحر آباد بر سر تربت شیخ المشایخ سعد الدین حموی - قدس الله روحه العزیز - جمع کردم ، ورساله سوم را در شهر کرمان جمع کردم ، ورساله چهارم را در شهر شیراز بر سر تربت شیخ المشایخ ابو عبدالله حفیف - قدس الله روحه العزیز - در سنة ثمانین وستمائة جمع کردم .

### فصل پنجم

#### در پیان نصیحت

(۲۵) ای درویش ! این بیچاره در عالم سفر بسیار کرد ، و نیز بزرگان بسیار دریافت از علماء و حکماء و مشایخ ، و در خدمت هن یکی مذتها مديدة بودم ، و هر چه فرمودند کردم از تحصیل و تکرار ، و از مجاهدات و اذکار ، و فواید بسیار از ایشان بمن رسید ، و چشم اندرон من بملک و ملکوت وجبروت گشاده شد ، و میدان فکر من فراخ کشت ، و علماء که فنون علم داشتند ، دوست گرفتم .

(۲۶) ای درویش ! هر که یک فن علم دارد ، میدان فکر وی تنگ است ، وعلمara که فنون علم دارند دشمن می دارد . وهر که از فنون علم با نصیب است ، میدان فکر وی فراخ است ، وعلمara که فنون علوم دارند دوست می دارد . واز سخنان ایشان آنچه زبده وخلاصه بود ، جمع کردم . رساله چهارم زبده وخلاصه سخن حکماست در بیان مبداء و معاد ، رساله سوم زبده وخلاصه سخن علماست در بیان نزول وعروج روح انسانی ، رساله دوم زبده وخلاصه سخن مشایع است در بیان توحید ، رساله اول سخن این بیچاره است در بیان معرفت انسان ، هر که این چهار رساله را بتحقیق بداند ، ومستحضر شود از کتب بسیار مستغنى گردد ، وچشم اندرورن وی بملک وملکوت وجبروت گشاده شود ، ومیدان فکر وی فراخ گردد ، وآنچه مقصود روندگان ومطلوب طالبان است ، بیابد .

(۲۷) ای درویش ! در بند آن مباش که علم وحکمت بسیار خوانی و خودرا عالم وحکیم نام نهی ، ودر بند آن مباش که طاعت وعبادت بسیار کنی و خودرا عابد وشیخ نام کنی ، که اینها همه بلا وعداب سخت است . از علم وحکمت بقدر ضرورت کفایت کن ، وآنچه نافع است بدست آر واز طاعت وعبادت بقدر ضرورت پسنه کن ، وآنچه ما لابداست بجای آر . ودر بند آن مباش که بعد از شناخت خدای طهارت نفس حاصل کنی ، وبی آزار وراحت رسان شوی ، که نجات آدمی درین است .

(۲۸) ای درویش ! هر که طهارت نفس حاصل نکرد ، اسیر شهوت وبنده مال وجاه است . دوستی شهوت بطن وفرج آتشی است ، که دین ودنیای سالک را می سوزاند ، ونیست می گرداند ، وسالکرا خسر الدینا

والآخرة می کند. ودوستی مال وجاه نهنگ مردم خواراست، چندین هزار  
کس را فرو برد و خواهد برد . وهر که از دوستی شهوت بطن وفرج ،  
وازدوستی مال وجاه آزاد شد وفارغ گشت ، مرد تمام است و آزاد وفارغ  
است. آزاد وفارغ مطلق وجود ندارد ، وممکن نیست ، اما بنسیت آزاد  
وفارغ باشد .

(٢٩) ای درویش ! جمله آدمیان درین عالم در زندان اند ، از انبیا  
و اولیا و سلاطین وملوک وغیرهم ، جمله در بند اند . بعضی را یک بند است ،  
و بعضی را دو بند است ، وبعضاً را ده بند است ، وبعضاً را صد بند است ،  
وبعضی را هزار بند است . هیچ کس درین عالم بی بند نیست ، اما آنکه  
یک بند دارد ، نسبت با آنکه هزار بند دارد ، آزاد وفارغ باشد ، ورنج  
وعذاب وی کمتر بود . هر چند بند زیادت می شود ، رنج وعذاب وی  
زیادت می گردد .

(٣٠) ای درویش ! اگر نمی توانی که آزاد وفارغ شوی ، باری راضی  
و تسليم باش . والحمد لله رب العالمين .

**Telegram @eat\_book**

رسالہ پنجم  
دریان سلوک

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبئائه  
 واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الظاهرين . 3

(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا و خادم فقراء ، عزيز بن محمد  
 النسفي ، که جماعتي درویشان - کثیرهم الله - از این بیچاره درخواست کردند  
 که می باید که در سلوك رساله‌ئی جمع کنید ، و بیان کنید که سلوك  
 چیست ، و نیت سالک در سلوك چیست ، و شرایط وارکان سلوك چیست .  
 درخواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد ویاری خواستم  
 تا از خطأ وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قادر وبالاجابة جدير ». 9

### فصل اول

#### در بیان آنکه سلوك چیست

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که سلوك در لغت عرب عبارت از  
 رفتن است على الاطلاق ، یعنی روئنه شاید که در عالم ظاهر سفر کند ،  
 و شاید که در عالم باطن سیر کند . و بنزدیک اهل تصوف سلوك عبارت از  
 رفتن منصوص است ، و آن سیر الى الله وسیر في الله است . 15

(۳) ای درویش ! پیش از ما مشایخ در سلوك کتاب بسیار جمع  
 کرده اند ، و در جمله این کفته اند که سلوك سیر الى الله وسیر في الله است ،  
 و این بیچاره در چند رساله این چنین هم کفته است که سلوك سیر 18

الى الله وسیر فی الله است . اکنون درین رساله بعبارت دیگر چیزی می گوئیم .

(۴) ای درویش ! آدمی مراتب دارد و صفات و اخلاق آدمی که در ذرات آدمی مکنون اند ، و در هر مرتبه چیزی ظاهر می گردند . چون مراتب آدمی تمام ظاهر شوند ، صفات و اخلاق آدمی هم تمام ظاهر گردند و عالم صفير تمام شود . و این رونده که عالم صفير را تمام کرد ، در عالم ۶ کبیر نائب و خلیفه خدا شد ، گفت وی گفت خدا باشد ، و کرد وی کرد خدای بود . و این تجلی اعظم است ، از جهت آنکه ظهور اخلاق اینجاست ، ۹ و ظهور علم اینجاست .

(۵) ای درویش ! ظهور علم بسیار جای هست ، اما علم محیط اینجاست . اینجا خودرا شناخت و اینجا اشارا کما هی دانست و دید . پس سلوک عبارت از آن باشد که رونده روی مراتب خود می آورد و مراتب خودرا ۱۲ بتدریج تمام ظاهر گرداند ، عالم صifier تمام کند . وقا عالم صifier تمام نشود ، امکان ندارد که وی در عالم کبیر نائب و خلیفه خدا باشد . واورا ۱۵ قدرت بر عالمیان پیدا آید . کسی را که قدرت بر خود نباشد ، بر دیگران چون بود ؟ و بعضی از اینجا غلط کرده اند ، و در عذابهای کوناگون افتاده اند ، و بمقصود مراد نرسیده اند . چون مراتب رونده تمام ظاهر شد ، ۱۸ سلوک تمام گشت .

(۶) ای درویش ! معلوم شد که ره رو توئی ، و راه توئی ، و منزل توئی . و چون مراتب رونده تمام ظاهر شد ، آنگاه ابتدای سیر فی الله باشد ، ۲۱ و این سیر هر گز بنهایت نرسد . چنین می دانم که تمام فهم نکردنی روشن تر

ازین بگویم . دانستن این سخن از مهمات است .

## فصل دوم

### در بیان آنکه نیت سالک در سلوک چیست

3

(۷) ای درویش ! باید که نیت سالک در ریاضات و مجاہدات آن

نباشد که طلب خدا می کنم ، از جهت آنکه خدای را حاجت بطلب کردن

نیست . و دیگر باید آن نباشد که طلب طهارت و اخلاق نیک می کنم ،

و آن نباشد که طلب علم و معرفت می کنم ، و آن نباشد که طلب کشف

اسرار و ظهور انوار می کنم ، که اینها هر یک مرتبه از مراتب انسانی

مخصوص اند ، و سالک چون با آن مرتبه نرسد ، امکان ندارد که چیزی که

با آن مرتبه مخصوص است خود ظاهر نشود ، و اگر با آن مرتبه برسد ، امکان

ندارد که اگر خواهد و اگر نخواهد ، و اگر کسی گوید و اگر کسی نگوید ،

چیزی که با آن مرتبه مخصوص است ، خود ظاهر شود . اگر جمله عالم

با طفل بگویند که لذت شهوت را ندند چیست ، در نیابد ؛ و چون با آن مرتبه

برسد ، اگر گویند و اگر نگویند خود در نیابد .

(۸) ای درویش ! انسان مراتب دارد چنانکه درخت مراتب

دارد . و پیدا است که در هر مرتبه ای از مراتب درخت چه پیدا آید .

پس کار با غبان آن است که زمین را نرم و موافق می دارد ، و از

خار و خاشاک پساک می کند ، و آب بوقت می دهد و محافظت می کند

تا آقی بدرخت نرسد تا مراتب درخت تمام پیدا آیند ، و هر یک بوقت

خود تمام ظاهر شوهد . کار سالکان نیز هم چنین است باید که نیت

سالک در ریاضات و مجاہدات آن باشد که تا آدمی شوند ، و مراتب

6

9

12

15

18

21

انسانی در ایشان تمام ظاهر شود ، که چون مراتب انسانی تمام ظاهر شود ، سالک اگر خواهد و اگر نخواهد ، طهارت و اخلاق نیک و علم و معرفت و کشف اسرار و ظهور انوار ، هر یک بوقت خود ظاهر شوند ، ۳  
وچیز ها ظاهر شود که سالک نام آن هرگز نشوده بود و بر خاطر سالک هرگز نگذشته باشد ؛ و کسی که نه درین کار بود این سخنان را هرگز فهم نکند . تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز ۶  
نمایم ، سالک باید که بلند همت باشد ، و تا زلده است در کار باشد ،  
وبسیعی و کوشش مشغول بود ، که علم و حکمت خدا نهایت ندارد . ۹  
(۹) ای درویش ! جمله مراتب درخت در تخم درخت موجوداند ،  
باغبان خاذق و تربیت و پرورش می باید که تا تمام ظاهر شوند . ۱۲  
و همچنین طهارت ، و اخلاق نیک ، و علم ، و معرفت ، و کشف اسرار ،  
و ظهور انوار ، جمله در ذات آدمی موجود اند ، صحبت دانا و تربیت ۱۵  
و پرورش می باید که تا تمام ظاهر شوند .

(۱۰) ای درویش ! علم اولین و آخرین در ذات تو مکنون است .  
هر چه می خواهی ، در خود طلب کن ، از بیرون چه می طلبی ؟ ۱۵  
علمی که از راه گوش بدل تو رسد همچنان باشد که آب از چاه  
دیگران بر کشی و در چاه بی آب خود ریزی آن آبرا بقائی نبود ،  
و با آنکه بقائی نباشد زود عفن شود و بیماریهای بد از وی تولد کند . ۱۸  
(۱۱) ای درویش ! از آن آب بیماری عجب و کبر زاید و دوستی  
مال و جاه روید . « ولیس الخبر کا لمعاینہ » . باید که تو چنان  
سازی که آب از چاه تو بن آید و هر چند که بر کشی و بیدیگران ۲۱

دهی، کم نشود، بلکه زیاده شود. و هر چند که بماند، عفن نشود،  
بلکه هر روز برآید پاکتر و صافی تر گردد و علاج بیماریهای بدشود.

۹ (۱۲) ای درویش! سالکرا باین طریق که گفته شد، علم  
ومعرفت حاصل شود، و آب حیات از چشمۀ دل وی روانه گردد. «من  
اخلس اللہ اربعین صباحاً ظهرت ينابيع الحکمة من قلبه على لسانه».  
۶ یعنی سالکرا علم و حکمت بدین طریق حاصل شود، و بطريق عکس  
نیز حاصل شود. هر چند می خواهم که سخن دراز نشود، بی اختیار  
من دراز شود.

۹ (۱۳) ای درویش! کار تربیت و پرورش دانا دارد. بی صحبت دانا  
امکان ندارد که کسی بعجایی رسد. میوه بیابانی که خود رسته باشد،  
هر گز برابر نباشد با میوه بستانی که با غبان اورا پروردۀ باشد.  
۱۲ همچنین هر سالکی که صحبت دانا نیافته باشد، هر گز برابر نباشد  
باسالکی که صحبت دانا نیافته بود.

### فصل سوم

۱۵ در یان آنکه سالکرا علم و معرفت بطريق عکس چون حاصل می شود  
(۱۴) بدان که دعوت ابیا و تربیت اولیا از جهت آن است نا  
مردم بر اقوال نیک، و افعال نیک، و اخلاق نیک ملازمت کنند تا ظاهر  
ایشان راست شود، که نا ظاهر راست نشود، باطن راست نگردد، از  
جهت آن که ظاهر بمنابه قالب است، و باطن بمنابه چیزی است که  
در قالب ریزند. پس اگر قالب راست باشد، آن چیز که در وی  
ریزند هم راست باشد، و اگر قالب کج بود، آن چیز که در وی  
۱۸ ۲۱

ریزند ، هم کچ بود .

- (۱۵) ای درویش ! هیچ شک نیست که ظاهر در باطن اثرها دارد ، و باطن در ظاهر هم اثرها دارد . پس چون بریاضات و مجاھدات بسیار در صحبت دانای ظاهر راست شود ، باطن هم راست گردد . چون ظاهر و باطن راست شد ، باطن در میان دو عالم پاک افتاد ، یک طرف عالم شهادت بود ، و یک طرف عالم غیب ، یعنی یک طرف بدن بود که عالم شهادت و محسوسات است ، و یک طرف عالم ملائکه و ارواح پاکان بود که عالم غیب و معقولات است . و آن طرف که عالم غیب است ، همیشه پاک و صافی بود ، و باطن را از آن طرف هر گز زحمت و ظلمت و کدورت نبود ، و این طرف که بدن است تا مادام که بلذات و شهوت بسته است ، و اسیر حرص و غصب است ، مکدر و ظلمانی است و باطن را مکدر و ظلمانی می دارد . بدین سبب باطن از عالم غیب که عالم ملائکه و ارواح پاکان است ، اکتساب علوم و اقتباس انوار نمی توانست گرد . چون بدن پاک شد و صافی گشت ، باطن در میان دو عالم پاک افتاد . هر چه در عالم غیب باشد که عالم ملائکه و ارواح پاکان است ، در باطن سالک پیدا آید همچون دو آینه صافی که در مقابله یکدیگر بدارند ، هر چه در آن آینه بود ، درین آینه پیداشود ، و هر چه درین آینه بود ، در آن آینه پیدا باشد . و حکمت در زیارت قبور این است ، و حقیقت زیارت این است .
- (۱۶) ای درویش ! درین سخن یک نکته باریک است ، و آن نکته آن است که عالم غیب مراتب دارد ، و از مرتبه‌ئی تا به مرتبه‌ئی تفاوت

بسیار است و باطن سالک هم مران دارد و از مرتبه تا به مرتبه‌ئی هم  
تفاوت بسیار است . مرتبه اول از مرتبه اول اکتساب تواند کرد ،  
و مرتبه آخر از مرتبه آخر اکتساب تواند کرد . علم و معرفت سالک‌را  
باين طریق هم حاصل می شود . و خواب راست عبارت ازین است و وجود  
ووارد والهام و علم لد'تی عبارت ازین است . و این معنی بکفر و اسلام تعلق  
نداشد . و هر که آینه دل صافی کرداند ، این انرها باید . و این  
معنی در خواب بسیار کس باشد ، اما در بیداری اندک بود ، از جهت  
آنکه در خواب حواس مغزول باشد . و کدورتی که بواسطه حواس  
و بواسطه خصب و شبوت باطن را حاصل آید ، کمتر بود . بدین سبب باطن  
آن ساعت از آن عالم اکتساب علوم تواند کرد . پس خلوت و عزلت  
وریاضات و مجاهدات سالکان از جهت آن است تا بدن ایشان در بیداری  
همچون بدن آن کسان باشد که در خواب‌اند ، بلکه پاکتر و صافی‌تر .  
(۱۷) ای دریش ! سالکان بر تفاوت‌اند ، و مزاج سالکان بر  
تفاوت است . بعضی باندک ریاضت که بگذند این انرها در خود بایند ،  
و بعضی سالهای بسیار ریاضت کشند و این انرها در خود بیابند . و این  
انر خاصیت مبادی و انر خاصیت ازمنه اربعه است .

#### فصل چهارم

در بیان آنکه آدمیان سه طایفه‌اند  
(۱۸) بدان که خدای تعالی آدمیان را بتفاوت آفریده است ،  
و هریک را استعداد کاری داده است . و چنین می بایست که بود تا  
نظام عالم تواند برد . شهر نشین می باید ، و صحراء نشین هم می باید .

بازار می باید و کنایا هم می باید ، و مانند این . و اگر جمله را یک استعداد دادی ، نظام عالم نبودی . پس باید که دانا هر یک را بکاری دارد ، آن کار که ویرا از برای آن کار آفریده اند .

(۱۹) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم ، بعضی همت عالی دارند و بعضی همت عالی ندارند و ازینجا است که بعضی دنیا می خواهند و بعضی عقبا می خواهند ، و بعضی مولا می خواهند . آدمیان همین سه طایفه بیش نیستند ، این طایفه که مولا می خواهند عالی همت اند ، وایشان اند که بهترین آدمیان اند و این طایفه اند که سالکان اند . ازین چندین هزار آدمی وی بر سر آمد ، وی بود که مقصود بود و آن دو دیگران بر مثال خار و خاشاک اند ، وبطغیل وی آب می خورند و پرورش می یابند .

(۲۰) ای درویش ! هر که سلوک خواهد کرد ، او را معرفت چهار چیز ضروری باشد : یکی معرفت مقصد ، و یکی معرفت رونده بمقصد ، و یکی معرفت راه بمقصد ، و یکی معرفت هادی که شیخ و پیشواست . بی معرفت این چهار چیز سلوک میسر نشود . بدان که مقصد و مقصود سالکان کمال خود است . و بعضی گفته اند که خدای است رونده بمقصد ، و بعضی گفته اند که روح سالک است ، و بعضی گفته اند که عقل سالک است ، و بعضی گفته اند که نور الله است . و این ضعیف می گویند که رونده باطن سالک است از جهت آن که باطن سالک یک نور است ، و آن یک نور را باضفات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، باعتباری نفس ، و باعتباری روح ، و باعتباری قلب ،

وباعتباری عقل ، وباعتباری نور الله كفته اند ، ومراد ازین جمله يك جوهر است ، وآن يك جوهر حقيقت آدمی است .

### فصل پنجم

#### در بیان راه بمقصد

(۲۱) بدان که راه بمقصد به تزدیک این ضعیف يك طریق بیش نیست و آن يك طریق آن است که در اول تحصیل و تکرار باشد و در آخر مجاهده و اذکار بود . اول مدرسه روند واز علم شریعت آنچه مالا بد است بیاموزد ، وبعد از مالا بد علمی که نافع باشد بخوانند تا زیرک شوند و سخن نیک فهم کنند ، که در یافت سخن درین باب رکنی معظّم است ، و در یافت سخن در مدرسه حاصل می شود . آنگاه بخانگاه آیند و مرید شیخی شوند ، و ملازم در وی شوند ، و پر يك شیخ قناعت کنند ، واز علم طریقت آنچه مالا بد است بیاموزند ، وبعد از مالا بد حکایت مشایخ بخوانند ، یعنی از ریاضات و مجاهدات واز تقوی و پرهیز گاری واز احوال و مقامات مشایخ چیزی بخوانند ، آنگاه ترک کتب کنند ، و آنچنانکه شیخ مصلحت بیند بکار مشغول شوند . و بنزدیک بعضی راه بمقصد دو طریق است ، و هر دو طریق موصل اند بمقصد اگر بشرط روند ، یعنی سائرین الى الله دو طائفه اند ، و هر طایفه بطريقی می روند يکی طریق تحصیل و تکرار است ، و اینها سالکان کوی شریعت اند ؛ و یکی طریق مجاهده و اذکار است ، و اینها سالکان کوی طریقت اند .

(۲۲) ای درویش ! یکی سالک آن است که هر روز چیزی از

آنچه ندانسته است بداند و یاد کیرد؛ و یکی سالک آن است که هر روز چیزی از آنچه دانسته است فراموش کند. در یک طریق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند، و در یک طریق ۳ ورد آن است که هر روز چیزی از دل سیاه سپید گرداند.

(۲۳) ای درویش! بعضی از سالکان گفتند که ما حرفت نقاشی یاموزیم ولوح دل خودرا بمداد تحصیل و قلم تکرار بجمله علوم منتش ۶ کردانیم تا جمله علوم در دل ما مکتوب و منتش شود، و هر چیز که در دل ما مکتوب و منتش شد، محفوظ ما گشت؛ پس دل ما لوح محفوظ گردد. وبعضاً از سالکان گفته اند که ما حرفت صیقلی بیاموزیم و آینه ۹ دل خودرا بمصلق مجاهده و روغن ذکر پاک و صافی گردانیم، تا دل ما شفاف و عکس پذیر شود، تا هر علمی که در عالم غیب و شهادت است عکس آن در دل ما پیدا آید، و عکس بی شبهتر و درستتر از کتاب باشد، ۱۲ از جهت آنکه در کتابت سهو و خطای ممکن است، و در عکس سهو و خطای ممکن نیست. و حکایت صورت گران چین و ماقین معروف است. و دیگر آن که افراد علوم بسیار و بیشمار ۱۵ است، و عمر آدمی اندک است، ممکن نباشد که عمر وفا کند تا دل را لوح محفوظ کنند بطريق تحصیل و تکرار، اما ممکن باشد که عمر وفا کند تا دل را آینه گیتی نمای کنند بطريق مجاهده و اذکار.

(۲۴) تا سخن دراز نشود، و از مقصود باز نمانیم، ای درویش، طریق یکی بیش نیست، و اگر دو طریق است، طریق مجاهده و اذکار بسلامت تر و تزدیکتر است.

## فصل ششم

## در بیان درجه عوام

(۲۵) بدان که فرزند چون بعد تمییز رسید ، باید که در عبادات موافقت پدر و مادر کند ، و اگر نکند ، پدر و مادر بفرمایند تا بکند . و این موافقت کردن را اسلام گویند . و چون بعد عقل رسید بعد از اسلام شش چیز دیگر بر فرزند فرض شود . اول ایمان : باید که او را در هستی و بگانگی خدای و در نبوت انبیا هیچ شکی نباشد ، و بیقین بداند که انبیا هر چه گفتند راست گفتند و از خدا گفتند . دوم امتنال اوامر . سوم اجتناب نواهي . چهارم توبه ، یعنی اگر امری از اوامر فروگذارد ، یا بنده از نواهي اقدام نماید ، در حال توبه کند . و توبه آن است که از کرده پشیمان شود ، و نیت کند که من بعد هرگز آن کار نکند . پنجم کسب ، یعنی حرفتی بیاموزد ، و بکاری مشغول شود که آن کار سبب معاش وی گردد ، تا از طمع خلاص باید ، و ایمان وی بسلامت ماند ؛ که ایمان هر که بزیان رفت بشومی طمع بزیان رفت . ششم تقوی ، یعنی در کسب احتیاط کند تا بر وجه مشروع باشد ، و از مال حرام و مال شببه ، و مال پادشاهان ، و مال ظالمان پرهیز کند ، و در اقوال و افعال احتیاط کند تا با خلاص باشد و از ریا و سمعه دور بود .

(۲۶) ای درویش ! این شش چیز عام بود در حق جمله مسلمانان ، و این درجه عوام است . پس هر که می خواهد که از درجه عوام بدرجۀ خواص برسد ، باید که عمل خواص پیش کیرد ، و عمل خواص سلوك است یا بطریق تحصیل و تکرار ، یا بطریق مجاھده و اذکار . و ما درین

3

6

9

12

15

18

21

رساله طریق مجاهده و اذکار بیان خواهیم کرد.

### فصل هفتم

#### در بیان شرایط سلوک

۳) (۲۷) بدان که شرایط سلوک شش چیز است. اول ترک است، ترک مال و ترک جاه و ترک دوستی مال و جاه، و ترک معاصی، و ترک اخلاق بدد کند. دوم صلح است. با خلق عالم یکبار صلح کند، و بدبست وزیان ۶ هیچکس را نیازارد، و شفقت از هیچکس دریع ندارد، و همه را همچون خود عاجز و بیچاره و طالب داند. سوم عزلت است. چهارم صحت است پنجم جوع است. ششم شهر است. این است شرایط سلوک که گفته ۹ شد.

### فصل هشتم

#### در بیان ارکان سلوک

۱۲- (۲۸) بدان که ارکان سلوک هم شش است. رکن اول هادی است که بی هادی سلوک میسر نشود. رکن دوم ارادت و محبت است با هادی. سالک چون بهادی رسید و قبول هادی یافت، باید که در وقت وی در ۱۵ عالم هیچکس را چنان دوست ندارد که هادی خودرا تا زود بمقصد رسد که من کب سالک درین راه ارادت و محبت است. چون ارادت و محبت قوی افتاد، مرکب قوی افتاد، و هر که را مرکب قوی باشد، از سختی راه باکی نباشد. واگر یک سرموی در ارادت و محبت خللی پیدا آید، ۱۸ مرکب لنگ شود و سالک در راه بماند. رکن سوم فرمان برداری است در همه کارهای اعتقادی و عملی، یعنی سالثرا تقلید مادر و پدر ترک باید ۲۱

کرد . و بی روی هادی باید کرد ، هم در اعتقاد وهم در عمل ، از جهت آنکه هادی بمنابه طبیب است ، وهادی بمنابه مریض . و چون مریض فرمان برداری طبیب نکند ، وبخلاف امر طبیب کار کند ، هرگز صحت نیابد ، بلکه هر روز که برآید ، رنج وعلت وی زیادت شود . واکر بیمار خواهد که بكتب طب علاج خود کند ، هم هرگز صحت نیابد . حضور طبیب باید ، و فرمان برداری بیمار ، تاریخ وعلت برخیزد . رکن چهارم ترك رأی و اندیشه خود است : سالك باید که هیچ کاری برأی واندیشه خود نکند ، اگر چه طاعت و عبادت باشد ، از جهت آن که سالك هر کاری که برأی واندیشه خود کند ، سبب ذوری وی شود ، وهر کاری که بامر هادی کند ، سبب تزدیکی وی گردد . رکن پنجم ترك اعتراض و انکار است . سالك باید که بر گفت هادی اعتراض نکند ، و بر فعل هادی انکار نکند ، و از جهت آنکه سالك نیک و بد نداند ، و طاعت و معصیت نشناشد که شناختن نیک و بد ، و طاعت و معصیت کاری عظیم است . و حکایت موسی و خضر ازین معنی خبر می دهد .

(۲۹) ای درویش ! بسیار سخن باشد که آن سخن پیش مرید نیک باشد ، و پیش شیخ بد باشد ، و بسیار سخن بود ، که پیش مرید بد باشد ، و پیش شیخ نیک باشد ، و در افعال نیز همچنین می دان . پس مصلحت مرید آن است که بیکبار ترك اعتراض و انکار کند ، وهر چه از شیخ شنود ، نیک شنود ، و هرچه ازو بیند ، نیک بیند .

(۳۰) ای درویش ! اعتراض و انکار مرید تاریکی و کدورت آرد وجودانی اندازد میان مرید و مراد .

(۳۱) رکن ششم ثبات و دوام است بر شرایط وار کان سلوک سالهای بسیار ، که از بی ثباتی هیچ کار نیاید ، نه دنیوی و نه اخروی .

(۳۲) ای درویش ! هر کس که بجایی رسید در کار دنیا ودر کار آخرت ، از ثبات رسید . این است شرایط وار کان سلوک که گفته شد ، سلوک تمام نشد الا باین دوازده چیز .

## 6 فصل نهم

### در بیان حجاب و مقام

(۳۳) ای درویش ! سالک چون بدین دوازده چیز که گفته شد ثبات نماید ، البته حجابها از پیش سالک برخیزد و بمقامات عالیه برسد . واصل 9 حجابها چهار چیز است : دوستی مال ، و دوستی جاه ، و تقلید مادر و پدر ، و معصیت . واصل مقامات هم چهار چیز است : اقوال نیک ، و افعال نیک ، و اخلاق نیک ، و معارف . و مراد از معارف معرفت بسیار چیز است . اما 12 معرفت هژده چیز ضروری است : سالک دانا باید که البته این هژده چیزرا بداند . و بعلم اليقین وبعین اليقین بشناسد ، معرفت دنیا ، و معرفت کار دنیا ، و معرفت آخرت ، و معرفت کار آخرت ، و معرفت مرگ ، و معرفت حکمت مرگ ، و معرفت شیطان ، و معرفت امر شیطان ، و معرفت ملک ، و معرفت امر ملک ، و معرفت نبی ، و معرفت سخن نبی ، و معرفت ولی ، و معرفت سخن ولی ، و معرفت خود ، و معرفت امر خود ، و معرفت خدا ، 18 و معرفت امر خدا . اگر می خواهی بگو که هژده چیز است ، و اگر می خواهی بگو که نه چیز است ، و اگر می خواهی بگو که یک چیز است .

(۳۴) ای درویش ! فرق کردن میان امر شیطان وامر ملک ، وامر نفس ، وامر خدا کاری عظیم است ، ودریاً فتن سخن نبی وسخن ولی کاری مشکل است . 3

(۳۵) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم ، ای درویش !  
حجابها بسیار است ، اما اصل حجب این چهار چیز است ، ومقامات بسیار  
است ، اما اصل مقامات این چهار چیز است . هر چیز که از خود دفع  
می باید کرد واز پیش بر می باید داشت ، عبارت از حجاب است ، وهر چیز  
که خودرا حاصل می باید کرد ، وبر آن می باید بود ، عبارت از مقام  
است . 9

(۳۶) چون معنی حجاب و معنی مقام دانستی ، اکنون بدان که  
جمله روندگان روی درین چهار مقام دارند ، واین چندین ریاضات و  
مجاهدات از جهت آن می کشند تا این چهار حجاب را از پیش بردارند ،  
واین چهار مقام را بکمال رسانند ؛ وهر که این چهار مقام را بکمال رسانید ،  
بکمال خود رسید . 12

(۳۷) ای درویش ! این چهار حجاب را از پیش برداشتن بمنابه طهارت  
ساختن است ، واین چهار مقام را حاصل کردن بمنابه نماز گذاردن است .  
اول طهارت باشد آنگاه نماز ، اول فصل است و آنگاه وصل ، اول تصقیل  
است و آنگاه تنویر ، هر که این چهار حجاب را از پیش برداشت ، طهارت  
ساخت و در طهارت دائم است . وهر که این چهار مقام را حاصل کرد ،  
نماز گذارد و در نماز دائم است . 15 18

## فصل دهم

## در بیان تربیت

(۳۸) بدان که صیاد پادشاه چون باز صید کند ، اول چشم باز بدو زد ، و بند بر پایش نهد ، و روز هاش گرسنه وشنه ، و شبهاش بیدار دارد تا نفس باز شکسته شود ، و قوت حیوانی وسبعی وی کمتر گردد ، و با صیاد انس و آرام گیرد . چون با صیاد انس و آرام گرفت ، آنگاهش صیاد صید کردن بیاموزد . و چون صید کردن آموخت آنگاهش بحضور پادشاه برد تا قرب پادشاه بیابد و بر دست پادشاه نشیند . معلوم شد که غرض صیاد از چشم دوختن و بند بر پای نهادن و گرسنه وشنه و بیدار داشتن باز نبود ، غرض آن بود که تا باز چنان شود که صیاد صید کردن بوی تواند آموخت . و دیگر معلوم شد که غرض صیاد آموختن باز هم نبود غرض صیاد صید کردن بود تا بواسطه صید کردن بقرب پادشاه رسد . همچنین هادی اول سالک را صید کند ، و چون صید کرد چشمش بدروزد ، یعنی بخانه تاریک ، وزبانش بینند یعنی بخلوت و عزلت ، و روز هاش گرسنه وشنه دارد ، و شبهاش بیدار دارد تا نفس سالک شکسته شود ، و قوت حیوانی وسبعی وشیطانی وی کمتر گردد . آنگاهش هادی صید کردن بیاموزد و صید سالک علم و معرفت و محبت و مشاهده و معاینه است و چون صید کردن آموخت ، بحضور پادشاه رسید ، و قرب پادشاه یافت . و چون بقرب پادشاه رسید ، رستگار شد و از اهل نجات کشت . والحمد لله رب العالمين .

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

رسالة ششم  
آداب الخلوة

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبائه  
3 واوليائه خير خلقه وعلى آله واصحاحهم الطيبين الظاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزيز بن محمد  
6 النسفي ، که جماعت درويشان - کترهم الله - ازین بیچاره درخواست  
کردند که می باید که در شرایط چله ، ودر آداب ذکر گفتن ، ودر  
9 عروج اهل تصوف رساله ؓی جمع کنید ، وبيان کنید که در چله  
تصوف چیست . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خداوند تعالی مدد  
وباری خواستم تا از خطأ وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قادر  
12 وبالاجابة جدير » . واین رساله را « آداب الخلوة » نام نهادم . وما  
توفیقی الا بالله وعلى الله توكلت واليه ائیب » .

### فصل اول

#### در بيان طاعت و معصیت

(۲) بدان که اهل سه چیز را بغايت اعتبار کنند ، اول جذبه ،  
15 دوم سلوك ، سوم عروج . جذبه عبارت از کشش است ، سلوك عبارت  
از کوشش است ، وعروج عبارت از بخشش است ، هر که این سه دارد ،

شیخ و پیشواست ، و هر که این سه ندارد ، یا یکی ازین سه ندارد ،  
شیخی و پیشوائی را نشاید .

- (۳) ای درویش ! از اول مقام انسانی تا آخر مقام انسانی ده مقام  
است ، و در هر مقامی جذبه هست ، و سلوك هست ، و عروج هست . اما  
جذبه هر مقامی دیگر است ، و سلوك هر مقامی دیگر است ، و عروج هر  
مقامی دیگر است و طاعت و معصیت هر مقامی دیگر است . و طاعت و معصیت را  
شناختن و نیک و بدرآ دانستن کاری عظیم است . واژین جهت گفته اند  
که مرید باید که بهیچ وجه بر شیخ اعتراض و انکار نکند ، از جهت  
آن که مرید ندادند که طاعت و معصیت هر مقامی چیست . بسیار چیز  
باشد که در مقامی طاعت بود ، و همان چیز در مقامی بالاتر معصیت  
باشد : « حسنات الابرار سیئات المقرّبین » ؛ و بسیار چیز باشد که در  
مقامی معصیت بود ، و همان چیز در مقامی بالاتر طاعت باشد . مثلاً پیش  
از ایمان ، یعنی پیش از علم ، جاهم اگر می خورد ، و می خسپد ،  
وشهوت می راند ، جمله معصیت است ، و بعد از ایمان ، یعنی بعد از  
علم ، عالم اگر می خورد ، و می خسپد ، وشهوت می راند ، جمله طاعت  
است . واين مراتب دارد ، یعنی رونده تا بجائی رسد که خدای تعالی  
چشم و گوش وي شود ، و دست وزبان وي گردد ، تا هر چه وي گويد  
خدا گفته باشد ، و هر چه وي گند خدا گرده باشد ، وهیچکس را بر  
گفت و گرد وي اعتراض و انکار نرسد ، و حکایت خضر و موسی ازین  
معنی خبر می دهد . پس خدای تعالی تبدیل حسننه به سیئه و تبدیل سیئه  
بحسننه می گند ، واين هر دو از جهت عزّت و نیّت رونده می گند .

## فصل دوم

### دریان شرایط چله

- (٤) بدان که شرط اول حضور شیخ است . باید که به اجازت شیخ نشیند ، و شیخ حاضر باشد ، و هر هفته ویا بهر ده روز شیخ بخلوتخانه وی رود تا وی را بدیدن جمال شیخ قوت زیاده شود ، و تحمل مجاهده تواند کرد ، واگر مشکلی افتاده باشد ، سؤال کند . 3
- (٥) شرط دوم زمان و مکان است ، یعنی در وقتی باید که باشد که سرما و گرمای سخت نبود ، در وقتی معتدل باید که باشد . وجائی باید که از میان خلق دور بود ، چنانکه آواز مردم بوی نرسد ، و آواز ذکر وی بمردم نرسد . وجائی خالی و تاریک باید که باشد ، و درین چهل روز هیچ کس به پیش وی نرود الا شیخ و خادم . 6
- (٦) شرط سوم آن است که همیشه با وضو باشد ، و در هر وقت نمازی را وضو تازه کند و هر نوبت که وضو تازه کند دو رکعت نماز شکر وضوء بگذارد . 9
- (٧) شرط چهارم صوم است . باید که درین چهل روز بروزه باشد . 12
- (٨) شرط پنجم کم خوردن است ، و کم خوردن در حق هر کسی بر تفاوت باشد ، و این بنظر شیخ تعلق دارد ، تا هر کس را چه مقدار فرماید . 15
- (٩) شرط ششم کم گفتن است . باید که درین چهل روز با هیچکس سخن نگوید الا با شیخ و خادم . 21

(۱۰) شرط هفتم کم کفتن است . باید بشب دو دانگ بیش خواب نکند .

۳ (۱۱) شرط هشتم خاطر شناختن است ، و خاطر چهار قسم است ، خاطر رحمانی و خاطر ملکی ، و خاطر نفسانی و خاطر شیطانی ، و هر یک علامتی خاص دارد .

۶ (۱۲) شرط نهم نفی خواطر است . باید که درین چهل روز هر خاطری که در آید نفی کند و بفکر آن مشغول نشود ، اگر چه خاطر شناس باشد و اگر چه احتمال آن می دارد که آن خاطر که در آمده است رحمانی بود ، نفی می باید کرد ، از جهت آن که اورا ۹ به امر شیخ کار می باید کرد ، وامر شیخ بی هیچ شکی رحمانی است ، و اگر خاطری در آید یا خوابی یا واقعه‌ئی دیده باشد یا در بیداری چیزی در خارج ظاهر شود ، و آن را نفی نتواند کرد ، و بفکر ۱۲ آن مشغول می شود ، و حل آن نمی تواند کرد ، باید که آن را بر شیخ عرضه کند تا شیخ شرح آن بکند ، تا آن چیز مانع جمعیت وی نشود .

۱۵ (۱۳) شرط دهم ذکر دائم است . بعد از ادای نماز پنجگانه بهیج کاری دیگر مشغول نشود الا بذکر « لا اله الا الله » ، و باید که ذکر بلند گوید ، و جهد کند که حاضر باشد ، و داند که نفی واثبات می کند . ۱۸ واين نفی واثبات مراتب دارد ، و سالك هم مراتب دارد ، و نفی واثبات مبتدی با نفی واثبات منتهی برابر نباشد .

### فصل سوم

#### دربیان آداب ذکر گفتن

- (۱۴) بدان که ذکر مرسالک‌ها بمتابه شیر است هر فرزند را ، وسالک باید که ذکر از شیخ بطريق تلقین گرفته باشد ، که تلقین ذکر بمتابه وصل درخت است . وذاکر چون ذکر خواهد گفت ، باید که اول تجدید طهارت کند و نماز شکر وضو بگذارد ، وآنگاه روی بقبيله نشيند وذکر آغاز کند . و بعضی گفته اند که در ذکر گفتن مرربع نشيند ، که اينچنین آسوده تر باشد ؟ وبعضی گفته اند که بدو زانو نشيند چنانکه در نماز ، که اينچنین بآدب نزديکتر باشد . وشیخ ما مرربع می نشست ، واصحاب هم مرربع می نشستند ، وباید که در وقت ذکر گفتن چشم بر هم نهد ، وذکر در اول چند سال بلند گويد .
- وچون ذکر از زبان در گذشت ودر اندرون جای گرفت ، ودل ذاکر شد ، اگر پست گويد ، شاید . وذکر بمدّتی مددی در اندرون رود ، وجای گیرد ، ودل ذاکر شود . وگفته شد که در ذکر گفتن جهد کند که حاضر باشد ، ونفی واثبات به قدر مقام وعلم خود می کند واز اذكار « الا الله الا الله » اختيار کند ، وهر نوبت که الا الله گويد الف الا را بر مضغه که در پهلوی چپ است زند ، چنانکه مضغه بدرد آيد .
- وچون چنین گويد البته در اول چند روز آواز بگيرد ، ومضغه به درد آيد . آنگاه بعد از چند روز آواز بکشайд ودرد مضغه ساکن شود ، وچنان (شود) که اگر يك شبانه روز به آواز بلند ذکر گويد ، آواز نگيرد ومضغه به درد نمایيد ، واین علامت آن باشد که ذکر وي به

اندرون می رود و دل ذاکر می شود . و درویشان که ذاکر باشند چون بشنوند که کسی ذکر گوید چون بیک بار بگوید که لا اله الا الله ،  
بدانند که ذکر وی به اندرون رفته است یا نرفته است و دل وی ذاکر ۳  
شده است ، یا نشده است . و اینچنین ذکر گفتن خاصیت‌ها بسیار دارد  
که به نوشتن راست نمی آید . واین سخنرا کسی فهم کند که سالها درین بوده باشد ، واین احوال بروی گذشته بود . مبتدیان این سخنرا ۶  
فهم نکنند ، باید که بایمان قبول کنند و در کار آیند تا این احوال  
برایشان ظاهر شود .

۹

#### فصل چهارم

#### دریان عروج اهل تصوف

(۱۵) بدانکه انبیا واولیارا پیش از موت طبیعی موت دیگر هست ،  
از جهة آنکه ایشان بموت ارادی پیش از موت طبیعی می میرند ،  
و آنچه دیگران بعد از موت طبیعی خواهند دید ، ایشان پیش از موت ۱۲  
طبیعی می بینند . و احوال بعد از مرگ ایشان را معاینه می شود ، و از  
مرتبه علم اليقین بمربّه عین اليقین می رسد ، از جهت آنکه حجاب ۱۵  
آدمیان جسم است . چون روح از جسم بیرون آمد ، هیچ چیز دیگر  
حجاب اونمی شود . و عروج انبیا دو نوع است ، شاید که بروح باشد  
بی جسم ، و شاید که بروح وجسم باشد . و عروج اولیا یک نوع است ، ۱۸  
روح است بی جسم .

(۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که غرض ما  
درین موضع بیان این سخنان نیست ، و غرض مابیان عروج انبیا نیست ۲۱

از جهت آنکه معراج انبیا معروف و مشهور است، غرض ما درین موضع بیان عروج اهل تصوّف است، و تنبیه و ترغیب سالکان است تا در ریاضات و مجاہدات کاهل نشوند و در راه باز نمانند، تا باشد که باین سعادت بررسند، و باین دولت مشرّف شوند. و بعد از رضا ولقای خدا سعادت بهتر ازین باشد که احوال بعد از مرگ سالک‌را معاينه شود، و مقام او که بازگشت او بعد از مفارقت قالب آن خواهد بود مشاهده افتد.

(۱۷) ای درویش! این کار عظیم است که احوال بعد از مرگ بر سالک معاينه شود، و مردم ازین معنی غافل اند، واکر نه، می‌بايستی که شب و روز در سعی و کوشش بودندی تا احوال بعد از مرگ برایشان مکشفو گشته، و مقامی که بازگشت ایشان بعد از مفارقت قالب آن خواهد بود، بر ایشان معاينه شدی.

(۱۸) تا سخن دراز نشود، و از مقصود باز نماییم، بدان که عروج اهل تصوّف عبارت از آن است که روح سالک در حال صحّت و بیداری از بدن سالک بیرون آید، و احوالی که بعد از مرگ بروی مکشفو خواست گشت، اکنون پیش از مرگ بروی مکشفو گردد و بهشت و دوزخ را مطالعه کند، و احوال بهشتیان و دوزخیان را مشاهده کند، و از مرتبه علم اليقین بمرتبه عین اليقین رسد، و هر چه دانسته بود، به بینند.

روح بعضی تا باسمان اول برود، و روح بعضی تا باسمان دوم برود، همچنین تا عرش بروند، روح خاتم انبیا تا عرش برود، از جهت آن که هر یک تا بمقام اول خود عروج می‌توانند کرد، اما از مقام اول خود در نمی‌توانند گذشت. و هر یک تا بدانجا

3

6

9

12

15

18

21

که بروند ، و آنچه به بینند ، چون باز بقالب آیند ، جمله یاد ایشان باشد ، و آنچه دیده باشند حکایت کنند اگر در صحوا باشند ، یعنی چون ازین عروج باز آیند بعضی در صحوا باشند و بعضی 3 در سکر ، از جهت آن که قدحهای مالامال از شراب طهور در کشیده باشند ، وساقی ایشان پروردگار ایشان بوده باشد . باین سبب بعضی که ضعیف ترند ظاهر خودرا نگاه نتوانند داشت ، و مستی کنند ، 6 و ظاهر شریعترا فرو گذارند . وبعضی کس قوی تر باشند ، ظاهر خودرا نگاه بتوانند داشت ، و اگر چه مست باشند مستی نکنند ، و ظاهر شریعترا نگاه دارند . واین سخن را کسی فهم کند و یا درآرد که وقتی ازین 9 معنی بوئی بمشام او رسیده باشد . وروح بعضی یک روز در آسمانها بماند و گرد آسمانها طوف کند ، و آنگاه بقالب آید ، وروح بعضی دو روز بماند ، وروح بعضی سه روز ، وروح بعضی زیاده ازین بماند . 12 تا بده روز بیست روز چهل روز ممکن است که در آسمانها بمانند .

(۱۹) شیخ ما می فرمود که روح من سیزده روز در آسمانها 15 بماند ، آنگاه بقالب آمد . و قالب درین سیزده روز همچون مرده افتاده بود و هیچ خبر نداشت . و دیگران که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است قالب تو اینچنین افتاده است : - و عزیزی دیگر می فرمود 18 که روح من بیست روز بماند آنگاه بقالب آمد - و عزیزی دیگر می فرمود که روح من چهل روز بماند آنگاه بقالب آمد . وهر چه درین چهل روز دیده بود ، جمله در یاد او بود . 21

(٢٠) وگفته شد که روح هر یک تا مقام اول خود عروج می‌تواند کرد، و دیگر گفته شد که روح خاتم انبیا تا بعرش تواند عروج 3 کردن. طائفه هم از اهل تصوّف می‌گویند که روح خاتمین تا بعرش عروج توانند کرد، یعنی خاتم انبیاء و خاتم اولیا . واين طایفه ولايترا مرتبه اعلی می‌فهمند . مرتبه ولايت چون اعلی باشد از مرتبه نبوت . 6 وما اين بحث در «كتاب كشف الحقائق» بشرح تقرير كرده ايم . اگر خواهند از آنجا طلب کنند . واين طایفه می‌گویند که ولايت باطن نبوت است ، والهیت باطن ولايت است . نبوت که قمر است 9 چون بشکافد ، ولايت که آفتاب است ظاهر شود . ولايت که قمر است چون بشکافد ، الهیت که آفتاب است ظاهر شود . واين سخن از نون ملفوظ معلوم می‌شود . والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رساله ششم

**Telegram @eat\_book**

رسانه هفتم

در بیان عشق

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على 3  
انبيائه وآوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفاء وخدام فقراء عزيزبن محمد  
النسفي که جماعت درویشان - کثیر هم الله - ازین بیچاره در خواست 6  
کردند که می باید که در عشق رساله‌ئی ، جمع کنید ، ویان کنید  
که محبت چیست ، وعشق چیست ، ومراتب عشق چندست . در خواست  
ایشان را اجابت کردم ، واز خداوند تعالی مدد ویاری خواستم ، تا از 9  
خطا وزلل نگاه دارد « وانه على ما يشاء قادر وبالاجابة جدير ». 9

### فصل اول

#### در بیان میل وارادت ومحبت وعشق

(۲) بدان - أعزك الله في الدارين - که ذاکران چهار مرتبه 12  
دارند : بعضی در مرتبه میل اند ، وبعضی در مرتبه ارادت اند ، وبعضی  
در مرتبه محبت اند ، وبعضی در مرتبه عشق اند . واز اهل تصوف هر  
کهرا عروج افتاد ، در مرتبه چهارم افتاد . وتا ذاکر بمرتبه چهارم فرسید ،  
روح او را عروج میسر نشد . وما این هر چهار مرتبه را بشرح تقریر 15  
کنیم ، تا سالکان ذاکر بدانند که هر یک در کدام مرتبه اند . 18  
(۳) مرتبه اول آن است که ذاکر بصورت در خلوتخانه باشد ،

و بزیان ذکر میگوید ، و بدل در بازار بود و میخرد و میفروشد . و این ذکر را اثر کمتر بود . اما از فائده خالی نباشد .

(۴) مرتبه دویم آن است که ذاکر ذکر می گوید . و دل وی ۹ غایب می شود ، واو بتکلف دل خودرا حاضر می گرداند ، و بیشتر ذاکران درین مرتبه باشند که دل خودرا بتکلف حاضر گردانند .

(۵) مرتبه سوم آن است که ذکر بر دل مستولی شود و همگی ۶ دل را فرو گیرد . وذاکر نتواند که ذکر نگوید ؛ واگر خواهد که ساعتی بکار بیرونی که ضروری باشد مشغول شود ، بتکلف نتواند مشغول شد ، چنانکه در مرتبه دوم بتکلف دل خودرا حاضر می گرداند ، در ۹ مرتبه سوم دل خودرا بکار بیرونی مشغول گرداند . و این مقام قربست ، واژ ذاکران کم باین مقام رسند . و این سخن را کس فهم کند که وقتی محبوی داشته باشد . از جهت آنکه محبت همیشه ذکر محبوب ۱۲ خود کند ، و بی ذکر محبوب خود نتواند بود : همه روز خواهد که با دیگران مدح محبوب خود گوید ، یا دیگران پیش وی مدح محبوب وی کنند . واگر خواهد که بسعنی دیگر یا بکاری دیگر مشغول شود ، ۱۵ بتکلف مشغول نتواند شدن .

(۶) مرتبه چهارم آن است که مذکور بر دل مستولی شود . چنانکه در مرتبه سیم ذکر بر دل مستولی بود ، در مرتبه چهارم مذکور بر دل ۱۸ مستولی شود . و فرق بسیار است میان آنکه نام معشوق بر دل مستولی باشد با آنکه معشوق بر دل مستولی شود .

(۷) ای درویش ! وقت باشد که عاشق چنان مستغرق معشوق شود ۲۱

که نام معشوق را فراموش کند ، بلکه غیر معشوق هر چیز که باشد جمله فراموش کند .

۳ (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که مرتبه اول مقام میل است ، ومرتبه دوم مقام ارادت است ، ومرتبه سیم مقام محبت است ، ومرتبه چهارم مقام عشق است .

۶ (۹) ای درویش ! هر که خواهان صحبت کسی شد آن خواست اول را میل می گویند ، وچون میل زیادت شد ومفرط گشت ، آن میل مفرطرا ارادت می گویند ، وچون ارادت زیادت شد ومفرط گشت ، آن ارادت مفرطرا محبت می گویند ؛ وچون محبت زیادت شد ومفرط گشت ، آن محبت مفرطرا عشق می گویند . پس عشق محبت مفرط آمد ومحبت ارادت مفرط آمد وهمچنین ...

۹ (۱۰) ای درویش ! اگر این مسافر عزیز بمهان تو آید ، عزیزش دار ! وعزیز داشتن این مسافر آن باشد که خانه دل را از جهت این مسافر خالی گردانی ، که عشق شرکت بر تابد ؛ واگر تو خالی نگردانی ، او خود خالی گرداند .

۱۵ (رباعی) عشق آمد وشد چو خونم اندر رگ وپوست  
ناکرد مرا تهی وپر ساخت ز دوست  
اجزای وجود من همه دوست گرفت  
نامیبست ز من بر من و باقی همه اوست

۱۸ (۱۱) ای درویش ! عشق براق سالکان ومركب روندگان است .  
۲۱ هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد ، عشق در یک هم آن جمله را

بسوزاند ، وعاشق را پاک و صافی گرداند . سالک بصد چله آن مقدار سیر نتواند کرد که عاشق در یک طرفة العین کند ، از جهت آنکه عاقل در دنیا است وعاشق در آخرت است ، نظر عاقل در سیر بقدم ۳ عاشق نرسد .

(۱۲) ای درویش ! از عشق حقيقی - آنچنانکه حق عشق است - نمی توانم نوشت ، که مردم فهم کنند وکفر دانند اما از عشق مجازی ۶ چیزی بنویسم ، تا عاقلان ازینجا استدلال کنند .

### فصل دوم

#### در بیان مراتب عشق مجازی

(۱۳) بدانکه عشق مجازی سه مرتبه دارد . اول چنان باشد که عاشق همه روز در یاد معشوق بود ، ومجاور کوی معشوق باشد ، وخانه معشوق را قبله خود سازد ، وهمه روز گرد خانه معشوق طوف کند ، ۱۲ ودر ودیوار معشوق نگاه می کند ، تا باشد که جمال معشوق را از دور به بیند ، تا از دیدار معشوق راحتی بدل مجروح وی رسد ، ومرهم جراحات دل او گردد .

(۱۴) ودر میان چنان شود که تحمل دیدار معشوق نتواند کرد . چون معشوق را به بیند ، لرزه بر اعصابی وی افتاد وسخن نتواند گفت ، وخوف آن باشد که بیفتد و بیهوش گردد .

(۱۵) ای دریش ! عشق آتشی است که در عاشق می افتد و هویت این آتش دل است ، واین آتش از راه چشم بدل می آید ودر دل وطن ۲۱ می سازد .

(بیت) کر دل نبود کجا وطن سازد عشق  
ور عشق نباشد بچه کار آید دل

- ٩ وشعله این آتش بجمله اعضا میرسد و بتدریج اندرون عاشق را  
می سوزاند و پاک و صافی می گرداند تا دل عاشق چنان نازک و لطیف  
می شود ، که تحمل دیدار معشوق نمی تواند گرد از غایت نازکی  
ولطفat . و خوف آن است که بتجھی معشوق نیست گردد . و موسی عليه  
الصلوأة والسلام درین مقام بود که چون دیدار خواست حق تعالی فرمود  
که لَنْ تراني مرا توانی دید ، نفرمود که من خودرا بتو نمی نمایم .
- ١٠ (١٦) ای درویش ! درین مقام است که عاشق فراق را بر وصال  
ترجیح می نهد ؛ واز فراق راحت و آسایش بیش می یابد . و همه  
روز باندرون با معشوق می گوید ، واز معشوق می شنود ؛ و معشوق  
کاهی بلطفش می نوازد و آن ساعت عاشق در بسط است ، و کاهی  
بپرش می گذارد ، و آن ساعت عاشق در قبض است . و کسانی که  
حاضر باشند ، این بسط و قبض عاشق را می بینند ، و نمی دانند که  
سبب آن بسط و قبض آن عاشق چیست .
- ١١ (١٧) و در آخر چنان شود که جمال معشوق دل عاشق را از غیر  
خود خالی یابد ، همکی دل عاشق را فرو گیرد . و چنانکه هیچ چیز  
دیگر را راه نماند ، آنگاه عاشق خود را نبیند ، و همه معشوق را بینند .  
عاشق اگر خورد و اگر خسید و اگر رود و اگر آید ، پندارد که معشوق  
است که می خورد و می خسید و می رود و می آید . و چون عاشق از  
غم هجران خلاص یافت و اندوه فراق نماند ، با جمال معشوق عادت

کرد و گستاخ شد ، واز خوف بیرون آمد ، یعنی پیش از این خوف آن بود که عاشق بتعلی معشوق نیست گردد ، واکنون آن خوف بر خاست و چنان شد که اگر معشوق را از بیرون به بیند ، التفات 3 نکند و بحال خود باشد ، و متغیر نشود ، از جهت آن که در اندرون است ، و در میان دل وطن ساخته است ، نزدیکتر از آن است که در بیرون است . چون آن که نزدیکتر است همگی دل را فرو گرفته 6 است ، و دل را مستغرق خود گردانیده است ، و دل باوی انس و آرام گرفته است ، از بیرون ، که دور تر است ، متأثر نشود و متغیر نگردد ، والتفات بوی نکند . واگر کسی سؤال کند که درین مقام از 9 بیرون متغیر نمی شود راست است ، چرا به بیرون التفات نمی کند ، چون بیرون و اندرون یکی اند .

(۱۸) بدان که بعضی می گویند که عاشق با آتش عشق سوخته 12 است و بغايت لطيف و روحاني گشته است و جمال معشوق که در دل وطن ساخته است ، و همگی دل را فرو گرفته است ، هم بغايت لطيف و روحاني است . و آن که در بیرون است به نسبت اندرون کثيف 15 و جسماني است ، والتفات روحاني بروحاني باشد والتفات جسماني بجسماني بود .

(۱۹) اى درویش ! پیش این ضعیف آن است که چون جمال 18 معشوق همگی دل عاشق را فرو گرفت ، چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماید ، عاشق بیش خود را نمی بیند ، همه معشوق می بیند . پس متغیر وقتی شود که دو کس بیش باشند ، والتفات وقتی کند که دو کس 21

بوند . و درین مقام است که طلب بر میخیزد و فراق و وصال نمی ماند ،  
و خوف و امید و قبض و بسط بهزیمت می شود .

(۲۰) ای درویش ! هر که عاشق نشد ، پاک نشد ، و هر که پاک  
نشد ، به پاکی نرسید ، و هر که عاشق شد ، و عشق خودرا آشکارا  
گردانید ، پلید بماند و پاک نشد ، از جهت آنکه آن آتش که از راه  
چشم بدل وی رسیده بود ، از راه زبانش بیرون کرد ، آن دل نیم  
سوخته در میان راه بماند ، از آن دل من بعد هیچ کاری نیاید ، نه  
کار دنیوی ، و نه کار عقبی ، و نه کار مولی .

(۲۱) ای درویش ! این سه رساله را ، رساله سلوك و رساله خلوت  
ورساله عشق را در شهر تیراز بر سر تربت شیخ المشایخ ابو عبدالله  
حفیف - قدس الله روحه العزیز - جمع کردم والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله هفتم .

Telegram @eat\_book

## رساله هشتم

در بیان آداب اهل تصوّف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمتقين ، والصلوة والسلام على انبائه  
3 او اوليائه خير خلقه وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزيز بن  
6 محمد النسفي ، که جماعت درويشان - کثر هم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردن که می باید که در آداب اهل تصوف رساله‌ئی جمع  
کنید . در خواست ايشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد و باری  
خواستم تا از خطأ وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قادر وبالاجابة  
9 جديـر » .

### فصل اول

#### دریان آداب اهل تصوف

(۲) بدان که ادب اول آن است که پیوسته با وضوه باشد و هر  
12 نوبت که وضوه سازد ، دو رکعت نماز شکر وضوه بگذارد .  
(۳) ادب دوم باید که پیوسته سجاده با خود دارد و بهر جا که  
15 رسد اول دو رکعت نماز گذارد آنگاه بنشيند .  
(۴) ادب سوم آن است که اوقات شب و روزرا قسمت کند ،  
يعني هر وقتی را وردی معین کند ورد عبادت : وورد غذا وورد خواب  
18 تا از عمر او هیچ ضایع نشود .

- (۵) ادب چهارم نماز تهجد است ، یعنی **هو نیمه آخر شب دوازده رکعت نماز بگذارد آنگاه نماز وتر سه رکعت بگذارد .**
- ۳ (۶) ادب پنجم اوراد نماز صبح است . چون نماز صبح را بگذارد باوراد خواندن مشغول شود تا آنگاه که آفتاب برآید .
- ۴ (۷) ادب ششم نماز چاشت است . چون آفتاب برآید ، دو رکعت نماز اشراق بگذارد ، و چون نماز اشراق بگذارد جای را نگاه دارد واوراد نماز ۶ صبح تمام بخواند ، تا آنگاه که آفتاب بلند برآید . آنگاه برخیزد و دوازده رکعت نماز چاشت بگذارد . چون نماز چاشت تمام کرد ، آنگاه بکاری که خواهد مشغول شود ، واز اول صبح تا اکنون هیچ سخن از ۹ جهت دنیا نکند ، واز جای نماز بیرون نیاید . واهل تصوّف این وقترا بغایت عزیز داشته اند که فتوحهای بسیار درین وقت یافته اند .
- ۱۲ (۸) ادب هفتم نماز اوابین است ، یعنی میان نماز شام و نماز خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد بغير از دو رکت سنت نماز شام . وابین وقترا هم بغایت عزیز داشته اند ، اول روز واول شب .
- ۱۵ (۹) ادب هشتم سفر کردن است . باید که درویش همیشه در در شهر خود نباشد ، وقتها سفر کند و مذلّه و مشقة سفر را هم به بیند تا قدر مسافران بشناسد و مسافران را عزیز دارد . و دیگر آن که بدانایان رسد و صحبت زیر کان دریابد ، واز هر کس فایده گیرد . و در سفر ۱۸ کردن فواید بسیار است ، اگر مرد عاقل وزیر ک باشد .

## فصل دوم

## دو بيان فواید شعر

## شعر

3

(١٠) تغّرب عن الاوطان في طلب النجا

وسافر ففي الا سفار خمس فواید

تفرّج قلب واكتساب معيشة

6

وعلم وآداب وصحبة ما جد

وباید که تنها سفر نکند ، البته یاری باید که با وی باشد : وزیاده

از چهار زحمت باشد ، وکمتر از دو هم زحمت باشد . وهر یکرا باید

که عصا وابرق وسجاده وشانه و ازار ومسواک خود باشد . والبته باید

که یکی را حاکم خود سازند ، وباقي محکوم بوند . وچون بخانقاہی

برسند ، اول طلب خادم آن خانقاہ کنند . وچون خادم بیامد ، باید

که ایشان را عزیر دارد ومرحبا گوید ، ودر خانقاہ در آورد . وجائی

که خادم مصلحت بیند موزه را بیرون کنند وکفش بیوشند . وخادم راه

آب خانه بایشان نماید ، وایشان موزه وعصا وابرق وسجاده بخادم

دهند ، تا خادم رخت ایشان بجایی بنهد . وسجاده ایشان بجایی که

مصلحت بیند بیندازد . وایشان بروند ، تجدید وضعه کنند ، وبیانند

ونگاه کنند که سجاده هر یکی کجا انداخته اند ، هر یک بسر سجاده

خود روند ودو رکعت نماز سبک بگذارند ؛ وآنگاه بر خیزند واز سجاده

بیرون آیند . درویشان را که حاضر باشند ، سلام کنند . ودرویشان

هم جمله بر خیزند ، واز سجاده ها بیرون آیند ، وجواب سلام بگویند ،

21

ودست در گردن یکدیگر آورند ، و دست یکدیگر بوسه کنند ، و هر یک بسر سجادة خود روند و بشینند ، و هر چیز که از ایشان پرسند ، جواب مختصر با فائده بگویند ؛ و چیزی که نپرسند ، نگویند . آنگاه خادم سفره ایشان بکشد ، و آنچه حاضر باشد بیاورد . و تا سه روز نگذرد ، از خانقه بیرون نروند ، مگر که ضرورتی او فتد . و چون سه روز بگذرد ، آنگاه باجازت بزیارتی که خواهند بروند ، و جماعتی که خواهند به بینند .

(۱۱) ای درویش ! کسانی که در خانقه باشند ، بی اجازت از خانقه بیرون نیایند . و چون باجازت بیرون آیند ، به بازار نروند . باآن کار که بیرون آمده باشند ، چون کار کرده شود ، زود بخانقه باز گردند ، و در بیرون چیزی نخورند ، و بمهمانی کسی نروند ، واز کسی چیزی در بیوشه نکنند ، هر چه خواهند ، از خادم خواهند .

### فصل سوم در بیان آداب خانقه

(۱۲) چون در خانقه روند ، اوّل پای راست در اندرون نهند ، و چون بیرون آیند ، اوّل پای چپ بیرون نهند . و در مسجد و جایهای متبر که همچنین کنند . و چون در آبخانه روند ، اوّل پای چپ در اندرون نهند ، و چون بیرون آیند ، اوّل پای راست در بیرون نهند . و در گرمابه و خانه‌های ظالمان همچنین کنند .

(۱۳) ای درویش ! در خانقه نه بروز و نه شب سخن بلند نکنند ، و چیزی باواز بلند نخوانند ، و چون راه روند ، سخت نروند ، و کفشن

کوب نروند تا عزیزانی که در فکر و ذکر باشند ، مشوش نشوند ؛  
واگر در خواب باشند ، خواب برایشان شوریده نشود .

(۱۴) ای درویش ! باید که در خانقه کسی اهل خدمت باشند ،  
خدمتی قبول کنند ، واگر خدمتی نباشد ، که هر خدمتی را کسی معین  
باشد ، شکرانه‌ئی بوى دهنده که خدمتی بوى حواله کنند . آن خدمت  
از سر صدق و اخلاص بجای آورد ، و در کارهای دیگران شروع نکنند ،  
مگر باجازت آن کس .

(۱۵) ای درویش ! باید که ساکنان خانقه از حال یکدیگر  
با خبر باشند . اگر یکی را رنجی بود ، یا مهیّ باشد ، و خود تدبیر  
آن نتواند کردن ، دیگران بمدد وی برسند ، و آن مهم‌دا کفایت کنند .  
وچون بزرگان بکوچکان رسند ، در خلوت نصیحت کنند . غرض ازین  
سخن این است که مدد و معاونت از یکدیگر درین ندارند ، عیب  
یکدیگر پیوشنند ، و هنر یکدیگر آشکارا کنند . واگر کوچکان را  
چیزی مشکل باشد ، از بزرگان سؤال کنند . بزرگان باید که بطريق  
لطف و روی تازه جواب ایشان بگویند . واگر چیزی سؤال کنند ، که  
نه مقام ایشان باشد ، و ایشان را استعداد فهم آن سخن نبود ، مصلحت  
آن باشد که جواب نگویند . زیان آن بیش از سود بود ، واگر  
دانند که برنجند و نخواهند که برنجند ، مصلحت آن باشد که جواب  
چنان گویند که گفته باشند و نگفته باشند . سخن با هر کس بقدر  
استعداد وی باید گفت .

## فصل چهارم

## در بیان ماجرا گفتن است

(۱۶) یعنی اگر درویش سخنی گوید ، یا کاری کند که دیگری  
برنجاند ، آن کس که رنجیده باشد ، باید که در دل ندارد ، و در  
نظر درویshan با آن درویش بطريق لطف آنچه رفته باشد ، بگوید .  
واگر اورا جوابی واضح باشد چنانکه درویshan قبول کنند ، بگوید ،  
تا آن سخن از خاطر آن درویش بدر رود . واگر اورا جواب واضح  
نباشد ، دراز نکشد ، وزود بعدر واستغفار پیش آید ، و برخیزد ،  
و بجای کفش رود ، و بایستد ، و دست بر هم نهد ، و سر در پیش اندازد ،  
تا آنگاه که آن درویش برخیزد و آن درویshan دیگر بموافقت آن  
درویش برخیزند . وایshan هر دو دست در گردن یکدیگر آورند ،  
و خوش شوند . آنگاه جمله بر موافقت ایshan یکدیگررا در برگیرند  
و بشینند ، آنگاه خادم از مطموعات آنچه حاضر باشد ، در میان  
آورد ، واگر چیزی حاضر نباشد ، خادم آب بگرداند . واگر قول  
حاضر باشد ، چیزی بگوید که آواز خوش درین وقت اثرها دارد .  
وماجرا گفتن مدد قوى است درویshan را تا درویshan بادب زندگاني  
کنند . و سخنی که نباید گفت ، نگویند ؛ و کاري که نباید کرد ،  
نکنند . و در وقت ماجرا گفتن البته باید که شیخ حاضر باشد . واگر  
شیخ حاضر نباشد ، درویش که بجای شیخ باشد ، باید که حاضر  
بود . واگر این هر دو حاضر نباشند ، باید که خود بخود ماجرا  
نگویند ، که کدورت زیاده شود .

21

## فصل پنجم

## در بیان سماع کردن است

(۱۷) اگر درویش را در ریاضات و مجاهدات ضعفی پیدا آید ، یا خللی در دماغ پیدا آید ، باید که زود علاج آن مشغول شوند ، وبروغنهای موافق ، وغذاهای صالح ، وهوای معتدل تدبیر کنند . ویکی از علاج آن است که اورا باواز خوش مدد دهند . یکی هم از درویشان که اورا آواز خوش وحزین بود ، گاه گاه در پیش وی چیزی بگوید . واگر کسی را زحمتی نباشد ، ودرویشان را ملاتی بود ، دفع ملات را بوقتی که مصلحت باشد ، وبجایی که موافق بود ، وعوام در میان نباشد ، یکی هم از درویشان چیزی بگوید ؛ واگر بدف وی بگویند ، هم شاید . وبعضی از سالکان باشند که ایشان را در سماع احوالی پیدا آید واز آن احوال فواید بسیار و گشايش بی- شمار باشان رسد . اینچنین کسان را ، اگر زمان و مکان و اخوان دست دهد ، وسماع کنند ، مصلحت باشد .

(۱۸) ای درویش : اینچنین که رسم اهل روزگار است ، که خواص وعوام در هم می نشینند وسماع می کنند ، نه کار درویشان است ، ونه سنت مشایخ است ، یکی از رسوم وعادات عوام است . مشایخ گفته اند که درویشان باید که باین سماع نروند ، وبنزدیک این ضعیف آن است که اهل تمیز باید که باین سماع حاضر نشوند ، از جهت آن که مردم عارف کار کودکان نکنند ؛ بازی کردن کار کودکان است .

(۱۹) ای درویش ! درویشان باید که در سماع البته زمان و مکان  
واخوان نگاه دارند تا بر سنت مشایخ باشد .

(۲۰) ای درویش ! اگر در وقت سماع کردن شیخ حاضر باشد ،  
یا بزرگی حاضر باشد ، چون شیخ بر خیزد ، یا آن بزرگ بر خیزد ،  
باید که جمله درویشان بر موافقت شیخ بر خیزند ، و هر یک بجای  
خود باستند ، و در میان نزوند . چون شیخ یکی را در میان کشد ،  
آن کس تنها در میان رود . و اگر بعضی را ، یا جمله را در میان  
کشد ، جمله در میان رود . اگر دستار از سر شیخ برود ، جمله  
موافقت شیخ دستارها بردارند . و چون شیخ بنشیند ، جمله بموافقت  
شیخ بنشینند و اگر یکی را از درویشان حالی پیدا آید ، و بر خیزد ،  
چون شیخ حاضر باشد ، اگر شیخ بر خیزد ، جمله بر خیزند ، و اگر  
شیخ بر نخیزد ، و بگوید که شما بر خیزید ، جمله بر خیزند ؛  
و اگر نگوید که بر خیزید ، هیچ کس بر نخیزد . و آن درویش  
 ساعتی بگردد تا آنگاه که از آن حال باز آید . چون از آن حال  
باز آید ، در حال باید که بنشیند . و اگر یکی را از درویشان  
دستار از سر برود ، اگر شیخ حاضر باشد ، و دستار از سر بر دارد ،  
دیگران هم بر دارند . و اگر شیخ بر ندارد ، دیگران هم بر ندارند ؛  
و اگر شیخ حاضر نباشد ، و یا بزرگی حاضر نباشد ، چون یکی از  
درویشان بر خیزد ، اصحاب جمله بموافقت بر خیزند . و اگر یکی را  
دستار از سر برود ، جمله دستارها از سر بر دارند بطريق موافقت .  
وموافقت شیخ لازم است ، و موافقت اصحاب کرم و مرقت است . و اگر

يکى را زحمتى باشد ، و دستار از سر بر ندارد ، و موافقت نکند ، از  
وی باز خواست نکنند .

### فصل ششم

3

#### در يان طعام خوردن است

- (۲۱) باید که درویشان بر سر سفره بآدب نشینند و حاضر  
باشند ، و به شره چیزی نخورند ، و پیران را عزیز دارند ، وبالای  
پیران نشینند ، و تا بزرگ قوم آغاز نکند ، دیگران آغاز نکنند ،  
در دست و کاسه دیگران نگاه نکنند ، در کاسه خود نگاه کنند ،  
واز کاسه خود لقمه کوچک بردارند ، و نیک بخایند ، و تا آن فرو  
نبرند ، لقمه دیگر بر ندارند . و اگر چنان افتد که درویشان در  
یک کاسه طعام خورند ، باید که از پیش خود خورند ، و دست به پیش  
دیگران دراز نکنند . و چیزی که از دست بیفتند ، و آن را بدست  
چپ بر دارند ، و در دهان نه نهند یا بگوشه می بنهند . پیش از  
دیگران دست از طعام باز نگیرند ؛ و اگر نغواهند ، خودرا مشغول  
می دارند . در اول دست بشویند ، و در آخر دست و دهان بشویند .
- (۲۲) ای درویش ! هر روز باید که از سخنان مشایخ یعنی از  
نقوی ، و پرهیزگاری ، و ریاضات ، و مجاهدات ، واز اذکار و اوراد  
مشایخ چیزی بخوانند . و هر یکرا باید که خلوتخانه رود ، و بخواند سخنان  
درویشان ، یا بذکر و فکر ، یا بوردی که دارد مشغول شود .

## فصل هفتم

### در بیان ریاضات و مجاهدات

- ۳) درویشان باید که تا بچهل سال هر گز بی ریاضت ومجاهدت نباشند، وچون چهل سال بگذرد، آنگاه ریاضات ومجاهدات سخت نکنند، اما بی ریاضت ومجاهدت هم نباشند تا بشدت سال ۶ چون شدت سال بگذرد؛ بیش ریاضت ومجاهدت نکنند. بعد از شدت سال صحبت بدوام است، بی صحبت اهل دل زندگانی نکنند. وریاضت ومجاهدت درویشان آنچه معظم است، خدمت دانا است. وبعد از ۹ خدمت، کم خوددن و کم کفتن و کم خفتن است بامر دانا.

## فصل هشتم

### در بیان صحبت

- ۱۲) ای درویش! صحبت اثر های قوی و خاصیتهای عظیم دارد. هر که هر چه یافت، از صحبت دانا یافت. کار صحبت دانا دارد. باقی این جمله ریاضات ومجاهدات وآداب وشرایط از جهت آن است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد. چون سالک شایسته صحبت ۱۵ دانا گشت، کار سالک تمام شد. وسالک وقتی شایسته صحبت دانا گردد که از اخلاق بد تمام پاک شود، وباخلاق نیک تمام آراسته ۱۸ کردد. هر سخنی که از دانا بشنوده، اگر فهم کند نیک، واگر فهم نکند بایمان قبول کند تا بوقت خود معلوم کند. وهر دافائی که با کسی سخن گوید، وآن کس نه در آن مقام باشد، واخلاق بد پاک نشده، البته هر دو زیمان گنند، هم گوینده، وهم ۲۱

كتاب الانسان الكامل

شئونه . والحمد لله رب العالمين .  
تمام شد رسالة هشتم

**Telegram @eat\_book**

رساله لهم

در بيان بلوغ و حریت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمتغرين ، والصلوة والسلام على  
9 انبائنه واوليائه خير خلقه وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزيز بن  
محمد التسفى ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
در خواست گردید که می باید که در بلوغ وحریت رساله ؑ جمع  
کنید ، ویان کنید که بلوغ وحریت چیست . در خواست ایشان را  
اجابت کردم واز خدای تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل  
نکاه دارد . « اته على ما يشاء قادر وبالاجابة قادر » .  
9

## فصل اول

### در بیان معنی بلوغ و حریت

(۲) بدان - اعزَّكَ اللهُ فِي الدَّارِيْنِ - که هر چیزی که در عالم  
12 موجود است نهایتی وغایبی دارد . نهایت هر چیز بلوغ است ، وغایت  
هر چیز حریت است . واین سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان  
که میوه چون بر درخت تمام شود ، ونهایت خود رسد ، عرب گوید  
که میوه بالغ گشت . وچون میوه بعد از بلوغ از درخت جدا شود ،  
15 ویوند از درخت جدا کند ، عرب گوید که میوه حُرَّ گشت .

(۳) چون معنی نهایت وغایبترا دانستی ، اکنون بدان که علامت

نهایت آن باشد که باُول خود رسد . هر چیز که باُول خود رسید ، بنهاست رسید ، یعنی تخم گندم که در زمین انداختند ، و شرایط آن نگاه داشتند ، هر آینه در نشو و نما آید ، و هر روز در ترقی وزیادت باشد ، تا آنگاه که میوه پیدا آید . و میوه هر چیز تخم همان چیز باشد ؟ چون بتخم خود رسید ، بنهاست خود رسید و دایره تمام شد ، دائره تا باُول خود نرسد ، تمام نشود ؛ چون باُول خود رسید ، تمام شد . همچنین تخم قالب آدمی نطفه است . چون قالب آدمی بجایی رسید که نطفه در وی پیدا آید و ظاهر شود ، گویند که بالغ شد ، یعنی بنطفه رسید . و معنی بلوغ رسیدن است ، و معنی حرّیت آزادی و قطع پیوند است .

(۴) اکنون این چنین که بلوغ و حرّیت را در محسوس دیدی ؛ در معقول نیز همچنین می دان ، که محسوس صورت معقول ، و جسم قالب روح است ، و ملک نمودار ملکوت است ، و دانائی کفته است که اَنَّ اللَّهُ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَكَ عَلَى مِثَالِ مَلَكُوتِهِ وَأَتَسَّ مَلَكُوتَهُ عَلَى مِثَالِ جَبَرُوتَهُ لِيَسْتَدِلَّ بِمَلْكَهِ عَلَى مَلَكُوتِهِ ، وَبِمَلَكُوتِهِ عَلَى جَبَرُوتَهِ سخنی بغايت خوب است . ملک وجود حتی است ، و ملکوت وجود عقلی است ، و جبروت وجود حقيقی است . چون افراد ملک تا باُول خود نمی شوند ، و دایره تمام نمی کنند ، بالغ نمی شوند . پس افراد ملکوت نیز همچنین باشند ، تا باُول خود نرسند ، و دایره تمام نکنند ، بالغ نشوند . و افراد ملک چون باُول خود رسیدند ، و دایره تمام کردند ، وبالغ شدند ، تا از آن دایره و مراتب آن دایره جدا نمی کردند ،

وقطع پیوند نمی کنند ، حرّ نمی شوند . پس افراد ملکوت نیز چون باُول خود رسنده ، دایره تمام کنند وبالغ شوند ، تا از آن دایره و مراتب آن دایره جدا نگردند ، وقطع پیوند نکنند ، حرّ نشوند .  
 3  
 و دانستن این سخن اصلی قوی است ، یعنی دانستن مناسبات میان ملک و ملکوت و جبروت سرّی بزرگ است . هر که بین سرّ واقف شد ،  
 6 درهای علوم بر وی گشاده شد ، و عالم ملک و ملکوت و جبروت را چنانکه هست دریافت .

(۵) ای درویش ! غرض ما ازین سخن آن است که از بلوغ و حریت ملک استدلال کنی تا بلوغ و حریت ملکوت را بدانی . بعضی می گویند که تخم ملکوت طبایع است ، از طبایع می آیند و باز طبایع باز می گردند . وبعضی می گویند که تخم ملکون عقل است ،  
 12 از عقل می آیند ، و باز بعقل باز می گردند . وبعضی می گویند که جمله از خدا می آیند و باز بخدا باز می گردند « منه بداء واليه يعود » - « افحسبتم انما خلقناكم عيناً و انكم علينا لا ترجمون فتعالي الله الملك الحق لا اله الا هو » ، « كل شئ هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجمون » وغرض ما درین موضع بیان این سخنان نیست . پیش ما هیچ شک نیست که همه از خدا می آیند و باز بخدا باز می گردند ،  
 18 « منه بداء واليه يعود » . غرض ما درین مقام بیان بلوغ و حریت است ، و هر چنانکه بگویند ، غرض ما حاصل است ، از جهت آن که ما می گوییم که هر چیز که باُول خود رسید ، بالغ گشت . از بزرگی سوال کردند که ما علامه النهاية ؟ فرمود : « الرجوع الى البداية » .  
 21

## فصل دوم

## در بیان بلوغ و حریت آدمی

(۶) بدان که ما قاعدة سخن چنان خواهیم نهاد که تخم موجودات عقل اول است ، از جهت آن که ابیا و حکماً اتفاق کرده اند که اول چیزی که خدای تعالی آفریده است جوهری بود و نام آن جوهر عقل اول است . چون تخم موجودات عقل اول است ، پس عقول و نفوس و افلاک و لجم و عناسر و طبایع معادن و بنباتات و حیوانات ، جمله در عقل اول بالقوه موجود بوده باشند ، چنان که بین و ساق و شاخ و برگ و کل و میوه جمله در تخم گندم بالقوه موجود بودند ، و بتدریج پیدا می آیند تا بمیوه رسند ؛ و چون بمیوه رسیدند ، بنهایت خود رسیدند و دایره تمام شد . همچنین جمله موجودات از عقل اول پیدا آمدند تا باسان رسیدند . چون بعد از انسان چیزی دیگر نبود ، معلوم شد که انسان میوه درخت موجودات است . و چون انسان بعقل رسید ، وبعد از عقل چیزی دیگر نبود ، معلوم شد که تخم اول عقل بوده است . پس انسان چون بکمال عقل رسید ، بنهایت خود رسد و بالغ گردد و دایره تمام شود .

(۷) ای درویش ! بیقین بدان که خدای تعالی فاضلتر و گرامی تر و بزرگوار تر از عقل اول چیزی دیگر نیافرید . عقل است که اشرف مخلوقات است ، و عقل است که نزدیک است بخدا ، و عقل است شناسای خدای از مخلوقات هیچ چیز خود را نشناخت الا عقل ، وهیچ چیز خدای را ندانست الا عقل . دانان از عقل و مقرب تر از عقل چیزی

دیگر نیست ، اما عقل مراتب دارد ، واز مرتبه‌ئی تا بمرتبه‌ئی تفاوت بسیار است . هر که بیک جزء عقل رسید ، پنداشت که بکمال عقل رسید ؛ ونه چنین است . هر که بنهایت عقل رسید ، بکمال عقل رسید . واگر کسی گوید که در آخر نور الله پیدا آمد ، وبعد از نور الله چیزی دیگر نبوده است ، راست باشد « اتقوا فراسة المؤمن نظير بنور الله تعالى ». افراد موجودات جمله مظہر نور خدای اند ، وخدای است که از جمله ظاهر شده است بتحقیص از آدمیان : « کنت له سمعاً وبصراً ويداً ولساناً بي يسمع وبى يبصر وبى يبطش وبى ينطق ». غرض ما درین موضع بیان این سخن نیست ، غرض ما ازین سخن نظری بیش نیست تا بلوغ وحریت بفهم مردم برسد .

(۸) تا سخن دراز نشود واز مقصود دور نماییم ، ای درویش ، آن که بعقل اول رسید وبالغ کشت ، اگر ازین دائره ، یعنی از آنچه درین دایره است ، جدا شود وقطع پیوند کند ، حر کردد ؛ واگر جدا نتواند شد ، وقطع پیوند نتواند کرد . بالغ باشد ، اما حر نباشد .

(۹) ای درویش ! هر چه بود ، وهست ، وخواهد بود ، جمله درین دایره است ، وهیچ چیز ازین دایره بیرون نیست . واگر این بالغ بچیزی ازین موجودات بسته است ، ومه خواهد ، نه آزاد است . وهر که آزاد نباشد ، بنده باشد . مثلاً اگر زر وزن می خواهد ، یا مال وجا می خواهد ، یا باغ وستان می خواهد ، یا خواجه‌گی وزرت می خواهد یا پادشاهی وسلطنت می خواهد ، یا واعظی وشیخی می - خواهد یا قضا وتدريس می خواهد ، یا قرب وولايت می خواهد ، یا

نبوت ورسالت می خواهد ، ومانند این . چون یکی از اینها می خواهد ، وبسته یکی از اینهای است ، نه آزاد است . وهر که هیچ از اینها نمی خواهد وبسته هیچ از اینها نیست آزاد می تواند بود . ۹ (۱۰) ای درویش ! آنچه ضرورت است ، نه ازین قبیل است .

مثلا اگر یکی بوقت حاجت بمیز رود ، پیوند بر قرن میز ندارد .  
اگر یکی بوقت سرما با آفتاب رود ، پیوند بر قرن آفتاب ندارد ، واگر ۶ یکی بوقت گرما با سایه رود ، پیوند بر قرن سایه ندارد ، وبسته هیچ ازینها نیست . ولیل برین که پیوند باینها ندارد آن است که اگر ضرورت ۹ نشود ، هرگز بمیز و آفتاب نرود و نخواهد که رود . پس وی بمیز رفتن و با آفتاب نشستن نمی خواهد ، اما بضرورتش می باید رفت ، از جهت آن که دفع اذی از خود کمی باید کرد . و در جمله کارها همچنین میدان که طلب ضرورت و دفع اذی مانع آزادی و فراغت ۱۲ نیست ، اما اگر کسی بجامه کرباسین دفع سرما و گرما از خود می تواند کرد ، و جامه کرباسین دارد ، و نپوشد ، و گوید : « مرا ۱۵ جامه خطائی و کتان انصاری باید » ، نه آزاد باشد ، بنده بود و در جمله کارها همچنین می دان .

(۱۱) ای درویش ! یکی را جامه کنه بت بود ، و یکی را جامه نوبت باشد . آزاد آن است که او را هر دو یکی بود . غرض ما از ۱۸ جامه دفع سرما و گرماست ، هر کدام که حاصل باشد ، وی آن خواهد . و اگر هر دو حاصل نباشد ، هر کدام آسان نر حاصل شود ، طلب آن کند .

(۱۲) ای درویش ! آن کس که گوید : جامه نو می خواهم و کهنه نمی خواهم ، در بند است .. و آن کس که گوید : « جامه کهنه می خواهم و نو نمی خواهم » هم در بند است ، و بندی از آن روی که بند است تفاوتی نکند . اگر زرین بود یا آهین ، هر دو بند باشد . آزاد آن است که اورا بهیج گونه وهیج نوع بند نبود ، که بند بُت باشد ، جمله بتان را شکسته بود ، واژ همه گذشته باشد ؛ ودل را که خانه خدای است ، از بتان پاک کرده بود .

(۱۳) ای درویش ! یک بت بزرگ است ، و باقی بتان کوچک اند ، واین بت کوچک از آن بت بزرگ است ، و آن بت بزرگ بعضی را مال است ، وبعضاً را جاه است ، وبعضاً را قبول خلق است . باز ازین بتان بزرگ قبول خلق از همه بزرگتر است ، وجاه بزرگتر از مال است .

(۱۴) ای درویش ! هر کاری که نه فرض است ، و هر کاری که سبب راحت دیگری نیست ، بر آن کار عادت مکن ! که چون عادت کردی آن کار بت تو گشت . و تو بت پرست کشتی . مثلاً یکی با خود قرار دهد که من بعد از خانه بیرون نیایم ؛ و یکی دیگر با خود قرار دهد که من بعد پیش کس بر نخیزم ، و مانند این ؛ جمله بتان اند . و کسی باشد که چندین سال بت پرست بود ، و همه روز عیب بت پرستان کند . و نداند که همه روز بت می پرستند . هر که بکاری عادت کرده باشد ، و نتواند که آن عادت را بر اندازد ، باید که دعوی آزادی و فراغت نکند .

(۱۵) ای درویش ! تا این گمان نبری که آزادرا خانه وسرای  
نباشد و باع و بستان نبود . شاید که آزادرا خانه وسرای باشد ، و باع  
وبستان ، و حکم پادشاهی بود ، اما اگر پادشاهی بوی دهند ، شاد ۳  
نشود ، و اگر پادشاهی از وی بستانند ، غمگین نگردد . آمدن پادشاهی  
ورقتن پادشاهی هر دو پیش او یکسان باشد ، ورد و قبول خلق هر دو  
پیش او یکسان بود . اگر قبولش کنند ، نگوید که من رد می خواهم ، ۶  
و اگر ردش کنند ، نگوید که من قبول می خواهم . این است معنی  
بلغ و این است معنی رضا و تسليم . « هر که دارد ، مبارکش باد ! »

## فصل سوم

## خاتمه این رساله

(۱۶) بدان که غرض ما درین رساله بیان بلوغ و حریت آدمی  
بود ، و بشرح گفته شد . و بیان بلوغ اسلام و بلوغ ایمان و بلوغ ایقان ۱۲  
و بلوغ عیان دیگران کرده اند ، وما نیز در جایهای دیگر ذکر اینها  
کرده ایم . نکرار نکردم . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله نهم

**Telegram @eat\_book**

## رساله دهم

در ييان آن که عالم صغير نسخه و نمودار  
از عالم كبير است

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والمعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
 3 انبائه واوليائه ، خير خلقه ؛ وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين .  
 (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزيز بن -  
 محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
 6 در خواست کردند که می باید که رساله‌ئی جمع کنید ، وبيان کنید  
 که عالم کبیر کدام است وعالم صغير نسخه ونمودار از عالم کبیر ، چون  
 است ، که چندین کاه است که ما می شنویم که هر چه در عالم کبیر  
 9 هست ، در عالم صغير هست . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز  
 خدای تعالی مدد وباری خواستم تا از خطأ وزلل نگاه دارد « انه على  
 ما شاء قادر وبالاجابة جديـر » .

### فصل اول در بيان عالم كـبـير وـعالـم صـغـير

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که خداوند تعالی چون  
 15 موجودات را بیافرید ، عالمش نام کرد ، از جهت آن که موجودات  
 علامت است بر وجود او وبر وجود علم وارادت وقدرت او .  
 (۳) ای درویش ! موجودات از وجهی علامت است ، واز وجہی  
 18 نامه است . ازین وجه که علامت است ، عالمش نام کرد ، وازین

وجه که نامه است ، کتابش نام نهاد . آنگاه فرمود که هر که این کتابرا بخواند ، مرا وعلم ، وارادت ، وقدرت مرا بشناسد . در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند ، و خوانندگان بغایت خرد بودند ، ۳ و کتاب بغایت بزرگ بود . نظر خوانندگان بکثارات‌های کتاب و تمامت اوراق او نمی‌توانست رسید . از جهت عجز خوانندگان . بدید نسخه‌ئی ازین عالم باز گرفت ، و مختصری ازین کتاب باز نوشت ، و آن ۶ اولرا عالم کبیر نام نهاد ، و آن دومرا عالم صغير نام کرد . و آن اولرا کتاب بزرگ نام نهاد ، و آن دومرا کتاب خرد نام کرد . و هرچه دران کتاب بزرگ بود ، درین کتاب خرد بنوشت می‌زیادت و تفصان ۹ تا هر که این کتاب خرد را بخواند ، آن بزرگترها خوانده باشد . آنگاه خلیفه خودرا بخلافت باین عالم صغير فرستاد ، و خلیفه خدای عقل است . چون عقل درین عالم صغير بخلافت بنشست ، جمله ۱۲ ملائکه عالم صغير عقلرا سجده کردند ، الا وهم که سجده نکرد و ابا کرد ، همچنین چون آدم در عالم کبیر بخلافت بنشست ، جمله ملائکه آدمرا سجده کردند الا ابليس که سجده نکرد و ابا کرد . ۱۵

(۴) ای درویش ! در عالم صغير عقل خلیفه خدای است ، و در عالم کبیر انسان عاقل خلیفه خدای است . عالم کبیر بیکبار حضرت خدای است ، و عالم صغير بیکبار حضرت خلیفه خدای است . چون ۱۸ عقل بخلافت بنشست ، خطاب آمد که ای عقل ، خودرا بشناس و صفات و افعال خودرا بدان تا مرا وصفات و افعال مرا بشناسی !

## فصل دوم

## در بیان افعال خدا و در بیان افعال خلیفه خدا

(۵) بدان که چون خدای تعالی خواهد که چیزی در عالم بیافریند، اول صورت آن چیز که در علم خدای است، بعرض آید، واژ عرض بکرسی آید واز کرسی در نور ثابتات آویزد و آنگاه بر هفت آسمان گذر کند، آنگاه با نور ستارگان همراه شود و بعالم سفلی آید. طبیعت که پادشاه عالم سفلی است، استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خدا می آید و مرکبی از ارکان چهار کانه مناسب حال آن مسافر غیبی پیش کش کند تا آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود، و در عالم شهادت موجود گردد. و چون در عالم شهادت موجود گشت آن چیز که دانسته خدای بود، گرده خدا شد. پس هر چیز که در عالم شهادت موجود است، جان آن چیز از عالم امر است، و قالب آن چیز از عالم خلق است. این جان پاک که از حضرت خدای آمده است، بآن کار که آمده است، چون آن کار تمام کند، باز بحضرت خدا خواهد باز گشت. « منه بدأ واليه يعود ». این است بیان افعال خدا.

(۶) ای درویش ! چون افعال خدای را در عالم کبیر دانستی، افعال خلیفه خدای را در عالم صغیر هم بدان ۱ بدان که در عالم صغیر عقل خلیفه خدای است، و روح نفسانی عرش خلیفه خدای است، و روح حیوانی. کرسی خلیفه خدای است، و هفت اعضاء اندرونی هفت آسمان است، و هفت اعضاء بیرونی هفت اقلیم است .

(۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که چون خلیفه خدا خواهد که کاری کند و چیزی پیدا آورد ، اول صورت آن چیز در عقل پیدا آید واز عقل بروح نفسانی آید که عرش است ، واز روح نفسانی بروح حیوانی آید که کرسی است ، واز روح حیوانی در شراین آویزد ، وبر هفت اعضا اندرونی گذر کند که هفت آسمان اند ، وبا قوای اعضاء اندرونی همراه شود ، و به بیرون آید . اگر از راه دست بیرون آید ، دست استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خلیفه خدا می آید . ومرکبی از ارکان چهار گانه ، و آن زاج و مازو و صبح و دوده است مناسب حال آن مسافر غیبی پیشکش کند ، تا آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود ودر عالم شهادت موجود گردد ، چون در عالم شهادت موجود شد ، آن چیز که دانسته خلیفه خدا بود ، گرده خلیفه خدا آمد ، یعنی نوشتة خلیفه خدا گشت .

(۸) ای درویش ! حضرت خدای تعالی ، هر کاری که کند اول خود می کند ، و بی وسایط ، و بی ماده ، و بی دست افزار ؛ آنگاه صورت آن چیز بین وسایط گذر می کند و باین عالم سفلی می آید ، ودر عالم شهادت موجود می شود . صورت اول وجود علم است ، وصورت دوم وجود غیبی است . همچنین خلیفه خدا هر چیزی که می نویسد ، یا هر کاری که می کند ، اول خود می کند بی وسایط ، و بی ماده ، و بی دست افزار ؛ آنگاه صورت آن چیز بین وسایط گذر می کند و به بیرون می آید ، ودر عالم شهادت موجود می شود . مانند حدادی و تجاری و گل کاری ، ودر جمله حرقتها و صنعتها همچنین

می دان . صورت اول وجود عقلی است ، وصورت دوم وجود حسی است ، صورت اول وجود ذهنی است ، وصورت دوم وجود خارجی است .

(٩) تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نهانیم : واگر از راه زبان بیرون آید ، وزبان استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خلیفه خدا می آید ، مرکبی از ارکان چهار گانه ، وآن نفس وآواز وحروف وکلمه است ، مناسب حال آن مسافر غیبی پیش کن کند تا آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود ، ودر عالم شهادت موجود گردد . وچون در عالم شهادت موجود شد ، آن چیز که دانسته خلیفه خدا بود ، گفته خلیفه خدا کشت . باز آن نوشته سیر می کند ، واز راه چشم بخلیفه خدا می رسد ، وآن گفته سیر می کند واز راه گوش بخلیفه خدا می رسد . « منه بدأ واليه يعود ». یکی سیر حمایلی است و دیگر سیر دلوائی است .

(١٠) ای درویش ! دو کلمه آمد ، یکی کلمه گفته است ، ویکی کلمه نوشته است . ودر هر دو کلمه جان آن مسافر غیبی از عالم امر اند ، و قالب آن دو مسافر غیبی از عالم خلق اند ، وآن مسافران هر دو کلمه معنی اند ، وصورت کلمه ربع مسکون معنی است . ومعنی هر دو کلمه خلیفه خدای اند .

(١١) ای درویش ! عیسی کلمه است ، وعیسی مانند آدم است . پس آدم هم کلمه باشد . اما عیسی کلمه گفته است که از دهان جهان به آسمان جان می رود ، و آدم کلمه نوشته است که از آسمان جان بهندوستان مداد می آید .

(۱۲) چون افعال خدا و افعال خلیفه خدای را دانستی ، و دیگر  
دانستی که چیزها در دو عالم چون پیدا می آیند ، اکنون بدان که  
هر چه در عالم کبیر هست ، در عالم صغیر هم هست .  
3

### فصل سوم

#### دریابان ملائکه عالم صغیر

(۱۳) بدان که نطفه چون در رحم افتاد ، نمودار جوهر اول است . چون چهار طبقه شد ، نمودار عناصر و طبایع است . و چون اعضا پیدا آمدند ، اعضا بیرونی ، چون سر و دست و شکم و فرج و پایی ،  
نمودار هفت اقلیم اند ، و اعضا اندرورنی ، چون شش دماغ و گرده 9  
و دل و مراره و جگر و سپر ز ، نمودار هفت آسمان اند . و شش آسمان  
اول است ، نمودار فلك قمر است ، از جهت آن که قمر شش عالم کبیر  
است ، و واسط است میان دو عالم . و درین فلك ملائکه بسیار اند ،  
و ملکی که موگل است بر آب و هوای معتمد سرور این ملائکه است .  
و دماغ آسمان دوم است ، و نمودار فلك عطارد است ، از جهت آن که  
عطارد دماغ عالم کبیر است . و درین فلك ملائکه بسیار اند و ملکی که 15  
موگل است بر تحصیل خط و تحصیل علوم و تدبیر معاش سرور این  
ملائکه است . نامش جبرئیل است و جبرئیل سبب علم عالیان است .  
و گرده آسمان سوم است ، و نمودار فلك زهره است ، از جهت آن که  
18 زهره گرده عالم کبیر است . و درین فلك ملائکه بسیار اند ، و ملکی  
که موگل است بر نشاط و فرج و شهوت سرور این ملائکه است . و دل  
آسمان چهارم است ، و نمودار فلك شمس است ، از جهت آن که 21

شمس دل عالم کبیر است . و درین فلك ملائکه بسیار اند ، و ملکی که  
 موگل است بر حیوة سرور این ملائکه است ، و نامش اسرافیل است ،  
 3 و اسرافیل سبب حیوة عالمیان است . و مراده آسمان پنجم است ،  
 و نمودار فلك مریخ است ، از جهت آن که مریخ مراده عالم کبیر  
 است . و درین فلك ملائکه بسیار اند ، و ملکی که موگل است بر قهر  
 6 و غضب و ضرب و قتل سرور این ملائکه است . وجگر آسمان ششم است ،  
 و نمودار فلك مشتری است ، از جهت آن که مشتری جگر عالم کبیر  
 است . و درین فلك ملائکه بسیار اند ، و ملکی که موگل است بر رزق  
 9 سرور این ملائکه است . و نامش میکائل است ، و میکائل سبب رزق  
 عالمیان است ، و سپر ز آسمان هفتم است ، و نمودار فلك زحل است ،  
 از جهت آن که زحل سپر ز عالم کبیر است . و درین فلك ملائکه  
 12 بسیار اند ، و ملکی که موگل است بر قبض ارواح سرور این ملائکه  
 است ، و نامش عزرائیل است . و عزرائیل سبب قبض ارواح عالمیان  
 است . و روح حیوانی کرسی است ، و نمودار فلك ثابتات است ، از جهت  
 آن که فلك ثابتات کرسی عالم کبیر است . و درین فلك ملائکه  
 15 بسیار اند ، و روح نفسانی عرش است ، و نمودار فلك الافق است ، از  
 جهت آن که فلك الافق عرش عالم کبیر است و عقل خلیفة خداست ،  
 و اعضاء مادام که نشو و نما ندارند ، نمودار معادن اند ، و چون نشو و نما  
 18 پیدا آمد ، نمودار نباتات اند ، و چون حس و حرکت ارادی پیدا آمد  
 نمودار حیوان اند .

## فصل چهارم

## در بیان آدم و حوا

۳) (۱۴) بدان که چنانکه در عالم کبیر آدم و حوا و ابلیس هستند ، در عالم صغیر هم هستند . و چنانکه در عالم کبیر سیاه و بهایهم و شیاطین و ملائکه هستند ، در عالم صغیر هم هستند .

۶) (۱۵) ای درویش ! انسان عالم صغیر است ، و عقل آدم این عالم است ، و جسم حواسی و وهم ابلیس است ، و شهوت طاؤس است ، و غضب هار است ، و اخلاق نیک بهشت است . و اخلاق بد دوزخ است ، و قوت‌های عقل و قوت‌های روح و قوت‌های جسم ملائکه اند .

۹) (۱۶) ای درویش ! شیطان دیگر است و ابلیس دیگر است . شیطان طبیعت است و ابلیس وهم است .

۱۲) (۱۷) ای درویش ! صورت‌را هیچ اعتبار نیست ، معنی را اعتبار است . اسمرا اعتبار نیست صفت را اعتبار است . نسبرا اعتبار نیست ، هنر را اعتبار است . سگ صورت سگی خسیس و پلید نیست ، بسبب صفت در نهاد کی و گزندگی خسیس و پلید است . و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت سگی باشد . و خوک بسبب صورت خوکی خسیس و پلید نیست ، بسبب صفت حرمن و شره خسیس و پلید است ، و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت خوکی باشد .

۱۵) و شیطان بسبب صورت شیطانی خسیس و پلید نیست ، بسبب نا فرمان برداری ، فساد کاری و بدآموزی خسیس و بد است ؛ و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت شیطانی بود . و ابلیس بسبب صورت

۱8)

ابليسی رانده و دور نیست ، بصورت صفت کبر و عجب و حسد و فرمان نابردن رانده و دور است . و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت ابليسی بود ، و ملک بسبب صورت ملکی شریف و نیک نیست ، بسبب صفت فرمان برداری و طاعت داری شریف و نیک است . و چون این صفت در آدمی باشد آدمی باین صفت ملکی بود . و در جمله چیزها همچنین می دان . و کار خلیفة خدا آن است که این صفاترا مسخر و منقاد خود گرداند ، و هر یککهرا بجای خود کاری فرماید ، چنانکه بی فرمان وی هیچ یک هیچ کار نکند ، و خلیفة خدای سلیمان است ، و سلیمان را این همه بکار آید .

(۱۸) ای درویش ! ملک و ابليس یک قوت است . این قوت تا مادام که مطیع و فرمان بردار سلیمان نیست ، نامش ابليس است . و سلیمان این را در بند می دارد . و چون مطیع و فرمان بردار سلیمان شد ، نامش ملک است . و سلیمان این را در کار می دارد . بعضی را بمعماری ، بعضی را بفتواسی . پس کار سلیمان آن است که صفاترا تبدیل کند ، نه آنکه صفاترا نیست گرداند . که این ممکن نباشد . بی فرمان را فرمان بردار کند ، و بی ادب را بادب کند ، و کوررا بینا کند ، و کررا شنوا کند ، و مرده را زنده کند . پس عقل که خلیفة خداست هم آدم است و هم سلیمان است و هم عیسی است : و اگر بر خلاف آن باشد ، و سلیمان مسخر و منقاد ایشان شود ، پس سلیمان اسیر سگ و خوک باشد ، و بنده دیو و شیطان بود . همه روز خدمت ایشان باید کرد ، و آرزوهای ایشان بدست باید آورد ، و در دست دیو عاجز و بیچاره

فرو ماند ، و دیو بروی قادر و مستولی شود ، و دیو بر تخت نشیند ،  
و سلیمان پیش تخت وی بر پای بایستد ، و کمر خدمت بر میان بندد ،  
و جمله اخلاق خدا در وی پوشیده ونا پیدا کردد ، و جمله اخلاق دیوی  
<sup>۳</sup> در وی ظاهر و پیدا شود .

(۱۹) ای درویش ! اینچنین کس اگر صورت آدمی دارد ، اما  
معنی دیو و شیطان بود یا سکه و خوک باشد . و حیفی عظیم باشد  
که دیو بر تخت نشیند و سلیمان در پیش تخت بخدمت دیو بایستد .  
<sup>۶</sup>

### فصل پنجم

#### دو بیان نمودار جنت و دوزخ

(۲۰) هر لذت و راحت که فردا در بهشت خواهد بود ، نمودار  
آن امروز در آدمی هست : و هر رنج و عذاب که فردا در دوزخ خواهد  
بود ، نمودار این امروز در آدمی هست .  
<sup>۹</sup>  
<sup>12</sup>

(۲۱) بدان که طعام و شراب هر چیز سزاوار آن چیز باشد ،  
ولذت و راحت هر چیزی در چیزی باشد که مناسب حال آن چیز بود ؟  
چنانکه لذت و راحت عقل در دانستن و آموختن علم و حکمت است ،  
ولذت و راحت جسم در غذاهای بدنی است و کردن شهوتهاي جسماني  
است . هر چیز که ملکوتی است ، لذت و راحت وی در چیزهای ملکوتی  
است ، و هر چیز که ملکی است ، لذت و راحت وی در چیزهای ملکی  
<sup>15</sup>  
<sup>18</sup>  
است .

(۲۲) چون این مفہمات را معلوم کردی ، اکنون بدان که جسم را  
طعم و شراب جسمی و حوران و غلمان صوری هستند ؛ و عقل را طعام عقلی  
<sup>21</sup>

و حوران و غلامان معنوی هم هستند یعنی عقل که سلیمان است زبان مرغان می دارد و جمله باوی در سخنان اند ، زبان همها را فهم می کند ، ۳ و حکمت خدارا در همه در می باید ، و باین سبب در لذت و راحت می باشد .

(۲۳) ای درویش ! هر فردی از افراد موجودات مرغی اند جمله ۶ باین سلیمان در سخن اند ، هر یک می کویند که ما چه چیزیم ، و حکمت در آفرینش ما چیست . زبان همها را فهم می کند ، و حکمت همها را در می باید ، و از دریافت حکمت در لذت و راحت می باشد . ۹ و این سلیمان چون لنت بوی خوش یا لنت جمال خوب آرزو کند ، مشام بر هر چیز که نهد ، از همه چیزها بوی خدا می شنود ، و نظربر هر چیز که اندازد ، در همه چیزها جمال خدا می بیند . و چون لنت ۱۲ صحبت آرزو کند ، جمله افراد موجودات هر یک کوشکها و خیمه ها اند و درین کوشکها و خیمه ها حوران و پردگیان اند ، و هیچکس در ایشان نرسیده است ، جمله پیکراند . و درین کوشکها و خیمه ها ۱۵ جز سلیمان را راه نیست . این سلیمان درین کوشکها و خیمه ها رود و دست در گردن حوران و پردگیان آرد ، و از صحبت ایشان در لذت و راحت باشد . لذتی باشد که دران لذت پیشمانی و افسردگی باشد ؛ ۱۸ هنچند صحبت بیشتر کند ، لنت بیشتر باید ، و از آن صحبت دختران و غلامان بهشتی زایند .

(۲۴) ای درویش ! آن کوشکها و خیمه ها بعضی وجود خارجی ۲1 وبعضی وجود ذهنی وبعضی وجود لفظی وبعضی وجود کتابتی دارند

وجود کتابتی خیام مشکین باشد چنانکه خیام مشکین که من درین  
صغراء کافوری زده ام .

(۲۵) اى درویش ! این سه رساله را در اصفهان جمع کردم <sup>۳</sup>  
نوشتم . تمام شد رساله دهم . یك جلد تمام شد ، و درین یك جلد ده  
رساله نوشته شد . والحمد لله رب العالمين .

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

## رساله يازدهم

در بيان عالم ملك وملکوت وجبروت

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبائنه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين 1  
ا) اما بعد ، چنین گويند اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزيز بن محمد النسفي ، که چون جلد اول اين كتاب را بنوشت ، وآن ده رساله را که عوام وخواص را از آن نصيب است تمام كردم ،  
جماعت درویشان - کثر هم الله - ازین بیچاره در خواست كردند  
که می باید که در بيان عالم ملک وعالمند ملکوت وعالمند جبریوت رساله تی جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت كردم واز خداوند تعالی مدد ویاري خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد « ائمه على ما  
يشاء قدیر وبالاجابة جدیر ». 9

12 ) اى درویش ! قاعده وقانون سخنان آن جلد اول دیگر بود  
وقاعده وقانون سخنان این جلد دوم دیگر است . هر یك از طوری  
اند ، دور از یك دیگر اند .

## فصل اول

### در بيان عالم

18 ) بدان - اعزك الله في الدارين - که عالم اسم جواهر واعراض  
است . مجموع جواهر واعراض را عالم گويند . وهر نوعی از انواع

جواهر واعراض را هم عالم گویند . چون معنی عالم را دانستی ، اکنون بدان که عالم که موجود است وجودی خارجی دارد در قسمت اول بر دو قسم است : عالم ملک و عالم ملکوت ، یعنی عالم محسوس و عالم معقول ، اما این دو عالم را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، عالم ملک و عالم ملکوت ، عالم خلق و عالم امر ، عالم شهادت و عالم غیب ، عالم ظلمانی و عالم نورانی ، عالم محسوس و عالم معقول ، ومانند این گفته اند ، ومراد ، ازین جمله همین دو عالم بیش نیست ، یعنی عالم ملک و عالم ملکوت .

(۴) ای درویش ! عالم جبروت نه از قبیل ملک و ملکوت است ، از جهت آن که عالم جبروت وجود خارجی ندارد . ملک و ملکوت وجبروت سه عالم اند ، وهر سه عالم‌های خدای اند ؟ هر سه با هم اند وهر سه در هم اند واز یك دیگر جدا نیستند . عالم جبروت ذات عالم ملک و ملکوت است ، عالم ملک و ملکوت وجه عالم جبروت است . عالم جبروت کتاب مجمل است ، عالم ملک و ملکوت کتاب مفصل است . عالم جبروت تخم است ، عالم ملک و ملکوت درخت است ، ومعدن ونبات وحیوان میوه این درخت اند .

(۵) ای درویش ! حقیقت این سخن آن است که عالم جبروت مبداء عالم ملک و ملکوت است ، عالم ملک و ملکوت از عالم جبروت پیدا آمدند و موجود گشتند . وهر چیز که در عالم جبروت پوشیده ومجمل بودند ، جمله در عالم ملک و ملکوت ظاهر شدند ، و مفصل گشتند ، واز عالم اجمال بعال تفصیل آمدند ، واز مرتبه ذات بمرتبه ذات بمرتبه

صفات رسیدند . و این سخن ترا جز بمثالي معلوم نشود وروشن نکردد .

(٦) بدان که عالم صغير نسخه نمودار عالم كبير است ، وهر چيز که در عالم كبير هست ، در عالم صغير هم هست . پس هر چيز که در عالم كبير اثبات کنند ، باید که نمودار آن در عالم صغير باشد ، تا آن سخن راست بود .

(٧) چون اين مقدمات معلوم کردي ، اکنون بدان که نطفه آدمي نمودار عالم جبروت است ، وجسم وروح آدمي نمودار عالم ملك وملکوت است ، از جهت آن که نطفه مبداء جسم وروح است ، وجسم وروح از نطفه پيدا آمدند و موجود گشتند وهر چيز که در نطفه پوشیده و مجمل بودند ، آن جمله در جسم وروح ظاهر شدند و مفصل گشتند واز عالم اجمال بعالم تفصيل آمدند ، واز مرتبه ذات بمربته وجه رسیدند .

(٨) اي درویش ! هیچ دلیلی بر مراتب عالم كبير بهتر وروشن تر از تطبیق کردن میان مراتب عالم كبير و عالم صغير نیست ، هر مرتبه ؓی که در عالم كبير اثبات کنند و مطابق مراتب عالم صغير باشد ، راست بود ، واگر مطابق نباشد ، راست نبود . چون اين مناسبات میان عالم كبير و عالم صغير معلوم کردي ، اکنون بدان که اگر نطفه را ذات جسم وروح گوئی ، وجسم وروح را وجه نطفه خوانی ، راست بود ؟ واگر نطفه را كتاب مجمل گوئی ، وجسم وروح را كتاب مفصل خوانی ، هم راست بود ؛ واگر نطفه را تخم گوئی وجسم وروح را درخت خوانی ،

هم راست بود . اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف میوه این درخت اند . اگر میوه اینهاست که گفته شد ، شجره طبیه است ، 3 واگر میوه اضداد اینهاست ، شجره خبیث است .

(۹) چون این مقدیعات معلوم کردی ، اکنون بدان که غرض ازین جمله آن است تا بدانی که تمام موجودات یک وجود است ، 6 مملک و ملکوت وجبروت مراتب این وجود اند ، اکنون تو این یک وجود را بهر نامی که خواهی می خوان . اگر یک شخص کوئی ، راست بود ، واگر یک درخت کوئی هم راست بود ، واگر یک وجود 9 کوئی وبهیج نامش منسوب نکنی ، هم راست بود .

(۱۰) چون دانستی که یک وجود است ، اکنون بدان که جبروت ذات این وجود است ، مملک و ملکوت وجه این وجود ، وهر دو مرتبه این وجود است . وصفات این وجود در مرتبه ذات اند ، واسامی این 2 وجود در مرتبه وجه اند ، وافیال این وجود در مرتبه نفس اند .

(۱۱) ای درویش ! مملک و ملکوت وجبروترا بطريق اجمال دریافتی ؛ اکنون بطريق تفصیل تقریر خواهم کرد ، تا باشد که 15 بطريق تفصیل هم دریابی ، که این مسئله در میان علماء و حکماء و مشایخ از مشکلات علوم است . و بسیار کس از علماء و حکماء و مشایخ درین مسئله سرگردان اند . و دانستن این مسئله سالکان را از مهمات است ، 18 از جهت آن که این مسئله اصل کار و بنیاد کار است . اگر بنیاد محکم و درست آمده باشد ، باقی محکم و درست آید؛ واگر بنیاد بخلل باشد ، هر چیز که بر وی بنا کنند ، هم بخلل باشد . و دیگر آن 21

که هر چیز که موجود است ، ازین سه مرتبه موجود است ، مرتبه جبروت ، ومرتبه ملکوت ، ومرتبه ملک ؛ وبی این سه مرتبه امکان ندارد که چیزی موجود شود ؛ هر سه با هم اند ، وهر سه در هم اند ، 3 واژ یکدیگر جدا نیستند . پس اگر کسی این مراتبرا بحقیقت در نیافته باشد ، هیچ چیزرا بحقیقت در نیابد . ودیگر بدان که مزاج 6 وحجه ونطفه ذات مرگبات نیستند ، اما نمودار ذات اند ، وبرفت فهم را بغايت نیک اند .

(۱۲) ای درویش ! ذات مرگبات ماهیات اند ، ومهیات بالای 9 محسوسات ومقولات اند .

## فصل دوم

### در بیان ملک وملکوت وجبروت بطریق تفصیل

(۱۳) بدان که ملک مرتبه حسی دارد ، وملکوت مرتبه عقلی دارد ، 12 وجبروت مرتبه حقیقی دارد . عالم جبروت عالم ماهیات است . ماهیات محسوسات ومقولات ، ومفردات ، ومرگبات ، وجواهر ، واعراض جمله 15 در عالم جبروت بودند ، بعضی بطریق جزوی وبعضی بطریق کلی . ومهیة بالای وجود و عدم است ، از جهت آن که ماهیت عاقتر از وجود و عدم است ، وجزء وجود و عدم می تواند بود .

(۱۴) ای درویش ! ماهیات مخلوق نیستند ، واول ندارند « الذی 18 اعظم کل شئ خلقه تم هدی » . چون ماهیت عاقتر از وجود و عدم است ، پس عاقتر از همه چیز باشد ، وجزء همه چیز تواند بود . 21 واین سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود .

(۱۵) بدان که جسم عام است ، اما جوهر عاقتر از جسم است ؛ وجود جوهر عام است ، اما وجود عاقتر از جوهر است ؛ وجود عام است ، اما شئ عاقتر از وجود است ، از جهت آن که شئ جزو وجود و عدم می تواند بود . وچون شئ عاقتر از وجود و عدم است ، عاقتر از همه چیز باشد ، وجز همه چیز تواند بود ، وشئ و ماهیت و ذات هر سه در یک مرتبه اند ، وبالای هر سه چیزی دیگر نیست ، جمله ۶ در تحت ایشان اند .

(۱۶) ای درویش ! ملک نام عالم محسوسات است ، وملکوت نام عالم معقولات است ، وجبروت نام عالم ماهیات است ؛ وماهیات را بعضی اعیان ثابت ، وبعضی حقائق ثابت کفته اند ، واین بیچاره اشیاء ثابت می گوید . واین اشیاء ثابت هر یک آن چنان که هستند ، هستند ، هرگز از حال خود نگشتند ونحوه اند کشت ؛ واژین ۱۲ جهت این اشیاعرا ثابت می گویند . ویغمبر - علیه السلام - این اشیاعرا می خواست که کماهی بداند و بینند « اللہم ارنا الاشیاء کماهی » ، تا حقیقت چیزهارا در یابد ، و آنچه می گردد ، و آنچه نمی گردد بداند . و باین اشیاء خطاب آمد که « است بر بکم » .

(۱۷) ای درویش ! آدم جبروتی دیگر است ، و آدم ملکوتی دیگر است ، و آدم ملکی دیگر است ، و آدم خاکی دیگر است . آدم جبروتی اول موجودات است ، و آن جبروت است ، از جهت آن که موجودات جمله از جبروت پیدا آمدند . و آدم ملکوتی اول عالم ملکوت است ، و آن عقل اول است ، از جهت آن که

عالٰم ملکوت جمله از عقل اول پیدا آمدند . وآدم ملکی اول عالٰم  
ملک است ؛ وآن فلك اول است از جهت آن که عالٰم ملک جمله  
از فلك اول پیدا آمدند . وآدم خاکی مظہر علوم ومجامع انوار است  
وآن انسان كامل است، از جهت آن که علوم جمله از انسان كامل  
پیدا آمدند .

(۱۸) ای درویش ! آدم خاکی مغرب انوار است ، از جهت آن  
که جمله انوار از مشرق جبروت بر آمدند ، بآدم خاکی فرود  
آمدند . اکنون نور از آدم خاکی ظاهر می شود قیامت آمد وآفتاب  
از مغرب بر می آید .

(۱۹) تا سخن دراز نشد واز مقصود باز نمایم ، چون عالٰم  
جبروترا دانستی ، که ذات عالٰم است ، اکنون بدان که عالٰم جبروت  
مرآتی می خواست تا در آن مرآت جمال خودرا ببیند ، وصفات  
خودرا مشاهده کند . تعجبی کرد واز عالٰم اجمال بعالٰم تفصیل آمد ،  
واز آن تعجبی دو جوهر موجود گشتند ، یکی از نور ویکی از  
ظلمت . وظلمت از چهت آن قرین نور است ، که ظلمت حافظ  
وجامع نور است ومشکاة وقایه نور است . وآن دو جوهر یکی عقل  
اول ویکی فلك اول است . اول چیزی که از دریای جبروت ساحل  
وجود آمدند این دو جوهر بودند . ازین جهت عقل اول را جوهر  
اول عالٰم ملکوت می گویند ، وفلک اول را جوهر اول عالٰم ملک  
می خوانند . وهم ازین جهت عقل اول را عرش عالٰم ملکوت  
می گویند ، وفلک اول را عرش عالٰم ملک می خوانند . وهر دو جوهر

نزول کردند ، و بچندین مراتب فرود آمدند تا از عقل اول عقول و نفوس و طبایع پیدا شدند ، واژ فلک اول افلاک و انجام و عناصر ظاهر گشتند ، و محسوسات و معقولات پیدا آمدند ! و مفردات عالم تمام ۳ شدند . و مفردات عالم بیش ازین نیستند .

(۲۰) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عقول و نفوس و طبایع را عالم ملکوت می گویند ، و افلاک و انجام و عناصر را ۶ عالم ملک می خوانند ، و عقول و نفوس و طبایع را آباء می گویند ، و افلاک و انجام و عناصر را امهات می خوانند .

(۲۱) ای درویش ! چون عالم جبروت و عالم ملکوت ، و عالم ملک را ۹ دانستی ، و بتحقیق معلوم کردی ، که هر یک چون بودند و چون پیدا آمدند ، آنچه رفت ، خود رفت ، و آنچه بود ، خود بود ؟ ۱۲ حالیاً بنقد بدان که ملکوت دریای نور است ، و ملک دریای ظلمت است . واين دریای نور آب حیوة است و در ظلمت است . باز این دریای نور بنسبت دریای ظلمت است با دریای علم و حکمت ، و علم و حکمت آب حیوة است و در ظلمت است همچنین بنسبت آب حیوة ۱۵ چهار مرتبه دارد بلکه زیادت اسکندر می باید که در ظلمات رود واژ ظلمات بگنرد و بآب حیوة رسد .

(۲۲) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که آب ۱۸ حیوة در ظلمات است و نمی دانی که آب حیوة چیست و ظلمات کدام است . بعضی از سالکان می گویند که ما باين دریای نور رسیدیم واين دریای نور را دیدیم . نوری بود نا محدود و نا متناهی و بحری ۲۱

بود بی پایان و بی کران . حیوة و علم و قدرت واردات موجودات ازین نور است ؛ بینائی و شنوانی و گویائی و گیرائی و روانی موجودات ازین نور است ؛ طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ، بلکه خود همه ازین نور است . و دریایی ظلمت حافظ و جامع این نور است ، مشکاة و وقاره این نور است ، ومظہر صفات این نور است .

(۲۳) تا سخن دراز نشد ، واز مقصود باز نمایم ، این دریای نوررا آباء می گویند ، و این دریای ظلمت را امهات می خوانند .  
و این آباء و امهات دست در گردن خود آورده اند ، ویک دیگر را در بر گرفته اند : « مرج البحرين يلتقيان بينهما بربخ لايفيان »  
واز این آباء و امهات مواليد پيدا می آيند « يخرج منها اللؤلؤ والمرجان ». و مواليد معدن و ثبات و حيوان اند . و معدن و ثبات و حيوان مرگبات اند ، و مرگبات عالم بيش ازین نیستند و مرگبات از جانی نمی آيند و بجهائی نمی روند ؛ مفردات مرگ می شوند ، و مرگ باز مفردات می گردد « كل شيء يرجع الى اصله » و حکمت در ترکیب آن است تا مستعد ترقی شوند و عروج توانند کرد ، و جام جهان نمای و آینه کیتی نمای گردند ، تا این دریای نور و دریایی ظلمت جمال خود بییند ، و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهد کنند .  
هر چند می خواهم که سخن دراز نشد ، واز مقصود باز نمایم ،  
بی اختیار من دراز می شود .

## فصل چهارم

### در بیان عروج

(۲۴) بدان که مفردات نزول کردن و مرکبات عروج می کنند ، ۳  
عروج در مقابل نزول باشد . وبحقیقت معلوم نیست که مفردات چند  
مرتبه نزول کردن . پس بحقیقت هم معلوم نباشد که مرکبات را  
چند مرتبه عروج می باید کرد . هیچ کس بحقیقت ندانست ونداند ۶  
که عدد افلاک چند است . می گویند که مفردات چهارده مرتبه نزول  
کردن ، پس مرکبات را هم چهارده مرتبه عروج باید کرد تا دایره  
تمام شود . ۹

(۲۵) ای درویش ! مفردات هر چند که از مبداء دور تر  
می شدند ، خسیس تر می گشتند ؛ و مرکبات هر چند از مبداء دور تر  
می شوند ، شریفتر می گردند . چون ماهیات عالم در مرتبه اول اند ۱۲  
یک قسم اند ، و آن جبروت است . و چون مفردات عالم در مرتبه دوم اند ،  
دو قسم آمدند ، و آن ملک و ملکوت است . و چون مرکبات عالم در  
مرتبه سوم اند ، سه قسم آمدند ، و آن معدن و نبات و حیوان اند . ۱۵

(۲۶) ای درویش ! مراتب موجودات تمام شد ، و عالم جبروت  
از عالم اجمال بعال تفصیل آمد ، و از مرتبه ذات بمرتبه وجه رسید .  
واین وجود اجمال خودرا دید ، و صفات واسعی و افعال خودرا  
مشاهده کرد . ۱۸

(۲۷) ای درویش ! درین رساله علم بسیار تعییه کردم . و تصریح  
و معانی بی شمار و دیعت نهادم یعرف بالتأمل . درویشان در خواست ۲۱

کرده بودند که در ملک و ملکوت وجبروت بنویس و بشرح توانستم نوشت . باشد که درین رساله که می آید بشرح وبسط بنویسم انشاء الله تعالى . 3

### فصل پنجم

#### دریان نصیحت

- (۲۸) بدان که درین عالم مردم دانا هر چیز که می خواهند ، 6  
از جهت آن می خواهند تا ایشان را بدان سبب فراغتی و جمعیتی باشد ، و تفرقه و اندوهی بایشان نرسد . چون دانایان طالب فراغت 9  
و جمعیت اند ، پس فراغت و جمعیت نعمتی قوی باشد و راحتی عظیم بود .  
(۲۹) ای درویش ! تو نیز طالب فراغت و جمعیت باش ! وهر چیز که سبب تفرقه و اندوه است ، از خود بینداز ، و در بند آن 12  
مباش ! و بیقین بدان که فراغت و جمعیت در مال و جاه نیست ، مال و جاه سبب تفرقه و اندوه است . فراغت و جمعیت در امن و صحت و کفاف  
وصحبت دانا است . والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رساله يازدهم

Telegram @eat\_book

## رساله دوازدهم

در بيان عالم ملك وملکوت وجبروت

رساله دوم

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وال العاقبة للمتقين ، والصلة والسلام على  
3 انبائه و اوليائه خير خلقه وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، اي درویش ! باشد که درین رساله بحث ملک  
وملکوت وجبروت تمام شود ، وچنانکه مراد درویشان است بشرح آید .

### فصل اول

#### در بیان عالم جبروت وصفات ماهیت

(۲) بدان که ملک عالم شهادت است ، وملکوت عالم غیب است ،  
9 وجنبروت عالم غیب غیب است ؛ یعنی ملک عالم حسی است ، وملکوت  
عالی عقلی است ، وجبروت عالم فطرت است ، وعالی فطرت عالم فراغ  
است ، ودروی خلقان بسیار اند ، وآن خلقان اصل موجودات وتخم  
12 موجودات اند . وآن خلقان چنانکه هستند ، هستند ، هرگز از حال  
خود نگشتند ونحوه اند کشت .

(۳) اي درویش ! فطیر چیزی را گویند که بی ما یه باشد . عالم  
ملک و عالم ملکوت ما یه دارند ، از جهت آن که از عالم جبروت  
15 پیدا آمدند ، وعالی جبروت ما یه ندارد ، از جهت آن که جبروت  
مبدأ کل است ، وبالای وی چیزی دیگر نیست ، وعظمت و بزرگی عالم  
18 جبروت در فهم هیچ کس نکنجد . عالمی است نامحدود و نامتناهی

وبحرى است بى پایان وبى کران . عالم ملک باين عظمت در جنب عالم ملکوت مانند قطره وبحراست ، وعالم ملکوت باين عظمت در جنب عالم جبروت مانند قطره وبحر است ، وعالم جبروت باين عظمت پر از خلقان است ، وآن خلقان بى حساب وبى شمار اند ، وآن خلقان را خبر نیست که بغیر زمین وآسمان ایشان زمینی وآسمانی دیگر هست ؛ وآن خلقان را خبر نیست که درین زمین آدم وابليس بوده است ، وآن خلقان را خبر نیست که کسی عصیان خدای تعالی تواند کرد .

(۴) ای درویش ! آن خلقان هر یک کاری دارند ، وهر یک کار خود می توانند کرد ، وکار دیگران نمی توانند کرد . ماهیت گرگ هر گز ماهیت گوسفند نشود و گوسفندی نتواند کرد ، وماهیت گوسفند هر گز ماهیت گرگ نشود و گرگی نتواند کرد . ودر جمله چیزها همچنین می دان .

(۵) ای درویش ! ماهیت گرگ صفتی دارد ، وماهیت گوسفند صفتی دارد ، وصفات وماهیات هر گز دیگر گون نشود ومبدل نگردد . آن چنانکه با خود بیارند ، همچنان با خود بیرند . اما صفات نفس وصفات جسم دیگر گون شوند ومبدل گردند ودعوت انبیا وتریت اولیا از برای این است که صفات نفس وجسم دیگر گون می گردند ومبدل می شوند . واين سخن ترا جز بمثالی معلوم نشوند . بدان که آزار رسائیدن ودرندگی کردن وبی امنی از وی صفات ماهیت گرگ است ، واين صفات هر گز دیگر گون نشوند ومبدل نگرددند ، یعنی تا گرگ بود . چنین باشد . وآزار نا رسیدن ، وسلامت بودن ، وامن از وی

24

صفات ماهیت گوستند است ، واين صفات هرگز دیگر گون شوند و مبدل نگردند ، یعنی تا گوستند باشد ، چنین بود . و گرگ صفاتی دیگر دارد ، و گوستند هم صفاتی دیگر دارد ، و آن صفات دیگر گون می شوند و مبدل می گردند . آن صفات که صفات ماهیت گرگ و گوستند است ، آن صفات بعضی صفات نفس وبعضی صفات جسم گرگ و گوستند است ؛ مثلاً گرگ وحشی است واز مردم می گریزد ، و گوستند وحشی نیست واز مردم نمی گریزد . این صفت گرگ و گوستند صفت نفس ایشان است ، و نفس همه کس و همه چیز عادت پذیر است . آن چنانکه ایشان را بدارند آن چنان عادت کنند « الغیر عادة والشر عادة والنفس معتادة » . اگر خواهند که گرگ وحشی نماند ، و گوستند وحشی شود ، آسان باشد . و صفات جسم خود ظاهر است .

(٦) ای درویش ! این چنین که در گرگ و گوستند دانستی ، در جمله حیوانات همچنین می دان . آنچه صفت ماهیت آدمی است ، هرگز دیگر گون شود و مبدل نگردد ، اما صفات جسم آدمی و صفات نفس آدمی دیگر گون شوند و مبدل گردند .

## فصل دوم

### در بیان وجود و عدم و در بیان عشق

(٧) بدان که ماهیات مفردات از عالم جبروت آمدند و موجود گشتند ، و باز بعالم جبروت نمی گردند و معدوم نمی شوند ، و ماهیات مرگبات از عالم جبروت می آیند ، و موجود می شوند ، و باز بعالم جبروت می روند و معدوم می گردند « منها خلقنا کم و فيها نعید کم

ومنها نخرجكم تارةً أخرى .

(۸) ای درویش ! در رساله ما قبل گفته شد که ماهیت بالای وجود و عدم است ، وعائقتر از وجود و عدم است . پس ماهیت گاهی ۳ معدوم باشد ، و گاهی موجود بود ، و ممکن نیز همچنین باشد .

(۹) ای درویش ! تو بعد از وجود چیزی دیگر ادراک نمی توانی کردن ، و فهم تو بدان نمی رسد . عالم وجود دیگر است ، و عالم عدم ۶ دیگر است . در عالم وجود خلقان بسیار آند ، و در عالم عدم هم خلقان بسیار آند ؛ وهر چیز که در عالم وجود موجود است ، ذات آن چیز از عالم عدم است ، وهر چیز که در عالم عدم معدوم است ، وجه آن ۹ چیز از عالم وجود است .

(۱۰) ای درویش ! از عالم وجود تا عالم عدم چندین راه نیست ، و در میان ایشان تفاوت بسیار نیست ، هر دو در هم باقیه‌اند ، واز ۱۲ یکدیگر جدا نیستند . عدم عالم اجمال است ، وجود عالم تفصیل است ، عدم کتاب مجلل است ، وجود کتاب مفصل است ، عدم لوح ساده است ، وجود لوح منقش است . چون لوح منقش را از نقش پاک ۱۵ کنند ، آن لوح در عالم عدم است ، و چون لوح ساده را منقش گردانند ، آن لوح در عالم وجود است . این مقدار تفاوت است میان عالم وجود عالم عدم . هر روز چندین کاروان از عالم عدم به عالم وجود آیند ، و مدتی درین عالم بیاشند ؛ وهر روز چندین کاروان از عالم وجود به عالم عدم روند ، و مدتی در آن عالم بیاشند . و حقیقت این سخن آن است که مفهوم و معلوم عاقلان از سه حال خالی نباشد ، یا واجب ۲۱

بود، یا ممکن باشد، یا ممتنع بود. واجب وجودی است که هرگز معدوم نگردد، عدم وی محال است؛ وممتنع عدمی است که هرگز موجود نگردد، وجود وی محال است؛ وممکن چیزی است که هر دو طرف برابر است، وجود وی محال نیست، عدم وی هم محال نیست. شئی ۳  
دو عالم دارد، یکی عالم وجود و یکی عالم عدم. کاهی در عالم وجود ۶  
می باشد، و کاهی در عالم عدم می بود.

(۱۱) ای درویش! خدای را در عالم عدم خزاین بسیار است، خزینه مال و خزینه جاه، خزینه امن، خزینه صحت، خزینه رزق، خزینه علم، خزینه خلق، خزینه قناعت، خزینه عافیت، خزینه فراغت، خزینه جمعیت و مانند این. و کلید این خزاین اسباب اند، و بعضی از اسباب بدست ما نیستند. حرکات افلاک و انجام، و اتصالات کواكب و اتفاقات ۹  
حسنہ بدست هیچکس نیستند، سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم. ۱۲

(۱۲) ای درویش! حسّ را بعالمند جبروت راه نیست، و عقل در وی سرگردان است، حس ترا بعالمند ملک رساند، و عقل ترا بعالمند ملکوت رساند، و عشق ترا بعالمند جبروت رساند، از جهت آن که عالم جبروت عالم عشق است، خلقانی که در عالم جبروت اند، جمله بر خود عاشق اند. مرآتی می خواهند تا جمال خود را بینند و صفات خود را مشاهده کنند. ۱۵  
مفردات و مرگبات عالم مرآت اصل جبروت اند.

(۱۳) ای درویش! مراتب این وجه جمله مملو از عشق اند، هر مرتبه‌ئی که می آید، آن مرتبه مرآت مرتبه ما قبل است و مرتبه ماقبل ۲1  
بر خود عاشق است، و بر، مرآت هم عاشق است، پس این وجود مملو

از عشق است . سالک چون بمرتبه عشق رسد ، و با آتش عشق سوخته شود ، پاک و صافی و ساده و بی نقش کردد ، ویرا با اهل جبروت مناسبت پیدا آید ، که اهل جبروت بغايت ساده و بی نقش اند ، چون آيننه دل ۳ سالکرا با اهل جبروت مناسبت پیدا آيد ، آنگاه با آن مناسبت بر عالم جبروت اطلاع يابد ، تا هر چيز که از عالم جبروت روانه شود قاباین عالم آيد ، پيش از آن که باین عالم رسد ، وی را بر آن اطلاع باشد ، ۶ چنانکه دیگران در خواب می بینند ، وی در بیداری می بیند .

(۱۴) ای درویش ! آن دیدن نه بچشم سر باشد ، بچشم سر بود .  
۹ سالک چون بمرتبه عشق رسید ، آيننه دل وی چنان پاک ، و صافی ، و ساده ، و بی نقش شود که جام جهان نمای و آيننه گيتي نمای کردد ، تا هر چيز که در دریای جبروت روانه شود ، تا بساحل وجود آيد ، پيش از آن ۱۲ که بساحل وجود رسد ، عکس آن بر دل سالک پیدا آيد .

(۱۵) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که دریای محیط آيننه گيتي نمای نهاده اند تا هر چيز که در آن دریا روانه شود ، پيش از آن که بایشان رسد ، عکس آن چيز در آيننه گيتي نمای پیدا ۱۵ آيد ، و نمی دانی که آن آيننه چیست ، و آن دریای محیط کدام است . وبغیر سالکان هم قومی هستند که دلهای ایشان خود ساده و بی نقش افتاده است ، بر دلهای ایشان هم پیدا آيد . وبعضی می گویند که بر دلهای حیوانات هم پیدا می آيد . هر بلایی و عطائی که باین عالم می آيد ، پيش از آن که باین عالم می رسد ، بعضی از حیوانات را از آن حال خبر ۱8 می شود ، و آن حیوانات خبر بمقدم می دهند . بعضی مردم فهم می کنند ۲1

و بعضی فهم نمی کنند . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز می شود .

(۱۶) ای درویش ! بعضی از سالکان باشند که آینه دل ایشان را با اهل جبروت مناسب پیدا نیاید ، از جهت آن که اهل جبروت بغایت پاک و صافی و ساده و بی نقش اند ، اما آینه دل ایشان را با عقول و نفوس سماوی پیدا آید بعضی را با بعضی ، عقول و نفوس سماوی را با اهل جبروت مناسب است ، و عکس عالم جبروت اول در عقول و نفوس سماوی پیدا آید ؛ آنگاه در دل سالک پیدا آید . دیگر آن که کلید خزاین جبروت پیش عقول و نفوس سماوی ظاهر می شود . چون کلید ظاهر شود ، دانند که کدام خزینه را در گشایند ، پس هر نقش که در عقول و نفوس سماوی پیدا آید ، عکس آن نقش بر دلهای سالکان که با هر یکی مناسب دارند هم پیدا آید . و این معنی بسیار کس را در خواب باشد ، اما در بیداری اندک بود .

(۱۷) ای درویش ! این ظهور نقش بکفر و اسلام تعلق ندارد ، و بعلم وجہل هم تعلق ندارد . و ظهور نقش بدل ساده و بی نقش تعلق دارد . این معنی در کامل و ناقص پیدا آید ، و در خیز و شریز هم پیدا آید . اگر در خیز پیدا آید ، خیر وی زیاده شود . بسیار کس بواسطه وی سود کنند . و اگر در شریز پیدا آید ، شر وی زیاده شود ، و بسیار کس بواسطه وی زیان کنند .

(۱۸) ای درویش ! هر چند می خواهم که سخن بلند نشود ، و بقدر فهم اصحاب باشد ، اما بی اختیار من بلند می شود و بیرون از مقام اصحاب

سخن گفته می شود ، از جهت آن که فرآن بحری می پایان است .  
 «اَنَّ اللَّهُ تَعَالَى اَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَشْرَةِ اَبْطَنٍ» . نحوی و لغوی و فقیه و محدث  
 3 و مفسر جمله در بطن اول اند واز بطن دوم خبر ندارند ، واین وجود بغايت باعظامت وپر حکمت است ، ملک وملکوت وجبروت هر يك بحری اند ،  
 ودر هر بحری چندین هزار جواهر است ، ودر هر جوهری چندین حکمت  
 6 است ، و محمد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - درین هر سه بحر همیشه غواص بود . هر چند که غوص زیادت می کرد ، بر احوال دریاها وپر حکمت‌های جواهر اطلاع بیش می یافت ، و مقام وی زیادت می شد ، و قرآن بقدر مقام وی نزول می شد . می خواستم که درین رساله بعثت ملک  
 9 وملکوت وجبروت را تمام کنم ، و نتوانستم کرد . باشد که درین رساله که می آید تمام کنم .

### فصل سوم

#### در بیان نصیحت

12

(۱۹) بدان که احوال عالم بر يك حال نمی ماند ، همیشه در گردن  
 15 است ، هر زمانی صورتی می گیرد ، و هر زمانی نقشی پیدا می آید . صورت  
 اول هنوز تمام نشده ، واستقامت نیافته که صورت دیگر آید ، و آن صورت  
 اوّلرا محو می گرداند .

(۲۰) ای درویش ! بعینه بموج دریا می ماند ، یا خود موج دریاست .  
 و عاقل هر کنز بر موج دریا عمارت نسازد ، و نیت اقامت نکند ، و بیین  
 بدان که مسافرانیم ، و احوال عالم هم مسافر است . اگر دولت است  
 21 می گذرد ، و اگر محنت است ، می گذرد . پس اگر دولت داری ، اعتماد

بر دولت مکن ، که معلوم نیست که ساعت دیگر چون باشد ؛ و اگر  
محنت داری ، دلتنک مشو ، که معلوم نیست که ساعت دیگر چون  
باشد . و در بند آن باش که راحت می رسانی و آزار نرسانی . والحمد لله  
رب العالمین .

تمام شد رساله دوازدهم

**Telegram @eat\_book**

## رساله سیزدهم

در بیان عالم ملک وملکوت وجوه

رساله سوم

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبائه و أوليائه ، خير خلقه وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين !  
(۱) ای درویش ! باشد که درین رساله بحث ملک وملوک  
وجبروت تمام شود .

### 6 فصل اول در بیان وحدت

(۲) بدان که ملک عالم اضداد است ، وملکوت عالم ترتب ، وجبروت  
9 عالم وحدت ، ودر عالم جبروت ترتب واضداد نبود ، از جهت آن که  
عالی جبروت عالم وحدت بود ، همه داشت ، وهیچ نداشت .  
(۳) ای درویش ! مرتبه ذات چنین باشد ، همه دارد وهیچ ندارد .  
12 عالم جبروت پاک ، وصفی ، وساده ، وبی نقش است ، نام ونشان ندارد ،  
وشکل وصورت ندارد . ودر عالم ملکوت ترتب پیدا آمد ، ونام ونشان  
ظاهر شد ، یعنی اسمی عقول ونفوس وطبایع پیدا آمدند ، ومراتب  
کتروپیان وروحانیان ظاهر شدند . ودر عالم ملک اضداد پیدا آمدند ،  
15 آتش ، وآب ، وحناک ، وپار وامصال وسائل آینده ، ودی وامرور ،  
وفردا ظاهر گشتهند .  
(۴) ای درویش ! در عالم جبروت شهد وحنظل یک طعام دارند ،  
18

تریاقد وزهر در یک ظرف پرورش می یابند، باز و مرغ بهم زندگانی می کنند، گرگ و گوسفند بهم می باشند، روزوشب، و نور و ظلمت یک رنگ دارند، ازل وابد و دی و فردا همخانه اند، ابلیس را با آدم ۳ دشمنی نیست، و نمرود و ابراهیم بصلح اند، فرعون را با موسی جنگ نیست.

(۵) ای درویش! وحدتی است بیش از کثرت، و وحدتی است ۶ بعد از کثرت. و این وحدت آخرین کار دارد. اگر سالک باین وحدت آخرین رسد، موحد شود و از شرک خلاص یابد. حکما از وحدت اول باخبر اند، اما از وحدت آخرین بی بهره و بی نصیب اند. ۹

(۶) ای درویش! اگر کثرت نبودی، توحیدرا وجود نبودی؛ از جهت آن که معنی مطابق توحید «یکی کردن» است، و یکی را یکی توان کردن، چیز های بسیار را یکی توان کردن. و چیز های ۱۲ بسیار را یکی کردن بدو طریق باشد، یکی بطريق علم و یکی بطريق عمل. پس توحید دو قسم شد، یکی توحید علمی و یکی توحید عملی. ۱۵

(۷) ای درویش! هر که توحیدرا بنها یات رساند، علامت آن باشد که اگر چه نمرود را با ابراهیم بجنگ بیند، و فرعون را با موسی ۱۸ دشمن بیند، یکی داند و یکی بیند. این است وحدت آخرین. چون توحید بنها یات رسد، مقام وحدت پیدا آید. تا سخن دراز نشود، واز مقصود باز نمانیم!

## فصل دوم

## در بیان لیله القدر و یوم القيمة

(۸) بدان که ملک و ملکوت مظہر صفات جبروت اند . هر چه در جبروت پوشیده و مجمل بود ، در ملک و ملکوت ظاهر گشت و مفصل شد .

(۹) ای درویش ! ملکوت نمودار جبروت است ، و ملک نمودار ملکوت تا از ملک استدلال کنند بملکوت ، واز ملکوت استدلال کنند بجبروت . واین سخن جعفر صادق است - علیه السلام - : « ان الله تعالی خلق الملك على مثال ملکوته وأسس ملکوته على مثال جبروته ليستدل بملکه على ملکوته وبملکوته على جبروته » . - واگر گویند که ملکوت آیینه جبروت است ، و ملک آیینه ملکوت ، هم راست باشد ؟ از ۱۲ جهت آن که ملکوت ، در ملک جمال خودرا می بیند ، و اسمی خودرا مشاهده می کند ؛ وجبروت در ملکوت جمال خودرا می بیند ، و اسمی خودرا مشاهده می کند . پس هر چیز که در جبروت پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در ملک ظاهر شدند و مفصل گشتند . وازین جهت جبروت را لیله القدر ولیله الجمعة می گویند ؛ و ملکرا یوم القيمة ، و یوم الجمعة ، و یوم الفصل ، و یوم البعث می خوانند ، از جهت آن که ماهیات موجودات جمله بیکبار در عالم جبروت بودند ، بعضی بطريق جزوی ، وبعضی بطريق کلی ، و تقدیر همه در عالم جبروت کردند ، و اندازه همه چیز در عالم جبروت معین گردانیدند : « و کل شئی عنده بمقدار ». آن جمله که در ۱۸ عالم جبروت مقدر گردانیده بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در

عالم ملک ظاهر شدند و مفضل گشتند ، واز عالم اجمال بعال متفضیل آمدند : « وهذا يومن البعث ولکنکم کنتم لا تعلمون » .

(۱۰) ای درویش ! یوم البعث سه روز است ، بعث صفری ، بعث ۳  
کبیری ، بعث اکبر ؟ و یوم الفصل چهار روز است .

### فصل سوم

#### در بیان نصیحت

6

(۱۱) بدان که در دماغ جمله آدمیان اندیشه پادشاهی ، یا تمثای حاکمی ، یا سودای پیشوائی سر بر می زند . و در دماغ آدمیان یکی ازین سه بوده باشد البته . و دانا این را برباضات و ممجاهدات بسیار از ۹  
دماغ خود بیرون می کند . و آخرین چیزی که از دماغ دانا بیرون می رود ، دوستی جاه است ، و باقی جمله باین بلا گرفتار اند ، و در ۱۲  
دوزخ بایست می سوزند ، و باتش حسد می گدازند . و دلیل بدین سخن آن است که اعتقاد هر کسی در حق خود چنان است که البته در عالم اورا مثل و مانند نیست ، هرگز خودرا برابر دیگران ندادند ۱۵  
و نبیند ، همیشه خودرا بهتر از دیگران بینند و دانند . پس هر مرتبه ظئی که در عالم بزرگتر باشد ، خودرا خواهد ، و مستحق آن خودرا بینند .  
واگر آن مرتبه بجای دیگر باشد ، باتش حسد می گدازد . و این طایفه همه روز در محفل و مجمع مدح خود گویند ، و دوست دارند ۱۸  
که دیگران مدح ایشان گویند ؛ واگر مدح کسی دیگر گویند ، بر نجند .

(۱۲) ای درویش ! هر کجا عقل و علم کمتر باشد ، این صفت ۲۱

آنجا غالب تر بود؛ وهر کجا عقل و علم بکمال باشد، این اندیشه در خاطر وی نگذرد؛ واگر بگذرد، پناه با خدای برد تا خدای تعالی وی را ازین عذاب نگاه دارد.

(۱۳) ای درویش! بدان که یک کس همه چیزها نتواند دانست، 6 و یک کس همه کارها نتواند کرد. پس هیچ چیز و هیچ کس درین عالم بی کار نیست، هر یک بجای خود در کار آند، و هر یک بجای خود دریابند، و نظام عالم بجمله است، و جمله مراتب این وجود آند. پس تو در هر مرتبه‌ئی که باشی، در مرتبه‌ئی از مراتب این وجود خواهی بود. 9 دانایان چون بر این سرّ واقف شدند، مرتبه‌ئی اختیار کردند که در آن مرتبه تفرقه واندوه کمتر بود، و جمعیت و فراغت بیشتر باشد.

(۱۴) ای درویش! پادشاهی و پیشوائی و شغل و عمل در عالم 12 بوده است و در عالم خواهد بود. امروز ازین صورت ظاهر شده است، و فردا از صورت دیگر ظاهر می شود. تو امروز وقت خودرا بگنیمت 15 دار، و بجمعیت و فراغت بگذران، و تا امکان است آزار بهیچ چیز و هیچ کس مرسان، که معصیت نیست الا آزار رسانیدن؛ و تا امکان است راحت بهمه چیز وبهمه کس می رسان، که طاعت نیست الا راحت رسانیدن. 18 و یقین بدان که هر که هرجه می کند، با خود می کند؛ اگر آزار می رساند، بخود می رساند، واگر راحت می رساند، بخود می رساند، از آن جهت که این وجود 21 خاصیتهای بسیار دارد، و یکی از خاصیتهای این وجود آن است که

مكافات در وی واجب است « المكافأة فی الطبيعة واجبة » وآن عزيز  
از سر همین نظر کفته است .

شعر

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات  
که واجب شد طبیعترا مكافات  
والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رسالة سیزدهم

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

## رساله چهاردهم

در بيان لوح و قلم و دوات

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمتقين ، والصلة والسلام على  
3 انبائه و أوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الظاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردن که می باید که در بیان لوح و قلم و دوات رساله ئی  
جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد  
و بیاری خواستم تا از خطأ و زلل نگاه دارد « انه على ما يشاء قادر  
و بالاجابة جدير ». 9

## فصل اول

### در بیان دوات

(۲) بدان که عالم جبروت یک عالم است ، اما این یک عالم را  
باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ؛ وغرض ما درین  
موضع بیان اسمی جبروت نیست . 12

(۳) ای درویش ! ماهیّات محسوسات و معقولات ومفردات  
و مرگبات وجواهر و اعراض جمله در عالم جبروت بودند ، اما جمله  
پوشیده و مجمل بودند ، و نیز از یکدیگر جدا نگشته بودند . وازین  
جهت عالم جبروت را دوات می گویند . و چنانکه عالم کبیر دوات دارد ، 15

عالم صغير هم دوات دارد ؛ ودوات عالم صغير نطفه است ، از جهت آن که هر چه در عالم صغير موجود شد ، آن جمله در نطفه موجود بودند ، اما جمله پوشیده ومجمل بودند ، واز يكديگر جدا 3 نگشته بودند . وازین جهت نظرها دوات عالم صغير می گويند .  
 (۴) اي درويش ! چون دوات عالم كبيير وعالم صغير را دانستي ، 6  
 اکنون بدان که اين هر دو دوات کاتب وقلم ولوح با خود دارند ، وهر دو کاتب کتابت از کسی نياخونخته اند ، کتابت با ذات هر دو  
 کاتب همراه است .

(۵) چون اين مقدمات معلوم كردي ، اکنون بدان که بدوات 9  
 عالم كبيير خطاب آمد که « بشکاف ». يك طرفة العين بشکافت ودو شاخ شد که « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر ». يك شاخ وي عقل اول شد ، که قلم خداست ؛ ويك شاخ وي فلك اول کشت ، 12  
 که عرش خداست .

(۶) اي درويش ! دوات دريای کل بود ، از جهت آن که جامع صافي ، وذرو بود ، شامل محسوس ومعقول بود . چون بشکافت ، 15  
 وبدو شاخ شد ، يك شاخ وي عقل اول شد ، که قلم خداست ، ويك شاخ وي فلك اول کشت ، که عرش خداست ، اکنون عقل اول ،  
 که قلم خداست ، خاص شد من صافي ومعقول را ، وفلک اول ، که 18  
 عرش خداست ، خاص کشت من ذروي ومحسوس را . وعرض خدای لوح  
 عالم كبيير است .

## فصل دوم

## در بیان قلم ولوح عالم کبیر

- (۷) بدان که عظمت و بزرگواری عقل اول را ، که قلم خدای است ، جز خدای تعالی کسی دیگر نداند ، عظمت و بزرگی فلك اول را ، که عرش خدای است ، هم جز خدای تعالی کسی دیگر نداند .
- (۸) ای درویش ! انبیا این عقل اول را مرتبه عالی نهاده اند ، ومدح وی بسیار گفته اند ، و به بسیار نام وی را خوانده اند ، وهیچ چیزرا ازوی دانادر نهاده اند ، وهیچ چیزرا از وی مقرب تر نگفته اند . وآدمی که عزیز است ، و اشرف موجودات است ، هم بواسطه عقل است . خطاب با عقل است ، و صواب با عقل است ، و عقاب بواسطه عقل است . و حکما نیز این عقل اول را مرتبه عالی نهاده اند ، ومدح وی بسیار گفته اند . حکما می گویند که از ذات باری تعالی و تقدس یک جوهر بیش صادر نشد ، و آن جوهر عقل اول است ، باقی جمله موجودات از معقولات و محسوسات از عقل اول صادر شدند .
- (۹) ای درویش ! انبیا بهتر می گویند ، انبیاء می گویند که معقولات از عقل اول پیدا آمدند ، و محسوسات از فلك اول پیدا گشتند ، و عقل اول و فلك اول هر دو از عالم جبروت پیدا آمدند و موجود گشتند . از دریای جبروت این دوجوهر برابر ساحل وجود آمدند ؛ واژین جهت عقل اول را جوهر اول عالم ملکوت می گویند ، و فلك اول را جوهر اول عالم ملک می خوانند .
- (۱۰) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ، چون دوات

بشکافت و بدو شاخ شد و یک شاخ وی عقل اول شد و یک شاخ وی فلك اول کشت ، عقل اول دریای نور بود ، و بزرگی آن دریارا جز خدای تعالی کسی نداند ؛ یک دریا بود ، و عقول و نفوس پیدا نیامده بودند .  
 3 فلك اول دریای ظلمت بود ، و بزرگی آن دریارا هم جز خدای تعالی کس نداند ؛ یک دریا بود ، و افلاک و انجام پیدا نگشته بودند .

6 (۱۱) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی می گویند که باین عقل اول ، که قلم خدای است ، خطاب آمد که «برین فلك اول که لوح خدای است ، بنویس ! » قلم کفت : «خداؤندا : چه نویسم ؟ » خطاب آمد که : « بنویس هر چه بود و هست و خواهد 9 بود تا بقیامت . قلم این جمله را بنوشت ، و قلم خشک کشت «فرغ الرب» من الخلق والرزق والاجل ». - و این طایقه این چنین می گویند که گفته شد ، اما بنزدیک این بیچاره آن است که باین عقل 12 اول ، که قلم خدای است ، خطاب آمد که « بر خود و بین فلك اول بنویس ! » در یک طرفه العین بنوشت : « ائما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن پیکون » ، تا عقول و نفوس و طبایع از عقل اول 15 پیدا آمدند ، و افلاک و انجام و عناصر از فلك اول پیدا کشتند ، و طبقات شدند ، و از یکدیگر جدا کشتند : « أَوَلَمْ يَرَ الذِّينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ 18 وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَّقْنَا هُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اَفَلَا يَؤْمِنُونَ » ، 21 یعنی عقل اول اینها نوشت که پیدا آمدند ؛ و اینها که پیدا آمدند آنچه با خود دارند از خود دارند و با خود آورده اند . ومفردات عالم تمام پیدا آمدند ، و آبا و امهات تمام شدند ، و قلم خشک کشت ، از

جهت آن که این قلم مفردات بود ، و قلم آبا و امهات بود . مفردات که آبا و امهات اند تمام شدند ، و کار قلم تمام شد .

### فصل سوم

#### در بیان انسان کامل

- (۱۲) بدان که در عالم کبیر سه سموات و سه ارض است یکی سموات و ارض خاص در عالم جبروت است ، و یکی سموات و ارض خاص در عالم ملکوت است و یکی سموات و ارض خاص در عالم ملک است « تنزیلاً ممّن خلق الارض والسموات العلی » : این سموات و ارض اول اند . « الرحمن علی العرش استوی » این سموات و ارض دوم اند . « له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما » این سموات و ارض سوم اند . « وما تحت الثری » : نمی عبارت از مزاج است ، و در تحت مزاج عالم مرگبات است . و در مرگبات هم سه سموات و سه ارض است ؛ جمله شش می شوند . « هو الذی خلق السموات والارض فی ستّة ايام » . یوم عبارت از مرتبه است ، یعنی « در شش مرتبه بیافریدیم » . « ثم استوی علی العرش » ثم بر تر آن است ، یعنی « بعد ازین شش مرتبه بر عرش مستوی شد . مراد ازین انسان کامل است که در نزول از سه سموات و سه ارض بگذشت ، و در عروج از سه سموات و سه ارض بگذشت ، آنگاه بر عرش مستوی شد ؛ یعنی از عقل اول بیامد ، و باز بعقل اول رسید ، و دایره تمام کرد . و عقل اول بر عرش مستوی است ، وی هم بر عرش مستوی شد . و تفسیر این آیه باین آیه دیگر می کند که می آید : « يَدْبَرُ الامر من السمااء الى الارض ثم يَعْرُجُ اليه في

یوم کان مقداره الف سنه » .

(۱۳) ای درویش ! الف سنة اقل است ، و خمسین الف سنة اکثر است . از آن کمتر نباشد ، واژین زیادت نبود . « والتين والزيتون ۳ وطور سینین وهذا البلد الامین » ، تین عبارت از دوات است ، که دریای کل ۶ وجامع نور وظلمت است ، « وزيتون » عبارت از عقل اول است ، که قلم خدای است ، و « طور سینین » عبارت از فلك اول است ، ۹ که عرش خدای است ، و « هذا البلد الامین » عبارت از انسان کامل است که زبده وخلاصه موجودات است، وجامع علوم ومجمع انوار است ، « بلد » از جهت آن می گویند که انسان کامل مصر جامع است ، و بتمام ۱۲ اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آراسته است ؛ و « امين » از جهت آن می گویند که انسان کامل خوف آن ندارد که از راه باز گردد وناقص بماند . انسان کامل بشهری رسیده است که « من دخله کان آمنا ». ۱۵

#### فصل چهارم در بیان دوات و قلم ولوح عالم صغیر

(۱۴) بدان که یک نوبت درین رساله گفته شد که نطفه دوات ۱۵ عالم صغیر است ، اکنون بدان که این نطفه چون در رحم افتاد ، ومدتی برآمد ، خطاب آمد که « بشکاف ! » بشکافت و بدبو شاخ شد . یک شاخ وی طبیعت شد ، که قلم عالم صغیر است ، و یک شاخ وی علقه گشت ، که لوح عالم صغیر است ؛ وابتدا اعضا انسانی ازین علقه ۱۸ است : « خلق الانسان من علق ». ۲۱

(۱۵) ای درویش ! نطفه دریای کل بود ، از جهت آن که دریای

صافی وذرو بود ، و شامل محسوس ومعقول بود . چو بشکافت ، وبدو شاخ شد ، ویک شاخ وی طبیعت شد ، ویک شاخ وی علقه کشت ، ۳ اکنون طبیعت خاص شد من صافی ومعقولرا ، وعلقه خامن کشت مر ذری و محسوس را .

(۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی ۶ می گویند که باین طبیعت ، که قلم عالم صغیر است ، خطاب آمد که « برین علقه ، که لوح عالم صغیر است ، بنویس ! » - قلم گفت که « چه نویسم ؟ » - خطاب آمد که « بنویس هر چه درین عالم ۹ صغیر بود و هست و خواهد بود تا آن روز که این کس بمیرد ». قلم این جمله را بر پیشانی این فرزند بنوشت و قلم خشک کشت « فرغ ۱۲ رب » من الخلق والرزق والاجل ». این طایفه این چنین می گویند که گفته شد ، اما این بیچاره می گوید که باین طبیعت ، که قلم عالم صغیر است ، خطاب آمد که « بر خود و برین علقه ، که لوح ۱۵ عالم صغیر است ، بنویس ! » - بنوشت تا تمامت اعضاء انسانی اندرونی و بیرونی پیدا آمدند ، و بتدریج ظاهر شدند و بكمال رسیدند ، و جسم و روح آدمی تمام شدند ، یعنی طبیعت اینها نوشت که پیدا آمدند ؛ و اینها که پیدا آمدند آنچه با خود دارند ، از خود دارند و با خود آورده اند . این بود بیان دوات و قلم ولوح عالم کبیر ، و دوات ۱۸ و قلم ولوح عالم صغیر .

(۱۷) ای درویش ! دوات عالم کبیر مبداء نزول است ، و دوات ۲۱ عالم صغیر مبداء عروج است . واژین جهت است که در عالم کبیر اول

عقل است ، وآخر طبیعت ، ودر عالم صغير اول طبیعت است وآخر  
عقل .

۱۸) اى درویش ! عالم کبیر يك عالم بود . چون تمام شد ،  
قلم عالم کبیر خشک گشت . اما عالم صغير بي حساب وبي شمار اند .  
هر عالمی که تمام شود ، قلم آن عالم خشک می گردد . پس قلم  
مطلقا عالم صغير هرگز خشک نگردد وهمیشه خواهد نوشت ، از جهت  
آن که این کلمات هرگز بنهایت نخواهد رسید « قل لو كان البحر  
مداداً لِكلمات رَبِّي لِنفْدِ الْبَحْرِ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلْمَاتُ رَبِّيْ وَلَوْ جَثَنَا  
بِمَثْلِهِ مَدَداً » .  
۹

### فصل پنجم در بیان نصیحت

۱۹) اى درویش ! بیقین بدان که درین عالم خوشی نیست .  
طلب خوشی ممکن که نیابی ، از جهت آن که درین عالم امن نیست .  
کسی که نمی داند که ساعتی دیگر چه باشد ، وچون باشد ، وکجا  
باشد ، اورا امن چون بود ؟ وچون امن نیابد ، خوشی از کجا  
باشد ؟ پندار خوشی باشد ، وپندار خوشی هم بعجایی باشد که عقل  
باشد .  
۱۵

۲۰) اى درویش ! بیقین بدان که هر که درا عقل باشد ، بیقین  
داند که درین عالم خوشی نباشد . در عالمی که ممکن است که نبی  
معصومرا در موضعی کنند و آتش درایشان زنند تا جمله بسوزند ، واين  
چنین کردند ، وممکن است که صد ولی بی کناءرا بر دار کنند تا  
۲۱

هلاک شوند ، واین چنین هم کردند ، و ممکن است که صد پادشاه نیک محضن ، نیک اخلاق ، عادل در اوّل جوانی ، با آن که چندین حکیم و طبیب حاذق بر سر ایشان باشند و محافظت ایشان کنند ، بیک تب هلاک شوند ، واین چنین هم شدند ، امن با خوشی بود ؟ هر که را ذره عقل بود ، داند که درین عالم امنی و خوشی نیست .

بیت

هزار نقش برآرد زمانه و نبود      یکی چنان که در آینه تصور ماست  
 (۲۱) ای درویش ! می باید ساخت ، و سازگاری می باید کرد .  
 باشد که بسلامت بگذری . والحمد لله رب العالمين .  
 تمام شد رساله چهاردهم

3

6

9

**Telegram @eat\_book**

## رساله پانزدهم

در بيان لوح محفوظ و در بيان جبر و اختيار  
و در بيان حكم و قضا وقدر

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمتقين ، والصلوة والسلام على  
نبیائے واولیائے خیر خلقه وعلى آله واصحابهم الطیبین الطاهرين ! 3  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کثیرهم الله - ازین بیچاره  
درخواست کردند که می باید که در بیان لوح محفوظ ، در بیان  
جبر و اختیار و در بیان حکم و قضا و قدر رساله‌ئی جمع کنید . درخواست  
ایشان را اجابت کردم واز خدای تعالیٰ مدد ویاری خواستم تا از خطاط  
وزلزل نگاه دارد « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » 9

### فصل اول

#### در بیان لوح محفوظ

(۲) بدان که لوح محفوظ عام هست ، ولوح محفوظ خاص هست .  
لوح محفوظ عام آن باشد که هر چیز که درین عالم بود و هست  
و خواهد بود ، جمله در وی مكتوب بود ولوح محفوظ خاص آن  
بود که بعضی در وی مكتوب بود . 15

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که لوح  
محفوظ چهار است . اول جبروت است ، وجبروت لوح محفوظ عام  
است ، از جهت آن که ماهیّات موجودات جمله بیک بار در جبروت 18

بودند واز وی پیدا آمدند . دوم عقل اول است ، و عقل اول لوح محفوظ خاص است ، از جهت آن که عالم ملکوت جمله در عقل اول پیدا بودند واز وی پیدا آمدند . سوم فلك اول است که فلك <sup>3</sup> الافلاک است ؛ و فلك اول لوح محفوظ خاص است ، از جهت آن که عالم ملک جمله در فلك اول بودند ، واز وی پیدا آمدند . چهارم نطفه آدمی است ، و نطفه لوح محفوظ عالم صغیر است ، از جهت آن <sup>6</sup> که هر چیز که در عالم صغیر موجود شدند ، آن جمله در نطفه وی موجود بودند . لوح محفوظ اول رق منشور است ، و دوم بیت معمور است ، و سوم سقف مرفوع است ، و چهارم بحر مسجور است . <sup>9</sup>

(۴) چنین می دام که تمام فهم نکردي ، روشن تر ازین بگويم .  
بدان که مفردات ، که آبا و امهات است ، لوح محفوظ و کتاب خدای اند . و هر چیز که در مرگبات ، که موالید است ، بود و هست <sup>12</sup> و خواهد بود ، جمله درین لوح محفوظ و کتاب خدای نوشته است ، وهیچ چیز نیست که درین کتاب خدای نوشته است : « ولا رطب ولا یابس الا في کتاب مبین »

(۵) ای درویش ! اگر چه موالید هم کتاب خدای اند ، اما <sup>15</sup> موالید کتاب پیدا اند ، و آبا و امهات کتاب پیدا کننده اند ؛ و هر چیز که در کتاب پیدا کننده نوشته است ، درین کتاب پیدا آن <sup>18</sup> پیدا می آید . چنین می دام که تمام فهم نکردي ، روشن تر ازین بعبارت دیگر بگويم .

## فصل دوم

## در بیان افلاک وانجم

(۶) بدان که افلاک وانجم لوح محفوظ و کتاب خدای اند ، ۳  
 و هر چیز که بود و هست و خواهد بود ، جمله درین لوح محفوظ  
 و کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشک کشته است : « غرغ رب »  
 ۵ من الخلق والرزق والاجل ، وهیچ چیز نیست که در کتاب خدای  
 نوشته است : « ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » . و هر چیز  
 ۷ که در لوح محفوظ و کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن  
 چیز ظاهر خواهد شد . و هر چیز که در لوح محفوظ و کتاب خدای  
 ۹ نوشته است ، هیچ کس را بر آن اطلاع نیست . منجمان استراق سمع  
 می کنند و چیزی از آن در می یابند ، و با مردم می گویند ؛ وشهاب  
 ۱۱ ناقب شرع است که بر ایشان می زند تا مطعون شوند « کذب المنجم  
 و رب الکعبه » ، « من آمن بالنجوم فقد کفر » ، ومانند این  
 ۱۲ آمده است .

(۷) ای درویش ! اگر چه علم نجوم علمی شریف است ، و منجم  
 ۱۳ اگر در حساب غلط نکند ، و در زمان و مکان سهو نکند ، راست  
 می گوید ، اما پیغمبر - عليه السلام - مصلحت نمی دید که منجمان  
 ۱۴ حکم کنند . و حق بدست پیغمبر - عليه الصلوة والسلام - بود از  
 جهت آن که مردم نادان متربّد خاطر شوند .

(۸) تا سخن دواز نشود واز مقصود باز نماییم ، چون این مقدمات  
 ۱۵ معلوم کردی ، اکنون بدان که برین سخن دو سوال می کنند ، یک

آن که می گویند که اگر جمله چیزها در کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشک گشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد شد ، پس ما در رنج و راحت ، و در سعادت و شفاوت ، و در خیر و شرّ مجبور باشیم ، اکنون اگر مجبوریم ، سعی و کوشش ما و پرهیز و احتیاط ما از برای چیست ، و دعوت انبیا و تربیت اولیا چراست ، و تدبیر عقلاً و معالجه حکما را فایده چیست ؟ و دیگر آن که می گویند که اگر جمله چیزها در کتاب خدای نوشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد شد ، چرا بعضی از کارها که درین عالم سفلی ظاهر می شوند ، بی تربیت و بی نسق ظاهر می شوند ، همچون ظلم ، و تغلب ، و خون بنا حق و مانند این ؟ می بایست که جمله کارها درین عالم سفلی بتربیت و با نسق بودی ، از جهت آن که در کتاب خدا هیچ چیز بی تربیت و بی نسق ننوشته است .

(۹) جواب . بدان که شگ نیست که افلاک وانجم لوح محفوظ و کتاب خدای اند ، و هر چیز که درین عالم بود و هست و خواهد بود ، جمله در کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشک گشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد گشت . اما بدان که احکامی که در افلاک وانجم نوشته است ، احکام کلی است ، نه احکام جزوی ؛ و اثرا که درین عالم سفلی از حرکات افلاک وانجم ظاهر می شوند ، بر وجه کلی ظاهر

می شوند ، نه بر وجه جزوی . باین سبب مارا اختیاری هست ،  
و حاصل کردن آنچه می خواهیم و دفع کردن آنچه نمی خواهیم بسی  
و کوشش ما باز بسته است . اگر چنان بودی که در افلاک و انجام  
احکام جزوی نوشته بودندی ، وائزها که از حرکات افلاک و انجام درین  
عالم ظاهر می شوند ، بر وجه جزوی ظاهر شدندی ، مارا در هیچ  
چیز اختیار نبودی ، وسی و کوشش ما ضایع بودی ، و دعوت اینها  
و تربیت اولیا و تأثیب علماء عیث بودی و تدبیر عقلا و معالجه حکما  
بی فایده بودی .

## فصل سوم

9

## در بیان کار حرکات افلاک و انجام

(۱۰) بدان که بعضی از شعراء از افلاک و انجام شکایت می کنند ،  
و می گویند که افلاک و انجام تربیت جاهلان می کنند و تربیت عالمان  
نمی کنند . این شکایت نه بجای خود است و نمی دانند که چه  
می گویند . اگر چنان بودی که افلاک و انجام را اختیار بودی که  
هر کهرا خواستنده تربیت کردندی ، و هر کهرا نخواستنده تربیت  
نکردندی ، آنرا که تربیت نکردندی جای شکایت بودی ؟ اما افلاک  
وانجام را اختیار نیست . آفتاب چون ظاهر شود ، بر همه کس یکسان  
تابد و اختیار ندارد که بر بعضی تابد و بر بعضی تابد ؛ اما بعضی را  
بسازد و بعضی را بسوزد ، و این باختیار آفتاب نیست . اما مارا اختیاری  
هست ؛ اگر خواهیم ، در آفتاب باشیم ، و اگر نخواهیم در آفتاب  
نباشیم . دفع حرارت آفتاب از عالم ممکن نیست ، اما از خود ممکن

است ؛ ودر حرکات جمله کواكب همچنین می دان . وآن که می گوید که بعضی از کارها درین عالم بی تربیت و بی نسق می رود ، هم ازین جهت است که افلاک وانجم مدبران عالم سفلی اند ، اختیار ۵ ندارند ، کار ایشان آن است که همیشه درین عالم رنج و راحت می پاشند ، وسعادت و شفاوت می افشارند بطريق کلی ، نه بطريق جزوی ، تا نصیب هر کس چه می آید . یکی را مال وجاه می آید ، ۶ ویکی را مال وجاه می رود . در آن زمان که درین عالم سعادت می پاشند ، تا نطفه که در رحم می افتاد ، سعادت با آن نطفه همراه شد ؛ ودر آن زمان که شفاوت درین عالم می افشارند ، تا نطفه که ۹ در رحم می افتاد ، شفاوت با آن نطفه همراه شد : « السعید من سعد فی بطن امه والشفی » من شقی فی بطن امه .

## فصل چهارم

### در بیان سوال دیگر

۱۲

(۱۱) بدان که برین سخن یک سوال دیگر می کنند ؛ می گویند که اگر چنین است که تدبیر افلاک وانجم درین عالم ۱۵ سفلی بطريق کلی است ، نه بطريق جزوی ، می بایست که مارا در جمله کارها اختیار بودی ، و نیست . و بیقین می دانیم که در بعضی کارها مختاریم ، ودر بعضی کارها مجبوریم .

(۱۲) جواب . بدان که در اول رساله گفته شد که لوح محفوظ چهار است ، یکی رق منشور است ، ویکی بیت معمور است ، ویکی سقف مرفوع است ، ویکی بحر مسجور است . آنچه در رق منشور ۲۱

وبيت معمور بودند ، آکنون آن جمله در سقف مرفوع اند ، از جهت آن که سقف مرفوع مظهر آن جمله است ، وآلт ودست افراز آن جمله است ، دست افرازی چنین با عظمت و پر حکمت ساز داده اند تا هر زمان نقشی پیدا آيد . پس آکنون بحقیقت مارا دو لوح محفوظ است ، یکی سقف مرفوع و یکی بحر مسجور . سقف مرفوع افلاک وانجم اند ، و بحر مسجور نطفة آدمی است .

۶ (۱۳) چون اين بقدمات معلوم کردي ، آکنون آنچه در افلاک وانجم نوشته است ، درين عالم سفلی آن ظاهر خواهد شد ، ومارا در آن اختیار است ، وحاصل کردن آن از خود ، ودفع کردن آن از خود بسی و کوشش ما باز بسته است . وهر چه در نطفة آدمی نوشته است ، در آدمی آن ظاهر خواهد شد ، وآدمی را در آن اختیار نیست ، ودفع کردن آن از خود بهيج وجه ممکن نیست ، از جهت آن که هر چه در افلاک وانجم نوشته است ، بطريق کلی نوشته است ، وهر چه در نطفة آدمی نوشته است ، بطريق جزوی نوشته است . سخن دراز شد ، واز مقصود دور افتاديم . غرض ما ۱۲ یبيان حکم قضا و قدر بود .

### فصل پنجم

#### در یيان حکم قضا و قدر

18

۱۴ (۱۴) بدان که علم خدای باینها که گفته شد ، حکم خدای است ؛ و آنچه در افلاک وانجم نوشته است ، قضای خدای است ، وائزها افلاک وانجم که درين عالم سفلی ظاهر می شوند قدر خدای است ،

واین سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود .

(۱۵) بدان که اگر کسی خواهد که آسیائی بنهد ، اول با خود اندیشه کند که این آسیارا چه مایه بکار می باید از سنگ ، ۳ و چرخ و آب ، و مانند این با خود تصور کند . آنگاه سنگ و چرخ و آب حاصل گرداند ، آنگاه اسباب را در گردش آورد و آرد ظاهر کند . پس سه مرتبه آمد ، اول اندیشه کردن که چه مایه بکار ۶ باید ، حکم است ؛ و چون آنچه بکار می باید حاصل کند قضاست ؛ و چون در گردش آورد و آرد ظاهر کرد ، قدر است . همچنین علم خدا بافلاك و انجام و عناصر و طبایع حکم خدای است ؛ و چون افلاك ۹ و انجام و عناصر و طبایع پیدا آورد ، قضای خدای است ؛ و چون در گردش آورد و از های افلاك و انجام درین عالم ظاهر شد ، قدر خدای است . ۱۲

(۱۶) چون معنی حکم و قضا و قدر دانستی ، اکنون بدان که رد حکم و رد قضا ممکن نباشد ، اما رد قدر ممکن باشد . ورد قدر از عالم ممکن ، اما رد قدر از خود ممکن است ، واز خود که ۱۵ ممکن است ، رد کل ممکن نیست . اما رد بعضی ممکن است ؛ ورد آن بعضی که ممکن است ، بعضی می گوید که بعقل است ، وبعضی می گوید که بدعا و صدقه است . باری ، رد قدر از خود ممکن است ، بهر وجه که توانند رد کنند . ۱۸

(۱۷) ای درویش ! رد قدر هم بقدر توان کردن ، از جهت آن که رد آهن هم باهن توان کردن . مثلاً سرما در افلاك و انجام ۲۱

نوشته است ، واين قضای خدای است و درين عالم ظاهر می شود ،  
واين قدر خدای است . و گرما هم در افلاك وانجم نوشته است ،  
واين قضای خدای است ، و درين عالم ظاهر می شود ، واين قدر خدای  
است . پس رد سرما بگرما توان کردن ، ورد گرما بسرما توان  
کردن ، ورد سردی بگرمی ، ورد گرمی بسردی توان کردن ،  
ورد مکر بمکر ، ورد لشکر بسپاه توان کردن ، ومانند اين .  
۱۸) می خواستم که درين رساله در لوح محفوظ خاص ، که  
لوح محفوظ عالم صغير است ، ودر جبر و اختيار بحثي زيادت ازین  
بکنم و توانستم کرد . باشد که درين رساله که می آيد کرده  
شود .

### فصل ششم

#### در يان نصيحت

۱۹) اى دروיש ! هر بزرگ که ترا نصيحت کند ، باید که  
قبول کنی واز خدای شنوی . و هر که فرود تو باشد ، باید که نصيحت  
از وی دريغ نداری ؛ که نصيحت قبول کردن از بالای خود ، و نصيحت  
کردن بفرود خود کاري مبارك است و فواید بسيار دارد . هر که نصيحت  
بزرگان قبول نکند ، علامت بدبنختی است ، و هر که نصيحت بزرگان  
قبول کند ، علامت نیک بختی است . و دیگر باید که صحبت با نیکان  
وصالحان داری واز صحبت بدان و فاسقان دور باشی که صحبت نیکان  
اثرهای قوى و خاصیتهای عظيم دارد . والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رساله پائزدهم

**Telegram @eat\_book**

رساله شانزدهم

در بیان لوح محفوظ عالم صفیر

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقة للمتقين ، والصلوة والسلام على ابيائه و أوليائه ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين !

(۱) اما بعد ، چنین کوید اضعف ضعفا و خادم فرا ، عزیز بن محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره درخواست کردند که می باید که در لوح محفوظ عالم صغیر رساله‌ئی جمع کنید ، ولوح محفوظ عالم صغیر را بشرح تقریر کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطاط وزلک نگاه دارد : « انه على ما يشاء قادر وبالاجابة جدير » .

### فصل اول

در بیان آن که در بعضی چیزها آدمی مجبور است

(۲) بدان - اعزك الله في الذارين - که لوح محفوظ عالم صغیر نطفه است ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آید ، آن جمله در نطفه وی نوشته بود ، همچون سعادت ، و شقاوت ، و دیانت ، و امانت ، و خیانت ، وزیرکی ، و حماقت ، و بخل ، و سخاوت ، وهمت عالی ، و خساست ، و توانگری ، و درویشی ، و مانند این ، جمله با نطفه آدمی همراه است ؛ و آدمی را دفع اینها از خود بهیچ وجه ممکن نیست ، و آدمی در اینها مجبور است . پس هر که سعید

است ، سعادت از شکم مادر با خود آورده است ؛ وهر که شقی است ، شقاوت از شکم مادر با خود آورده است : « السعید من سعد فی بطن امه والشقیّ من شقی فی بطن امه ». واین چنین که ۳ در سعادت وشقاوت دانستی ، در جمله احوال فرزند همچنین می‌دان . واین جمله در نطفه آدمی نوشته است . وسبب این نوشتن آن است ۶ که جمله کارهای عالم سفلی باز بسته است بعالم علوی ، وهر چیز که در عالم علوی نوشته است ، در عالم سفلی آن پیدا خواهد آمدن . پس اینها که در نطفه پیدا آمد ، از آن بود که در ۹ عالم علوی نوشته بود ؛ اما در عالم علوی بطريق عموم نوشته بود ، نه بطريق خصوص ، ودر نطفه بطريق خصوص نوشته شد . لاجرم دفع آن از خود ممکن است ، ودفع این از خود ممکن نیست .

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که درین ۱۲ عالم سفلی آنرا که سعادت همراه است ، نه از آن است که ویرا دوست می‌دارند ، وسعادت را با وی همراه کرده اند ؟ نصیب وی خود چنین افتاد . وآنرا که شقاوت همراه است ، نه از آن ۱۵ است که ویرا دشمن می‌دارند وشقاوت را با وی همراه کرده اند ؟ نصیب وی خود چنین افتاد ، از جهت آن که کار انجم وافلاک آن است که همیشه سعادت ، وشقاوت ، وزیرکی ، وحمافت ، ۱۸ وبخل ، وسخاوت ، وهمت عالی ، وحساست ، وتوانگری ودرویشی درین عالم سفلی بر وجه عموم ، نه بر وجه خصوص ، می‌پاشند ، تا نصیب هر کس چه می‌آید ؟ یعنی حرکات افلاک وانجم درین ۲۱

عالما اثرا دارند . ويکي از آن اثرا آن است که در زمان خاصيتها پيدا می آيد . زمانی می باشد که در آن زمان هر که سفر ۳ کند ، نيك آيد ، و زمانی می باشد که در آن زمان هر که سفر کند ، نيك نبايد . و زمانی باشد که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند معين باشد . و زمانی باشد که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند شقى باشد . و زمانی هست که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند توانگر بود . و زمانی هست که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند درويش بود ؛ و مانند ۶ اين در هر زمان خاصيتی پيدا می آيد .

(۴) چون لوح محفوظ عالم صغير را دانستي ، اكثرون بدان که بريين سخن سؤالي می کنند و می گويند که اگر چنین است که ۱۲ سعادت ، و شقاوت ، و توانگري ، و دروishi ، و مانند اين با نطفه آدمي همراه است ، چرا احوال بعضی مردم می گردد ، وبعضی را در اول عمر مال و جاه می باشد ، و در آخر عمر مال و جاه نمی باشد ؛ وبعضی را در اول عمر مال و جاه نمی باشد ، و در آخر عمر پيدا می آيد ، و در جمله ۱۵ چيزها همچنین می دان ؟

(۵) جواب . بدان که اين گشتن احوال اثر خاصيت ازمنه اربعه است .

## فصل دوم

در بيان ازمنه اربعه

(۶) بدان که گفته شد که بسبب گردن افلاك و آنجم و اتصالات ۲۱

ایشان در هر زمانی خاصیتی پیدا می‌آید، و هر زمانی شایسته کاری می‌گردد. چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که آن زمان که نطفه در رحم می‌افتد، و آن زمان که صورت فرزند پیدا می‌آید، و آن زمان که حیوه بفرزنده می‌پیوندد، و آن زمان که فرزند از شکم مادر بیرون می‌آید، این هر چهار زمان اثرهای قوی و خاصیتهای عظیم دارد در احوال فرزند. اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر علم و حکمت آن فرزند، و با وجود این ۶ و با وجود سعی و کوشش بسیار کند در تحصیل علوم، وبا وجود سعی و کوشش بسیار اتفاقات حسنی دست دهد، آن فرزند در ۹ علوم یگانه شود، بلکه در علم و حکمت پیشوا گردد، و صاحب مذهب با صاحب ملت شود. و اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر مال و جاه آن فرزند، و با وجود این هر چهار زمان آن ۱۲ فرزند سعی و کوشش بسیار کند در تحصیل مال و جاه، و با وجود سعی و کوشش بسیار اتفاقات حسنی دست دهد، آن فرزند یگانه شود در ۱۵ مال و جاه، بلکه پادشاه گردد و پادشاهی باشد با لشکر بسیار و خزینه تمام. و اگر بر عکس این اتفاق افتد که گفته شد، بر عکس این باشد که گفته شد، یعنی اگر چنان باشد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر نحوست و بی چیزی آن فرزند، آن فرزند هر چند مال و جاه بسیار ۱۸ بسیراث بگیرد، در چند روز هیچ بوی نماید؛ و هر چند سعی و کوشش بسیار کند در طلب قوت یک روزه، بی فایده باشد و میسر نشود. اگر قوت بامداد باشد، شبانگاه نبود، و اگر شبانگاه باشد بامداد نبود. ۲۱

واگر چنان اتفاق افتند که این هر چهار زمان دلیل باشند بر اخلاق یک آن فرزند ، آن فرزند بغايت متواضع و حليم و كريم و عادل و با ۳ ديمانت و راحت رسان شود ، و راست شود ، و راست گوي و نيكو كردار باشد . واگر چنان اتفاق افتند که این هر چهار زمان دلیل باشند بر اخلاق بد آن فرزند ، آن فرزند بغايت سفие وبغيل و ظالم و بي ديمانت و آزار رسان باشد ، و دروغ گوي و بد كردار بود . و در جمله احوال فرزند اين چنین می دان ، همچون زهد و ترك و حرص و طمع و تقوی ۶ و صلاحیت و فسق و فجور و مانند اين .

(۷) اي درویش ! اين چنین کم افتند که اين هر چهار زمان اقتضای ۹ یک چيز کنند ، اين بنادر در هر وقتی يکی اينچنین می افتند ، و در هر اقلیمی يکی اين چنین باشد . باقی در اکثر اوقات واغلب ازمان ۱۲ اين چهار زمان مختلف افتند ، و احوال آن فرزند مختلف باشد ، یعنی اگر چنان اتفاق افتند که دو زمان اوّل دلیل باشند بر سعادت فرزند ، و دو زمان آخر دلیل باشند بر شقاوت فرزند ، آن فرزند در اوّل عمر ۱۵ بمراد برآيد ، و در آخر عمر بنا مرادي بگذراند ; واگر بر عکس اين باشد ، بر عکس اين بود . واگر چنان اتفاق افتند که اين هر چهار زمان مختلف باشند ، احوال آن فرزند هم مختلف باشد ، از اوّل عمر تا آخر عمر ۱۸ افتان وخیزان بگذراند . اين است بيان لوح محفوظ عالم صغیر .

### فصل سوم

در بيان آن که آدمی در گردن الفعال مختار است

(۸) بدان که در اوّل اين رساله گفته شد که نطفه آدمی لوح ۲۱

محفوظ آدمی است، از جهت آن که هر چیز که در آدمی بیندا آمد، آن جمله در نطفه وی نوشته بودند، و هر چیز که در نطفه آدمی نوشته است، آدمی در آن مجبور است . پس هر سؤالی که در رساله اول ۳ می کردند، یعنی ما قبل این ، درین رساله هم می کنند؟ یعنی اگر آدمی در رنج ، و راحت ، و سعادت ، و شفاوت ، و طاعت ، و محبت ، و توانگری ، و درویشی مجبور است ، سعی و کوشش آدمی و پرهیز و احتیاط ۶ آدمی از برای چیست ، و دعوت انبیا و تربیت اولیا چراست ، و تدبیر عفلا و معالجه حکمارا فایده چیست .

(۹) جواب . بدان که این مسئله همان مسئله است که در رساله ۹ ما قبل کفتیم که هر چیز که در عالم علوی ، که لوح محفوظ عالم سفلی است ، نوشته است بطريق کلی نوشته است ، نه بطريق جزوی . باین سبب مارا باین چیز ها اختیار است ، یعنی حاصل کردن آن چیزها ۱۲ خودرا ، ودفع کردن آن چیزها از خود بسی و کوشش ما باز بسته است . درین رساله همان می کوئیم ، یعنی هر چیز که در نطفه آدمی بطريق کلی نوشته است ، ما در آن چیزها مختاریم ، و هر چیز که در ۱۵ نطفه آدمی بطريق جزوی نوشته است ، ما در آن چیزها مجبوریم .

(۱۰) چون این مقدمات معلوم کردي ، اکنون بدان که در نطفه آدمی جسم و روح آدمی ، واستعداد و افعال آدمی نوشته است ، و آدمی ۱۸ در بودن جسم و روح خویش مجبور است ، و در بودن استعداد خود هم مجبور است : اتا در کردن افعال خود مختار است ، از جهت آن که جسم و روح واستعداد آدمی در نطفه آدمی بطريق جزوی نوشته است ، ۲۱

وافعال آدمی بطريق کلی نوشته ، یعنی کمیت و کیفیت روح و جسم واستعداد در نطفه نوشته است ، وجسم و روح واستعداد آدمی مقدّر است ، اما کمیت و کیفیت افعال در نطفه ننوشته است ، و افعال آدمی مقدّر نیست .

(۱۱) ای درویش ! اگر آدمی در افعال خود مجبور است ، چرا فاعل خیر مستحق مرح است ، و فاعل شر مستوجب ذم است ، و چرا عاقلان و دانایان امر معروف و نهی منکر کرده اند و می کنند ، و چرا نصیحت و مشورت را پسندیده داشته اند و می دارند ؟

(۱۲) ای درویش ! غرض ازین دراز کشیدن آن است ، که تا ترا بیقین معلوم شود که آدمی در استعداد خود مجبور است ، و در افعال خود مختار است . وهیچ شگ نیست که این چنین است . چون دانستی که آدمیان در اقوال و افعال خود مختار اند ، هر چه می خواهند می گویند ، و هر چه می خواهند می کنند ، و هر چه می خواهند می خورند ، پس دعوت انبیا و تربیت اولیا بجای خود است ، و تدبیر عقلا و معالجه حکما هم بجای خود است ، وسعي و کوشش آدمی و پرهیز و احتیاط آدمی هم بجای خود است .

(۱۳) ای درویش ! گفتن و کردن و خوردن آدمی هر سه برابر است . اگر مقدّر است ، هر سه مقدّر است ؛ و اگر مقدّر نیست ، هر سه مقدّر نیست ، اختیار بدست آدمی است . اگر خواهد ، راست گوید ، و اگر خواهد دروغ گوید ؛ اگر خواهد ، بسیار گوید ، و اگر خواهد اندک گوید ؛ اگر خواهد ، طاعت کند ،

واگر خواهد معصیت ، اگر خواهد ، بسیار کند ، واگر خواهد ،  
اندک ، اگر خواهد ، حلال خورد ، واگر خواهد ، حرام خورد ،  
اگر خواهد ، بسیار خورد ، واگر خواهد ، اندک خورد ؛ یعنی قول ۳  
و فعل آدمی مقدّر است ، اما قول و فعل مطلق ، نه قول و فعل مقید  
با خلاف استعداد .

۶ (۱۴) ای درویش ! نقليد مادر و پدر حجابی عظیم است ، وهر کس که در پس این حجاب بماند ، هیچ چیزرا چنان که آن چیز است ندانست و ندید . معنی این حدیث که «فرغ الرب» من الخلق والرزق والاجل » راست است ، ورزق مقدّر است ، واجل مقدّر است ، ۹ اما رزق مطلق واجل مطلق ، نه رزق مقید واجل مقید . اگر رزق واجل مقید نبودندی ، و تقدیر رزق واجل نکرده بودندی ، رزق واجل در عالم موجود نبودندی . و این چنین که در رزق واجل دانستی ، ۱۲ در قول ، و فعل ، و علم ، و خلق ، و طاعت ، و معصیت ، و مانند این همچنین می دان . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

۱۵

#### فصل چهارم

##### در بیان استعداد و سعی

۱۸ (۱۵) بدان که می گویند که مارا بیقین معلوم شد که آدمی در استعداد خود مجبور است و در افعال و اقوال خود مختار است ، اما برین سخن یک سؤال دیگر می کنند و می گویند که چون در نطفه آدمی نوشته است که این فرزند سعید است یا شقی است ، عالم است یا جاهل است ، توانگر است یا درویش است ، فرانخ روزی ۲۱

است یا تنگه روزی است ، و مانند این ، می بایست که اینها ویرا  
حاصل بودی ، و نیست ؟ یعنی هر چیز که در نطفه این فرزند  
نوشته است ، می بایست که بی سعی و کوشش این فرزند ویرا  
حاصل بودی ، و نیست ، و چون بسی و کوشش وی موقوف است ، تا  
آن چیز که در نطفه وی نوشته است بتوی رسد ، چه فرق باشد  
میان وی و دیگر فرزندان که نوشته است در نطفه ایشان ؟

(۱۶) جواب . بدان که در نطفه آدمی علم و مال و جاه و رزق  
و مانند این نوشته است ، یعنی در نطفه آدمی نوشته است که این  
فرزند علم چند آموزد و چون آموزد ، و مال چند حاصل کند و چون  
حاصل کند ، و در جمله چیزها همچنین می دان . در نطفه آدمی  
استعداد تحصیل علم و حکمت ، واستعداد تحصیل مال و جاه نوشته  
است . چون استعداد تحصیل علم و حکمت در نطفه این فرزند  
نوشته است ، علم و حکمت نسبت این فرزند است ، اما موقوف  
است بسی و کوشش این فرزند ؟ و در جمله چیزها همچنین  
می دان . و تفاوت میان این فرزند و دیگر فرزندان آن باشد که  
تحصیل علم و حکمت ، یا تحصیل مال و جاه برین فرزند آسان باشد ؛  
باندگ سعی و کوشش که این فرزند کند بمقصود و مراد برسد ، از  
جهت آن که نسبت خود می طلبد ، یعنی چیزی می طلبد که ویرا  
از برای آن چیز آفریده اند : « کُلْ مِيْسَرٌ لَمَا خَلَقَ لَهُ » بخلاف  
فرزندان دیگر که در نطفه ایشان این استعداد نوشته است . تحصیل  
علم و حکمت یا تحصیل مال و جاه بر ایشان دشوار باشد ، و با آن

که دشوار باشد ، بی فائده بود . از جهت آن که چیزی مو طلبند  
که ایشانرا از برای این چیز نیافریده اند .

۱۷) ای درویش ! بیقین معلوم شد که آدمی باستعداد وسی  
وکوشن بمقصود ومراد می رسد ، ودر استعداد مجبور است ، ودر  
سعی وکوشن مختار است . پس آن کس که می گوید که همه  
جبر است ، خطا می گوید ، وآن کس که می گوید که همه فقر  
است ، هم خطا می گوید ؛ وآن کس که می گوید که جبر هست  
وقیر هست ، جبر بجهای خود وقدر بجهای خود ، حق می گوید .

۱۸) ای درویش ! طریق مستقیم در میان جبر وقیر است .  
چنین می دانم که تمام فهم نکردن روشن تر ازین بگویم . بدان  
که آدمی دو چیز دارد که آن دو چیز او را بمقصود ومراد  
می رساند ، اول عقل ، دوم عمل ؛ وآدمی در بودن عقل مجبور است ،  
ودر کردن عمل مختار است . پس جبر وقدر دو بال آدمی اند .  
واگر این دو بال نباشند ، یا یکی ازین دو بال نبود ، هرگز بمقصود  
ومراد نرسد . عقل دو قسم است ، یکی عقل غریزی است ، وآن  
استعداد است ، ویکی عقل مستفاد است ، وآن کمال عقل است . عمل  
هم بر دو قسم است ، عمل قلب وعمل قالب .

۱۹) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که استعداد  
هر چیزی مناسب حال آن چیز باشد ؛ مثلاً استعداد تحصیل علم وحکمت  
قوت ادراک وقت حفظ است : هر چیز که بشنود ، دریابد ، وهر  
چیز که دریابد ، نگاه دارد . باز این استعداد در حق هر کس بر ۲۱

تفاوت باشد؛ استعدادی باشد که بآنده سعی و کوشش علم و حکمت بسیار حاصل کند، واستعدادی باشد که بسعی و کوشش بسیار علم و حکمت اندک حاصل شود. واين چنین که در علم و حکمت دانستی، در همه چيزها همچنین می دان. هر چيزی استعدادی دارد، و در نطفه هر فرزند که استعداد چيزی نوشته اند، آن چيز نصیب آن فرزند است، و آن فرزندرا از برای آن چيز آفریده اند، و عمل آن چيز بر وی آسان کرده اند. این است بیان جبر وقدر.

(۲۰) ماهیت آدمی قابلیت واستعداد دارد، و آن قابلیت واستعداد عام است، و انسان کلی استعداد بسیار کارها دارد. و چون ماهیت بنطفه رسید، در آن نطفه بواسطه ازمنه اربعه آن استعداد عام خاص گشت. و چون آن نطفه فرزند شد، واز مادر بوجود آمد، در آن فرزند بواسطه مادر و پدر و بواسطه همصحبتان آن استعداد خاص بنسبت خاص خاص گشت.

### فصل پنجم در بیان نصیحت

(۲۱) ای درویش! عاقلان چون دانستند که حال چنین است که بیشتر کارهای ایشان را پیش از آمدن ایشان ساخته اند و پرداخته اند، راضی و تسلیم شدند، و با داده خدای تعالی قناعت کردند، واز خود واز دیگران آنچه نهاده بودند، طلب نکردند، و در هر که استعداد کاری مشاهده کردند، ویرا بر آن کار داشتند، تا مال ایشان و عمر وی ضایع نشود، وسعي هر دو مشکور باشد.

(۲۲) ای درویش ! اگر بآنچه داری راضی شوی ، و شکر آن چیز بگذاری ، و آن را بقینیت داری ، همیشه مجموع دل و آسوده خاطر باشی . واگر بآنچه داری ، راضی نشوی ، و طلب زیادت ۳ کنی ، همیشه پراگکنده خاطر و در زحمت باشی ، از جهت آن که بایست نهایت ندارد . و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است .

6

بیت

اگر کنی طلب نا نهاده رنجه شوی

و گر بداده قناعت کنی بیآسانی

(۲۳) ای درویش ! بیقین بدان که فراغت و جمعیت در ترک ۹ است ، هر کجا ترک بیشتر ، فراغت و جمعیت بیشتر . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله شانزدهم

**Telegram @eat\_book**

Telegram @eat\_book

## رساله هفدهم

در بيان احاديث اوائل

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبیائے واولیائے ، خیر خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطیین الطاهرین !  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
6 در خواست کردند که می باید که در احادیث اوائل رساله ؓی جمع  
کنید ، و بیان کنید که مراد ازین احادیث یک جوهر است ، یا مراد  
از هر حدیثی جوهری جداگانه است . در حدیثی آمده است که « اول  
9 ما خلق الله العقل » ، و دیگر آمده است که « اول ما خلق الله القلم » ،  
و دیگر آمده است که « اول ما خلق الله العرش » ، و مانند این آمده  
است . و دیگر می باید که بیان کنید که ملک چیست و شیطان  
12 چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد  
و باری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد « انه على ما يشاء قادر  
و بالاجابة جدير » .

## فصل اول

در بیان عقل و قلم او

(۲) بدان که اول چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت  
18 بیافرید عقل اول بود که قلم خدای است ؛ و اول چیزی که خدای

تعالی در عالم ملک بیافر». فلت اول بود که عرش خدای است . عقل اول ، ک قلم خدای است ، دریای نور بود ، و فلت اول ، که عرش خدای است ، دریای ظلمت بود : باین قلم خطاب آمد که برین عرش ۳ بنویس ! قلم گفت : « خداوندا ! چه نویسم ؟ خطاب آمد که هر چه بود وهست وخواهد بود تا بقیامت بنویس ! قلم بنوشت . « ان الله تعالی ۶ خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره . فمن اصحاب من ذلك النور اهتدی ، ومن ظل فغوی » .

(۳) ای درویش ! می دانی که رش نور چه بود و چون بود . نور سه حرف است ، نون است و واو است ورا است . نون عبارت از نبی است ، ۹ واو عبارت از ولی است ، ورا عبارت از رشد است . رش نور عبارت از دادن رشد است ، و عبارت از فرستادن نبی و ولی است . هر که ردا رشد ۱۲ و عقل دادند ، و هر که ردا از بیرون نبی فرستادند نور علم یافت ، و هر که ردا با ولی آشنا کردند نور خاص یافت « یکاد زیتها یعنی ولو لم تمسمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال ۱۵ للناس والله بكل شئ علیم ». سخن دراز شد و از مقصود باز ماندیم .

(۴) ای درویش ! خدای تعالی در عالم کبیر قلمی آفریده است ، و آن عقل اول است ، و در عالم صغیر قلمی هم آفریده است ، و آن عقل آدمی است . ۱۸

(۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عقل آدمی در ظاهر دو قلم دارد ، و آن دو قلم یکی زبان است ، و یکی دیگر دست است . زبان آلت ظهور علم است ، و دست آلت ظهور عمل ۲۱

- است، وزبان و دست اگر چه قلم اند و همیشه در کتاب اند، اما قلم حقيقی عقل است، از جهت آن که مظہر علم و قدرت آدمی عقل آدمی است، وزبان و دست آدمی صورت عقل آدمی اند، و علم و قدرت عقل آدمی جز بواسطه این دو قلم در عالم شهادت ظاهر نمی شوند.
- زبان سخن عقل بحاضران می رسانند و کتاب سخن عقل بغايان می برد.
- حكمتهای فطری و نکته‌های معقول از زبان ظاهر می شود، و حکمتهای علمی و صنعتهای محسوس از دست پیدا می آید.
- (۶) ای درویش! عقل آفریده است از جهت آن که عقل کویا است، وزبان هم کویا است، عقل معلم است، وزبان هم معلم است؛ و عقل رسول خدای است، وزبان رسول عقل است. اهل جبروت صورتی دارند، و اهل ملکوت صورتی دارند، و اهل ملک صورتی دارند، اما صورت هر چیزی مناسب حال آن چیز باشد. اهل ملک صورتی دارند، و اهل ملکوت صورت عقلی دارند، و اهل جبروت صورت حقيقی دارند. خدای تعالی ملکرا بر صورت ملکوت آفریده است، و مظہر صفات ملکوت گراینده، و ملکوترا بر صورت جبروت آفریده است، و مظہر صفات جبروت گردانیده. واز اینجا است که اهل جبروت بر ملکوت عاشق اند، و اهل ملکوت بر ملک هم عاشق اند، از جهت آن که اهل جبروت در ملکوت جمال خودرا می بینند، وصفات خودرا مشاهده می کنند. و اهل ملکوت در ملک هم جمال خودرا می بینند وصفات خودرا مشاهده می کنند. واز اینجا گفته اند که وجود مملوء از عشق است، و بر خود عاشق است. جمله در

حرکات اند ، و حرکت شوقی دارند ، خودرا می طلبند . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود بی اختیار من دراز می شود .

(۷) ای درویش ! چون در عالم صغیر این معلوم کردی ، در ۳ عالم کبیر نیز همچین می دان . بدان که عقل اول در عالم سفلی هم دو قلم دارد . و آن دو قلم یکی نبی و یکی دیگر سلطان است . ۶ نبی مظہر علم است و سلطان مظہر قدرت است . و نبی و سلطان اکر چه مظہر علم و قدرت اند ، و علم و قدرت همیشه ازیشان روانه است ، اما قلم ۹ حقيقی عقل اول است ، و نبی و سلطان صورت عقل اول اند ، از جهت آن که مظہر علم و قدرت خدای عقل اول است ، و علم و قدرت عقل ۱۲ اول درین عالم جز بواسطه این دو قلم ظاهر نمی شود . و شاید که یک کس هم مظہر علم و هم مظہر قدرت بود ، و هم نبی و سلطان باشد . و ازین جهت فرمود « انَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ » .

(۸) ای درویش ! آدم که نبی است ، صورت عقل اول است ، و عقل اول در آدم جمال خودرا می بیند و صفات و اسامی خودرا مشاهده می کند . خدای تعالی آدمرا بر صورت عقل اول آفریده است . ۱۵

(۹) ای درویش ! اگر چه عقل اول در عالم ظاهر چهار قلم دارد ، و عقل آدمی در عالم ظاهر هم چهار قلم دارد ، اما اگر هر ۱۸ هشترا را بیان می کردم ، دراز می شد . چون سر رشته بدست زیر کان دادم ، زیر کان بفکر خود بیرون می کنند . و اگر کسی زیادت از هشت گوید ، هم راست باشد ، از جهت آن که عالم ملک آلت و دست افزار عالم ملکوت است ، هر فردی از افراد ملک آلت ظهور صفت ۲۱

ملکوت است « ن والقلم وما يسطرون » : « ن » عبارت از جبروت است و « قلم » عبارت از ملکوت است ، « وما يسطرون » عبارت از ملك است که صورت قلم اند . ٣

(١٠) ای درویش ! اگر جبروترا دوات گویند ، و ملکوترا قلم گویند ، و ملکرا لوح گویند ، راست بود ، و اگر جبروترا دوات گویند و ملکوترا قلم گویند و ملکرا صورت قلم و آلت و دست افزای قلم گویند ، هم راست باشد . ٦

(١١) ای درویش ! اگر ملك صورت قلم و آلت و دست افزای قلم است ، پس بقلم خطاب آمد که بنویس ، معنی آن باشد که از مراتب پیدا کن و از ملك مظہر صفات خود و آلت و دست افزای خود ظاهر گردان ، قلم اینها بنوشت . و معنی « حف » القلم ، آن باشد که قلم مراتب خود و آلت و دست افزای خود تمام پیدا کرد ، و مفردات تمام پیدا شدند . اکنون مفردات هر چه کنند ، با خود آورده اند . ٩

## فصل دوم

در بیان آن که عقل مظہر صفات و افعال خدای است ١٥

(١٢) بدان که در اوّل این رساله گفته شد که اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت بیافرید جوهری بود ، و نام آن جوهر عقل اوّل است که قلم خداست ، و اوّل چیزی که خدای تعالی در عالم ملك بیافرید ، جوهری بود ، و نام آن جوهر فلك اوّل است که عرش خداست ، و این عقل اوّل بر عرش خدای مستوی است ، و این عقل اوّل مظہر صفات و اسامی خدای است ، و صفات و اسامی و افعال خدای از ١٨ ٢١

عقل اول ظاهر می شوند .

(۱۳) ای درویش ! حیوة وعلم وارادت وقدرة وسمع وبصر وکلام صفات عقل اول اند ، وایجاد واحیا وتعلیم افعال عقل اول اند . عظمت 3 وبزرگواری عقل اول را جز خدای کسی دیگر نمی داند . بسیار کس از مشایخ کبار باین عقل اول رسیده اند ، وباین عقل اول باز مانده اند ، از جهت آن که صفات وافعال عقل اول را دیده اند ، وبالای حکم او 6 حکمی دیگر ندیده اند ، وبالای امر او امری نیافته اند : « انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون ». کمان برده اند که مگر خدای اوست . ومدى اورا پرستیدند ، تا عنایت حق تعالی در رسیده است 9 وبالای حکم او حکمی دیده اند ، وبالای امر او امری یافته : « وما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر ». آنگاه بر ایشان روشن شده است که او خلیفه خداست ، نه خداست ، واو مظہر صفات وافعال خدای است . 12 (۱۴) ای درویش ! در فرقه آن واحادیث ذکر این عقل اول بسیار است .

### فصل سوم در بیان اسامی مختلفه عقل اول

(۱۵) بدان که این عقل اول را باضافات واعتبارات با اسامی مختلفه ذکر کرده اند ،

(۱۶) ای درویش ! اگر یک چیزرا بصد اعتبار نام بخوانند ، در حقیقت آن یک چیز باین صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید . مثلاً اگر یک آدمی را باعتبارات مختلفه باسامی مختلفه ذکر کنند ، همچون حدّاد 21

وتجّار وختّاز وخیّاط ومانند این راست باشد ، وآن آدمی هم حدّاد وهم  
تجّار وهم خبّاز وهم خیّاط بود ، وباين اسمی مختلفه در حقیقت آن  
یک آدمی در هیچ کثرت پیدا نیاید .

(۱۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که انبیا  
جوهری دیده اند . زنده بود و دیگری را زنده می گردانید . نامش روح  
کردند . از جهت آن که روح حی ومحی است . وچون همین جوهر را  
دیدند که دانا بود . و دیگری را دانا می گردانید ، نامش عقل کردند  
از جهت آن که عقل عالم و معلم همه است . وچون همین جوهر را  
دیدند که پیدا بود و دیگری را پیدا می گردانید ، نامش نور کردند ،  
از جهت آن که نور ظاهر و مظهر است .

(۱۸) ای درویش ! اگر تعریف هر یکی می کنم ، دراز می شود .  
وچون همین جوهر را دیدند که نقاش علوم بود بر دلها ، نامش قلم  
کردند . وچون همین جوهر را دیدند که هر چه بود و هست و خواهد  
بود ، جمله در وی نوشته بود ، نامش لوح محفوظ کردند . و اگر همین  
جوهر را بیت الله و بیت العتیق و بیت المعمور و بیت اول و مسجد اقصی  
و آدم و رسول خدای و ملک مقرب و عرش عظیم گویند ، هم راست  
باشد . این جمله اسمی عقل اول است .

#### فصل چهارم

##### در بیان ملک وشیطان

(۱۹) بدان که بعضی می گویند که ملک کاشف است وشیطان سابر  
است . وبعضی می گویند که ملک سبب است ، وشیطان هم سبب

است ، سبب کشف ملک است ، وسبب ستر شیطان است ، سبب خیر ملک است ، وسبب شرّ شیطان است ، سبب رحمت ملک است ، وسبب عذاب شیطان است . هر که ترا بکارهای نیک دعوت می کند ، واز 3 کارهای بد باز می دارد ملک تست ، وهر که ترا بکارهای بد دعوت می کند واز کارهای نیک باز می دارد ، شیطان تست .

(۲۰) ای درویش ! در ولایت خود بودم در شهر نصف . شبی 6 پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم - بخواب دیدم . فرمود که یا عزیز ! دیو اعوذ خوان وشیطان لاحول خوان را می دانی ؟ گفتقم : « نی ، یا رسول الله » فرمود که فلانی دیو اعوذ خوان است ، وفلانی شیطان لاحول 9 خوان است ، از ایشان بر حذر باش هر دورا می شناختم وبا ایشان صحبت می داشتم ، ترک صحبت ایشان کردم .

12

### فصل پنجم

#### در بیان ملائکه

(۲۱) بدان که بنزدیک این ضعیف آن است که کار کنان عالم علوی وکار کنان عالم سفای جمله ملائکه اند . علم هر یک معلوم 15 است ، وعمل هر یک معلوم است ، ومقام هر یک معلوم است « وما مَنَا لَا لَهْ مَقَامُ مَعْلُومٍ ». علم ایشان زیادت نشود وعمل ایشان دیگر گون نگردد . هر یک بعمل خود مشغول اند ، وآن علم وعمل را از کسی 18 نیاموخته اند ، علم وعمل ایشان ذاتی ایشان است ، وبا ذات ایشان همراه است . نتوانند که آن عمل نکنند ، ونتوانند که بر خلاف آن عمل دیگری کنند . « لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُوْمِرُونَ ». 21

(٢٢) ای درویش ! عقل اول تنها یک صفت است ، و ملائكة عالم علوی و عالم سفلی جمله یک صفت اند از جهت آن که جمله مراتب ۳ وی اند و مبداء جمله وی است ، و باز گشت کاملاً بود خواهد بود . بهشت اهل کمال است : « يوم يقوم الروح والملائكة صفاً لا يتكلّمون الا من اذن له الرحمن وقال صواباً ذلك اليوم الحق » فمن شاء اتخاذ الى رتبه مآباً ، « ما لا يتكلّمون » يعني جملة افراد موجودات سخن ۶ نمی توانند گفت الا آدمی . « ذلك اليوم الحق » : يوم عبارت از مرتبه است ، يعني این مرتبه انسانی حق است ، از جهت آن که تا باین ۹ مرتبه انسانی نمی رسند ، استعداد آن ندارند که باز گردند . و مبداء ومعاد خودرا بدانند ، و پروردگار خودرا بشناسند ؛ اکنون درین مرتبه هر که خواهد ، باز گردد : « فمن شاء اتخاذ الى رتبه مآباً » .

### فصل ششم در بیان نصیحت

12

(٢٣) بدان که آدمیان ، چون بی اختیار خود باین عالم آمدند ، از صد هزار کس که بیامدند ، و بر قتند ، یکی چنان بود که خودرا ۱5 بحقیقت دانست ، و این عالم را چنان که این عالم است بشناخت ، و بدانست که از کجا می آید و بکجا می رود ، یعنی مبداء ومعاد خودرا ۱8 بعلم اليقین و عین اليقین بشناخت و بدید . باقی جمله نایین آمدند و نایین رفتند : « من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلاً » . هر یک در مرتبه ؓی از مراتب حیوانی فرو رفتند و بمرتبه انسانی فرسیدند ، از جهت آن که درین عالم بشهوت بطن وبشهوت فرج و دوستی فرزند ۲1

مشغول بودند، واز اول عمر تا آخر عمر سعی و کوشش ایشان، و جنگ  
وصلح ایشان از بهر این بود، و بغير ازین سه چيز چيزی نداشتند  
و ندیدند : « ولقد ذرأنا لجهنم كثيرأ من الجن و الان لهم قلوب  
لا يفهمون بها ولهم آذان لا يسمعون بها ولهم اعين لا يبصرون بها أولئك  
كالانعام بلهم أضل أولئك هم الغافلون ». وبعضی کسان ازین سه بت  
خلاص یافتند و بسه بت دیگر، عظیم ترازین گرفتار شدند، وازین سه ۶  
حجاب بگذشتند و بسه حجاب دیگر، قوى ترازین فرو ماندند، و آن  
دوستی آرایش ظاهر، و دوستی مال و دوستی جاه است. و این سه بتان  
۹ عظیم تر اند و این سه حجاب قوى تراست.

(۲۴) ای درویش ! دنیا همین بیش نیست، و این هر شش شاخهای  
دنیا اند. و این سه شاخ آخرين چون قوى شوند و غالب گردند، آن  
سه شاخ اول ضعیف شوند و مغلوب گردند. و اهل دنیا هر یک در زیر. ۱۲  
بسایه یکی ازین شاخها نشته اند، یا در زیر جمله نشته اند، ویناء  
بسایه این شاخها برده اند، از جهت آن که تا راحتی ولذتی بنفس  
ایشان برسد، و مراد نفس ایشان حاصل گردد. نمی دانند که در زیر ۱۵  
هر مرادی ده نامرادی تعییه است، بلکه صد، بلکه هزار. و کسی  
از بهر یک خوشی تحمل هزار ناخوشی چون کند؟ دانا هر گز این  
تحمل نکند، ترك آن یک خوشی کند، اما نادان ترك آن یک خوشی  
۱۸ نکند، از سبب غفلت بنا بر غفلت، یعنی نادان طلب آن یک خوشی  
کند و غافل باشد از آن که این یک خوشی را چندین ناخوشی از غفلت  
است : « أولئك كالانعام بلهم أضل أولئك هم الغافلون ».

(۲۵) ای درویش ! این شاخهای دنیا که گفته شد خود سایه است ، نه آن که این شاخها سایه‌ئی دارد ، از جهت آن که دنیا خود سایه است وجود ظلی دارد ، می نماید اما حقيقة ندارد . وازین سایه راحتی بکسی فرسد ، بلکه ازین سایه رنج و زحمت زیادت شود ، از جهت آن که این سایه خنکی ندارد ودفع گرما نمی کند ، بلکه حرارت و آتش می انگیزد . « وانطلقوا الى ظل ذی ثلاث شعب لا ظليل ولا يغنى من اللھب ائھا ترمی بشرر کالقصر کانه جمالۃ صفر » . سخن دراز شد واز مقصد باز افتادم .

(۲۶) ای درویش ! بحقیقت حجاب هفت آمد ، یکی دوستی نفس ودوستی این شش چیز دیگر از برای نفس . این هفت چیز هر یک دوزخی اند ، دوزخهای بی پایان . وهر یکی نهنگی اند ، نهنگان گرسنه . هر زمانی چندین هزار کس فرو می برد ، وهمچنان گرسنه اند . جمله اوصفا ذمیمه و اخلاق نا پسندیده در آدمی بواسطه این هفت چیز باز پیدا می آیند . واين چندین هزار بلا وقتنه ورنج وعداب که با آدمی رسد ، در دنیا و آخرت بواسطه این هفت چیز می رسد ، وآدمی ازین همه غافل و بغلت روزگار می گذارد : « اولئک كالانعام بلهم اضل واولئک هم الغافلون » . چون از خواب غفلت بیدار شود ، واز مستی شهوت هشیار گردد ، و بمربته انسانی بكمال عقل رسد ، واين عالم را چنان که اين عالم است بداند و بینند ، البته ازین عالم سیر شود و نفرت گيرد . وعلامت اين آن باشد که درین عالم چنان باشد که مرغ در قفص ، یا کسی که در زندان بود . وعلامت اين آن باشد

که در وقتی که ازین عالم خواهد که بیرون رود ، سخن او این باشد که « فرت و رب الکعبه ». .

- ۳) (۲۷) ای درویش ! بسیار کس از بزرگان چون این بلاها و قتندها درین عالم دیده اند ، واین چند رنج و عذاب کوناگون در دنیا و آخرت مشاهده کرده اند ، گفته اند که کاشکی از مادر نیامده بودمی و کاشکی که خاک بودمی ، که از خاک فرو تر مرتبه دیگر نیست ، ۶ و گرنه آن مرتبه تمّنا کردندی . والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رساله هفدهم

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

رساله هردهم

در بيان وحي والهام وخواب دیدن

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
أنبيائه وأوليائه خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الظاهرين ! 3

(١) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درویشان - كثّرهم الله - ازین بیچاره  
درخواست کردند که می باید که در وحی والهام و خواب دیدن  
رسالهئی جمع کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم واز خدای تعالی  
مدد و یاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد : « انه على ما يشاء  
قدیر وبالاجابة جدير ». 6 9

## فصل اول

### در بیان روح انسانی

(٢) بدان - اعزك الله في الدارين - که هر وقت که آدمی  
اندرون خودرا پاک کند ، و آینه دل را صافی گرداند ، بملائكة  
سماوی تزدیک گردد ، از جهت آن که ملائكة سماوی جمله پاک  
وصافی اند و علم و طهارت دارند . 12 15

(٣) ای درویش ! روح انسانی از جنس ملائكة سماوی است ،  
وجوهری پاک و صافی است ، اما بواسطه بدن آلوده گشته است ، و تیره  
شده است . چون ترك لذات وشهوات بدنی کند ، و علم و طهارت حاصل  
18

کند ، و بیرون و اندرون خودرا پاک کرداند ، و آینه دل را صافی کند ، باز پاک و صافی شود . چون پاک و صافی گشت ، روح اورا با ملائکه سماوی نسبت پیدا آید . چون مناسبت پیدا آمد ، همچون دو آینه ۳ صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند . هر چه در آن باشد ، درین پیدا آید ، و هر چه درین بود ، در آن ظاهر شود . و این ملاقات در بیداری باشد و در خواب هم بود ، در خواب بسیار کس را ۶ باشد ، اما در بیداری اندک بود . و این ملاقات در بیداری سبب وجود ووارد والهام و خاطر ملکی بود ، و در خواب سبب خواب راست ۹ باشد .

## فصل دوم

### در بیان ملائکه سماوی

(۴) بدان که ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و جمله ۱۲ علم و طهارت دارند ، و ملائکه هر آسمانی که بالا تر است ، پاکتر و صافی تر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . پس آدمی بریاضات . ۱۵ و مجاهدات هرچند پاکتر و صافی تر می شود و علم و طهارت بیشتر حاصل می کند ، مناسبت او با ملائکه بالاتر حاصل می شود تا بعجایی برسد که در پاکی و صفا و در علم و طهارت از جمله ملائکه بگذرد و بعقل اول رسد بعضی می گویند که از عقل اول در نتواند ۱۸ گذشت ، واژ عقل اول فیض قبول کند ، و عقل اول واسطه باشد میان وی و خدا ، از جهت آن که عقل اول ملک هقرب است ، بغايت بزرگوار و دانا است ، و داناتر از وی و مقرب تر از وی چیزی دیگر نیست . وبعضی ۲۱

می گویند که از عقل اول هم بگذرد، و با خدای بی واسطه ملک بگوید  
و بشنود. این نهایت مقامات آدمی است؛ و علامت این آن باشد که هیچ  
چیز از ملک و ملکوت وجبروت و مبداء اول بر وی پوشیده نماند، تمامت  
3 اشیاء و تمامت حکمت و طبیعت و خاصیت و حقیقت اشارا کما هی بداند  
و بینند، و آن چنان که دیگران در خواب ارواح انبیا واولیا و ملائکه را  
6 بینند، و با ایشان سخن گویند، واز ایشان مدد ویاری خواهد، وی در  
بیداری ارواح انبیا واولیا و ملائکه را بینند، و با ایشان سخن گوید، واز  
ایشان مدد ویاری خواهد. این است معنی کشف ووحی والهام، و اینچنین  
9 کس را انسان کامل گویند، و هر که باین مقام رسید، اهل عالم را از وی  
مدد ویاری بسیار باشد، از جهت آن که آن چنان که عقول و نفوس  
12 عالم علوی مؤثر اند درین عالم سفلی، وی هم مؤثر باشد. درین عالم  
سفری هر که از وی مدد خواهد، مدد دهد، و همت ویرا اثرها باشد  
هم در کار دنیا و هم در کار آخرت. و اگر بعد از وفات وی بر سر قبر وی  
بزیارت روند، و مدد خواهند، هم مدد ها یابند. و صورت زیارت کردن  
15 و دعا کردن آن چنان است که بر سر تربه چنین کس رود، و دور بایستد،  
ومتوجه آن تربه شود. و آن ساعت از هر چیز ها باز آید و آینه دل را  
پاک و صافی گرداند تا روح زائر با روح مزور بواسطه قبر ملاقانی افتد.  
آنگاه اگر مطلوب زائر علم و معرفت باشد، در همان ساعت آن  
21 مسئله که وی درخواست می کند، بر دل وی پیدا آید. اگر استعداد  
دریافت آن دارد، و اگر مطلوب زائر مدد ویاری باشد، در کارهای  
دیگر بعد از زیارت اجابت دعا ظاهر شود و مهمات وی کفایت گردد از

جهت آن که روح آن مزور قربتی دارد نزد خدا ، از خدا درخواست کند تا مهمات وی را کفایت گرداند . واگر روح مزور قربت ندارد نزد خدا وقربت دارد نزد مقربان خدا ، وی ازایشان درخواست کند تا خدا ۳ مهمات وی را کفایت گرداند .

### فصل سوم

#### در بیان دل انسان کامل

- (۵) بدان که هر بلائی یا عطائی که از عالم غیب روانه شود ، تا باین عالم شهادت آید ، پیش از آن که باین عالم شهادت رسد ، بر دل وی پیدا آید ووی را از آن حال معلوم شود . آن چنان که دیگران ۹ درخواب بینند ، وی در بیداری بینند ، وآن چنان که کروپیان وروحانیان دریابند ، وی هم دریابد ؛ یعنی بعضی از سالکان چنان باشند که از کروپیان وروحانیان فیض قبول کنند وعکس بستانند . اول کروپیان ۱۲ وروحانیان از آن عطا یا از آن بلا با خبر شوند ، آنگاه از ایشان عکس آن بر دلهای سالکان پیدا آید ؛ وبعضی از سالکان چنان باشند که بی واسطه کروپیان وروحانیان از آن عطا یا از آن بلا با خبر شوند ۱۵ آن چنان که کروپیان وروحانیان در می یابند و با خبر می شوند ، ایشان هم دریابند و با خبر شوند ، بلکه بیشتر ، وبیش از کروپیان وروحانیان دریابند وبا خبر شوند . «قلب المؤمن عرش الله الاکبر» . ۱۸
- (۶) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که در دریای محیط آینه کیتی نمای نهاده اند ، تا هر چیز که در آن دریا روانه شود ، پیش از آن که بایشان رسد ، عکس آن چیز در ۲۱

آینه گیتی نمای پیدا آید ، ونمی دانی که آن آینه چیست ، وآن دریا کدام است . آن دریا عالم غیب است ، وآن آینه دل انسان کامل است . هر چیز که از دریای عالم غیب غیب روانه می شود نا 3  
بساحل وجود رسد ، عکس آن بر دل انسان کامل پیدا می آید ، وانسان کامل را از آن حال خبر می شود . وهر که بنزدیک انسان کامل در آید ، هر چیز که در دل آن کس باشد ، عکس آن در دل 6  
انسان کامل پیدا آید .

(۷) بغیر سالکان قومی دیگر هستند که دلهای ایشان در اصل ساده و بی نقش افتاده است ، چیز ها بر دلهای ایشان هم پیدا آید ، واژ احوال آینده خبر دهنده ، واژ اندرون مردم واژ احوال مردم خبر دهنده و بر دلهای حیوانات هم پیدا آید ، که دلهای ایشان هم ساده 9  
و بی نقش است و آن حیوانات خبر مردم دهنده . بعضی مردم فهم کنند ، 12  
و بعضی فهم نکنند .

(۸) ای درویش ! این ظهور عکس بکفر واسلام تعلق ندارد ، ظهور عکس بدل ساده و بی نقش تعلق دارد . و این ظهور عکس در کامل 15  
وناقص پیدا آید و در صالح و فاسق ظاهر شود . و اگر در صالح پیدا آید ، صلاحیت وی زیادت شود و بسیار کس بواسطه او سود کنند : 18  
واگر در فاسق پیدا آید ، فسق وی زیادت شود و بسیار کس بواسطه وی زیان کار شوند سخن دراز شد واژ مقصود دور افتادم .

## فصل چهارم

### در بیان سخن اهل شریعت

(۹) بدان که اهل شریعت می گویند که ملائکه سماوی وقتها مصوّر شوند، و با بعضی از آدمیان سخن گویند و می گویند که ما ملک و رسول خداییم و بکاری آمداییم، چنان که در قرآن از فضه مریم واژ فضه ابراهیم خبر می دهد. و در قرآن و احادیث ذکر این معنی بسیار است. وقت باشد که این صورت بر آدمی ظاهر نشود، اما آدامی سخن گوید و کاری فرماید، واژ حالی خبر دهد. و آن آوازرا آواز هافن گویند.

(۱۰) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که هر وقت که ملائکه سماوی سخن بدل آدمیان الفا کنند، آن الفا اکر در بیداری باشد، نامش الهام است؛ و اگر در خواب باشد، نامش خواب راست است. و هر وقت که ملائکه مصوّر شوند و بر انبیا ظاهر گردند و سخن خدای بانبیا رسانند، نامش وحی است. این بود سخن اهل شریعت در بیان وحی والهام و خواب راست و در بیان مصوّر شدن ملائکه.

## فصل پنجم

### در بیان سخن اهل حکمت

(۱۱) بدان که اهل حکمت می گویند که این صورتها که گفته شد بر کسی ظاهر شوند که آن کس را قوت خیالی غالب باشد. و این هر کسی را نباشد، بعضی کسان را باشد، از جهت آن که آدمی سه

قوت دارد ، يكى قوت ادراك ، وينكى قوت عملی ، وينكى قوت خيالی .  
 بعضی کسان را این هر سه قوت قوی افتاده باشد ، وبعضاً کسان را  
 3 این هر سه قوت ضعیف افتاده باشد ، وبعضاً کسان را متفاوت بود ،  
 یعنی این سه قوت بعضی قوی وبعضاً ضعیف باشد . غرض ما ازین سخن  
 آن است که هر کهرا قوت خیال قوی افتاده باشد ، این صورتها بسیار  
 6 بیند ، ومصوّر این صورتها اندرون همین بیننده است . چنان که در  
 خواب صورتها پیدا می کند ، در بیداری هم پیدا می تواند کرد . در  
 خواب همه کسرا باشد ، اما در بیداری اندک بود . وقت باشد که کس  
 9 در خواب تشنۀ باشد ، صورتی پیدا آید وقبح آب بر دست گرفته  
 باشد ، وبوی دهد تا باز خورد ، واژ خوردن آن آب لذتی هر چه  
 تمام تر بوی رسد وتشنگی وی ساکن شود . وچون بیدار شود از آن  
 12 لذت چیزی باقی باشد . وهیچ شک نیست که آن صورت و آن آب همه  
 خیال است ، ومصوّر این صورت و این آب اندرون همین بیننده است ..  
 در بیداری نیز وقت باشد که کسی در بیابانی تشنۀ باشد ، وتشنگی  
 15 بکمال رسد ، و آب نباشد ؛ صورتی پیدا آید وقبح بر دست گرفته  
 باشد وبوی دهد تا باز خورد ، واژ خوردن آن آب لذتی هر چه  
 تمام تر بوی رسد ، وتشنگی وی ساکن شود . ودر گرسنگی نیز همچنین  
 18 می دان . صورتی پیدا آید ونان گرم بوی دهد ، واژ خوردن آن  
 لذتی هر چه تمام تر بوی رسد ، و گرسنگی ساکن شود ، ومانند این  
 قوت خیال ووهم صورتها انگیزاند در اندرون وبرون . بوهم مردم  
 21 تشنۀ شوند ، وبوهم سیراب شوند ، بلکه بوهم مردم بیمار شوند وبوهم

بمیرند . وهم اثرهای قوی دارد در آدمی .

(۱۲) ای درویش ! وهم در مقابلة عقل است و در اغلب اوقات وهم غالب می آید بر عقل . سخن دراز شد واز مقصود دور افتادم . غرض ۳ ازین سخنان آن بود که حکما می گویند که این صورتها نه ملائکه اند ، از جهت آن که ملائکه سماوی همیشه در مقام خود باشند ، و بکار ۶ خود مشغول بوند و بغیر کار خود کاری دیگر نتوانند کرد ، اما ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و جمله علم و طهارت دارند . هر که برياضات و مجاهدات خودرا پاک و صافی گرداند ، و علم و طهارت حاصل ۹ کند ، او را با ملائکه سماوی مناسبت پيدا آيد . و چون مناسبت پيدا آيد ، همچون دو آيننه صافی باشند که در مقابلة يكديگر بدارند ، چنان که يك نوبت گفته شد . و اين ملاقات در بيداري سبب الهام ۱۲ است ، و در خواب سبب خواب راست است . اين است سخن حکما در معنى مصور شدن ملائکه ، و اين است معنى صورتها که سالكان در خلوت ۱۵ خانه می بینند ، همچون شيخ القib و صورتهای دیگر که بغیر صورت آدمی باشند ، و صورتهای نورانی همچون شعله نور آفتاب و ماه و ستاره .

### فصل ششم

#### در بيان دانستن غيب

(۱۳) بدان که اگر کسی سؤال کند که چون ملائکه غيب نمی دانند ، از چه می دانند که فردا چه باشد و سال آينده چه خواهد ۲۱ بود ؟

(١٤) جواب . بدان که ملائکه در عالم غیب اند ، خود عالم غیب اند . و در عالم غیب دی وامروز و فردا نیست ، پار و امسال و سال آینده نیست . صد هزار سال گذشته و صد هزار سال نیامده بی نفاوت حاضر اند ، از جهت آن که عالم اضداد نیست ، عالم شهادت عالم اضداد است .

(١٥) ای درویش ! زمان و بعد زمان پیش ماست که فرزند افلاک وانجم ایم و در عالم شهادت ایم . در عالم غیب زمان و بعد زمان نیست ، هر چه بود وهست وخواهد بود حاضر اند . پس ملائکه غیب نمی دانند ، آنچه حاضر است می دانند .

(١٦) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آنچه معین شد که از عالم غیب باین عالم شهادت آید ، ملائکه دانستند . و چون ملائکه دانستند ، عکس آن در آینه دل ما پیدا آمد و ما هم دانستیم . و آن خبر شاید که بعد از یک روز ، و شاید که بعد از یک سال ، و شاید که بعد از دو سال ، و شاید که بعد از صد سال ، و شاید که بعد از هزار سال دیگر از عالم غیب باین عالم شهادت آید .

(١٧) ای درویش ! این سخن تفصیلی دارد ، اگر بشرح می نویسم ، دراز می شود . اما چون سرورشته بدست زیر کان دادم ، باقی بفکر خود بیرون آرند .

### فصل هفتم

در بیان خواب ویداری و در بیان خواب دیدن

(١٨) بدان که آدمی را حالتی هست و آن حالت را بیداری

می گویند ، وحالتی دیگر هست و آن حالت را خواب می خوانند .  
و خواب و بیداری عبارت از آن است که روح آدمی از راه حواس  
بیرون آید تا کارهای بیرونی ساز دهد ، و چون کارهای بیرونی ساز داد ، 3  
باز باندرون می رود تا کارهای اندرونی ساز دهد . چون بیرون می آید  
و حواس در کار می آید ، این حالترا بیداری می گویند ؛ و چون باندرون  
می رود ، و حواس از کارها معزول می شوند ، این حالترا خواب 6  
می خوانند . و اندرون رفتن روح را سببها بسیار است ، اما مراد ما درین  
موقع بیان خواب است .

(۱۹) چون معنی خواب و بیداری دانستی ، اکنون بدان که سبب 9  
خواب دیدن دو چیز است ، یکی از حواس اندرونی است ، ویکی از  
ملائکه سماوی است ، آن که از حواس اندرونی است ، از خیال  
و حافظه است ، خیال خزینه دار حس مشترک است و حافظه خزینه دار 12  
وهم است . هردو خزینه داراند و بروز کار دراز از ایشان چیزها  
یاد گرفته اند صوری و معنوی و در خزینه نهاده اند ، تا بوقت آن که  
طلب کنند برایشان عرض کنند . 15

(۲۰) ای درویش ! چیز ها یاد گرفتن و حفظ کردن عبارت ازین  
است که خزینه داران چیز ها از ایشان می گیرند و در خزینه می نهند  
ونگاه می دارند . و یاد آوردن چیز ها عبارت از آن است که خزینه 18  
داران چیز ها بوقت طلب بر ایشان عرض کنند . اگر زود عرض کنند ،  
گویند که زود یاد آمد ؛ و اگر دیر عرض کنند ، گویند که دیر یاد  
آمد . و اگر اصلا خود عرض نکنند ، نسیان عبارت ازین است . 21

وسبب دیر عرض کردن، وسبب اصلاً خود عرض ناکردن آن باشد که خللی در خزینه داران آمده باشد.

(۲۱) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم! وقت باشد که خزینه داران بوقت آن که از ایشان چیزی طلب کنند، آن چیز را عرض کنند؛ وقت باشد که بی آن که از ایشان چیزی طلب کنند ایشان خود عرض کنند. اگر در بیداری عرض کنند، مردم گویند که فلان چیز یا فلان کس در خاطر ما آمد و با یاد ما آمد.

(۲۲) ای درویش! احوال گذشته همچون صورتهای خوب که وقتی دیده باشند، یا طعامهای صالح که وقتی خورده بوند، یا جمعیتها و صحبتها که وقتی با یاران بوده باشد در خاطر کسی آمد، جمله ازین قبیل است. این فکری باشد بی فایده و اندیشه‌ئی بود بی معنی. صوفیان گویند که نفی خواطر یکی از شرایط تصوف است، وعلماء گویند که خیالات فاسد را ترک باید کرد. واگر در آینده هم ازین نوع اندیشه‌ها در خاطر آید، هم بی معنی بود. گذشته و آینده را نفی باید کرد. این احوال بیداری بود، واگر در خواب عرض کنند، آن خفته در خواب چیز‌ها بیند، وابن خواب دیدن را اعتباری نباشد، وابن خواب را تعبیر نبود، آن چنان که در بیداری عرض می‌کنند، و آن عرض بی فایده و بی معنی است، در خواب هم بی فایده و بی معنی است.

(۲۳) وقsmی دیگر هست که نه ازین قبیل است، اما از حواس اندرونی است. و آن خواب دیدن را اعتبار است، و آن خواب را تعبیر است.

(۲۴) ای درویش ! اگر در بدن آدمی یکی ازین اخلاط اربعه غالب شود ، مثلاً اگر صfra غالب شود ، قوت خیال چیز ها زرد مصوّر کند و در خواب عرض کند ، همچون گل زرد ، وانجیر زرد ، وجامه زرد ، ۳ و موضع پر آتش که شعله می زند ، ومانند این . تعبیر این آن باشد که خلط صfra برین بیننده غلبه کرده باشد . مصلحت آن باشد که دفع صfra بکند ؛ واگرنه ، بیماریهای صfra اوی پیدا آید . اگر در بدن صfra ۶ اندک باشد ، گل زرد بیند ؛ واگر قوی تر ازین باشد ، انجیر زرد بیند ؛ واگر قوی تر ازین باشد ، جامه زرد بیند ، واگر قوی تر ازین باشد ، ۹ موضعی پر آتش بیند که شعله می زند . اگر گل زرد بیند ، بیمار نشود ، از جهت آن که صfra اندک بود ، باندک تسکینی که بکند ، ساکن شود . واگر انجیر زرد بیند که می خورد ، اگر دفع صfra نکند ، ۱۲ بیمار شود و تب صfra ای پیدا آید ؛ واگر یکی خورده باشد ، یک تب باید ؛ واگر دو خورده باشد ، دو تب باید ؛ همچنین بعد آن که خورد تب باید . واگر جامه زرد بیند که پوشیده است ، ودفع صfra ۱۵ نکند ، یرقان پیدا آید . واگر موضعی پر آتش بیند که شعله می زند جگر آن کس بغایت گرم باشد ، وخوف آن باشد که از غایت گرمی بسوزد . وبیشتر آن باشد که این چنین کس نزید و هلاک شود ، واین ۱۸ چنین که در خلط صfra دانستی ، در آن اخلاط دیگر همچنین می دان . اگر خون غالب شود ، قوت خیال چیز های سرخ مصوّر می کند و در خواب عرض کند ؛ واگر بلغم غالب شود ، قوت خیال چیز های سپید و آبهای روان مصوّر کند و در خواب عرض کند ؛ واگر سودا غالب شود ، ۲۱

فوقت خیال چیز های سیاه و جایهای تاریک مصور کند و در خواب عرض کند . این هردو قسم که گفته شد ، از حواس اندرونی اند؛ و آن قسم اول را اعتبار و تعبیر نیست ، واين فسم دومرا اعتبار و تعبیر هست .  
 ٣ (٢٥) و آن قسم دیگر که از ملائکه سماوی است : چون بواسطه خواب حواس معزول می شود و اندرون جمع می شود ، و آینه دل صافی می گردد ، در آن ساعت دل را باملائکه سماوی مناسب پیدا آید و همچون دو آینه صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند . چیزی از آنچه معلوم ملائکه باشد ، عکس آن در دل خواب بیننده پیدا آید ، چنان که چند نوبت گفته شد . این خواب دیدن را اعتبار هست ، واين خواب را تعبیر هست ، و خواب راست عبارت ازین است . واين خواب است که يك جزو است از چهل و شش جزو نبوت .  
 ٦  
 ٩  
 ١٢

### فصل هشتم

#### در بیان نصیحت

(٢٦) ای درویش ! بهر طریقی که تو زندگانی کنی ، خواهد کندشت ، اگر بطريق صلاحیت و کم آزاری گذرد ، بهتر باشد . والحمد لله رب العالمین .  
 ١٥

تمام شد رساله هژدهم

**Telegram @eat\_book**

رساله نوزدهم

در بيان سخن اهل وحدت

## بسم الله الرحمن الرحيم

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
نبیائه وولیائه ، خیر خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطیین الطاهرین !
- (۱) بدان - اعزک الله فی الدارین - که درین هژده رساله  
سخن علما وحكما ومشايخ مستوفی کفته شد ، ودرین دو رساله که  
می آید سخن اهل وحدت تقریر خواهد شد .
- (۲) ای درویش ! سخن این دو رساله بسخنان آن رساله های  
دیگر نمی ماند ، بفایمت دور از یکدیگر اند ، چنان که هر چه  
آن قوم اثبات کرده اند ، وآنرا عین الحقيقة نام نهاده اند ، این  
قوم می گویند که جمله خیال است ، وآن قوم اهل خیال اند .
- (۳) ای درویش ! سخن بی میل آن است که هیچ قوم باید  
که عیب یکدیگر نکنند ، وجمله یکدیگر را معذور دارند ؛ از  
جهت آن که این وجود وجودی پر عظمت وپر حکمت است ،  
وهيچ کس این وجود را کما هی در تواند یافتد .
- (۴) ای درویش ! در خلقت وآفرینش مکسی چندان حکمت  
تعییه است ، که اگر حکیمی سالها در حکمت یک مکس فکر  
کند ، بتمام حکمت‌های وی نتواند رسید ، با آن که مکس  
خلق الساعه است . اندیشه کن که این کارخانه چه کار باشد که

خار و خاشاکش چنین است. هر کس را بقدر مرتبه خود ازین وجود چیزی داده اند « کل حزب بما لدیهم فرHon » .

۹

### فصل اول

در بیان ظاهر و باطن وجود

(۵) بدان - اعزّك الله في الدارين - که وجود یکی بیش نیست ، 6  
واین یک وجود ظاهری دارد و باطنی دارد ، و باطن این وظیفه یک نور است ، واین نور است که جان عالم است ، و عالم مالا مال آن نور است ، نوری است نامحدود ونا متناهی و بحری است بی پایان 9  
و بی کران . حیوة ، وعلم ، واردات ، وقدرت موجودات ازین نور است ، بینائی وشنوائی وگویائی وگیرائی وروائی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ، بل خود همه این نور است . و ظاهر این وجود تجلی این نور است ، 12  
و آینه این نور است ، و مظہر صفات این نور است .

(۶) ای درویش ! این نور می خواست که جمال خودرا ببیند ، 15  
صفات و اسامی و افعال خودرا مشاهده کند . تجلی کرد وبصفت فعل ملتبس شد ، واژ ظاهر بیاطن ، واژ غیب بشهادت ، واژ وحدت بکثرت آمد ، و جمال خودرا بدید ، وصفات و اسامی و افعال خودرا مشاهده کرد .

(۷) ای درویش ! اگر صاحب جمالی خواهد که جمال خودرا ببیند ، تدبیرش آن باشد که کان آهن پیدا کند ، واژ آن کان خاک آهن بیرون آرد ، و خاکرا در بوته کند و بگدازد تا غل وغش 21

از آهن جدا شود و آهن پاک و صافی کردد ، آنگاه آن آهن پاک و صافی را می تابد و می گوبد تا مرآة شود ، آنگاه آن مرآة را مسوی و مجلی گرداند و جمال خودرا ببیند .

(۸) ای درویش ! اگر چه هر فردی از افراد موجودات آینه این نور اند ، اما جام جهان نمای و آینه گیتی نمای آدمی است . موجودات بر آدمی ختم شد و آدمی ختم موجودات آمد ، یعنی بوجود آدمی عالم تمام شد و آینه تمام گشت ، وصفات و اسماعی و افعال این نور تمام ظاهر شدند ، و این نور جمال و جلال خودرا در کمال آدمی بدید ، وصفات و اسماعی و افعال خودرا مشاهده کرد . و هر چیز که تمام شد ختم شد .

(۹) ای درویش ! اگر در همه هالم یک آدمی بکمال رسید ، این نور جمال خودرا دید ، وصفات و اسماعی و افعال خودرا مشاهده کرد . حاجت نیست که جمله آدمیان بکمال رستند . اگر جمله آدمیان بکمال رستند ، صفات و اسماعی و افعال این نور تمام ظاهر شوند ، و نظام عالم نباشد ، می باید که آدمیان هر یک در مرتبه گی باشند ، و هر یک مظہر صفتی بوند ، و هر یک را استعداد کاری بود تا صفات و اسماعی و افعال این نور تمام ظاهر شوند ، و نظام عالم باشد .

(۱۰) ای درویش ! تسویه عبارت از استعداد است ، یعنی استعداد قبول نور ، و نفح روح عبارت از قبول نور است ، و سجدۀ کسی کردن عبارت از کار از برای آن کس کردن است و مسخر و منقاد آن کس شدن است « فاذا سویته و نفتحت فيه من روحي فقعوا له ساجدين »

(۱۱) ای درویش ! تمام موجودات اجزای آدمی‌اند . جمله اجزاء عالم در کار بودند ، و در ترقی و عروج بودند تا باخر آدمی پیدا آمد . معلوم شد که معراج موجودات ازین طرف است ، و معلوم شد که ۳ کمال اینجاست که آدمی است ، از جهت آن که کمال در میوه باشد ، و میوه درخت موجودات آدمی است . چون کمال اینجاست ، و معراج ازین طرف است ، پس آدمی کعبه موجودات باشد از جهت ۶ آن که جمله موجودات روی در آدمی دارند ، و مسجد ملائکه باشد ، از جهت آن که جمله کار کنان آدمی‌اند « وسخرا لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعاً ». ۹

(۱۲) ای درویش ! سجده کردن نه آن است که پیشانی بر زمین نهد ، سجدۀ کسی کردن آن باشد که کار از برای وی کند . پس جمله موجودات سجدۀ آدمیان می‌کنند ، و موجودات سجدۀ ۱۲ آدمیان از برای آن می‌کنند که انسان کامل در میان آدمیان است . پس جمله آدمیان طفیل انسان کامل‌اند .

(۱۳) ای درویش ! مراد ما از آدم انسان کامل است ، یعنی این ۱۵ که می‌گوییم که آدم جان جهان نما و آینینه گیتی نمای است ، و مظہر صفات این نور است ، مراد ما انسان کامل است ، در موجودات بزرگوارتر و داناتر از انسان کامل چیزی دیگر نیست ، ۱۸ از جهت آن که انسان کامل زبده و خلاصه موجودات است از اعلیٰ تا باسفل مراتب انسان کامل است و ملائکه کرویان و روحانیان و عرش و کرسی وسموات و کواكب جمله خادمان انسان کامل‌اند ، وهمیشه ۲۱

گرد انسان کامل طوف می کنند ، و کارهای انسان کامل بساز می دارند .

۳ (۱۴) ای درویش ! این شرف و کرامت که آدمیان دارند ، از موجودات هیچ چیز دیگر ندارد ، از جهت آن که هر چیز دیگران دارند ، آدمیان آن دارند ، و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند ، و آن عقل است . عقل بآدمیان مخصوص است ، و فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات بعقل است ، و فضیلت عاقلان بر یکدیگر بعلم و اخلاق است .

۹ (۱۵) ای درویش ! آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند ، و جمله ابا کردند ، و قبول نکردند ، و آدمی قبول کرد و با آن بکمال رسید آن امانت عقل است .

## فصل دوم

### در بیان مرتبه ذات و مرتبه وجه

۱۵ (۱۶) چون دانستی که وجود یکی بیش نیست ، اکنون بدان که این وجود هم قدیم است وهم حادث ، هم اول است وهم آخر ، هم ظاهر است وهم باطن ، هم خالق است وهم مخلوق ، هم رازق است وهم مرزوق ، هم ساجد است وهم مسجدود ، هم عابد است وهم معبد ، هم شاهد است وهم مشهود ، هم حامد است وهم محمود ، هم عالم است وهم معلوم ، هم مرید است وهم مراد هم قادر است وهم مقدور ، هم محبت است وهم محبوب ، هم عاشق است وهم معشوق ، هم مرسل است ، وهم مرسل ، هم خیال است وهم حقیقت

و در جمله صفات همچنین می دان .

(۱۷) ای درویش ! اگر از عالم کثرت در گذری و بدریایی وحدت رسمی ، و در دریایی وحدت غوص کنی ، عاشق و معشوق و عشق را ۳ یکی بینی ، عالم و معلوم و علمرا یکی بابی ، این اسمی جمله در مرتبه وجه اند . چون از وجه در گذری و بذات رسمی ، هیچ ۶ ازین اسمی نباشد ، ذات مجرّد باشد ، از جهت آن که هر صفتی ۹ و هر اسمی و هر فعلی که در عالم است ، جمله صفات و اسمی و افعال این وجود اند ؛ اما صفات در مرتبه ذات اند ، و اسمی در مرتبه ۱۲ وجه اند و افعال در مرتبه نفس اند . و هر فردی از افراد موجودات ۱۵ مرتبه ذات اند ، و اسمی جمله در مرتبه وجه اند ، و افعال جمله در مرتبه نفس ؛ و صورت جامعه و صورت متفرقه . صفات جمله در صورت وجه است . و مرتبه ذات ليلة القدر و ليلة جمعه است ، و مرتبه ۱۵ وجه یوم القيمة و یوم الجمعة است .

### فصل سوم

#### در بیان مظاهر صفات

(۱۸) ای درویش ! چون دانستی که وجود یکی بیش نیست ، ۱۸ و دانستی که این وجود یک نور است که جان عالم است ، عالم مالامال این نور است ، اکنون بدان که بین سخن کسی سوال می کند که چون یک نور است که جان عالم است ، عالم ۲۱

مالامال این نور است ، چرا در عالم کثرت پیدا آمد و چرا در عالمیان چندین تفاوت بسیار ظاهر شد ؟

(۱۹) جواب . بدان که گفته شد که باطن این وجود یک نور است . واین نور است که جان عالم است و عالم مala مال این نور است ، وظاهر این وجود تعجیل این نور است و مظهر صفات این نور است . افراد عالم مظاهر صفات این نور اند . واین نور صفات بسیار داشت ، مظاهر صفات هم بسیار می باشد ، تا صفات این نور تمام ظاهر شوند . باین سبب در عالم کثرت پیدا آمد . و اگر این کثرت نبود ، توحیدرا وجود نبودی .

(۲۰) یک سؤال دیگر می کنند و می گویند که چون هر فردی از افراد موجودات مظهر صفتی آمد ، و آدمی مظهر صفت علم آمد ، می باشد که در آدمیان تفاوت نبودی و جمله در مظهر علم یکسان بودندی .

(۲۱) جواب . بدان که در عالم هر یک از موجودات هر چیزی که دارند ، بنا بر استعداد دارند ؛ و هر یک از آدمیان هر چیز که یافتند ، بنا بر استعداد یافتند . مظاهر صفات این نور در استعداد ظهور صفات بر تفاوت اند ، هر چیزی استعداد ظهور چیزی دارد . اگر جمله چیز ها یک استعداد داشتندی ، صفات این نور تمام ظاهر نشدی . و غرض از مظاهر آن است که تا صفات این نور تمام ظاهر شوند . پس هر چیزی استعداد ظهور چیزی دارد ، و آدمی استعداد ظهور علم دارد ! اما آدمیان که استعداد ظهور علم دارند ،

در استعداد ظهور علم هم بر تفاوت اند، از جهت آن که انواع علم بسیار است، و هر نوعی استعداد خاص دارد. بعضی استعداد یک نوع علم دارند، وبعضی استعداد دو نوع علم دارند، وبعضی استعداد ده نوع ۳ علم دارند، وبعضی استعداد صد نوع علم دارند. واستعداد بعضی ناقص است، واستعداد بعضی میانه است، واستعداد بعضی کامل است. ۶ باین سبب در آدمیان تفاوت بسیار پیدا آمد.

(۲۲) ای درویش! بسیار از آدمیان صورت آدمیان دارند، اما معنی آدمیان ندارند، از حساب بهایم اند، وصفات و افعال ۹ بهایم در ایشان ظاهر است.

(۲۳) ای درویش! علامت آدمی چهار چیز است، اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف. هر که این چهار چیز دارد، آدمی است، وهر که ندارد نه آدمی است. هر که این چهار ۱۲ چیز بکمال رسانید، او انسان کامل است.

(۲۴) ای درویش! بعضی استعدادارا خاصیت نام نهاده اند. ۱۵ و می گویند که آدمی هریک خاصیتی دارند، چنان که یکی شعر می گوید و دیگران نمی توانند گفت، و یکی شعر خوب می خواند و دیگران نمی توانند خواند، و یکی اندیشه های راست می کند، و دیگران نمی توانند کرد، و یکی تحصیل علم و یکی تحصیل مال می کند و دیگران نمی توانند کرد، و مانند این جمله را خاصیت نام نهاده اند. ۱۸ و شگ نیست که این جمله باستعداد است، هر یک استعداد چیزی دارند، و آن استعدادارا با خود آورده اند، واستعداد جمله ۲۱

کسبی نیست ، استعداد جمله بخاصیت ازمنه اربعه است . واستعداد اگر چه کسبی نیست اما استعداد تربیت و پرورش زیادت شود ، ۳ واگر تربیت و پرورش نیابد کم شود . چنان که یکی استعداد آن دارد که در بیداری اندرون وی عکس چیز ها زود قبول می کند ، ۶ چنان که هر کس که بنزدیک وی آید ، و آن کس را چیزی در خاطر باشد ، یا در خاطر آید ، در حال عکس آن در اندرون وی پیدا آید . این دو کس می توانند که این استعداد را ۹ بربیاضات و مجاهدات بجایی رسانند که هر چیز که از عالم غیب روانه شود تا باین عالم شهادت آید ، پیش از آن که باین عالم شهادت رسد ، این دو کس را از آن حال خبر شود ، عکس آن ۱۲ چیز که می آید در اندرون ایشان پیدا آید . و آن عکس اگر در خواب پیدا آید ، نامش خواب راست است ؛ واگر در بیداری پیدا آید ، نامش الهام است .

(۲۵) ای درویش ! اگر چه هر فردی از افراد موجودات مظہر صفت این نور است ، اما دو مظہر بغایت قوی افتاده اند ، ۱۵ یکی انسان کبیر و یکی انسان صغیر . انسان کبیر مظہر قدرت است و انسان صغیر مظہر علم است ، یعنی افلاک و انجام و عناصر مظہر قدرت اند و انسان کامل مظہر علم است . واخ اینجاست که عالیان درین عالم آنچنان می توانند بود که افتخرا های گنبد خضرا است .

(۲۶) ای درویش ! گنبد خضرا لوح محفوظ و کتاب خدا است ، ۲۱

هر چه در کتاب خدا نوشته است ، قنای خداست و درین عالم آن ظاهر می شود که در کتاب خدا نوشته است .

۳

### فصل چهارم در بیان تناسب

(۲۷) ای درویش ! چون دانستی که یک نور است که جان عالم است و عالم مالامال این نور است ، اکنون بدان که امتیاز چیزها از یکدیگر بصورت وصفت است ، از جهت آن که یک نور است که جان عالم است ، اما این یک نور صفات بسیار داشت مظاہر هم بسیار می بایست تا صفات این نور تمام ظاهر شود . این نور تجلی کرد و بچندین هزار صورت ظاهر شد : هر صورتی مظہر صفتی شد ، وهر صفتی بصورتی مخصوص گشت تا صفات این نور تمام ظاهر شدند . آن صورت همیشه با آن صفت و آن صفت پیوسته با آن صورت خواهد بود . واژ صورتها هیچ صورتی بکمالتر از صورت انسان نیست ، لا جرم بصفتی مخصوص شد که از صفتها هیچ صفتی بکمالتر از آن صفت نبود ، و آن نطق است . پس انسان بصورت انسانی وبصفت نطق از جمله حیوانات ممتاز شد ، و بعلم و اخلاق از افران خود ممتاز گشت و بکمال رسید .

(۲۸) و دیگر چون دانستی که یک نور است که جان عالم است ، و عالم مالامال این نور است ، و افراد موجودات مظاہر صفات این نور اند ، پس اگر گویند که مائیم که بودیم و مائیم که هستیم و مائیم که باشیم ، راست باشد : واگر گویند که نه

مائیم که بودیم ، و نه مائیم که هستیم ، و نه مائیم که باشیم ،  
هم راست باشد .

(٢٩) و دیگر چون دانستی که یک نور است که جان عالم  
است ، و عالم مالامال این نور است ، و این نور اول و آخر ندارد ،  
و افراد موجودات مظاهر صفات این نور اند ، پس هر صورتی که  
با این عالم آید ، وبصفتی موصوف شود ، و باسمی موصوف گردد ،  
چون این صورت ازین عالم برود ، و صورتی بباید و بهمان صفت موصوف  
شود و بهمان اسم مستعار گردد ، وی آن است از روی تناسب نه  
از روی تناسخ ، از جهت آن که اگر هزار بار از دریا آب  
بر داری و باز در دریا ریزی ، هر نوبت که بر داری همان آب  
باشد از روی تناسب اما نه آن آب باشد از روی حقیقت .

(٣٠) ای درویش ! این تقریر که درین رساله گرده شد ،  
نه سخن اهل حلول است ، و نه سخن اهل اتحاد ، از جهت آن  
که حلول میان دو چیز باشد ، یعنی دو وجود ؛ و اتحاد هم میان  
دو وجود بود . و درین رساله می گوید که وجود یکی بیش نیست ،  
و اثبات یک وجود می گند . پس حلول و اتحاد باطل باشد .

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

(٣١) ای درویش ! صحبت با نیکان دار و صحبت با بدان مدار  
که هر که هر چه یافت از نیکی ، از صحبت نیکان یافت ، و هر  
که هر چه یافت از بدی ، از صحبت بدان یافت . و اگر می

خواهی که آدمی نیک و آدمی بدرابشناسی ، بدان که آدمی نیک آن است که راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بود . و آدمی بد آن است که راست گفتار و راست کردار نباشد ، ۳ و بد اخلاق و آزار رسان بود .

(۳۲) ای درویش ! جهد کن تا راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان شوی ، تا تو از خود ایمن گردی ۶ و دیگران از تو ایمن شوند . هر کجا امن هست ، بهشت است ، و هر کجا امن نیست ، دوزخ است . هیچ نعمتی برابر آن نیست که آدمی بهشتی باشد ، و در بهشت بود . وهیچ محنتی برابر آن نیست که آدمی دوزخی باشد و در دوزخ بود . آدمی راست گفتار و راست کردار ، و نیکو اخلاق و راحت رسان بهشتی است . چون بصحبت راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان رسد ، ۱۲ در بهشت باشد .

(۳۳) ای درویش ! زهی سعادت کسی را که بهشتی است ، وزهی شقاوت کسی را که دوزخی است ، زهی سعادت کسی که ۱۵ چون بصحبت وی رسد ، در بهشت باشد ، وزهی شقاوت کسی که چون بصحبت وی رسد در دوزخ باشد . والحمد لله رب العالمين

**Telegram @eat\_book**

Telegram @eat\_book

رساله بیستم

سخن اهل وحدت در بیان عالم

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3

(۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزیز بن محمد النسفی - که جماعت درویشان - کثیر هم الله - ازین بیچاره درخواست 6 کردند که می باید که بیان کنید که اهل وحدت بیان عالم چون می کنند ، وبنزدیک ایشان عالم علوی وعالم سفلی کدام است ، وآسمان اول وآسمان هفتم کدام است درخواست ایشان را اجابت 9 کردم واز خدای تعالی مدد وباری خواستم تا از خطا وزل نگاه دارد : « آنے علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر ». ۹

## فصل اول

در بیان آنکه عقل وعلم مخصوص بادمی باشد 12

(۲) بدان که - اعزّك الله في الدارين - که ابوتراب نسفی ، که یکی از اهل وحدت است ، چنین می گوید که عقل وعلم 15 جز در آدمی نیست ، وغرض ابوتراب ازین سخن آن است که نفی سخن علماء وحكما می کند ، از جهت آن که علماء وحكما می گویند که افلاک وانجم عقل وعلم وارادت وقدرت دارند ، یعنی هر 18 فلکی عقلی دارد ، نه فلک است ونه عقل دائم در اكتساب علوم

و اقتباس انوار اند ، و حرکات ایشان باختیار است . و علما می گویند که ملائیکه علم دارند ، اما علم ایشان زیادت نمی شود . هر یک آنچه می دانند ، دانش ذاتی ایشان است . وابوتراپ این هر دو سخن را قبول نمی کند ، و نفی این هردو سخن می کند و می گوید که افلاک و انجام و ملائیکه عقل و علم ندارند ، عقل و علم مخصوص است بآدمی . افلاک و انجام و ملائیکه دائم در کار اند ، هر یک عملی دارند و بعمل خود مشغول اند ؛ اما نتوانند که آن عمل نکنند و نتوانند که بغير آن عمل عملی کنند ؛ پس آن عمل بی علم واردات ایشان از ایشان در وجود می آید ، و افلاک و انجام و ملائیکه در عمل خود مجبور اند . افلاک و انجام و ملائیکه مظهر عمل اند و آدمیان مظہر علم اند .

(۳) ای درویش ! حیوانات حس<sup>\*</sup> دارند و مدرک جزویات اند ، و در حرکات اختیار دارند ؛ و آدمی عقل و علم دارد . باقی بغير از حیوانات هیچ چیز دیگر عقل و علم و حس<sup>\*</sup> و اختیار ندارند از موجودات .

(۴) و دیگر ابوتراپ می گوید که افلاک و انجام و عناصر و موالید اینچنین که هستند اینچنین بوده اند ، و اینچنین که هستند خواهند بود : هیچ چیزرا از روی هستی اوّل نیست ، و هیچ چیز را از روی نیستی آخر نیست ؛ یعنی چیز ها می آیند و می روند و صورتی که دارند رها کنند ، و صورت دیگر می کیرند . بعضی چیز ها نمی آیند و نمی روند و صورتی که دارند رها نمی کنند .

وغرض ابوتراب ازین سخن آن است که می‌گوید که امکان ندارد که هست نیست شود ، و نیست هست گردد . نیست همیشه نیست باشد ، وهست همیشه هست باشد . هست شدن و نیست کشتن چیز ها عبارت از آن است که مفردات مرگب می‌شوند و باز مرگب مفردات می‌گردد ، واژ عالم قوت اعراض بعالم فعل می‌آیند و باز از عالم فعل بعالم قوت باز می‌گردند ، و بسبب ترکیب مزاج پیدا می‌آید و در مزاج بسبب تسویه روح ظاهر می‌شود . و باین واسطه مركبات مستعد ترقی می‌گردد .

## فصل دوم

### در بیان مزاج و تسویه

(۵) بدان که چون عناصر و طبایع چنان که شرط آن است با یکدیگر بیامیزند ، البته از آن میان چیزی متشابه الاجزا پیدا آید ، آن چیز متشابه الاجزارا مزاج می‌گویند .

(۶) چون معنی مزاج را دانستی ، اکنون بدان که معنی تسویه برابر کردن است ، و معنی مساوات برابری . در هر مزاجی که اجزاء عناصر و طبایع برابر باشند ، و در میان آن اجزا مساوات بود ، آن مزاج معتدل باشد ، و آن مزاج مستوی بود و مزاج معتدل بی باید که تا شایسته صورت انسانی گردد ، و مزاج مستوی می باید که تا قابل روح انسانی شود ، و در هر مزاجی که اجزای عناصر و طبایع برابر نباشد ، و در میان آن اجزا مساوات نبود ، آن مزاج غیر معتدل باشد ، و آن مزاج غیر مستوی بود . تسویه

بحقیقت استعداد است ، یعنی قبول روح . و معنی استعداد این است که گفته شد . و مزاج غیر معتدل از سه حال بیرون نباشد ، یا قریب باشد باعتدال یا بعید بود از اعتدال ، یا متوسط باشد میان ۳ قرب و بعد . آنچه بعید بودند ، مزاج معدن شدند و روح معدنی پیدا آمد ؛ و آنچه متوسط بودند ، مزاج نبات شدند و روح نباتی پیدا آمد ؛ و آنچه قریب بودند ، مزاج حیوان شدند و روح حیوانی ۶ پیدا آمد . و انسان یک نوع است از انواع حیوان . پس از مزاج آنچه بغايت قریب بودند باعتدال ، مزاج انسان شد و روح انسانی پیدا آمد . و این مزاج را معتدل می‌گویند ، از جهت آن که ۹ بغايت تزديك است باعتدال . پس مزاج انسان معتدل آمد بنسبت .

(۴) چون این مقدمات را معلوم کردی ، اکنون بدان که معتدل حقیقی را وجود نیست ، از جهت آن که مکان معتدل ۱۲ و غذای معتدل نیست . واگر مزاج معتدل بودی ، و مکان معتدل و غذای معتدل یافته ، آن مزاج هم باقی بودی واستعداد هر دو داشتی ، یعنی استعداد بقا واستعداد ترقی از جهت آن که ۱۵ مفرادات استعداد بقا دارند اما استعداد ترقی ندارند ؛ و مرگبات استعداد ترقی دارند ، اما استعداد بقا ندارند ، از جهت آن که در مرگبات اضداد جمع اند ، و اسبابی که مزاج را منحرف می ۱۸ گرداند ، بسیار اند ؛ و ممکن است که ساعه فساعة بسبی از اسباب مزاج منحرف شود و یکی از اضداد غالب آید یا مغلوب شود ، آن ۲۱ ترکیب خراب گردد ، اگر در آن حال که مزاج منحرف

می شود ، اتفاق حسن دست دهد و آن مزاج باز باصل خود باز گردد ،  
و آن مزاج روزی چند دیگر باقی ماند و اگر میسر نشود ، و آن  
مزاج باصل خود باز نگردد ، و فساد ظاهر شود ، و خرابی پیدا  
آید ، تا بعجای رسد که هر یک باصل خود باز گردد ، و آن  
مزاج نماند ، گویند که آن چیز نماند . راست می گویند ، یعنی  
مرگب نماند ، مفردات شدند .

(۸) ای درویش ! اگر کسی را مزاج درست و سلیم باشد ،  
و آفتی نرسد ، ممکن است که تا بصد و بیست سال باقی ماند ،  
و این را اجل مستقیم می گویند ؛ و اگر آفت رسد ، در آن وقت  
که آفت رسد ، آن مزاج خراب شود ، آنرا اجل قضا می خوانند .  
و در افلاک و انجام مفردات اند ، این خللها نیست ، لا جرم از حال  
نمی گردند ، و صورتی که دارند رها نمی کنند . واژین جهت  
افلاک و انجام را عالم بقا و نبات می گویند ، و عنصر و طبایع و معدن  
ونبات و حیوان را عالم کون و فساد می خوانند .

(۹) ای درویش ! هر چند که ازین درخت بالاتر می آید ،  
نازکتر می شود و شریفتر و لطیفتر می گردد ، و چون نازکتر می شود ،  
آفت پذیر می شود ، یعنی ابوتراب نسفی می گوید که تمام  
موجودات یک درخت است ، و فلك اول ، که فلك الافلاک است ،  
محیط موجودات است ، و ساده و بی نقش است ، زمین این درخت  
است ، و فلك دوم ، که فلك ثابتات است ، بین این درخت  
است ، و هفت آسمان ، که هر یک کوکبی سیاره دارند ، ساق

این درخت است . زحل که از ما دورتر است ، زیر تر است و بر آسمان اوّل است ، و قمر که بما نزدیک تر است ، بالاتر است ۳ و بر آسمان هفتم است ، یعنی هر چیز که بما نزدیکتر است ، بالاتر است ؛ و هر چیز که از ما دورتر است ، زیرتر است . و عنصر طبایع چهار کانه شاخهای این درخت اند ؛ و معدن و نبات و حیوان برگ و گل و میوه این درخت اند . پس از آنجا که زمین این ۶ درخت است ، تا باینجا که میوه درخت است ، هر چند بالاتر می آید ، نازکتر می شود و شریفتر و لطیفتر می گردد . چون مراتب این درخت را دانستی ، اکنون بدان که میوه بر سر درخت باشد ، ۹ وزده و خلاصه درخت بود ، و شریفتر و لطیفتر از درخت باشد ، واز درخت هر چیز که بعیوه نزدیکتر باشد ، بالاتر و شریفتر و لطیفتر بود .

۱۰) ای درویش ! بینزدیک ابوتراب افلاک و انجام عالم سفلی اند ، و عنصر و طبایع و معدن و نبات و حیوان عالم علوی اند . و این چنین می باید که باشد ، از جهت آن که زده و خلاصه موجودات هائیم ، جای ما می باید که بالای همه باشد ؛ و هر چیز که بما نزدیکتر بود ، بالاتر و شریفتر و لطیفتر باشد . و از اینجا گفته اند که افلاک و انجام لوح محفوظ و کتاب خدای اند ، و همه چیز در ۱۵ کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشک گشته است . و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم آن ظاهر خواهد شد . و شک نیست که این چنین باشد ، از جهت آن که هر چیز که ۲۱

در بین و شاخ درخت باشد ، البته بر شاخهای درخت آن ظاهر شود ، و امکان ندارد که چیزی که در بین و ساق درخت نباشد ، بر شاخهای درخت ظاهر شود . 3

### فصل سوم

#### در بیان آنکه وجود از خود است

(۱۱) بدان که ابوتراب می گوید که این درخت را بین از خود است ، و ساق از خود است ، و شاخ از خود است ، و برگ از خود است ، و گل از خود است ، و میوه از خود است ، و خورنده از خود است ، و باغبان از خود است ، و زمین از خود است ، و آب از خود است ، و هوا از خود است ، و آفتاب از خود است ، و صحت و حیوة و ممات از خود است ، و مملک و ملکوت و جبروت از خود است ، و همه با خود دارد ، و همه از خود دارد . و این درخت همه است ، و همه این درخت است . این است سخن اهل وحدت در بیان عالم و عالمیان . 12

### فصل چهارم

#### در خاتمه بیست رساله

(۱۲) ای درویش ! بیست رساله تمام شد ، و درین بیست رساله 18 سخن بسیار گفته آمد . و این کمان مبر که این سخنان من گفته ام ، و بغير از من کسی دیگر نگفته است ؛ و این مپندار که اینها من دانسته ام ، و بغير از من کسی دیگر ندانسته است ، 21 که هیچ سخنی از تو ، وهیچ علمی از تو ، وهیچ عملی از تو

بعهان نیاید ، از جهت آن که هیچ سخن نگفته نمانده است ،  
جمله گفته اند و می گویند : وهیچ علم نا دانسته نمانده است ،  
جمله دانسته اند و می دانند وهیچ عملی ناکرده نمانده است ، جمله  
کرده اند و می کنند . واز اینجا گفته اند که هر چه هست ،  
بوده است و خواهد بود ؛ و هر چه نیست ، نبوده است و نخواهد  
بود .

(۱۳) ای درویش ! چون نیک تأقل کردم ، اصل خلاف آدمیان  
سه چیز دیدم : و چندین هزار سال است نا این خلاف در میان  
آدمیان بوده است و خواهد بود ؛ یکی آن که بعضی می گویند و  
که عالم اول و آخر دارد ؛ واين طایفه علماء اند . دوم آن که  
بعضی می گویند که عالم اول دارد و آخر ندارد ؛ واين  
طایفه حکما اند . سوم آن که بعضی می گویند که عالم اول  
و آخر ندارد ، واين چنین که هست ، همیشه این چنین بوده .  
است و پیوسته این چنین خواهد بود ؛ واين طایفه اهل وحدت اند .  
و دیگر چون نیک تأقل کردم ، بیقین دانستم که این 15  
خلاف از میان علماء و حکماء هرگز بر نخیزد . واين علم بخواندن  
کتب و بیحث و مناظره ایشان را معلوم نشود و روشن نگردد ، از  
جهت آن که این علم نصیب اهل کشف است ، واين معرفت 18  
نصیب اهل ذوق است . هر که شکر ندیده باشد ، هر چند  
که با وی گویند ، بحقیقت نداند که صورت شکر چون است ؟  
و هر که شکر نخورده باشد ، هر چند با وی گویند ، بحقیقت 21

نداند که طعم شکر چون است .

(۱۴) ای درویش ! بحقایق چیزها اهل کشف رسیدند ، و چیز هارا کماهی اهل کشف دیدند و دانستند ، باقی جمله در خواب اند ، و در خواب می بینند ، و در خواب با یکدیگر حکایات می کنند .

(۱۵) ای درویش ! اگر نمی توانی که سالهای بسیار بریاضات و مجاھدات مشغول باشی ، از اول عمر تا آخر عمر در صحبت دانایان ثبات نمای تا بمقام کشف رسی واز اهل ذوق گردی ، و حقایق چیز هارا کما هی بدانی و بینی . باری ! این نصیحت از من قبول کن ، و باین نصیحت کار کن تا رستگار شوی .

### فصل پنجم در بیان نصیحت

(۱۶) بدان که دانایان این عالم را بدریا و احوال این عالم را بموج دریا تشبیه کرده اند ؛ و بآن می ماند ، از جهت آن که هر زمان صورتی پیدا می آید ، و هر زمان نقشی ظاهر می شود ، و هیچ یک را بقا و ثبات نمی باشد . صورت اول هنوز تمام نشده واستقامت نیافته ، که صورتی دیگر آمد ، و آن صورتهای اول را محو گردانید . وبعضاً احوال این عالم را بچیز ها که در خواب می بینند هم تشبیه کرده اند ، و بآن هم می ماند ، از جهت آن که چیز ها می نماید ، و مردم با آن فریفته هی شوند ، و دل بر آن چیز ها می نهند ، و در ساعتی دیگر آن چیز هارا نمی بینند و بآتش فراق می سوزند .

(۱۷) ای درویش ! شک نیست که این چنین است که دانایان  
کفته اند . واين چنین بوده است ، واين چنین خواهد بود . اما با  
وجود آن که اين چنین است ، هر چند که می آيند ، بسته اين 3  
عالم می شوند ، و باين عالم فريقيه می گردند ، و باين واسطه در  
بلا ها وقته ها می افتد ، و بعد ابهای گوناگون گرفتار می شوند ،  
واباشهای معنوی می سوزند . وبعضی در آتش حسد می گدازند ، 6  
وبعضی در آتش بايست می نالند و فریاد می کنند ، ونمی دانند  
که در خواب اند ، واين هم در خواب می بینند « الناس نیام فازا  
ماتوا انتبهوا » . 9

(۱۸) ای درویش ! نصیحت تو این مقدار بیش نیست ، که  
سبب جمله بلا ها وقته ها وعذابهای گوناگون دوستی دنیا است .

(۱۹) ای درویش ! اين سخن نه تنها با تو می گويم ، با خود 12  
هم می گويم که اگر چه احوال اين عالم ثباتی ندارد ، اما چون  
بوی فريقيه می شويم واگر نمی شويم ، احتياج باين عالم داريم ،  
وبواسطة احتياج با ناجنسان هم صحبت می باید بود ، وبا بي 15  
خبران دست در کاسه می باید کرد ، تحمل همه چيز ها می توان  
کردن ، اما تحمل آن نمی توان کرد که با ناجنسان صحبت می باید  
داشت ، وبا بي خبران دست در کاسه می باید کرد . چه بودي 18  
اگر نبودمی !

(۲۰) ای درویش ! چون بوديم بزير کي بدر می باید برد ،  
وجهد آن ، می باید کرد تا بسلامت بگذريم ودر قته ئی از قته ها 21

وآفتهای این عالم نیقیم ، که عالم پر از بلا وقته است !  
 وپر از عذاب ومحنت است : وبا وجود این همه بلا وقته پر از  
 3 خرس وخوک است ، وپر از گرگ وپلنگ است ، وپر از هار  
 وکژدم است ، وبا اینان صحبت می باید داشت ، وروز وشب  
 هم صحبت ایشان می باید بود ، بلکه شب وروز خدمت ایشان می باید  
 6 کرد ، ومحکوم ایشان می باید بود . نه حق بدست من است که  
 می گویم چه بودی اگر نبودمی ! چه سود ازین فریاد واژین ناله ،  
 وچه فایده ازین دراز کشیدن وسیار گفتن . چون بودیم ، تن در  
 9 می باید داد وراضی و تسليم می باید شد ،

(۲۱) ای درویش ! هر که را خواهی که بدانی که ازین  
 مراتب بهایم گذشته ، و بمربّع انسانی رسیده ، ودر مرتبه انسانی  
 12 بعلم واخلاق آراسته شده است ، واین عالم را چنان که این عالم  
 است شناخته وبوی از خدای یافته است ، اورا چهار علامت است ،  
 اول ترک ، دوم عزلت ، سوم قناعت ، چهارم خمول . هر که این  
 15 چهار چیز دارد واین چهار چیز می خواهد ، ودر بند آن است  
 که این چهار چیزرا بکمال رساند ، بیقین می دان که دانا  
 وآزاد است : که بی دانش و آزادی این چهار چیزرا ملک خود  
 18 نتواند گردانید .

(۲۲) ای درویش ! سالک وطالب را باید که چهار چیز باشد ،  
 که بی این چهار چیز سلوک میّر نشود : کم خوردن ، وکم  
 گفتن ، وکم خفتن وصحبت دانا . وکامل مکمل را باید که چهار

چیز دیگر باشد، که بی این چهار چیز کمال نباشد و تکمیل نتوان کردن: افعال نیک، واقوال نیک، و اخلاق نیک و معارف. و کامل آزادرا باید که چهار چیز دیگر باشد؛ ترک، و عزلت، و قناعت و خمول.

(۲۳) ای درویش، آدمی چون بکمال رسید، بعد از کمال بعضی بتکمیل دیگران مشغول می شوند، و بعضی آزاد و فارغ می باشند. کار آزادی و فراغت دارد، آزادان پادشاه اند.

(۲۴) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم! دانای آزاد سر موجودات است، موجودات بیکبار جمله تحت نظر وی اند.

هر یکرا بجای خود می بیند، و هر یکرا در مرتبه خود می شناسد، و با هیچ کس و با هیچ چیز جنگ ندارد، و با همه بصلح است، و از همه آزاد و فارغ است، و جمله را معذور می دارد، اما از مخالف می گریزد و با موافق می آمیزد. و علامت دانای آزاد این چهار چیز است که گفته شد. و هر که این چهار چیز را ندارد ولی خواهد، یعنی خمول نمی خواهد و شهرت می طلبد، و قناعت نمی خواهد و تنعم می طلبد. و ترک عزلت نمی خواهد و مال و جاه می طلبد، و اختلاط خلق جوید، علامت این است که خود را نداسته است، و هم صحبتان را نشاخته است، و این عالم‌ها چنان که این عالم است ندیده است، و بوئی از خدا نیافته است در ظلمات است، و بعد ابهای سخت گرفتار است، و هیچ نور ندارد، از جهت آن که بایست شهرت ظلمت و عذاب سخت است؛ و بایست تنعم هم

ظلمت است وعذاب سخت است : « او كظلمات في بحر نجى يغشيه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكدر يريها ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور ». 3  
 (٢٥) اي درویش ! هر که را ذرّة نور باشد ، اعتماد بر مال وجاه این عالم بی ثبات نکند ، وبعمارت این عالم مشغول نشود . 6  
 پس هر که اعتماد می کند وبعمارت مشغول می شود ، از آن است که در تاریکی جهل مانده است ، ونور عقل وی پوشیده است ، ونمی داند که احوال این عالم همچون خواب است که می بینند ، وهمچون سراب است که می نماید : « والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظان ماء حتى اذا جاءه لم يجعله شيئاً ووجد الله عنده فوقيه حسابه والله سريع الحساب ». 9  
 12 والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رساله بیستم

**Telegram @eat\_book**

## رساله ييست ويکم

در ييان ذات ونفس ووجه

ودور ييان صفت واسم و فعل

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين !

(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزيز بن محمد النسفي ، که جماعت درويشان - کثیر هم الله . ازین بیچاره درخواست کردند که می باید که در بیان ذات ونفس ووجه ، ودر بیان صفت واسم و فعل رساله‌ئی جمع کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد وباری خواستم تا از خطا وزلل نکاه دارد « اته على ما يشاء قادر وبالاجابة جدير » .

### فصل اول

#### در بیان ذات ووجه

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که هر فردی از افراد مرگب ، وهر فردی از افراد بسيط مجازی ، وهر فردی از افراد حقيقي ذات ووجه ونفس دارند ، وصفات واسامي وافعال دارند . ابتدا از افراد مرگبات کنیم .

(۳) ای درویش ! هر فردی از افراد موالید ذات ونفس ووجه دارند ، وصفات واسامي وافعال دارند ، وصورت جامعه وصورت متفرقه دارند ، جمله هشت چيز می شوند .

(۴) ای درویش ! صورت جامعه هر چیز مخصوص است بذات آن چیز ، صورت متفرقه هر چیز مخصوص است بوجه آن چیز ، وصفات هر چیز مخصوص اند بذات آن چیز ، واسمی هر چیز مخصوص اند بوجه آن چیز ، وفعال هر چیز مخصوص اند بنفس آن چیز واین سخن ترا جز بمثالی معلوم نشد . بدان که درخت گندم ذات ووجه ونفس دارد ، وصفات واسمی وفعال دارد ، صورت جامعه وصورت متفرقه دارد .

(۵) ای درویش ! مزاج وحبه وبيضه ونطفه هر چهار مرتبه ذات دارند ، وذات مواليد اند . وذات مواليد بيش از يين نيستند . وامكان ندارد که مواليد بي اين چهار چيز موجود شوند . هر يك بروزخی اند میان عالم تفرید وعالم ترکیب . مفرداترا باين برآزخ می باید آمد ، واژین برآزخ می باید گذشت تا بعالم ترکیب رسند . واين چهار چيز هر يك جوهر اول بعضی از مواليد اند ، وهر يك از اين چهار چيز را بچهار نام خوانده اند ، كتاب خدای ، ولوح محفوظ ، وعالم جبروت ، ودوات گفته اند . واين جمله نامهای عالم اجمال است ، وذات از عالم اجمال است ، بلکه خود عالم اجمال است ، ووجه از عالم تفصیل است ، بل که خود عالم تفصیل است . وذات وجه را كتاب خدای هم می گویند ، اما ذات كتاب مجمل است ، ووجه كتاب مفصل است وهر چيز که در كتاب مجمل نوشته باشد ، در كتاب مفصل آن چيز پیدا خواهد آمد ، وهر چيز که در كتاب مجمل نوشته باشد ، در كتاب مفصل پیدا نماید . آنچه در كتاب مجمل نوشته است ، قضای

خدای است؛ و آنچه در کتاب مفصل بیدا می‌آید، قدر خدای است.  
پس قضا در مرتبه ذات است، وقدر در مرتبه وجه است.

(۶) تاسخن دراز نشود واز مقصود باز نماییم، بدان که این 3  
چهار چیز چهار دوات اند، و هر دواتی کاتب ولوح و قلم باخود دارند،  
واز خرد دارند. طبیعت قلم موالید است، و این قلم همیشه در کتابت 6  
است، و این چندین کلمات که نوشته و خواهد نوشته، جمله ازین  
چهار دوات می‌نویسد، و خود می‌نویسد، واخود می‌نویسد، و بر خود  
می‌نویسد. هر یک آنچه مالا بد ایشان است تا بکمال خود رستد، باخود 9  
دارند واز خود دارند. و دیگر بدان که این قلم اگر چه هرگز خشک  
نشد، و خواهد نوشته، و همیشه در کتابت است، اما از هیچ دواتی دو بار  
مداد برنداشت، وهیچ کلمه را دو بار ننوشت، وهیچ قلمی دو کلمه را 12  
ننوشت، و این کلمات هرگز با آخر و نهایت فرسیده است و نرسد «قل  
لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی  
ولو جثنا بمثله مداداً».

(۷) ای درویش! موالید آبا و امهات اند، و تجلیات آبا 15  
و امهات نهایت ندارند و با آن که نهایت ندارند، مکرر نیستند. اگر  
مفردات را آبا و امهات گویی، مرکبات اولاد اند، و اگر مفردات را  
نویسنده‌گان گویی، مرکبات کلمات اند. هر چند می‌خواهم که سخن 18  
دراز نشود، بی اختیار من دراز می‌شود. غرض ما بیان ذات و وجه  
ونفس بود.

## فصل دوم

### در بیان ذات و وجه و نفس

- (۸) بدان که تخم گندم چون در زمین انداختند، آن تخم ذات درخت گندم است. و چون درخت گندم از عالم اجمال بعالی تفصیل آید و بنهاست خود رسد، آن نهایت درخت گندم وجه درخت گندم است؛ و مجموع هر دو مرتبه نفس درخت گندم است؛ پس درخت گندم را سه مرتبه آمد، مرتبه ذات و مرتبه وجه و مرتبه نفس. چون ذات وجه و نفس درخت گندم را دانستی، اکنون بدان که صورت جامعه صورت ذات است، از جهت آن که هر چیز که در درخت گندم پیدا خواهد آمد، از ساق، و شاخ، و برگ، و گل، و میوه، آن جمله در ذات درخت گندم جمع اند و پوشیده و مجمل اند. صورت متفرقه صورت وجه است، از جهت آن که هر چیز که در ذات درخت گندم جمع بودند، و پوشیده و مجمل بودند، اکنون در مرتبه وجه آن جمله ظاهر شدند و متفرق و منفصل گشتند. پس تقدیر همه چیز در مرتبه ذات کرده اند؛ و اندازه همه چیز در مرتبه ذات معین گردانیده اند؛ اما جمله مجمل بودند، نه مفصل و جمله پوشیده بودند، نه ظاهر. در مرتبه وجه آن جمله از اجمال بتفصیل آمدند، و آنچه پوشیده بودند، ظاهر گشتند. ولزین جهت مرتبه ذات را لیلة القدر، ولیلة الجمعة می گویند، و مرتبه وجه را يوم القيمة، و يوم الجمعة و يوم الفصل، و يوم البعث می خوانند.
- (۹) چون صورت جامعه صورت متفرقه را دانستی، اکنون بدان

که صفات درخت گندم در مرتبه ذات اند ، واسمی درخت گندم در مرتبه وجه اند ، وفعال درخت گندم در مرتبه نفس اند ، از جهت آن که صفت صلاحیت است ، واسم علامت است ، و فعل خاصیت است .

(۱۰) ای درویش ! تخم درخت گندم صلاحیت آن داشت که از وی نشو ونما ظاهر شود وصلاحیت آن داشت که از وی ساق ، وشاخ ، وبرگ و گل و میوه پیدا آید . صلاحیت این چیزها وصلاحیت هر چه دارد صفات اند ، ودر مرتبه ذات اند . وساق ، وشاخ ، وبرگ ، و گل و میوه ، چون از مرتبه اجمال بمرتبه تفصیل آمدند ، واز یکدیگر جدا گشتند ، هر یک علامانی خاص دارند که با آن علامت از یکدیگر ممتاز می شوند . این علامات اسمی اند ودر مرتبه وجه اند ، وآنچه از مجموع هر دو مرتبه حاصل است ، افعال اند ودر مرتبه نفس اند ، از جهت آن که بینخ ، وساق ، وشاخ ، وبرگ ، و گل ، و میوه هر یک فعلی دارند ، واین افعال جمله در مرتبه نفس اند .

### فصل سوم

#### در بیان اسم وصفت

15

(۱۱) بدان که اسمی دو قسم اند ، یکی اسم حقیقی ، ویکی اسم مجازی . اسم حقیقی هر چیز علامت حقیقی آن چیز است که با آن چیز همراه است ، و آن چیزرا از دیگر چیزها ممتاز می گرداند . واسم مجازی هر چیز علامت مجازی آن چیز است که با آن چیز همراه نیست ، و دیگران بر وی نهاده اند . واسم مجازی هر چیز اسم علم آن چیز است . پس این خلاف که میان علماء افتاده است که اسم

عین مسمی است یا غیر مسمی ، از این جهت است . آن کس که می گوید که اسم عین مسمی است ، اسم حقیقی می خواند ؛ و شک نیست که اسم حقیقی عین مسمی است . و آن کس که می گوید که اسم غیر مسمی است ، اسم مجازی می خواند ؛ و شک نیست که اسم مجازی غیر مسمی است .

(۱۲) و دیگر بدان که صفات هم بر دو قسم اند ، یکی صفت حقيقی و یکی صفت مجازی . صفت حقیقی هر چیز صلاحیت آن چیز است که با آن چیز همراه است ، و مظاهر ذات است . و صفت مجازی هر چیز عرض آن چیز است که بسبیبی از اسباب برآن چیز عارض شده است و با آن چیز همراه نیست ، و مظاهر ذات نیست . ازین جهت این قسم را اعراض می گویند . پس آن کس که می گوید که صفت عین موصوف است ، صفت حقیقی می خواند ؛ و شک نیست که صفت حقیقی عین موصوف است . و آن کس که می گوید که صفت غیر موصوف است ، صفت مجازی می خواند ؛ و شک نیست که صفت مجازی غیر موصوف است . و این چنین که در درخت گندم ۱۵ دانستی ، در جمله افراد موالید همچنین می دان .

#### فصل چهارم

##### در بیان وجود بسیط

(۱۳) بدان که ذات و وجه و نفس مرکب دیگر است . و ذات و وجه و نفس بسیط دیگر . و بسیط دو قسم است ، بسیط حقیقی و بسیط مجازی . و در هر دو قسم نه همچون مرگ است . و نظر تیزبین و باریک بین ۲۱

می باید تا ذات ووجه ونفس بسيطرها در یابد . آنچه گفتیم جمله در مرگبات بود . یک نظر دیگر در بسیط مجازی بگوییم ، آن کاه یان ذات ووجه ونفس احمد حقیقی کنیم .

(۱۴) ای درویش ! آب بسیط مجازی است ، وذات ووجه ونفس دارد . نظر بهشتی آب دیگر است ، ونظر آن که آب عام است تمام باترا دیگر است ، ونظر مجموع هر دو مرتبه دیگر است . چون این سه مرتبه را دانستی ، اکنون بدان که هشتی آب ذات آب است ، وعموم آب جمله باتراترا وجه است ، ومجموع هر دو مرتبه نفس آب است . چون ذات ووجه ونفس آبرا دانستی ، اکنون بدان که صفات آب در مرتبه ذات اند واسامی آب در مرتبه وجه اند ، وافعال آب در مرتبه نفس اند .

(۱۵) ای درویش ! آب صلاحیت بسیار چیزها دارد ، که باتات واشجار مختلفه وکلها ومیوه‌های متنوع پیدا آیند واز عالم اجمال بعالمند تفصیل رساند . هر یکی را علامتی خاص هست که آن علامت از یک دیگر ممتاز می شوند . آن علامت اسامی اند ، ودر مرتبه وجه اند .

(۱۶) ای درویش ! آب دو عالم دارد ، یکی عالم اجمال ویکی عالم تفصیل . عالم اجمال ذات است ، وصفات آب درین مرتبه اند . آبرا با هر نباتی ملاقاتی خاص هست ، وطريق خاص هست ، وروئی خاص هست ، آن روی را وجه آب می گویند ، ووجه صورت متفرقه دارد . پس تو بهر نباتی که روی آوری ، روی بوجه آن آورده

باشی . تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم ! آمدیم بمقصود سخن .

۱۷) ای درویش ! وجود خدای تعالی در مکان وجهت نیست ،  
فوق وتحت وینین ویسار ویش وپس ندارد ، از جهت آن که  
وجود خدای تعالی نوری است نا محدود ونا متناهی وبحری است  
بی پایان وبی کران . اول وآخر وحدّ ونهایت واجزا وترکیب  
ندارد ، وقابل تغییر وتبديل ، وقابل فنا وعدم ، وقابل تجزی و تقسیم  
نیست ، احد حقيقی است ودر ذات وی بهیج نوع کثرت نیست .

۱۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که این  
نور ، که احد حقيقی است ، ونا محدود ونا متناهی است ، ذات ووجه  
ونفس دارد ، وصفات واسامی و افعال دارد . وصفات این نور در مرتبه  
ذات اند ، واسامی این نور در مرتبه وجه اند ، واعمال این نور در  
مرتبه نفس اند .

۱۹) بدان که نظر بهستی این نور دیگر است ، ونظر بآن  
که این نور عام است تمام موجودات را دیگر است ، ونظر بهستی  
و عموم این نور دیگر است . چون این سه نظر را دانستی ، اکنون  
بدان که هستی این نور ذات این نور است ، وعموم این نور تمام  
موجودات را وجه این نور است ، ومجموع این هردو مرتبه نفس این نور  
است .

۲۰) ای درویش ! چون دانستی که این نور عام است تمام  
موجودات را ، وبقاء موجودات ازین نور است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات

3 موجودات نیست که خدای بذات آن نیست ، و بر آن محیط نیست ،  
واز آن آگاه نیست . این عموم واين احاطت را وجه اين نور می گويند .  
پس تو بهر چيز که روی آري ، روی وجه اين نور آورده باشی :  
« فاينما تولوا فتم وجه الله » « كل شئ هالك الا وجهه » .

6 (۲۱) اي درويش ! هر که هر چيز را که می پرستد خدای را  
است ، از جهت آن که هر کس روئي بهر چيز که آورده  
است ، روی وجه خدا آورده است . و آن چيز فاني است ، وجه  
خدا باقی است : « كل من عليها فان ويقى وجه ربک ذو الجلال  
والاكرام » . رسول - عليه السلام - با مشرکان می گفت که شما  
يک خدارا می پرستيد ، مشرکان را عجب می آمد ، می گفتند :  
« اجعل الله الها واحداً ان هذا لشيء عجب »

12 (۲۲) اي درويش ! خدای می فرماید که من جن و انس را نيافریدم  
اولاً از جهت آن تا مرا پيرستند : « وما خلقت الجن والانس الا  
ليعبدون » و گفت خدای خلاف نباشد . پس بيقين بدان که هر که  
هر چيز را که می پرستد ، خدای را می پرستد ، و امكان ندارد که  
کسی بغیر خدای چيزی دیگر را تواند پرستید . و اين سخن بغايت  
خوب است : هر که در يابد ، کارهای دشوار بر وي آسان شود و درهای  
علم بروی گشاده گردد ، و با خلق عالم صلح کند ، و از اعتراض و انکار  
آزاد آيد .

18 (۲۳) اي درويش ! هر که وجه خدای رسید ، وجه خدای را  
21 دید خدا می پرستد اما مشرك است : « وما يومن اكثراهم بالله الا وهم

مشر کون »؛ وهمه روز با مردم بجنگ است، ودر اعتراض وانکار است. وهر که از وجه خدای بگذشت، وبدات خدای رسید، وذات خدای را دید، هم خدای می پرسند، اما موّحد است، واز اعتراض وانکار آزاد است، وبا خلق عالم بصلح است.

### فصل پنجم

#### در بیان مشکله

6

(۲۴) بدان که چنان که نور ذات ووجه ونفس دارد، وصفات واسامی وافعال دارد، ومشکله نور هم ذات ووجه ونفس دارد، وصفات واسامی وافعال دارد، وچنان که صفات نور در مرتبه ذات اند، واسامی در مرتبه وجه اند، وافعال در مرتبه نفس اند.

(۲۵) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که اسامی وافعال این نور بی مشکله ظاهر نمی شوند، واسامی وافعال مشکله هم بی نور ظاهر نمی شوند، هر دو با هم ظاهر می شوند. وچنین می باید که باشد، از جهت آن که نور از جهتی وقایه مشکله است، ومشکله از جهتی وقایه نور است. پس نور بی وقایه چون ظاهر شود، ومشکله بی وقایه چون پیدا آید؟ ذات ووجه ونفس با یکدیگر اند: « وهو معکم اینما کنتم » « ان الذين يباعونك ائما يباعون الله ». واسامی وافعال هردو با یکدیگر اند « وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی » « كنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً بی یسمع وبی یبصر و بی یبطش وبی ینطق ».

## فصل ششم

## در بیان نور

(۲۶) ای درویش ! باین بحر محیط و باین نور نا محدود ونا  
 متناهی می باید رسید و این نور را می باید دید ، واژین نور در عالم  
 نگاه می باید کرد تا از شرک خلاص یابی . و حلول و اتحاد باطل ،  
 شود ، و اعتراض و انکار بر خیزد ، و با خلق عالم صلح پیدا آید ،  
 از جهت آن که چون باین نور رسی ، و این نور را بهبینی ، بیفین  
 بدانی و بهبینی که قوام عالم و دارای موجودات اوست ، وهیچ ذرّه‌ئی  
 از ذرات موجودات نیست که خدای بذات با آن نیست ، و بر آن  
 محیط نیست ، واز آن آگاه نیست ، واز آن مرتبه کویا نیست .  
 تمام موجودات در جنب عظمت وی مانند فطره و بحر است ، بلکه از  
 قطربه کمتر ، از جهت آن که تمام موجودات متناهی اند ، و ذات  
 وی نا متناهی است ؛ و متناهی را با نا متناهی بھیج وجه نسبت  
 نتوان کردن . افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات وی اند ،  
 و صفات وی ازین جمله ظاهر شده اند . پس هر کس روی بھر چیز  
 که آورده است ، روی بوی آورده است ، اگر چه آن کس  
 نمی داند . و هر که هر چیزرا که می پرستد ، وی را می پرستد ،  
 اگر چه آن کس خبر ندارد . شیخ این بیچاره می فرمود که  
 من باین نور رسیدم ، و این نور را دیدم . نوری بود نا محدود  
 و نا متناهی ، و بحری بود بی پایان و بی کران . فوق و تحت و بین و بی سار  
 و پیش و پس نداشت . در آن نور حیران بماندم . خواب ، و خورد ، و دخل

و خرج از من برفت و نمی توانستم کرد . با عزیزی حکایت کردم که حال من چنین است فرمود که برو ، واخ خرمن گاه کسی مشتی گاه بی اجازت خداوند بر دار . بر قتم ویر داشتم : آن نور را ۳ ندیدم . این بیچاره با شیخ گفت که یا شیخ ، پیش من آن است که این نور را بچشم سر نتوان دیدن بچشم سر توان دیدن ، از جهت آن که این نور محسوس نیست . شیخ فرمود : « یا ۶ عزیز ! پیش من آن است که این نور را هم بچشم سر ، هم بچشم سر توان دیدن ». گفتم : « یا شیخ ! هر که باین دریای نور رسیده باشد ، علامت آن باشد که درین دریای نور غرق شود ، من بعد هر گز ۹ خود را نبیند ، همه این دریای نور را بینند » شیخ فرمود : « مشاهده دائم نباشد » . گفتم : « یا شیخ ! مشاهده دیگر است و معاینه دیگر » . گفت : « مشاهده دائم نباشد ، اما معاینه دائم ۱۲ باشد » .

### فصل هفتم

#### دو بیان رسیدن باین نور

۲۷) ای درویش ! باین نور نامحدود و نامتناهی رسیدن ، و این بحر بی کران و بی پایان دیدن کاری بغايت مشكل است ، و دشوار است ، و مقامی بغايت بلند است . ریاضات و مجاهدات بسیار باید ۱۸ کشید ، و در ریاضات و مجاهدات سالهای بسیار ثبات می باید نمود تا این مقام روی نماید ، نه چنان که چند روز ریاضت کشد و چند روز دیگر فرو گذارد ، و با سر کار خود رود ، چنان که عادت اهل ۲۱

روزگار است ، که از چنین ریاضت کاری بر نیاید و چیزی نگشاید .

(۲۸) ای درویش ! اکر همت کاری داری ، وکاری خواهی کردن ،  
اول ترک ما سوی باید کرد ، و بتان درهم باید شکست ، و یک  
جهت و یک قبله باید شد ، و جمعیت و فراغت حاصل باید کرد . آنگاه  
در صحبت دانائی سالهای بسیار در ریاضات و مجاہدات ثبات باید نمود ،  
تا اول آبگینه بدن تو پاک و صافی گردد ، و شفاف و عکس پذیر شود .  
چنان که آبگینه ؑ که پاک و صافی باشد ، وی را باز شناسند از  
آنچه در وی بوده ، آبگینه بدن تو می باید که هم چنین باش  
ریاضت پاک و صافی شود . واين اول اين مقام است . آنگاه بتصقیل  
مجاہده آيینه دل تو مصفي و منور گردد ، و نور الله پیدا آيد . واين  
آخر اين مقام است . و چون نور الله پیدا آمد ، سالك بيقین دانست  
و ديد که خدای با همه است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات موجودات نیست  
که خدا بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، واز آن آگاه نیست .  
(صراع) «هم نور تو باید که ترا بشناسد». آنگاه سالك باين نور نامحدود  
ونامتناهی رسید ، واين بحر بی پایان و بی کران دید . او خود بزبان حال  
گويد که چه کن .

### فصل هشتم

18

در ييان آنکه هيچکس از ذات اين نور خبر نداد

(۲۹) بدان که هر که ازین نور خبر داد ، جمله از وجه اين نور  
خبر داد ، هيچکس از ذات اين نور خبر نداد ، از جهت آن که از ذات

21

این نور خبر نتوان دادن .

(۳۰) ای درویش ! از هست مطلق کس چون خبر دهد که ساده و بی نقش باشد ؟ تعریف وی چون کمند ؟ از هست مقید خبر بتوان ۳ دادن ، از هست مطلق بیش ازین خبر نتوان دادن که نوری است که اول و آخر ندارد وحد و نهایت ندارد ، ومثل ومانند ندارد و امثال این توان گفتن . فرعون از موسی - علیه السلام - سؤال کرد که خدای ۶ تو چیست ؟ موسی - علیه السلام - می دانست که از ذات سؤال می کند ، و می دانست که از ذات او خبر نتوان دادن ، از وجه خبر می داد . ۹ فرعون با جماعتی که حاضر بودند می گفت : پیغمبر شما دیوانه است ، من از ذات سؤال می کنم ، وی از وجه جواب می گوید :

«قال فرعون و مارب العالمين . قال رب السموات والارض وما بينهما ان كنت موقنين . قال لمن حوله الا تستمعون . قال ربکم ورب آبائكم الاولين . قال ان رسولکم الذى ارسل اليکم لمجنون . قال رب المشرق والمغرب وما بينهما ان كنت تعلمون » . ۱۲

(۳۱) ای درویش ! فرعون قصداً این سؤال می کرد که تا ۱۵ موسی را پیش قوم خجل کند ، که فرعون می دانست که از ذات خدا خبر نتوان دادن .

(۳۲) ای درویش ! فرعون دانا بود ، و خدارا می شناخت ۱۳ و موسی را می دانست که پیغمبر است ، و مع ذلك می گفت «ان رسولکم الذى ارسل اليکم » و انکار موسی نمی کرد ، اما با موسی می گفت که من بزرگتر ام .

وقدرت نداری ، من هر دو دارم ، و تربیت خلق بهتر از تو می کنم  
«قال انا ربکم الاعلی» : «اعلی» دلیل است بر آن که دعوی بزرگتری  
می کرد ، نه انکار موسی می کرد .

3

## فصل نهم

## در بیان نصیحت

(۳۳) ای درویش ! بزرگ و کوچک را عزیز دار ، تا بزرگ .  
و کوچک ترا عزیز دارند . و دوست و دشمن را تواضع کن ، تا دوست  
دوست تر گردد ، و دشمن دشمن تر نگردد ، بلکه دوست شود .  
عادت خاص آن است که هر چند دوستی و محبت زیاده می شود ،  
آداب و نگاه داشت زیاده می کنند : و عادت عوام آن است که  
هر چند دوستی و محبت زیاده می شود ، آداب و نگاه داشت کمتر  
می کنند . واين عادت بد است ، از جهت آن که بعجایی رسد که  
دوستی بدشمنی مبدل گردد .

6

9

12

(۳۴) ای درویش ! تحمل از همه ، و تواضع با همه ، و عزت  
داشت همه ، و شفقت بر همه ، اخلاق انبیا و اولیا است .

(۳۵) ای درویش ! ظاهر خود را بدیگران مانند ده ، و آن  
چنان که دیگران زندگانی می کنند ، تو هم می کن که میراث  
اولیا این است ، و قبّه اولیا این است ، جمله در زیر این قبّه اند .

18

(۳۶) ای درویش ! اگر ترا با خدا معامله‌ئی هست ، آن  
احوال دل است ، و کس را بر آن اطلاع نیست . ترقی و عروج  
باندرون تعلق دارد ، و امتیاز تو از دیگران باندرون است ، نه بیرون .

21

وامتیاز زرّاًقان از دیگران به بیرون است ، نه باندرون .  
 (۳۷) ای درویش ! هر که خودرا انگشت نمای خلق کرده ،  
 ۳ خودرا شیخی و زهد معروف گردانید . بیقین بدان که از خدا  
 بونی ندارد . انبیارا ضرورت است ، اگر خواهند واگر نخواهند ،  
 انگشت نمای خلق شوند . و علمارا ضرورت است ، اما اولیا و عارفان را  
 ضرورت نیست . کار ایشان آن است که اگر به تشنه رسند ،  
 ۶ آب دهند ؛ و در زیر قبه می باشند و نظاره می کنند . پس ازین  
 طایفه هر که خودرا انگشت نمای خلق می کند ، بیقین بدان که  
 ۹ نه ولی نه عارف است ، مال دوست و یا جاه دوست است ، و باین  
 طریق دنیارا حاصل می تواند کرد . وی نه همچون اهل دنیا باشد ،  
 از جهت آن که اهل دنیا بضرورت دنیا دنیارا حاصل می کنند .  
 ۱۲ منافق است ، و بد ترین آدمیان است . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله بیست و یکم

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

رساله بیست و دوم

در بیان بهشت و دوزخ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على ابيائه وآولياته ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين !

(۱) اما بعد ، چنین گويد اضعف ضعفا وخدم فقرا ، عزيز بن محمد النسفي ، که جماعت درویشان - كثّرهم الله - ازین بیچاره در خواست کردند که می باید که در بهشت ودوزخ رساله‌ئی جمع کنید ، وبيان کنید که حقیقت بهشت ودوزخ چیست ، وحقیقت خوشی وناخوشی چیست ؟ وبيان کنید که بهشت ودوزخ چند است ، وکدام بهشت بود که آدم وحوّا در آن بهشت بودند ، وکدام درخت بود که چون بآن درخت نزدیک شدند ، از آن بهشت بیرون آمدند . درخواست ایشان را اجابت کردم واز خدای تعالیٰ مدد وباری خواستم تا از خطأ وزلل نگاه دارد « اته على ما يشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

(۲) ای درویش ! پیش ازین آدم وحوّائی بوده است ، وقصة ایشان معروف است ؛ وحالیاً بنقد در ما آدمی وحوّائی هست . وبعد ازین بهشتی ودوزخی خواهد بود ، وقصة آن هم مشهور است . وحالیاً در ما بنقد بهشتی ودوزخی هست اول آنچه در ماست درین رساله بیان کنیم ، آنگاه آنچه بیرون ماست در رساله‌ئی دیگر تغیر کنیم « وما توفیقی الا بالله عليه توکلت والیه ایب » .

## فصل اول

### در بیان بهشت و دوزخ حالی و در بیان آدم و حوای حالی

(۳) بدان - اعزّک الله فی الدارین - که حقیقت بهشت موافقت است ، و حقیقت دوزخ مخالفت است ، و حقیقت خوشی یافتن مراد است ، و حقیقت ناخوشی نا یافتن مراد است . واگر کسی دیگر بعبارتی دیگر گفته باشد ، یا بگوید ، معنی این همین باشد که ما گفتیم . چون حقیقت بهشت و دوزخ را دانستی ، اکنون بدان که بهشت و دوزخ درهای بسیار دارند . جمله اقوال و افعال پسندیده ، و اخلاق حمیده درهای بهشت اند ؛ و جمله اقوال و افعال ناپسندیده ، و اخلاق ذمیمه درهای دوزخ اند ، از جهت آن که هر رنج و ناخوشی که بادمی می رسد ، از اقوال و افعال ناپسندیده ، و اخلاق ذمیمه می رسد ، و هر راحت و خوشی که بادمی می رسد ، از اقوال و افعال پسندیده ، و اخلاق حمیده می رسد . ۱۲

## فصل دوم

### در بیان درهای دوزخ و درهای بهشت

(۴) بدان که بعضی می گویند که درهای دوزخ هفت است ، و درهای بهشت هشت است . این سخن هم راست است ، از جهت آن که مشاعر آدمی هشت است ، یعنی ادراک آدمی هشت قسم است ، پنج ۱۸ حس " ظاهر ، و خیال ، و وهم ، و عقل . و هر چیز که آدمی ادراک می کند ، و در می یابد ، ازین پنج درها در می یابد . هر گاه که عقل با این هفت همت همراه نباشد ، و این هفت بی فرمان عقل کار کنند ، ۲۱

وبفرمان طبیعت باشند ، هر هفت درهای دوزخ بوند . و چون عقل پیدا آید ، و بین هفت حاکم شود ، و این هفت بفرمان عقل کار کنند ، ۳ هر هشت درهای بهشت شوند . پس جمله آدمیان را اوّل گذر بر دوزخ خواهد بود ، و آنگاه بهشت رسند . بعضی در دوزخ بمانند واز دوزخ نتوانند گذشت ، و بعضی از دوزخ بگذرند و بهشت رسند : « وَإِنْ مَنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتَّمًا مُقْضِيًّا ثُمَّ نَجَّى الَّذِينَ اتَّقُوا وَنَذَرُ الطَّالِمِينَ فِيهَا حَتَّيًّا » . ۶

(۵) ای درویش ! بیشتر از آدمیان در دوزخ بمانند ، واز دوزخ نتوانند گذشت « و لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَتِمْ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْأَنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يَبْصُرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أَوْلَئِكَ كَالْأَعْمَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْفَاغَلُونَ » . ۹

(۶) ای درویش ! این بود آنچه دیگران گفته بودند پیش از ما در معنی بهشت و دوزخ . ۱۲

### فصل سوم

#### در بیان مراتب دوزخ و بهشت

(۷) بدان که دوزخ و بهشت مراتب دارند و راه سالکان جمله بین بهشتها و دوزخها بوده و دوزخ و بهشت ابلهان دیگر است ، ۱8 و دوزخ و بهشت عاقلان دیگر است ؛ و بهشت و دوزخ عاشقان دیگر است . و دوزخ و بهشت ابلهان مخالف و موافق است ؛ و دوزخ و بهشت عاقلان بایست و ترک است ؛ و دوزخ و بهشت عاشقان حجاب و کشف است . ۲1

(۸) ای درویش ! عشق آتشی است که در دل سالک می‌افتد ،  
واسباب بیرونی و اندیشه‌های اندرونی سالک‌را ، که جمله بتان  
نفس و حجاب راه سالک‌اند ، بیکبار نیست گرداند ، تا سالک 3  
بی قبله و بی بت می‌شود ، پاک و صافی و مجرّد می‌گردد « الله  
فرد و بحبت الفرد » .

(۹) ای درویش ! عشق عصای موسی است ، و دنیا ساحر است ، 6  
و همه روز در سحر است ؟ یعنی همه روز خیالبازی می‌کند ،  
و هر دم بخیالبازی دنیا فریقته می‌شوند . عشق دهان باز می‌کند  
دنیارا ، و هر چه در دنیا است بیکبار فرو می‌برد ، و سالک‌را 9  
پاک و صافی و مجرّد می‌گردد . اکنون سالک‌را نام صافی می‌شود .  
تا اکنون صوفی نبود ، از جهت آن که صافی نبود ، و چون صافی  
شد ، صوفی کشت .

12 (۱۰) ای درویش ! سالک‌ها چندین منازل قطع می‌باید گرد نا  
ب مقام تصوّف رسد ، و نام وی صوفی گردد . و صوفی را چندین منازل قطع  
می‌باید کرد تا بمقام معرفت رسد ، و نام وی عارف گردد . و عارف را 15  
چندین منازل قطع می‌باید تا بمقام ولایت رسد ، و نام او ولی گردد .  
مقام تصوّف مقام بلند است ، از سالکان کم کسی بمقام تصوّف رسید .  
مقام تصوّف سر حدّ ولایت است .

18 (۱۱) ای درویش ! عقل تا بمربّه عشق نرسیده است ، عصای  
سالک است ، اما عمارت دنیای سالک می‌کند ، و کارهای دنیای سالک  
بساز می‌دارد « قال هی عصای اتوگو علیها واهش » بها علی غنمی ولی 21

فیها ما رب اخیری » ، از جهت آن که بعمارت دنیا مشغول می‌شود ،  
که جان ندارد ، و جان عقل عشق است ، عقل بی عشق بی جان است  
و مرده است . و آن عزیز از سر این نظر فرموده است

## نظم

گر دل نبود کجا وطن سازد عشق

ور عشق نباشد بچه کار آید دل

(۱۲) ای درویش ! سالک خطاب می‌آید که عقل را بینداز ،  
یعنی عقل رو بدنیا کرده است ، و خوف آن است که ترا هلاک کند .  
رویش را بگردان ، تا روی بما کند . سالک عقل را نمی‌تواند انداخت ،  
از جهت آن که عشق است که عقل را می‌انداز ، و رویش را  
می‌گرداند ، و سالک در اول عشق ندارد . و چون سالک بمرتبه عشق  
رسید ، عقل را بینداخت . چون بینداخت ، عقل را تعیان دید . بترسید  
که خوف آن بود که سالک را هلاک کند .

(۱۳) ای درویش ! « بضدھا تبیین الاشیاء » تا نور خدا ظاهر  
نمی‌شود ، ظلمت دنیارا نمی‌توان شناخت . هر که بدنیا گراید  
وبلدات و شهوت وی باز ماند ، هلاک شود . « فالقیها فاذا هی حیة  
تسعی قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی » یعنی چون عقل را  
مار دیدی ، اکنون بکیر و متسر ، که بازش عصا گردانیم ؛ اما نا  
اکنون کار دنیا داشت ، اکنون روی در مولی دارد ، بلکه دنیا که  
تا اکنون ساحری می‌کرد ، و ترا از سلوک باز می‌داشت ، و خدمت  
خود می‌فرمود ، اکنون خدمتکار تو شود ، و در راه خدا مدد و معین

تو گردد ، « قالو آمنا برب العالمين » .

(۱۴) ای درویش ! آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند ، جمله ابا کردند و قبول نکردند ، و آدمی قبول کرد ، آن ۳ امانت عشق است . اگر آدمی بدانستی که عشق کار سخت است ، و بلای عظیم است ، هرگز قبول نکردي « انه كان ظلوماً جهولاً » . ۶ سخن دراز شد واز مقصود دور افتادیم ؛ غرض ما بیان بهشت ۶ و دوزخ بود .

#### فصل چهارم

#### در بیان آدم و حوا

(۱۵) بدان که هفت دوزخ و هشت بهشت است . هر بهشتی را دوزخی در مقابله است الا بهشت اوّلرا که دوزخی در مقابله ندارد ، باقی ۱۲ هفت بهشت دیگر هر یکی دوزخی در مقابله دارد ، از جهت آن که اوّل مفردات اند ، و باز مرگبات . مفردات هر یک چنان که هستند ، هستند ؟ ترقی و عروج ندارند ، و حس و علم ندارند ، والهم ولدت ندارند ، از جهت آن که این جمله تابع مزاج اند ، و در ۱۵ مفردات مزاج نیست ، و در مرگبات هست . چون بهشت اوّلرا دوزخی در مقابله نبود ، و آدم و حوا درین بهشت اوّل بودند ، چون درین بهشت وجود نبود ، و اضداد نبود ، شیطان در مقابله نبود . وازین ۱۸ بهشت اوّل هر دو بخطاب « کن » بیرون آمدند ، واز آسمان عدم بزمین وجود رسیدند ، خطاب آمد که : یا آدم : درین بهشت دوم که مفردات اند ، ساکن باش ، که درین بهشت گرسنگی و تشنگی ۲۱

وبرهنگی نیست وزحمت گرما و سرما نیست ، و بدرخت مزاج نزدیک مشو ! که چون بدرخت مزاج نزدیک شوی ، ازین بهشت دوم بیرون باید آمد : و چون ازین بهشت اول بیرون آئی ، بدبوخت گردی ، ۳ یعنی محتاج شوی ؛ از جهت آن که گرسنگی پیدا آید ، و تشنگی ظاهر شود ، و برهنه گردی ، وزحمت سرما و گرما ظاهر شود : ۶ « یا آدم آن هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى آن لك الا تجوع فيها ولا تعرى وانك لا تظؤ فيها ولا تضحي فوسوس اليه الشيطان ». بدرخت مزاج نزدیک شدند . خطاب آمد که : ۹ « اهبطوا منها جميعاً بعضكم لبعض عدو ». هر سه از بهشت دوم بیرون آمدند و بهشت سوم در آمدند ، و هر سه از آسمان تفرید بزمین ترکیب رسیدند ، و درین بهشت محتاج شدند ، و گرسنه ، ۱۲ و تشنگه ، و برهنه گشتدند . واين بهشت سوم بهشت ابلهان و اطفال است . باز خطاب آمد که یا آدم ، درین بهشت سوم ساکن باش ! که درین بهشت سوم نعمت بسیار است ، و ترا منعی نیست ، وباز ۱۵ خواست و درخواست نیست . هر چه هر چه می خواهی ، و از هر کجا که می خواهی می خور ! و بدرخت عقل نزدیک مشو ! که چون بدرخت عقل نزدیک شوی ، ازین بهشت سوم بیرون باید آمد : و چون ازین بهشت سوم بیرون آئی ، ظالم گردی . « یا آدم اسکن انت و زوجك الجنة وكلما منها رغداً حيث شئتما ولا تقرباً هذه الشجرة فتكلونا من الظالمين فازلهمما الشيطان عنها فأخرجهم ما كانا فيه » ۱۸ بدرخت عقل نزدیک شدند باز خطاب آمد که « اهبطوا بعضكم لبعض ۲۱

عدو ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حين ». هر شش از بهشت سوم در آمدند و در بهشت چهارم در آمدند.

(۱۶) ای درویش ! از جهت آن ظالم شدند که تا مادام که ۳  
بدرخت عقل تزدیک نشده بودند ، مکلف نبودند ، و حلال و حرام بر ایشان پیدا نیامده بودند ، و مأمور و منتهی نگشته بودند ، و بازخواست و درخواست نبود . هر چه می گفتند ، و با هر که می گفتند ، و هر ۶  
چه می کردند ، و با هر که می کردند ، و هر چه می خوردند ، و از هر کجا که می خوردند ، ظالم نبودند . چون بدرخت عقل تزدیک شدند ، مکلف گشتند ، وامر ونهی پیدا آمد . اگر امثال اوامر ۹  
واجتناب نواهی نکنند ، ظالم گردند .

(۱۷) ای درویش ! از بهشت دوم سه کس بیرون آمد ، آدم ، وحّوا و شیطان ؛ و از بهشت سوم شش کس بیرون آمد ، آدم ، وحّوا ، ۱۲  
وشیطان ، وابلیس ، وطاوس ، ومار آدم روح است ، حّوا جسم است ، شیطان طبیعت است ، ابلیس وهم است ، طاووس شهوت است ، ۱۵  
مار غصب است . چون آدم بدرخت عقل تزدیک شد ، از بهشت سوم بیرون آمد ، و در بهشت چهارم در آمد . جمله ملائکه آدم را سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد ، وبا کرد ؛ یعنی جمله ۱۸  
قوّتی روحانی و جسمانی مطیع و فرمان بردار روح شدند الا وهم که مطیع و فرمان بردار نشد . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز می شود .

فصل پنجم  
در بیان درخت

(۱۸) بدان که گفته شد که هشت بهشت است . اکنون بدان  
که در اول هر بهشتی درختی است ، وهر درختی نامی دارد ، و آن  
بهشترا با آن درخت باز می خوانند . نام درخت اول امکان است ، نام  
درخت دوم وجود است ، نام درخت سوم مزاج است ، نام درخت  
چهارم عقل است ، نام درخت پنجم خلق است ، نام درخت ششم علم  
است ، نام درخت هفتم نور الله است ، نام درخت هشتم لقا است .  
سالیک تا بنور الله نمی رسد ، بلقا نمی رسد .

بیت

هم نور تو باشد که ترا داند دید

کین نور بصر ترا به نتواند دید

(۱۹) ای درویش ! اخلاق نیک بهشتی بس فراخ است و خوش ،  
و اخلاق بد دوزخی بغايت تنگ ونا خوش است . ولذت اخلاق نیک  
در مقابلة لذت علم و معرفت مانند قطره و بحر است . لذت ادراک  
لذتی بغايت خوش است . چنان که شهوتی‌ای بدنی ولذتی‌ای جسمانی  
بلذت ادراک نمی رسد ، جوهر اشارا و حکمت جوهر اشارا کما هی  
دانستن و دیدن و خودرا و پروردگار خودرا شناختن لذتی عظیم است .  
هم چنین هر بهشتی که آخرتر است ، خوشتراست؛ و هر دوزخی که  
آخرتر است ، ناخوشتر است ، از جهت آن که هر بهشتی که آخرتر  
است ، دانش در آن بهشت بیشتر است ، و چون دانش بیشتر است ، آن

بهشت باین سبب خوشنتر است . آدم هر چند که بمراتب بر می‌آید ،  
داناتر می‌شود ، و بازخواست و درخواست وی زیادت می‌گردد ، و کار  
بر وی دشوارتر می‌شود . از جهت آن دشوارتر می‌شود که داناتر 3  
می‌گردد : « انا اعلمکم بالله واخیکم من الله ». هر چند دانا تر  
می‌شود ، محافظت بیرون می‌باید کرد که تا چیزی نگوید و نکند که  
نه بادب و حرمت و عزّت باشد ؛ و محافظت اندرون می‌باید کرد که تا 6  
چیزی نیندیشد که نه بادب و عزّت و حرمت باشد . هر چند نزدیکتر  
می‌شود ، محافظت زیادت می‌باید کرد تا بجایی برسد که همیشه  
حاضر باید بود ، ویک نفس غایب نباید شد . واگر یک طرفه العین 9  
غایب شود ، ویک کلمه نه از سر حضور گفته شود ، یا یک حرکت  
نه از سر حضور کرده آید ، موحد باشد ، وذر عتاب بود .  
« حسنات الابرار سیئات المقربین ». این است حضور اهل تصوّف ، 12  
واین است مقام خشیت ، واین است مقام محبت . خشیت و محبت در  
یک قرینه اند ، هر دو بعد از علم اند . واز سر همین نظر  
فرمود که « المخلصون علی خطر عظیم ». وهر صوفی که بدین 15  
مقام نرسید ، از تصوّف بوئی نیافت ، و پنداشت که تصوّف سجّاده  
وتبیح کردن است . ای بیچاره دور مانده از مقام ، که مقام  
تصوّف مقامی بلند است ، کسی را که پروای خودش نباشد ، پروای 18  
سجّاده وتبیح چون باشدش ؟

(۲۰) ای درویش ! هر چند که آدم بمراتب بر می‌آید ،  
داناتر می‌شود و حاضر تر می‌گردد ، و کار بر وی دشوار تر می‌شود . 21

وازین جهت اوّل آدمرا خطاب آمد که يا آدم درین بهشت دوم  
ساکن باش ، و بدرخت مزاج نزدیک مشو ، که هر چند بمراتب  
برمی آیی ، کار بر تو دشوارتر می شود. و چون بهشت سوم رسید ،  
بار دیگر خطاب آمد که يا آدم ! درین بهشت سوم ساکن باش ،  
و بدرخت عقل نزدیک مشو ، و چون بهشت چهارم رسید ، خطاب آمد  
که يا آدم چون در عروج بدرخت عقل رسیدی ، ومکلف شدی ،  
ومأمور ومنهی گشتی ، مردانه وار تن در کار ده ، و قدم در راه نه ،  
که در راه ماندن نه کار مردان است ! و برین دوزخها وبهشتها بگذر ،  
وبهیج خوشی التفات مکن ، وبسته هیچ چیز مشو ، واز ناخوشی مکریز ،  
واز راه باز ممان ، که این خوشی ونا خوشی از برای آن است ، تا  
تو در سایه و آفتاب پروردده شوی ، و خودرا بملایکه نمایی که من در  
جوab ایشان گفتهام که من چیزی می دانم که شما نمی دانید ، و در  
سعی و کوشش می باش ، و در راه ایست مکن ، تا آنگاه که بنور الله  
رسی . و چون بنور الله رسیدی ، خودرا ومرا شناختی و بلقای من مشرّف  
شدی . و چون بلقای من مشرّف شدی و بهشت حقیقی رسیدی ، و دانش  
تو بكمال رسید . چون مرا یافتی ، هر دو جهان یافتی وهمه چیزرا  
دانستی ، چنان که در ملک مملکوت وجبروت هیچ چیز بر تو پوشیده  
نماید . بهشت این بهشت است ، ولدت این لذت است .

(۲۱) ای درویش ! سالک تا بلقای خدا مشرّف نشود ، هیچ چیزرا  
کما هی نداند و بینند . کار سالک بیش ازین نیست که خدارا بداند  
، بینند ، و صفات خدارا بداند و بینند . هر که خدارا ندید ، و صفات

خدارا نشناخت ، نایبنا آمد و نایبنا رفت . سالک چون بنور الله رسید ، ریاضات و مجاهدات سخت تمام شد ، و با آن مقام رسید که خدا فرمود « کنت له سمعاً وبصراً ولساناً و بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش ۳ و بی ینطق ». و با آن مقام رسید که رسول الله -علیه السلام - می فرماید : « اتّقوا فراسة المؤمن فاته ينظر بنور الله » . سالک چون بنور الله رسید ، اکنون رونده نور الله است ؛ تا اکنون رونده نور عقل بود . ۶ کار عقل تمام شد ، اکنون رونده نور الله است . نور الله چندان سیران کند که جمله حجابهای نورانی و ظلمانی از پیش سالک برخیزد ، و سالک خدارا بییند و بشناسد ، یعنی نور الله بدریای نور رسد ، و دریای ۹ نور را بییند . پس هم بنور او باشد که نور او را بتوان دیدن ، واورا بتوان شناختن .

(۲۲) ای درویش ! این بهشت هشتم است ، و بنزد این ضعیف آن است که این بهشت آخرین است ، و بغیر این هشت بهشت بهشتی دیگر نیست . اما بعضی می گویند که بغیر این هشت بهشت بهشتی دیگر هست ، و در آن بهشتی درختی هست ، و نام آن درخت قدرت است . سالک چون بنور الله می رسد ، و بلقای خدای مشرف می شود ۱۵ بعین اليقین می رسد ؛ یعنی تا با کنون بعلم اليقین می دانست ، اکنون بعین اليقین می بیند که هستی خدای راست ، هیچ ذرّه‌ای از ذرّات عالم نیست که نور خدای بذات بآن نیست ، و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست ، سالک از هستی خود بر می خیزد ، وهستی ۱۸ ایثار می کند و از غرور و پندار بیرون می آید . ۲۱

(۲۳) ای درویش ! سالک تا ازین چند حجاب ظلمانی و نورانی  
نمی‌گذرد ، از خیال و پندار بیرون نمی‌آید و نمی‌تواند آمدن .  
وچون از خیال و پندار بیرون آمد ، و بیقین دانست و دید که  
این ظاهر بود ، واین همه مشکوه بود ، بذات خدا رسید :  
وچون بذات خدا رسید ، وهستی خودرا ایشار کرد ، خدای تعالی  
سالکرا بهستی خود هست می‌گرداند ، و بصفات خود آراسته می‌گند ،  
تا هر چه سالک گوید ، خدای گفته است ، و هر چه سالک گند ،  
خدای کرده است ، و سالک دانا و توانا می‌شود ، و صاحب قدرت و صاحب  
همت می‌گردد : « فلم قتلوهم ولكن اللہ قتلهم وما رمیت اذ رمیت  
ولکن اللہ رمی » . اما فهم این ضعیف باین بهشت نهم نمی‌رسد ، از  
جهت آن که ازین بهشت نهم ، که این طایفه حکایت می‌گند ،  
چیزی در خود ندیده‌ام ، و در افران خود هم ندیده‌ام ؛ اما بسیار  
شنیده‌ام .

### فصل ششم

در بیان بهشت نهم که بعضی خبر می‌دهند

وما ازین خبر نداریم

(۲۴) بدان که بعضی می‌گویند که قومی هستند که هر چه ایشان  
می‌خواهند خدا آن می‌گند ؛ و هر چیز که ایشان را می‌باید ، آن  
می‌شود ؛ وهمت در هر چه می‌بندند ، آن چنان می‌شود که همت  
ایشان می‌باشد : « رب اشعت اغبر ذی ظهرین لو اقسم علی اللہ لا بتره ».  
یعنی علم بکمال وقدرت بکمال وهمت بکمال دارند ، و جمله مرادات

ایشان را حاصل است ، وهر چیز که می خواهند ، آن چنان می باشد ، از جهت آن که ایشان پیش از موت طبیعی بموت ارادی مرده‌اند و از دنیا گذشته‌اند و در آخرت اند . مثلاً اگر این طایفه می خواهند که باران آید ، در حال که در خاطر ایشان بگذرد ابر ظاهر شود و باریدن آغاز کند . و اگر خواهند که باران نیاید در حالی که در خاطر ایشان بگذرد ، ابر باریدن بس کند ، و ابر ناییدا شود . و اگر خواهند که کسی بیمار شود ، در حال بیمار شود ؛ و اگر خواهند که بیماری صحت یابد ، در حال صحت یابد ؛ و در جمله چیزها همچنین می دان . و دیگر می گویند که این قوم در یک ساعت از مشرق بمغرب می رود ، و در یک ساعت از مغرب به مشرق می آیند . و اگر می خواهند بر آب می روند ، و اگر می خواهند در هوا می روند ، و اگر می خواهند در آتش می روند . و اگر خواهند ، مردم ایشان را می بینند ، و اگر خواهند مردم ایشان را نمی بینند ، هر روز رزق ایشان آماده و پرداخته بی سعی و کوشش آدمی بایشان می رسد .

(۲۵) آورده اند که موسی پیغمبر چون بصحبت خضر - علیهم الصلوة والسلام - رسید ، و با هم می بودند ، روزی در بیانی گرسنه شدند . آهونی بیامد ، و در میان هر دو باستاد . آن طرف که پیش خضر بود ، پخته بود ، و آن طرف که پیش موسی بود ، خام بود . خضر آغاز کرد و می خورد و موسی نمی توانست خورد ، خضر فرمود که یا موسی ، آتش و هیزم حاصل کن . و گوشترا بریان

وپخته کن ، وبحور . موسی از خضر سؤال کرد که چون است که آن طرف تو پخته است واین طرف من خام است . خضر فرمود که یا موسی ، من در آخرتم وتو در دنیا ، رزق دنیا هنکتب است ، ورزق آخرت آماده وپرداخته است ، ورزق دنیا مستالف است ، ورزق آخرت مستفرغ است . دنیا سرای عمل است ، وآخرت سرای جزاست . رزق ما آماده وپرداخته رسد ، ورزق شما موقوف بسعی وکوشش باشد : « کلمما ما دخل عليها زکريا المحراب وجد عندها رزقاً قال يا مريم ائني لك هذا قالت هو من عند الله ائن الله يرزق من يشاء بغير حساب » . این وامثال این از بهشت نهم حکایت می‌کنند .

(۲۶) ای درویش ! امروز که من این می‌نویسم ، من این ندارم ویاران من هم این ندارند ؛ ومع ذلك : انکاری درین نیست ، باشد که خدای تعالیٰ بما بدهد وبیخشد که او قادر بر کمال است آنچه حالیاً مارا روی نموده است آن است که قدرت آدمی اگرشن روزی کنند که آنچه امر ونهی شریعت است ، وبواسطه انبیا واولیاء حق از طرف حق رسیده است ، بگذاردن امر ودور شدن از نهی توانا گردد . وهمچنین آنچه ما دانیم وباًن رسیده‌ایم که کرامت آدمی علم حق واخلاق حمیده است . هر کس که علم واخلاق او زیاده است ، کرامت او وقرب او بحضرت حق زیاده تر است .

(۲۷) ای درویش ! بدان که آدمیان از پادشاه ورعیت وپیغمبر واقت ، از دانا ونادان عاجز وبیچاره اند ، وبنا مرادی زندگانی می‌کنند ، مگر دران حال که در رضا بقضا بغايت کمال برسند ، انبیا

و اولیا و ملوك و سلاطین در بیشتر احوال بسیار چیزها می خواستند که بودی ، و نمی بود ؛ و بسیار چیزها نمی خواستند که بودی و می بود .  
» و تفرد حق بحکم « : در ملک و مملکوت وجبروت خود همین اقتضا  
می کند ، و نیز مراد آدمی و نامرادی نه هم آن است که موافق مصلحت  
ونا موافق مصلحت وی بود . « عسى ان تکرهو شيئاً وهو خير لكم  
وعسى ان تحببوا شيئاً وهو شر لكم ». والحمد لله رب العالمين .

تمام شد

**Telegram @eat\_book**

**Telegram @eat\_book**

رسائل اضافی که در بعضی از نسخ  
کتاب منازل السائرين  
پیدا می شود

**Telegram @eat\_book**

(۱)

رساله در بيان ولایت ونبوت  
وملك ووحى والهام وخواب راست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على انبیائے و اولیائے خیر  
خلقہ و علی آللهم واصحابہم الطیبین الظاہرین ! 3

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفي که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچارہ  
درخواست کردند که می باید که در ولایت و نبوت و ملک و وحی و الہام  
و خواب راست رساله‌ئی جمع کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم  
واز خداوند تعالیٰ مدد و باری خواستم تا از خطا وزلزل نگاه دارد :  
« انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير ». 9

## فصل اول

### در بیان مقدمات

(۲) بدان - اعزک الله فی الدارین - که در رساله اول کفته  
شد که روح آدمی را از عالم علوی باین عالم سفلی بطلب کمال  
فرستاده اند ، و کمال بی آلت حاصل نمی توانست کرد ؛ آلتی ازین  
عالی سفلی بروح دادند ، و این آلت قالب است . پس آدمی مرگب آمد  
از روح و قالب . 12

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آدمی  
بواسطه قالب بتدبیر دنیا و بواسطه روح بتحصیل آخرت محتاج شد . 18

و باین دو سبب بمنذر و هادی محتاج گشت . و منذر و هادی می باشد که هم از نوع آدمی باشد تا استفاده می شود و کمال حاصل گردد . چنین می دانم که تمام فهم نکردن روشن تر ازین بگوییم .<sup>3</sup>

### فصل دوم

#### در ییان احتیاج آدمیان بنبی

(۴) بدان که آدمی استعداد آن ندارد که بی خدای از خدای برخوردار شود ؛ و جمله آدمیان استعداد آن ندارند که از خدای فیض قبول کنند ، و بوحی والهام وی مخصوص گردند . پس بضرورت واسطه‌ئی می باشد که هم از نوع آدمیان باشد . حق تعالی<sup>6</sup> بفضل و کرم خود بعضی از آدمیان را مخصوص گردانید ، و بذات وصفات و افعال خود دانا کرد ، و بدوسنی خود برگزید ، و مقرّب حضرت خود گردانید ، و بوحی والهام خود مخصوص گردانید ، و بخلق فرستاد تا خلق را از خدای خبر کنند ، واوامر و نواهی خدا بخلق می رسانند ، و صراط مستقیم بخلق می نمایند ، تا خلق باعث اوامر و اجتناب نواهی مشغول شوند ، و بتحصیل کمال مشغول باشند . و گواهان بر اثبات نبوّت<sup>9</sup> ایشان با ایشان همراه کرد .<sup>12</sup><sup>15</sup>

### فصل سوم

#### در ییان آن که نبوّت دو روی دارد

(۵) بدان که نبی دو روی دارد ، یک روی بطرف خدای ، و یک روی بطرف بندگان خدای ، از جهت آن که از خدای فیض می گیرد و بیندگان خدای می رساند . آن روی را که بطرف خدای است ، که<sup>21</sup>

از خدای فیض قبول می کند ، ولایت نام است ، که ولایت نزدیکی است . واین روی را که بطرف بندگان خدای است ، که سخن خدای بیندگان خدای می رساند ، نبوت نام است ، که نبوت آگاه کردن است . پس معنی ولی نزدیک باشد ، و معنی نبی آگاه کننده بود .

(۶) ای درویش ! ولایت و نبوت دو صفت نبی اند ، ولی ازین دو صفت یکی بیش ندارد . وقتی در ولایت ها در شهر نصف ، بلکه در تمامت ماوراء النہر این بحث در افتاد که صفت ولایت قوی تر است یا صفت نبوت . وبعضاً کس پنداشتند که مگر این بحث در نبی ولی است . چون در خراسان بخدمت شیخ المشايخ سعد الدین حموی - قدس الله روحه - بر سیدم ، در نبی ولی این بحث هم می کردند . واکنون بعد از وفات وی اصحاب وی این بحث هم می کنند . تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نمائیم !

(۷) ای درویش ! این سخن مشکل نیست . چون معنی ولی را دانستی و معنی نبی را دریافتی ، و کار هر یکرا شناختی ، باید که این سخن بر تو پوشیده نماند . واگر فهم نکردم ، روشن تر ازین بگویم .

(۸) بدان که مقربان حضرت خدا دو طایفه اند . چون بحضورت خدا رسیدند . و مقرّب شدند ، و ملازم حضرت او گشتند ، و با خدای آرام گرفتند . بعضی در مشاهده وبعضاً در معاینه ، واينها اوليا اند . و خدای تعالی بعضی از مقربان را بخلق فرستاد تا سخن خدای بخلق رسانند . واينها انبيا اند .

## فصل چهارم

### در بیان طبقات اولیا

(۹) بدان که اولیاء خدای در عالم سیصد و پنجاه و شش کس اند، واين سیصد و پنجاه و شش کس همیشه در عالم بوده اند. چون از ایشان یکی از عالم می رود، یکی دیگر بجای وی می نشانند، تا از این سیصد و پنجاه و شش کس کم نشود. واين سیصد و پنجاه و شش کس همیشه مقیم درگاه خدای اند و ملازم حضرت وی اند. آرام ایشان بذکر وی است، و دانش ایشان بمشاهده وی است، و ذوق ایشان بلقای وی است. واين سیصد و پنجاه و شش کس طبقات دارند، شش طبقه اند: سیصد تنان، و چهل تنان، و هفت تنان، و پنج تنان، و سه تنان، و یکی. این یکی قطب است و عالم بیرکت وجود مبارک او برقرار است. چون وی ازین عالم برود، و دیگری نباشد که بجای وی نشیند، عالم بر افتد.

(۱۰) ای درویش! این قطب چون ازین عالم می رود، یکی از سه تنان بجای وی می نشانند، و یکی از پنج تنان بمقام سه تنان هی آرند، و یکی از هفت تنان بمقام پنج تنان هی آرند، و یکی از چهل تنان بمقام هفت تنان هی آرند، و یکی از سیصد تنان بمقام چهل تنان هی آرند، و یکی از تمامت روی زمین بمقام سیصد تنان هی آرند، تا ازین سیصد و پنجاه و شش عدد همیشه در عالم باشند و کم نشوند.

(۱۱) ای درویش! چون آخر زمان شود، بیش از روی زمین در

21

سیصد تنان نیارند . از سیصد تنان کم می شوند تا هر سیصد تمام شوند . آن گاه از چهل تنان کم می شوند تا هر چهل تمام شوند . آن گاه از هفت تنان کم می شوند تا هر هفت تمام شوند . آن گاه از پنج تنان کم شوند تا هر پنج تمام شوند . آن گاه از سه تنان کم شوند تا هر سه تمام شوند . آن گاه قطب تنها باشد . چون قطب ازین عالم برود و دیگری نباشد که بیجای وی نشیند ، عالم برآفتد ،

### فصل پنجم

#### در بیان چگونگی اولیا

(۱۲) بدان که این هر سیصد و پنجاه و شش کس دانا و مقرب و صاحب کرامت و صاحب همت و صاحب قدرت و مستجاب الدعوة اند . همت ایشان اثر ها دارد و دعای ایشان اثر ها دارد از جهت آن که هر چیزی که از خدای می خواهند ، خدای تعالی بایشان می دهد : « رب اشعت اغبر ذی طمرین لواقسم علی الله لا بره ». کرامت و قدر ایشان چنان است که خالک و آب و هوا و آتش و صحراء و کوه مانع نظر ایشان نمی شوند و اگر در مشرق اند ، اهل مغرب را می بینند و سخن ایشان می شنوند ، و اگر در مغرب اند ، اهل مشرق را می بینند و سخن ایشان می شنوند ؛ و اگر می خواهند که از مشرق بمغرب روند ؛ در یک ساعت می روند . بر و بحر و کوه و دشت ایشان را یکسان است ، و آب و آتش ایشان را برابر است ، و مانند این کرامت وقدرت ایشان بسیار است ، و اگر چه هر سیصد و پنجاه و شش کس دانا و مقرب و صاحب همت و صاحب قدرت و مستجاب الدعوة اند اما قطب از همه دانا تر

ومقرب تر است ، وقدرت وهمت وی بیشتر است ، و هر کدام که بقطب نزدیکتر است ، دانای تر و مقرب تر است .

۳) ای درویش ! هر کدام مرتبه که بالا تر است ، فرود خودرا بشناسد ، اما هر کدام مرتبه که فرود تر است ، بالای خودرا بشناسد .

۴) ای درویش ! این معنی حدیث بود که گفته شد ، وبفهم سالکان این چنین تغیر نزدیکتر است اما لفظ حدیث چنان است که ۶ سیصد تنان بر دل آدم اند ، و چهل تنان بر دل موسی اند ، و هفت تنان بر دل عیسی اند ، و پنج تنان بر دل جبرئیل اند ، و سه تنان بر دل میکائیل اند ، و یکی بر دل اسرافیل است . واين سیصد و پنجاه ۹ و شش کس در تمامت عالم منتشر اند ، تا بر کله قدم و نظر ایشان بهمه عالم برسد ، اما مردم ایشان را نمی شناسند ! « اولیائی تحت قبابی لا ۱۲ یعرفهم غیری » . وایشان چنان زندگانی نکنند که مردم ایشان را بشناسند ، یعنی خودرا بیارسانی وزاهدی و شیخی منسوب نکنند ، بظاهر همچون دیگران باشند ، و ظاهر خودرا از دیگران ممتاز نگردانند ؛ ۱۵ باطن ایشان از دیگران ممتاز باشد .

۱۵) ای درویش ! ترقی و عروج و دوستی خدای باندرون تعلق دارد ، نه بیرون . باطن ایشان آراسته باشد بعلم و تقوی و ذوق وحضور ، اما ظاهر ایشان همچون ظاهر دیگران باشد .

۱۶) ای درویش ! اولیا شیخی و پیشوائی و دعوت و تربیت خلق نکنند از جهت آن که اولیا یک روی بیش ندارند . روی در خدا دارند . دائم بذکر خدای مشاهده مشغول اند ، آرام ایشان بذکر خدای ۲۱

است وذوق ایشان بلقای خدای است . دعوت و تربیت کار انبیا است ، از جهت آن که انبیا دو روی دارند ، یک روی در خدای دارند ، 3 و یک روی در بندگان خدای دارند ؛ از آن طرف می‌گیرند و باین طرف می‌دهند و بعد از انبیا دعوت و تربیت کار علماء است . «العلماء ورثة الانبياء» . اظهار شریعت علماء توانند کرد ، و نیابت انبیا از علماء 6 خوب آید ، اما علمائی که متفق و پرهیز گار باشند ، و پیروی پیغمبر بوند .

### فصل ششم

#### سخن شیخ سعد الدین در بیان اولیا

(۱۷) بدان که شیخ سعد الدین حموی می‌فرماید که پیش از 9  
محمد - علیه السلام - در ادبیان پیشین ولی نبود واسم ولی نبود ، و مقرّبان خدارا از جمله انبیا می‌گفتند ، اگر چه در هر دینی یک 12 صاحب شریعت بود ، وزیاده از یکی نمی‌بود ، اما دیگران خلق را بدین وی دعوت می‌کردند و جمله را انبیا می‌گفتند . پس در دین آدم - علیه السلام - چندین پیغمبر بودند که خلورا بدین آدم دعوت 15 می‌کردند ، و در دین نوح ، و در دین ابراهیم ، و در دین موسی ، و در دین عیسی همچنین . چون کار بمحمد رسید ، فرمود که بعد از من 18 پیغمبر نخواهد بود تا خلق را بدین من دعوت کنند . بعد از من کسانی که پیرو من باشند ، و مقرّب حضرت خدا باشند ، نام ایشان اولیا است . این اولیا خلق را بدین من دعوت کنند . اسم ولی در دین محمد پیدا آمد . خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد برگزید ، 21

ومقرب حضرت خود گردانید ، و بولایت خود مخصوص کرد ، وایشان را نایابان حضرت محمد گردانید که «العلماء ورثة الانبياء». در حق این دوازده کس فرمود «علماء امّتی کانبیاء بنی اسرائیل». بنزدیک شیخ ولی در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند . و ولی آخرین که ولی دوازدهم باشد خاتم اولیا است و مهدی و صاحب زمان نام او است .

(۱۸) ای درویش ! شیخ سعد الدین در حق این صاحب زمان کتابها ساخته است ، و مدح وی بسیار گفته است . فرموده است که علم بکمال وقدرت بکمال دارد . تمامت روی زمین را در حکم خود آورد ، و بعد آراسته گرداند . کفر و ظلمرا بیکبار از روی زمین بردارد . تمامت گنجهای روی زمین بر وی ظاهر گردد .

(۱۹) ای درویش ! هر چند صفت قدرت وی کنم از هزار یکی نگفته باشم . این بیچاره در خراسان در خدمت شیخ سعد الدین بودم ، و شیخ مبالغت بسیار می کرد در حق این صاحب زمان ، از قدرت و کمال وی ، چنان که از فهم ما بیرون می رفت و عقل ما با آن نمی رسید . روزی گفتم که یا شیخ ، کسی که نیامده است ، در حق وی این همه مبالغت کردن مصلحت نباشد ، شاید که نه چنین باشد . شیخ برنجید . ترک کردم و بیش ازین نوع سخن نگفتم .

ایشان دانند جانم ایشان دانند ایشان که سرزلف پریشان دانند (۲۰) ای درویش ! شیخ هر چه فرماید ، از سر دید فرماید ؟ اما بسیار کس باین سخن زیان گردند و می کنند و بسیار کس سر گردان

شدن و می شوند مراد من ازین سخن آن است که من در عمر خود چندین کس را در خراسان ، و کرمان ، و پارس دیدم که این دعوی کردند که این صاحب زمان که خبر داده‌اند مائیم ، و این احوال که خبر داده‌اند بر ما ظاهر شد ؛ و نشد ، و درین حسرت مردند . و بسیار کس دیگر آیند ، و این دعوی کنند ، و درین حسرت میرند .

(۲۱) ای درویش ! درویشی کن ، که هیچ مقام بزرگتر از درویشی نیست ؛ و هیچ طایفه فاختلر و گرامی‌تر به نزد خدا از درویشان نیستند ، درویشانی که دانا و متّقی باشند ، و با اختیار خود از سر دانش ترک کرده باشند ، و درویشی اختیار کرده بوند . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم . شیخ می فرماید که آن سیصد و پنجاه و شش کس را اولیا نمی گویند ، ابدال می گویند ، و راست است ، که ایشان تربیت و پرورش خلق نکردند و نمی کنند .

### فصل هفتم

در بیان آن که شش دین است

(۲۲) بدان که شش دین است ، دین آدم ، و دین نوح ، و دین ابراهیم ، و دین موسی ، و دین عیسی ، و دین محمد - علیهم السلام - . دین بیش ازین نیست ، و صاحب شریعت بیش ازین نیستند . و ازین شش پنج اولو العزم اند ، نوح ، و ابراهیم ، و موسی ، و عیسی ، و محمد . اولو العزم بیش ازین نیست .

(۲۳) ای درویش ! نبی آن است که اورا وحی و معجزه باشد ؛ و رسول آن است که اورا وحی و معجزه و کتاب باشد ؛ والو العزم آن

است که او را وحی و معجزه و کتاب باشد ، و شریعت اول را منسون گرداند ، و شریعتی دیگر بنهد ؛ و ختم آن است که او را وحی و معجزه و کتاب باشد ، و شریعت اول را منسون گرداند ، و شریعتی دیگر بنهد ، ۳ و یغمبری بر وی ختم شود .

(۲۴) ای درویش ! سخن انبیا معروف و مشهور است ، و در کتب بسیار مسطور است . می گویند که صد و بیست و چهار هزار بودند . اگر ۶ عدد ایشان معین نکنند بهتر باشد ، از جهت آن که بیقین کسی را معلوم نباشد . با محمد می گویند که ما قصه بعضی با تو گفتهیم ، و قصه بعضی با تو نگفتهیم . چون قصه بعضی با محمد نگفتهند ، پس بیقین ۹ کسی را عدد ایشان معلوم نباشد . ازین مجموع بعضی نبی ، وبعضاً رسول . وبعضاً الٰو العزم بودند . و خاتم یکی بود ، بر محمد ختم شد .

## فصل هشتم

۱۲

### در بیان ملک و وحی والهام و خواب راست

(۲۵) بدان که ملائکه وجود نورانی اند ، و بهایم وجود نلمانی اند ، و انسان مرگ است از نور و ظلت . ملائکه یک عالم بیش ۱۵ ندارند ، و بهایم یک عالم بیش ندارند ، و انسان هر دو عالم دارد . آن اللہ تعالیٰ خلق الملائکة من عقل بلا شهوة و خلق البهایم من شهوة بلا عقل و خلق الانسان من عقل وشهوة . فمن غالب عقله شهوة فهو خیر من ۱۸ الملائکة ومن غالب شهوته فهو شرّ من البهایم .

(۲۶) چون معنی ملک را دانستی ، اکنون بدان که ملائکه طبقات دارند . بعضی در عالم علوی اند ، وبعضاً در عالم سفلی اند . آنچه در ۲۱

عالی علوی اند مراتب دارند ، هر یکرا مقام معلوم است . و آنچه در عالم سفلی اند ، هم مراتب دارند ، هر یکرا مقام معلوم است . علم ۳ و عمل جمله ملائکه معلوم است . علم ایشان زیاده و کم نمی شود ، و عمل ایشان دیگر نمی شود : « وما منا الا مقام معلوم » . هر یک از مقام معلوم خود نمی توانند گذشت ، و هر یک بکار خود مشغول اند : ۶ « لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون » . و ملائکه عالم علوی بعضی کژوبی وبعضاً روحانی اند . واين کروبيان وروحانيان وقتها بفرمان خدا از آسمان بزمین آيند ، و کارها کتنند ، وقتها مصوّر ۹ شوند ، و با بعضی از آدمیان سخن گويند . و گويند که ما ملایکه ورسول خداییم وبکاری آمده ايم ، چنان که در فرقه مریم واز قصه ابراهیم خبر می دهد ؛ و در فرقه واحادیث ذکر این معنی ۱۲ بسیار است . وقت باشد که مصوّر نشوند ، و بر آدمی ظاهر نشوند ، اما با آدمی باواز بلند سخن گويند ، و کاری فرمایند ، واز حالی خبر دهنند . واين آوازرا آواز هائف گويند . وقت باشد که باواز بلند ۱۵ سخن نگويند ، بدل آدمیان القا کتنند .

(۲۷) چون اين مقدمات معلوم كردي ، اکنون بدان که هر وقت که ملائکه سماوي سخني بدل آدميان القا کتنند ، آن القا اگر در ۱۸ بيداري باشد ، نامش الهام است ؛ و اگر در خواب باشد ، نامش خواب راست است . و هر وقت که ملائکه سماوي از آسمان بزمین آيند و مصوّر شوند ، و بر انبیا ظاهر شوند ، و سخن خدای بانبیا رسانند ، نامش وحی است وبعضاً انبیارا همیشه وحی در خواب بوده است ، و پیغمبر ۲۱

مارا در اول شش ماه وحی در خواب بوده است . وازین جهت فرمود که خواب راست یک جزو است از چهل وشش جزو از نبوت . و مردم آنچه در بیداری بینند یا شنوند ، یا وقتی دیده باشند یا شنوده بوند ، و آن را در ۳ خواب بینند ، آن خواب را اعتباری نیست ، و آن خواب را تعبیر نیست .

### فصل نهم

#### ۶ در بیان نصیحت

(۲۸) ای درویش ! حیوہ را بفنيمت دار ، و صحت را بفنيمت دار ، وجوانی بفنيمت دار ، و جمعیت و فراغت را بفنيمت دار ، و یاران موافق را ۹ و دوستان مشق را بفنيمت دار ، که هر یک نعمتی عظیم اند ، و مردم ازین نعمتها غافل اند . و هر که نعمت نشناسد از آن نعمت برخورداری نیابد . و این نعمتها هیچ بقا و ثبات ندارند ، اگر در نیابی خواهند ۱۲ گذشت . و چون بگذرد ، هر چند پشیمانی خوری ، سود ندارد . امروز که داری ، بفنيمت دار ، و هر کار که امروز می توانی کردن ، بفردا مینداز که معلوم نیست که فردا چون باشد .

#### ۱۵ بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آینه تصور هاست (۲۹) ای درویش ! تو از اینها مباش که چون نعمت فوت شود آنگاشن قدر بدانی که بعد از فوت نعمت قدر دانستن هیچ فایده ندهد . ۱۸ با وجود نعمت ، اگر قدر نعمت را بدانی توانی که آن را بفنيمت داری . این بود منزل اول ، وعلمًا جمله درین منزل اند ، و حکما جمله در منزل دوم اند . والحمد لله رب العالمين .

**Telegram @eat\_book**

(۲)

رساله در بیان فقر و زهد و تو خل  
و محبت خدای

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
ابيائه و أوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الاطاهرين ! 3

(۱) چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد  
النسفی ، که جماعت درویشان - کفرهم الله - ازین بیچاره در خواست  
کردند که می باید که در فقر و زهد و توکل و محبت خدای رساله نی  
جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد  
ویاری خواستم تا از خطأ و زلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير  
وبالاجابة جديـر ». 6 9

## فصل اول

### در بیان فقر و مراتب فقرا

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که فقر عبارت از بی چیزی  
است و فقیر کسی را می گویند که او را از دنیاوی هیچ چیزی نباشد . 12

(۳) ای درویش ! بی چیزی نعمت عظیم است ، و توانگری محنت  
عظیم است ، اما مردم نمی دانند که درویشی نعمت است ، از درویشی  
می گریزند ، و در توانگری می آویزنند . و باین سبب در دنیا در بلاها  
وقته ها می افتند ، و در آخرت بعد ابهای گوناگون گرفتار می شوند . 15

(۴) ای درویش ! چنان که با عسل گرمی همراه است ، و چنان  
18

که با کافور سردی همراه است ، با مال و جاه تفرقه و پراکندگی همراه است ، هر که عسل خورد ، اگر دانا واگر نادان ، گرمی عسل در وی اثر کند . همچنین هر که را مال یا جاه پیدا آید ، اگر دانا واگر نادان ، تفرقه ، و پراکندگی ، و بلا ، وقتنه روی بوی نهد .

(۵) ای درویش ! پیغمبر ما - علیه السلام - درویشی اختیار کرده است ، از جهت آن که خاصیتهای درویشی و خاصیتهای توانگری را دیده است و دانسته است . و با امّت می گوید که هر که راحت و آسایش می خواهد در دنیا و آخرت ، باید که درویشی اختیار کند ، و هر که تفرقه ، و پراکندگی ، و بلا ، و عذاب می خواهد در دنیا و آخرت ، باید که توانگری اختیار کند . درویشی یک عیب دارد و هنرهای بسیار ، و توانگری یک هنر دارد و عیبهای بسیار ، اما آن یک عیب درویشی ظاهر است و هنرها پوشیده ، و آن یک هنر توانگری ظاهر است و عیبها پوشیده . مردم آنچه ظاهر است ، می بینند ، و آنچه پوشیده است ، نمی بینند .

(۶) ای درویش ! توانگر بعد از چندین سال که زحمتهای گوناگون از توانگری کشیده باشد ، و در بلایها وقتنه ها افتاده بود ، آن گاه بیقین بداند که توانگری محنت بزرگ و درویشی نعمت عظیم است .

(۷) چون معنی فقر را دانستی ، اکنون بدان که فقر امراض دارند ، و هر یک در مرتبه نمی اند . مرتبه اول آن است که اورا از دنیاوی هیچ چیز نباشد ، اما وی از دنیا می خواهد ، طلب دنیا

می کند ، و بحاجت وی حاجت از مردم سؤال می کند . واين را فقير حريص می گويند . هرتبه دوم آن است که اورا از دنيا هیچ چيز نباشد ، و طلب دنيا نمی کند ، و دنيا نمی خواهد ، اما بوقت ضرورت سؤال می کند ، وبقدر ضرورت چيزی می خواهد ، و بيان قناعت می کند . واين را فقير قانع می گويند . - هرتبه سوم آن است که اورا از دنياوي هیچ چيزی نباشد ، و طلب دنيا نمی کند ، و دنيا نمی خواهد ؛ و بوقت ضرورت سؤال نمی کند . و اگر چيزی نمی رسد ، صبر می کند ، و بتوكل زندگاني می کند واين فقير را صابر می گويند . - هرتبه چهارم آن است که اورا از دنياوي هیچ چيزی نباشد ، و طلب دنيا نمی کند ، و دنيا نمی خواهد ، و بوقت ضرورت سؤال نمی کند ، و اگر چيزی نمی رسد ، شکر می کند ، و بتوكل زندگاني می کند . واين را فقير شاکر می گويند .

(۸) کار فقير صابر و فقير شاکر دارند ، از جهت آن که در دنيا دوستان خدای اند ، و در آخرت همنشينان خدای اند . فرداي قيامت جمله آدميان عذر خواه باشند ، و در حضرت خدای عذر تقصيرات خود خواهند ، و خدای تعالي عذر درویشان صابر و شاکر خواهد . گويد که دنيارا چون گذرانيد ، و بسبب دوستي من اين همه بلاها و زحمت چون کشيد ، امروز روز شما است . هر زحمتی که در دنيا از جهت ما کشيد ، امروز در مقابل آن دو چيز شمارا كرامت كرده ام : يكى آن که بي حساب بهشت رويد ، و در بهشت هر مرادي که شمارا می باید ، حاصل است ؛ و دیگر آن که هر كهرا شفاعت کنيد ، قبول

کنم . گرد عرصات برآید ، وهر که روزی با شما نیکی کرده است ، دست ایشان گیرید ، و ایشان را با خود بهشت ببرید . ورسول - علیه السلام - می فرماید که درویشان امت من پیش از توانگران بپانصد سال در بهشت روند . و برداشتی دیگر آمده است که پیش از توانگران بچهل سال در بهشت روند .

(۹) ای درویش ! شاید که مراد ازین حدیث درویشان حریص باشند ، یعنی که درویشان قانع و صابر و شاکر پیش از توانگران بپانصد سال در بهشت روند ، و درویشان حریص پیش از توانگران بچهل سال در بهشت روند . پس درویشان حریص «م از ثواب فقرا بی بهره و بی نصیب نیستند . و دیگر رسول - علیه السلام - فرمود که بهشترا بمن نمودند ، بیشتر اهل بهشت درویشان بودند . و دوزخ را بمن نمودند ، بیشتر اهل دوزخ توانگران بودند .

(۱۰) ای درویش ! درویشی نعمت عظیم است . اگر قدرش بدانند ، صبر کنند یا شکر گویند . می آرند که شقيق بابراهیم ادھم رسید . ابراهیم از شقيق سؤال کرد که یا شقيق ! درویشان شهر خویش را چون گذاشتی ؟ - شقيق فرمود که بنیکوترين حال . - ابراهیم فرمود که آن حال چون است ؟ - شقيق فرمود : «اگر بیابند ، شکر کنند ، و اگر نیابند ، صبر کنند ». - ابراهیم فرمود که سکان شهر ما همچنین کنند ، اگر می بیابند ، می خورند ، و اگر نمی بیابند ، صبر می کنند . - شقيق فرمود که یا ابراهیم ! پس درویشان چون زندگانی کنند ؟ - فرمود که اگر نیابند ، شکر کنند و اگر بیابند ، ایشار کنند . - شقيق

- انصاف بداد و فرمود که درویشان باید که چنین زندگانی کنند . -  
 (۱۱) می آرند که یکی نزدیک ابراهیم ادهم ده هزار درم بیاورد  
 و گفت که این را از من قبول کن ، و در مصلحت خود صرف کن :  
 ابراهیم آن را قبول نکرد . آن کس الحاج می کرد و شفاعت می کرد  
 تا باشد که قبول کند . ابراهیم فرمود که الحاج مکن ، و زحمت  
 مکش ، که من قبول نکنم . تو می خواهی که نام من از جریده  
 درویشان محو کنند و در جریده توانگران ثبت کنند .
- (۱۲) ای درویش ! اگر این مقام بزرگ نبودی ، پیغمبر ما  
 - علیه السلام - باین مقام فخر نیاوردی ، و فرمودی که الفقر فخری .  
 و اگر این مقام بحضرت خدای بزرگ نبودی ، پیغمبر از خدا این  
 مقام نخواستی « الهم احیینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة  
 المساکین ». ۱۲

## فصل دوم

### در بیان زهد و مراتب زهاد

- (۱۳) بدان که زهد عبارت از ترك است ، وزاهد کسی را گویند  
 که اورا از دنیاوی چیزی بوده باشد ، و باختیار خود آن را ترك کرده  
 بود . و هر که را چیزی نبوده باشد ؛ و ترك نکرده بود ، اورا زاهد  
 نگویند ، فقیر گویند . و هر که ترك دنیا کند از برای اظهار سخاوت ،  
 یا از برای قبول خلق ، یا از جهت سبب دیگر که ه از برای خدا  
 بود ، و نه از برای آخرت بود ، اورا هم زاهد نگویند . زاهد آن  
 باشد که ترك دنیا کند از برای ثواب آخرت یا از برای خدا ! ۲۱

(۱۴) ای درویش ! زاهد مطلق آن بود که بیکبار ترك دنیا کند و روی از مال و جاه بکلی بگرداند . اگر چه زهد از بعضی دنیا درست است ، چنان که توبه از بعضی معاصی درست است ، اما ثوابی که موعود است در آخرت ، زاهدان و تایبان را آن زاهدی است که روی از دنیا بکلی گردانیده بود ، و آن تایبی است که روی از معاصی بکلی گردانیده باشد .  
6

(۱۵) چون معنی زهدرا دانستی ، اکنون بدان که زهاد مراتب دارند ، و هر یک در مرتبه نی اند . - مرتبه اول آن است که زاهد شود تا از عقاب آخرت اینم گردد و از عذابهای گوناگون دوزخ خلاص 9 یابد . واين زهد خایفان است . - مرتبه دوم آن است که زاهد شود برای ثواب آخرت و نعمتهای گوناگون بهشت . واين زهد راجیان است . - مرتبه سوم آن است که زهد وی نه از خوف دوزخ باشد ، ونه از امید بهشت بود ، خاص از جهت دوستی خدا گرده باشد ، و دوستی خدای تعالی چنان بر دل وی مستولی شده باشد که پروای 12 هیچ چیزی دیگر ش نباشد .  
15

(۱۶) ای درویش ! هر که ترك دنیا کند از برای ثواب آخرت ، زاهد است ، اما نزدیک اهل معرفت این زهد ضعیف است ، از جهت آن که دنیا و آخرت در نظر عارفان حقیر و مختصر است . ایشان از 18 عذابهای گوناگون دوزخ نترسند ، و بنعمتهای گوناگون بهشت امید ندارند . از خدا بترسند ، و بخدا امید دارند ، و از خدا می جوینند .

(۱۷) ای درویش ! آن قدر ندارد که تو بوی مشغول شوی ، و در 21

طلب وی عمر عزیز خود ضایع گردانی . چیزی که امروز با تست ، و فردا با دیگری خواهد بود ، اورا نزدیک عاقل هیچ قدری نباشد ، و عاقل دل را بروی ننهد . بایزیدرا پرسیدند که این مقام بچه یافته ؟ - فرمود که بهیچ . - گفتند : « چون ؟ » - فرمود که بیقین دانستم دانستم که دنیا هیچ است . ترک دنیا کردم و این مقام یافتم .

(۱۸) ای درویش ! اگر این سخن را فهم نکردی ، و دنیا پیش تو قدری دارد ، بدان که زهد معامله است که با خدا می کنند . دنیا می دهند و آخرت می ستانند ، فانی می دهنند و باقی می ستانند . هر که کاسه سفالین بدهد ، و در مقابل آن کاسه زرین بستاند معامله نی باشد بغايت با نفع و پر سود ، و جمله عاقلان باين معامله رغبت نمایند . ازینجا گفته اند که زاهدان عاقلترین آدمیان اند .

(۱۹) ای درویش ! اگر این سخن را فهم نمی کنی ، و باور نمی داری ، بدان که دنیا تخم تفرقه و اندوه است ، و تخم بلاء و عذاب است . هر کهرا مال و جاه بیشتر می شود ، تفرقه و اندوه وی ، و بلاء و عذاب وی بیشتر می گردد . عاقلان هر چیز که خواهند ، از برای راحت و آسایش خواهند ، و راحت و آسایش در ترک است . پس هر که عاقل بود ، ترک اختیار کند بقدر آن که تواند ، اگر ترک کلی کند ، راحت کلی یابد : و اگر ترک کلی نتواند کرد ، بقدر آن که ترک می کند ، راحت می یابد .

(۲۰) ای درویش ! هر کهرا در دنیا مرادی بر می آید ، در زیر آن مراد صد نامرادی نهفته است . عاقل از برای یک مراد تحمل صد

نامرادی نکند ، ترک آن یک مراد کند ، تا آن صد نامرادیش نباید کشید .

### فصل سوم

#### در بیان توکل

(۲۱) بدان که توگل کار خود بکسی گذاشتن است ، و خدا می فرماید که هر که کار خود بمن گذارد ، من بسازم کارهای ویرا ۶ « ومن یتوگل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره » .

(۲۲) ای درویش ! توگل نمرة ایمان است . ایمان هر که قوی تر باشد ، توگل وی درستتر بوده یعنی هر که را ایمان باشد بهشتی ۹ ویگانگی خدا ، او بیقین بداند که خدا دانا است بهمه چیز و توانا است بر همه چیز ، ورحمت و عنایت او در حق بندگان زیاده از آن است که رحمت و عنایت مادر در حق فرزند ، بلکه هیچ نسبت ندارد رحمت ۱۲ و شفقت مادر بر رحمت و شفقت حق . شفقت مادر در حق فرزند هم اثر شفقت حق تعالی است در حق بندگان خود .

(۲۳) ای درویش ! حقیقت توگل آن است که بنده بیقین بداند ۱۵ که خدای تعالی قادر است بر روزی رسانیدن بندگان ، و با آن که قادر است ، وعده کرده است که روزی بندگان بر من است ، و بیقین بداند که خدای تعالی وعده خود خلاف نکند . چون اینها بیقین ۱۸ دانست ، و اعتماد بر کرم وفضل خدای کرد ، ودل وی آرام گرفت ، وازین نمی گردد ، توگل بنده تمام شد .

(۲۴) ای درویش ! توگل درست از بیقین درست پیدا می آید . ۲۱

یقین هر که تمامتر بود ، تو گل وی درستتر بود . و یقین در دل است ،  
و تو گل کار دل است . چون دل آرام گرفت ، خدا روزی بندگان  
می رساند ، و کار بندگان می سازد ، اگر در ظاهر بنده کاری کند یا  
نکند ، و بکسی مشغول شود یا نشود ، و مبادرت اسباب کند یا نکند ،  
نقصانی در تو گل وی نیاید . اگر بدر حاکمی رود ، بیقین بداند که  
قضی حاجت خدای است . اگر بنزدیک طبیب رود ؟ بیقین داند که  
شفاء بنده از خدای است ، و مانند این .

(۲۵) ای درویش ! باید که متوجل را اعتماد بر مال ، و اعتماد بر  
کسب ، و اعتماد بر اسباب نباشد ، اعتمادش بر کرم و فضل خدا باشد .

(۲۶) چون حقیقت تو گل را دانستی ، اکنون بدان که کسانی که  
عیال دارند ، اگر کسب کنند ، و اگر ذخیره نهند ، تو گل ایشان را  
زیان ندارد ، اما باید که نفقه یکساله بیش ننهند ، و کسب بر وجه

حلال کنند ، و در معامله کم ندهند ، وزیاده نستانند ، و رحمت و شفقت  
در هیچ موضع فرو نگذارند . و کسانی که عیال ندارند ، و مجرد اند ،

اگر ایشان را چنان اند که روزی چیزی خوردنی باشان نرسد ،  
واندرون ایشان متفرق و پراگنده شود ، و انتظار کشند که کسی چیزی  
خوردنی به پیش ایشان برد ، باید که بکسب مشغول شوند . و آن

کسب تو گل ایشان را زیان ندارد ، اما باید که بقدر ضرورت کسب  
کنند ، و ذخیره نهند ؛ هر چه در روز کسب کنند ، در همان روز در  
راه رضای خدا صرف کنند . و اگر چنان اند که ایشان را اگر یک  
روز ، و اگر دو روز ، و اگر سه روز چیزی خوردنی نمی‌رسد ، واندرون

ایشان متفرق و پراگنده نمی شود ، و انتظار آن نمی کشند که کسی چیزی خوردنی بیش ایشان برد ، ایشان باید که ترک کسب کنند ، که حیف باشد که ایشان بکسب مشغول شوند . ایشان اهل صحبت اند ، ۳ کار ایشان فراغت و جمعیت است ؛ باید که باقی عمر را بغذیمت دارند . و غذیمت داشت باقی عمر آن باشد ، که دست از صحبت یکدیگر ۶ ندارند ، و یکدیگر را عزیز دارند ، و در بر آوردن مراد یکدیگر کوشند ، و بر یکدیگر تکبیر نکنند ، و در میان ایشان شیخی و مریدی باید که نباشد . شیخی و مریدی کار مبتدیان است ، در نهایت شیخی و مریدی نبود ، جمله برابر باشند ، و خدمت یکدیگر کنند ، و منت ۹ بخود فرو کیرند ، تا از آن صحبت برخورداری یابند ، و باقی عمر را بغذیمت داشته باشند . وزکوه فراغت و جمعیت را باید که این طایفه این بیچاره را بدعای خیر یاد کنند ، که این بیچاره همیشه خواهان ۱۲ این بود ، و نیافت ، یا در وقت ما این طایفه نبودند ، و یا بودند ، روی بمن ننمودند .

در دهر وفا نبود هرگز یا بود به بخت ما کنون نیست  
و این طایفه باید که ذخیره ننهند . هر چه خدا بایشان فرستد از ۱۸ خوردنی و پوشیدنی ، چون بقدر ضرورت حظ خود را بردارند ، باید که باقی را ایثار کنند .

(۲۷) ای درویش ! هر که علم واردات وقدرت خدارا ندید بر ۲۱ کل کاینات ، اعتماد وی بر اسباب است ، و از اسباب در نمی تواند

گذشت . وبسبب اسباب نمی تواند رسید . پس هر وقت که در اسباب خلی پیدا آید ، وی غمناک واندوهگین شود ، ومتفرق وپراکنده خاطر ۳ گردد . هر که علم واردات وقدرت خدارا محیط دید برو کل کائنات ، اعتماد وی بر خدای است ، نه بر اسباب ، از جهت آن که وی اسباب را همچون مسیبات عاجز ، ویچاره ، ومقهور ، ومسخر خدا دید ؛ ۶ و خدارا دانا بهمه چیز وتوانا بر همه چیز دید ، ویقین دانست که هر چه می کند ، خدا می کند ؛ وهر چه می دهد ، خدا می دهد . پس ۹ اگر در اسباب خلی پیدا آید ، وی غمناک واندوهگین نشود ، ومتفرق وپراکنده خاطر نگردد .

(۲۸) ای درویش ! یقین بدان که قادر مطلق اوست . هر چه می خواهد ، می کند . « فعال لاما یربید » صفت اوست . بی علم واردات ۱2 وقدرت وی بر کی بر درخت نجنبید ، ودست هیچکس حرکت نکند ، ودل هیچکس هیچ نیندیشد . اندیشه دلها ، وحرکت دستها و زبانها ۱5 بعلم واردات وقدرت اوست ، بلکه جنبش تمام موجودات بعلم واردات وقدرت اوست . بی علم واردات وقدرت او هیچ چیز در وجود نباید ، وهیچ چیز حرکت نکند . خالق جمله اشیا اوست ، ومحرك جمله اشیا اوست ، محیی وممیت اوست ، ضار ونافع اوست ، ۱8 قابض وواسط اوست . هر کهرا فراخی می دهد ، او می دهد ؛ هر کهرا تنگی می دهد ، او می دهد : « نحن قسمنا بینهم معيشتهم فی حیة الدنيا ». مشایخ این دعارا بسیار خوانده اند : « اللهم لا مانع ۲1 لما اعطيت ولا معطی لما منعت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذالجد

ملک الجدّ .

(۲۹) ای درویش ! چون دانستی که حال چنین است ، بیش غم دنیا مخور ، و کار بخدا بگذار ، که کار ساز بندگان اوست . بنده باید ۳ که کار خود کند ، که خداوند کار خود می کند . کار بنده فرمان برداری است ، و کار خداوند پروردگاری است .

(۳۰) ای درویش ! داناییان در دنیا هر گز چیزی نخواسته اند ، ۶ بهر چه پیش آمده است ، راضی و تسلیم بوده اند ، از جهت آن که دانسته اند که آدمی نداند که به آمد وی در چیست : « عسی ان تکرها شیئاً و هو خیر لكم و عسی ان تحبتوها شیئاً و هو شرّ لكم » . ۹ و بیقین دانسته اند که خدای مصلحت کار بنده داند . پس تدبیر و تصرف خود ، واردات و اختیار خود از میان برداشته اند ، و کار بخدای بگذاشته اند . « وفوضت امری الى الله ان الله بصير بالعباد » . ۱۲

## فصل چهارم

### در بیان محبت خدا

(۳۱) بدان که محبت خدای تعالی مقامی بلند است ، و نهایت مقامات است . و غایمت کمال بنده آن است که دوستی خدای تعالی بر دل وی غالب شود ، و همگی دل وی را فرو گیرد . واکر همگی دل را فرو نگیرد ، باری چنان باشد که دوستی خدای غالب قر بود از دوستی ۱ . چیزها دیگر که نجات بنده در این است . ولذت و راحت در آخرت بر قدر دوستی خدا خواهد بود ؟ هر که را زیاده باشد ، زیاده بود ؛ ۲۱ و هر که را هیچ نباشد ، هیچ نبود . رسول - عليه السلام - می فرماید

که ایمان هیچ کسی درست نیست تا آن گاه که خدای را ورسول خدای را از همه چیزها دوست نگیرد . واژ رسول - علیه السلام - سؤال کردند که ایمان چیست ؟ - فرمود که دوستی خدای و دوستی رسول خدای . رسول - علیه السلام - همیشه این دعا می کرد :

« اللهم ارزقني حبک وحب من يحبک وحب عمل يقربنى الى حبک » .

(۳۲) ای درویش ! محبت خدای تعالی از معرفت خدای تعالی پیدا می آید . هر که را معرفت خدای تعالی باشد ، البته اورا محبت

خدای تعالی بود ؛ ومحبت خدای تعالی بر قدر معرفت خدای تعالی

باشد . اگر معرفت بکمال بود ، محبت هم بکمال باشد ؛ وچون

محبت بکمال باشد ، لذت و راحت در آخرت هم بکمال باشد .

(۳۳) ای درویش ! معرفت خدای تعالی اصل است ، وبنای

چندین مقامات بروی است . اگر معرفت خدای تمام حاصل شد ، باقی

مقامات که بنا بر وی است ، آسان گشت ؛ بلکه باقی مقامات جمله

حاصل شد ؛ وشك نیست که این چنین است ، از جهت آن که سالک

چون یک قدم در معرفت نهاد ، در هر مقامی یک قدم نهاد . چون

معرفت تمام شد ، جمله مقامات که بنا بر وی است تمام شد . واین

سخن بغایت خوب است . در معرفت می باید کوشید ، که باقی خود

حاصل شود الا اخلاق ، که اخلاق از معرفت پیدا نیاید ، کسب اخلاق

بطریقی دیگر است . هر یک عالمی اند ، اخلاق عالمی است و معارف

عالمی است . بسیار کس را باشد که معارف باشد و اخلاق نباشد ، و بسیار

کس را بود که اخلاق بود و معرفت نبود . هر که را دو بود ، او بکمال

باشد .

تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نماییم ، غرض ما بیان محبت حق تعالی بود .

۹

(۳۴) ای درویش ! تا دوستی خدای تعالی همگی دل بنده را فرو نگیرد ، بنده یکجهت و یکقبله نگردد . و تا بنده یکجهت و یکقبله نشود ، حاضر نگردد ، و با خدای نتواند بود .

۶

(۳۵) ای درویش ! خدای با بنده است ، بنده می باید که با خدای باشد ، تا کمال بنده بود . تا دوستی خدای همگی دل بنده را فرو نگیرد ، بنده با خدا نتواند بود . و چون بنده با خدا باشد ، اگر نماز کذارد ، بحضور کذارد ، و اگر تسبیح کوید ، بحضور کوید ، و اگر صدقه دهد ، باخلاص دهد . با خدای بودن هنرهای بسیار دارد ، و بی خدای بودن عیبهای بسیار دارد . و هر طاعتی که نه بحضور بود ، آن طاعت صورتی باشد بی جان ، و صورت بی جان را قدری نباشد . کار حضور دل دارد : « لا صلوة الا بحضور القلب » . هر که در مدت عمر سجده نی بحضور کرد ، کار خود تمام کرد . و هر که در مدت عمر هر روز هزار رکعت نماز بی حضور کرد ، هیچ کاری نکرد . طریق بدست آوردن حضور هیچ طریقی دیگر نیست الا دوستی خدای . چنان که معرفت اصل چندین مقامات است ، محبت خدای تعالی اصل چندین مقامات است .

۱۲

(۳۶) ای درویش ! این سه رساله را در اصفهان جمع کردم و نوشتم . والحمد لله رب العالمين .

۲۱

**Telegram @eat\_book**

(٣)

رساله در بيان مبداء أول ودر بيان  
عالم جبروت وعالم ملکوت وعالم ملک  
( تقرير مفصل رساله يازدهم ) .

بسم الله الرحمن الرحيم

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبائه وآولياته ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين . 3
- (۱) اما بعد ، چنین کوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره درخواست کردند که می باید که دریبان مبداء اول ، و عالم جبروت ، 6 عالم ملکوت ، و عالم ملک رسالتی جمع کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد : « آنه على ما يشاء قدیر وبالاجابة جدیر ». 9
- (۲) ای درویش ! قاعده و قانون سخنان جلد اول دیگر بود ، و قاعده و قانون سخنان این جلد دوم دیگر است ، هریک از طوری اند ، 12 و دور از یکدیگر اند . سخنان این جلد دوم از کوش دیگر می باید شنود ، و بعضم دیگر می باید دید . واگر آن کوش و آن چشم هنوز پیدا نیامده است ، نباید شنود و نباید خواند . و سالکان این دعا بسیار خوانده اند : « اللہم متعنا باسماعنا واسماع اسماعنا وابصارنا وابصار ابصارنا 15 وقلوب قلوبنا . »

## فصل اول

### در بیان مبداء اول و در بیان عالم

۳) بدان - اعزّک الله فی الدارین - که موجود از دو حال خالی  
نباشد ، یا اورا اول باشد ، یا نباشد . اگر اورا اول نباشد ، آن موجود  
واجب الوجود است ، واگر باشد ، آن موجود ممکن الوجود است .  
۶) واجب الوجود را مبداء اول گویند ، وخدای عالم خوانند ؛ وممکن -  
الوجود را عالم خدای گویند ، وکتاب خدای خوانند . عالم در قسمت  
اول بر دو قسم است ، عالم عدم و عالم وجود ، باز عالم وجود در قسمت  
اول بر دو قسم است ، عالم ملک و عالم ملکوت . واین سخن بغايت ظاهر ۹  
است ، دوری حفافی نیست . اما چنین می‌دانم که تمام فهم نکردي ،  
روشن‌تر ازین بگويم .

## فصل دوم

### در بیان وجود و عدم و ممکنات

۱۲) بدان که معلوم اهل علم و مفهوم اهل فهم سه قسم است ،  
وازین سه قسم بیرون نیست ، یا واجب است ، یا ممتنع ، یا ممکن .  
۱۵) واجب موجودی است که عدم بروی روا نیست ؛ پس واجب همیشه  
بود و همیشه باشد . و ممتنع معدومی است که وجود بروی روا نیست ؛  
پس ممتنع هرگز نبود و هرگز نباشد . و ممکن چیزی است که عدم ۱۸  
بر روی رواست وجود بر روی رواست ؛ پس ممکن شاید که معدوم  
باشد ، و شاید که موجود بود .

۲۱) ای درویش ! ممکنات دو عالم دارند ، یکی عالم عدم و یکی

- عالی وجود ، در عالم عدم می توانند بود ، و در عالم وجود می توانند بود .
- عالی عدم عالی بغايت بزرگ و فراخ است ، و در وی خلقان بسیاراند ،
- و آن خلقان را ازین عالم که ما در آن ایم خبر نیست ، ورسوی  
علیه السلام - می فرماید که خدارا زمینی دیگر هست بغير ازین زمین که  
ما در آنیم و آن زمین سد است ، و در آن زمین خلقان بسیاراند ، و آن  
خلقان را خبر نیست که بغير از زمین ایشان زمینی دیگر هست ، و آن  
خلقان را خبر نیست که درین زمین آدم وابلیس بوده اند ، و آن خلقان را  
خبر نیست که کسی عصیان خدای تعالی تواند کرد .
- (۶) ای درویش ! می دانی که آن زمین کدام است ، و آن خلقان  
کدام اند . آن زمین عدم است ، و آن خلقان ممکنات اند که در عالم  
عدم اند . و حقیقت این سخن آن است که جواهر و اعراض عالم جمله  
بیکبار در عالم عدم بالقوه موجود اند بطريق کلی آن جواهر و اعراض را  
که در عالم عدم موجود اند بطريق کلی ممکنات می گویند . ایشان اند  
که قابل وجود و قابل عدم اند ، و ایشان اند که غیر وجود و غیر عدم اند ،  
و ایشان اند که حقایق موجودات اند . و اگر آن موجودات بالقوه در عالم  
نبودندی ، این موجودات بالفعل در عالم وجود نبودندی .
- (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عالم در  
قسمت اول بردو قسم است ، عالم عدم و عالم وجود ، در عالم عدم موجودات  
بالقوه اند و در عالم وجود موجودات بالفعل اند . باز عالم وجود در قسمت  
اول بر دو قسم است ، عالم محسوس و عالم معقول . و در عالم محسوس ،  
موجودات محسوس اند ، و در عالم معقول موجودات معقول اند . موجودات

3

6

9

12

15

18

21

عالیم بیش ازین نیستند. پس موجودات محسوس را عالم ملک می‌گویند، موجودات معقول را عالم ملکوت می‌گویند؛ و موجودات بالقوّة را عالم جبروت می‌خوانند. چنین می‌دانم که تمام فهم نکردنی، روشن‌تر ازین ۳ بگوییم.

### فصل سوم

#### در بیان اسماء عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک

(۸) بدان که آن موجودات بالقوّة را که در عالم عدم اند باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده‌اند: عالم عدم، عالم ممکنات، عالم ماهیّات، عالم حقایق، عالم کلّیات، عالم استعداد، عالم فطرت، عالم قوت، عالم اجیال و عالم جبروت، و مانند این گفته اند، و مراد ازین جمله همین یک عالم بیش نیست، و این عالم قوت است. و این دو عالم را که موجودات محسوس و موجودات معقول در وی اند، هم باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند: عالم محسوس و عالم معقول، و عالم ملک و عالم ملکوت، و عالم خلق و عالم امر، و عالم شهادت و عالم غیب، و عالم ظلمانی و عالم نورانی، و عالم جسمانی و عالم روحانی، و مانند این گفته اند. ۱۵ و مراد ازین جمله همین دو عالم بیش نیست، و آن عالم محسوس و عالم منقول است.

(۹) ای درویش! نه چنان است که عالم دیگراست و موجودات دیگر، یعنی چنان است که عالم ظرف است و موجودات مظروف، بلکه موجودات عین عالم اند. بغیر موجودات چیزی دیگر نیست. سخن دراز شد و از مقصود بازماندیم؛ غرض ما آن بود که موجودات بالقوّة را ۲۱

عالی جبروت می گویند، موجودات معقول را عالم ملکوت می گویند، موجودات محسوس را عالم ملک می گویند.

### فصل چهارم

- در بیان جوهر اول و در بیان پیدا آمدن مفردات و مركبات
- (۱۰) بدان که موجودات بالقوّة که در عالم عدم اند و معدومات ممکن اند، جمله شیئی اند، و جمله معلوم خدای اند. و باین اشیا خطاب آمد که «الست بر تکم واز ایشان جواب آمد که «بلی». و این اشیاء هر گز از حال خود نگشتند و نخواهند کشت «فاقم و جهاد للدين حنیفأ فطرة الله التي فطر الناس عليها لابتدايل لخلق الله ذلك الدين القيم»
- (۱۱) ای درویش! از بودن و نابودن موجودات آن اشارا تفاوتی نیست. اگر موجودات جمله بیکبار معدوم شوند، و اگر همچون این عالم هزار دیگر موجود گردند، آن اشیاء زیادت و کم نشوند، و در آن اشیاء تبدیل و تغییر پیدا نیاید، از جهت آن که آن اشیاء جمله کلّیات اند، و کلّیات هر گز از حال خود نگردند، واز بودن و نابودن جزویات، واز بسیاری و اند کی جزویات، کلّیات زیادت و کم نشوند، و تغییر و تبدیل در کلّیات پیدا نیاید.
- (۱۲) تا سخن دراز نشود، واز مقصود بازنمانیم، بدان که خدای تعالی فاعل مطلق است، و عالم جبروت قابل مطلق است. خدای تعالی که فاعل مطلق است، ازین عالم جبروت، که قابل مطلق است، بیک جوهر امر گرد که موجود شو! آن جوهر دریک طرفه العین موجود شد، واز عالم قوت بعالم فعل آمد، واز عالم اجمال بعالم تفصیل رسید:

« وما امرنا اولاً واحدة كلمح بالبصر » وآن جوهر را جوهر اول گویند؛ وبزر گواری جوهر اول را جز خدای تعالی کسی دیگر نداند، از جهت آن که جوهر اول جوهری بغايت لطيف و شريف است، و بغايت دانا 3  
ومقرب است، و بغايت حاضر و مشتاق است. هميشه در اشتياق خدای است وهر گز يك طرفة العين از آن حضرت غافل نشد و نشود، واز آن در گاه غایب نكشت و نگردد. و بزر گواری جوهر اول از آن است که بى واسطه 6  
غیر پيدا آمده است. آن گاه باين جوهر اول خطاب آمد که مفردات عالم بنويس! در يك طرفة العين بنوشت تا مفردات عالم موجود گشتند  
واز عالم قوت عالم فعل آمدند، واز عالم اجمال بعالم تفصيل رسيدند: 9  
« ائما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون » و مفردات عالم عقول و نفوس و طبائع و افلاک و انجام و عناصر اند. جوهر اول مفردات عالم بنوشت  
کار جوهر اول تمام شد. ازین معنی خبر داد که « جف » القلم بما هو كائن ». 12  
آن گاه باين مفردات خطاب آمد که مرگبات عالم را بنويسيد. بنوشتند  
ومي نويستند، تا مرگبات موجود شدند و مي شوند، واز عالم قوت عالم فعل  
آمدند و مي آيند. و مرگبات عالم معادن و نباتات و حيوانات اند. اين است 15  
تمامي موجودات، و اين است بيان عالم عدم و عالم وجود.

(۱۳) عالم بيش ازین نیستند « يسطرون به والقلم وما يسطرون » عبارت از عالم جبروت است، « والقلم » عبارت از جوهر اول است، و جوهر اول قلم 18  
خدای است، « وما يسطرون » عبارت از مفردات عالم است، و مفردات عالم  
نويسندگان اند. و نويسندگان دائم در کتابت اند، و کار ايشان اين است  
كه هميشه مرگبات مي نويستند. و مرگبات کلمات رب العالمين اند، 12

وکامات او هرگز بنهایت نرسیده است و نرسد، با آن که نهاید ندارد، مکرر نیستند. «قل لو كان البحر مداداً لِكلمات رَبِّي لنفَد البحر قبل ان تنعد كلمات رَبِّي ولو جئنا بمثله مداداً»

(١٤) ای درویش! بعضی می گویند که اول زمین موجود شد، آن گاه آسمانها و ستارگان، یعنی عناصر و طبایع موجود گشتند، آن گاه افلاک و انجم. و بعضی می گویند که اول افلاک و انجم موجود شدند، آن گاه افلاک و انجم. و بعضی می گویند که افلاک و انجمن و عناصر و طبایع جمله بیکبار برابر موجود گشتند.

(١٥) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که عالم ملک عالم محسوسات است، عالم ملکوت عالم معقولات است، عالم جبروت عالم ممکنات است، و مبداء اول خدای عالم است. و خدای عالم احد حقیقی است، از جهت آن که در ذات وی بهیچ نوع کثرت نیست، مجرد است، و وحدت صرف است.

### فصل پنجم

#### در بیان کار کنان خدای

١٥

(١٦) ای درویش! هیچ شک نیست که در عالم کار کنان هستند، و بفرمان خدا کار می کنند «لا يعصُّونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ». و این کار کنان را بعضی ملائکه می خوانند، و بعضی عقول و نفوس و طبایع می گویند. و این اصطلاح است. هر قومی اصطلاحی دارند، و با اصطلاح خود سخن می گویند. آن قوم که ملائکه می خوانند، می گویند که عالم ملائکه عالم ملکوت است،

و عالم اجسام عالم ملک است؛ و آن قوم که عقول و نفوس و طبایع می‌گویند، می‌گویند که عقول و نفوس و طبایع عالم ملکوت اند، و افلک و انجام و طبایع عالم ملک اند. و مراد هر دو طایفه یکی است.<sup>3</sup> و این سخن مشکل نیست، ظاهر است.

(۱۷) ای درویش! هیچ شک نیست که عالم اجسام جانی دارد، و فعل اجسام، و نشوونمای اجسام، و حس<sup>6</sup> و حرکت اجسام ازان جان است. و اگر آن جان نبودی، اجسام مرده بودندی، و فعل و نشوونما و حس<sup>7</sup> و حرکت نداشتندی. جان هر چیز ملکوت آن چیز است. و جان اجسام مراتب دارد. پس عالم ملکوت را مراتب باشد. و دیگر طایفه می‌گویند که جوهر اول با مر خدا موجود شد؛ و طایفه دیگر می‌گویند که جوهر اول از ذات خداوند صادر شد. و این هم اصطلاح است. اگر باتفاق تحریر مبحث کنند، بیقین بدانند که مقصود جمله یکی است.<sup>9</sup>

(۱۸) ای درویش! این همه ظللها و اختلاف که پیدا آمد از نادان پیدا آمد، که مبتدیان ندانستند که مقصود جمله یکی است:<sup>15</sup> لاجرم مذاهب مختلفه پیدا آمد، و خلق سرگردان شدند. و از آن جهت ندانستند که مبتدیان از لفظ معنی می‌روند؛ لاجرم الفاظ مختلفه حجاب ایشان می‌شود. و منتهیان از معنی بلطف می‌آیند، لاجرم الفاظ مختلفه حجاب ایشان نمی‌شوند. هر که از لفظ معنی رود، همیشه وی و قوم وی سرگردان باشند.

### فصل ششم

#### در بیان عالم علوی و عالم سفلی

- ۱۹) چون عالم جبروترا و عالم ملکوترا و عالم ملک را دانستی ،  
اکنون بدان که عقول و نفوس که کرو بیان و روحانیان اند ، و افلاک  
وانجم که عرش و کرسی آسمانها و ستارگان اند ، عالم علوی اند ،  
و طبایع و عناصر عالم سفلی اند . ۶
- (۲۰) چون عالم علوی و عالم سفلی را هم دانستی ، اکنون بدان  
که افراد عالم علوی هر یکی صورتی که دارند رها نمی کنند ،  
تصورتی دیگر نمی گیرند . هر یکی کاری که دارند ، دائم بکار خود  
مشغول اند ، وایشان را از آن کار هرگز خستگی و ملالت نیست ، در کار  
ایشان تغییر و تبدیل نیست . علم و عمل ایشان هرگز زیاده و کم  
نشود ، وایشان علم و عمل از کسی نیاموخته اند . علم و عمل ایشان با  
ذات ایشان همراه است ، و کمال ایشان مقارن ذات ایشان است .  
و باین سبب عالم علوی را عالم بقا و ثبات می گویند : « انّ الذين عند  
ربّك لا يُستَكِبِرونَ بِمَنْ عَبَادُوهُ وَيَسْتَحْجُونَ وَلَهُ يَسْجُدُونَ . » و افراد عالم  
سفلی هر یکی صورتی که دارند ، رها می کنند ، تصورتی دیگر  
می گیرند . آتش هوا ، و هوآ آب ، و آب خاک می شود ؛ و خاک آب ،  
و آب هوآ ، و هوآ آتش می گردد . و خاک و آب و آتش و هوآ مرگب  
می شوند ، و باز مفرد می گردند ، و هر یک باصل خود باز می گردد .  
و باین سبب عالم سفلی را عالم کون و فساد می گویند . ۱۸
- (۲۱) ای درویش ! مفردات چون مرگب می شوند ، اعراضی که ۲۱

در ایشان بالقوه موجود اند ، در مرگب بالفعل موجود می گرددند ،  
واز قوت ب فعل می آیند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند ،  
و خودرا جلوه می کنند . و باز مرگبات چون مفردات می شوند ، و هر  
یک باصل خود باز می گرددند ، همان اعراض که در ایشان بالقوه  
موجود بودند ، همچنان در ایشان بالقوه موجود اند ، بی زیادت  
و نقصان . پس جواهر و اعراض عالم ازین وجهه که هستند ، هرگز  
زیاده و کم نشندند ، و هرگز متغیر نشوند ، چنین می دانم که تمام  
فهم نکردنی روشن تر ازین بگویم .

9

### فصل هفتم

#### در بیان خزایین خدای

(۲۲) بدان که چون مفردات عالم موجود کشتند ، واز قوت ب فعل  
آمدند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . اعراضی که بمفردات  
12 تعلق می داشتند ، با مفردات از قوت ب فعل آمدند ، اما اعراضی که  
بمرگبات تعلق می داشتند در مفردات بالقوه بمانندند ، واز قوت ب فعل  
نیامدند . چون مفردات مرگب می شوند ، آن اعراض که در مفردات  
15 بالقوه موجود اند ، در مرگبات بالفعل موجود می گرددند ، واز قوت  
ب فعل می آیند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند . و اگر آن  
مرگب بقا یابند ، و تربیت و پرورش چنان که شرط است بیابند ، بکمال  
خود رسد . و اگر بقا یابد و آفته بوى برسد ، یا تربیت و پرورش  
18 چنان که شرط است نیابند ، ناقص باز گردد : « افلح من زکیها وقد  
خا من دیها . » و باز چون مرگبات مفردات می شوند ، و هر یک

باصل خود باز می گردند ، همان اعراض که در مفردات بالقوه موجود بودند ، همچنان در ایشان بالقوه موجود بودند ، بی زیادت و نقصان . ۳ پس هر چیز که در مرگبات بتدریج پیدا می آید ، وهر حال که در مرگبات ظاهر می شود ، بلکه هر حال که در عالم سفلی پیدا می آید ، آن جمله در مفردات بالقوه موجود اند بطريق کلی .

۶ (۲۳) ای درویش ! مفردات عالم علوی و عالم سفلی جمله خزاین خدای اند : « ولله خزاین السموات والارض . » وهر چند ازین خزینه ها مرگبات می بخشد ، ازین خزینه ها چیزی کم نمی شود . و خزینه وجود ، و خزینه حیوة ، و خزینه رزق ، و خزینه عقل ، و خزینه علم ، و خزینه خلق ، و خزینه قدرت ، و خزینه سعادت ، و خزینه دولت ، و خزینه فراغت ، و مانند این خزینه ها بسیار دارد . چندین کاه است که می شنودی که خدای تعالی خزاین بسیار دارد ، وهر چند ازان خزاین می بخشد ، هیچ کم نمی شود ، ونمی دانستی که آن خزاین چیست و چرا کم نمی شود .

۱۵ (۲۴) ای درویش ! در عالم عدم خدای را چندین هزار خزاین است . کلیات که در عالم عدم اند جمله خزاین اند ، هر کلی خزینه ائی است . در عالم وجود چندین هزار خزاین اند . در مفردات آب و خاک خزاین اند ، و هوا و آتش خزاین اند ؛ افلاک و اتجم خزاین اند ، عقول و نفوس خزاین اند . و در مرگبات هر معدنی خزینه ائی است ، و هر نباتی خزینه ائی است ، و هر درختی خزینه ائی است ، و هر حیوانی خزینه ائی است ، و هر انسانی خزینه ائی است . « و ان من شء

الا عندنا خزائنه وما نزله الا بقدر معلوم . » وهر چند که ازین خزاین می بخشد ، ازین خزاین هیچ کم نمی شود .

<sup>3</sup> (۲۵) ای درویش ! هر تخم نباتی خزینه ئی است ؛ و هر تخم درختی خزینه ئی است ؛ واژ هر خزینه چندین هزار خزینه دیگر پیدا می آید . عجایب کارستانی است ملک خدا ، و با عظمت جائی <sup>6</sup> است حضرت او ، و پر حکمت حالی است حکم او .

(۲۶) ای درویش ! علم این است ، و دعای رسول - علیه السلام - که « ارنا الاشياء کماهی » از برای این است . هر کهرا این در بر کشادند و اسرار ملک و ملکوت وجبروت بر وی آشکارا گردانیدند ، واورا از مقربان حضرت خود کردند ، و در حرم خود راه دادند ، واژ عالم ایمان بعالی ایقان رسانیدند « و كذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین . »

### فصل ششم در بیان عالم صغیر

<sup>12</sup> (۲۷) بدان که هر چیز که در عالم کبیر اثبات می کنند ، باید که <sup>15</sup> نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود « از جهت آن که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر چیز که در عالم <sup>18</sup> کبیر هست ، در عالم صغیر نمودار این هست . »

(۲۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که نطفة آدمی نمودار عالم جبروت است ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی موجود گشت ، واژ قوت ب فعل آمد ، واژ عالم اجمال بعالی <sup>21</sup>

تفصیل رسید ، آن جمله در نطفه وی بالقوه موجود بودند ، و پوشیده و مجمل بودند . و طبیعت که در نطفه پیدا آمد نمودار جوهر اول است .

3      وجسم و روح آدمی نمودار عالم ملک و عالم ملکوت است .

4      (۲۹) ای درویش ! نطفه آدمی عالم جبروت عالم صغير است ، و طبیعت آدمی جوهر اول عالم صغير است ، وجسم و روح آدمی عالم ملک و عالم ملکوت عالم صغير است . هر چيز که در نطفه آدمی بالقوه موجود بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، آن جمله در جسم و روح آدمی بالفعل موجود گشتند ، واز قوت ب فعل آمدند ، واز عالم اجمالي 9      به عالم تفصیل رسیدند . اول چيزی که در نطفه موجود گشت ، واز قوت ب فعل آمد ، واز عالم اجمالي به عالم تفصیل رسید ، یك جوهر بود . و آن جوهر را جوهر اول عالم صغير می گویند . و نام آن جوهر طبیعت است .

12

5      (۳۰) چون دانستی که اول چيزی که در نطفه پیدا آمد . طبیعت بود ، ازین جهت طبیعت را جوهر اول عالم صغير می گویند ، اکنون بدان که باين طبیعت خطاب آمد که مفردات عالم صغير بنویس ! بنوشت تا نطفه چهار طبقه شد : سودا ، و بلغم ، و خون ، و صفراء موجود گشتند واز قوت ب فعل آمدند ، واز عالم اجمالي به عالم تفصیل رسیدند . آن گاه باين مفردات خطاب آمد که مرگبات عالم صغير بنویس ! بنوشتند . آن گاه ازین مفردات تا تمامت اعضای بیرونی و اندرونی آدمی موجود گشتند ، واز قوت ب فعل آمدند ، واز عالم اجمالي به عالم تفصیل رسیدند . چون اعضای اندرونی و بیرونی آدمی

18

21

موجود گشتند ، اعراضی که با عضای آدمی تعلق می داشتند ، با اعضا از قوت ب فعل آمدند ، اما اعراضی که بکمال آدمی و تحصیل دنیا آخرت تعلق می داشتند ، در اعضا بالقوه بماندند ، واز قوت ب فعل ۳ نیامندن .

(۳۱) چون مفردات مرگب شدند ، واعضای آدمی پیدا آمدند ، آن اعراض که در مفردات بالقوه موجود بودند ، در مرگبات بالفعل ۶ موجود گشتند ، واز قوت ب فعل آمدند . اگر این فرزند که موجود گشت ، بقا نیابد ، و تربیت و پرورش چنان که شرط است نیابد ، بکمال خود رسد . و تمامت اعراض که در وی بالقوه موجود بود ، ۹ بالفعل موجود نشوند ، و بقا نیابند و آفته بوی رسد ، یا تربیت و پرورش چنان که شرط است نیابد ، ناقص باز گردد : «کما تعیشون ۱۲ تموتون . » و چون آن آدمی بسی و کوشش مشغول شود و بخدمت استادان و نصیحت دانایان باز گردد ، و بفرمان ایشان کار کند ، آن اعراض از قوت ب فعل آیند .

(۳۲) ای درویش ! در باطن وظاهر آدمی خزاین بسیار است ، هر ۱۵ عضوی از اعضای آدمی اندرونی و بیرونی خزینه ؐی است . و آدمی هر چند از آن خزاین خرج می کند ، ازان خزاین هیچ کم نمی شود . و این چندین حرفها و ضنعتها و عمارتها خوب که در عالم است ، و این ۱۸ چندین علمها و معرفتها و حکمتها که در عالم است ، جمله از خزاین آدمیان است . و رسول - علیه السلام - می فرماید که : «الناس معادن کمعدن الذهب والفضة . » این چندین خزاین را بعضی معطل ۲۱

فرو گذاشته اند ، وبخزاین دیگران حسد می برند « ام یجسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا . » تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نماییم !

۳) ای درویش ! عالم جبروت عالم کبیر کتاب مجمل است ،  
و عالم ملک و عالم ملکوت عالم کبیر کتاب مفصل اند . عالم جبروت  
۶ عالم صغیر هم کتاب مجمل است ، و عالم ملک و عالم ملکوت عالم صغیر  
هم کتاب مفصل اند . اوّل سوره ئی که بمحمد - علیه السلام - آمد  
این سوره بود : « بسم الله الرحمن الرحيم . اقرأ باسم ربک الذي  
۹ خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربک الاکرم » یعنی اوّل کتاب  
وجود خودرا بشناس ، آن کاه موجد خودرا بشناس ، آن کاه  
ازین کتاب خود آن کتاب بزرگرا معلوم کن ، که این نسخه  
۱۲ و نمودار آن است ؛ یعنی خودرا بشناس تا همه چیزرا بشناسی ، خودرا  
بدان تا مرا بدانی ، افعال خودرا معلوم کن تا افعال مرا معلوم  
کنی . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز  
۱۵ می شود .

۴) ای درویش ! اگر نطفه آدمی را تخم گوئی ، وجسم و روح  
آدمی را درخت گوئی ، راست باشد . اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق  
۱۸ نیک و معارف راست میوه این درخت است . اگر میوه اینها است که  
گفته شد ، شجره طیبه است ؛ و اگر میوه اضداد اینها است ،  
شجره خبیث است . « اولئک هم خیر البریة » و « اولئک هم شر  
۲۱ البریة » در حق این هر دو طایفه آمده است . اگر اقوال نیک و افعال

نیک و معارف میوه این درخت گوئی ، راست بود ؛ واگر فرزندان این پدر و مادر گوئی هم راست بود . ازینجا فرمود رسول - علیه السلام - : « الولد سر ایه . »

3

### فصل نهم

#### در بیان نزول و عروج و در بیان رسیدن بكمال

(۳۵) ای درویش ! اگر کسی سؤال کند که اگر جوهر <sup>6</sup> اول عالم صغير نمودار جوهر اول عالم كبیر است ، می بايست که همچون وی بودی ، وニست ، از جهت آن که جوهر اول عالم كبیر بغايت شريف و لطيف است ، وبغايت دانا و مقرب است ، وبغايت حاضر <sup>9</sup> و مشتاق است ؛ وجوهر اول عالم صغير نه چنین است .

(۳۶) جواب . ای درویش ! شک نیست که جوهر اول عالم صغير نمودار جوهر اول عالم كبیر است ، اما جوهر اول مبداء نزول <sup>12</sup> است ، وجوهر اول عالم صغير مبداء عروج است . پس آن در غایت قرب باشد ، واین در غایت بعد بود ؛ وآن در غایت شرف باشد ، واین در غایت خساست بود ؛ از جهت آن که در نزول اول <sup>15</sup> شریفتر باشد ، و در عروج آخر شریفتر بود ، و در نزول هر چند که از مبداء دور تر می شوند خسیستر می گردند ، و در عروج هر چند که از مبداء دور تر می شوند ، شریفتر می گردند . تفاوت از <sup>18</sup> اینجا پیدا آمد . و دیگر آن که هر چیز که نمودار چیزی باشد ، لازم نباشد که من کل الوجوه همچون آن چیز باشد . اگر چنین بود ، خود آن چیز باشد . پس تفاوت باید که باشد تا نمودار <sup>21</sup>

وی بود .

(٣٧) واگر کسی دیگر سؤال کند و سکوید که چون باز گشت  
باز بوی خواهد بود ، این نزول و عروج را فایده چیست ، جواب  
می آرند که داود پیغمبر - علیه السلام - از خدای سؤال کرد و گفت  
که خداوندا خلق را چرا آفریدی ؟ خدای تعالی جواب داد و فرمود  
که من گنجی بودم مخفی می خواستم که ظاهر شوم . واگر این  
عبارت را واین جواب را فهم نمی کنی که بغايت بلند است . بعبارتی  
دیگر فرو تر ازین بگويم .

(٣٨) ای درویش ! عشق است که اینها می کند . افراد  
موجودات جمله مملو از عشق اند .

#### رباعی

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی  
چندین سخن نفر که گفتی که شنودی  
ور باد نبودی که سر زلف دربودی  
رخساره معاشق بعاشق که نمودی  
واگر این عبارت را فهم نمی کنی که بلند است ، بعبارتی فرو تر  
دیگر بگويم .

(٣٩) ای درویش ! این همه از جهت آن است که تا آدمی  
بكمال خود رسد ، و با غنیمت بسیار بحضور پروردگار خود باز  
گردد . و در جوار حضرت ذوالجلال ابدالآباد در لذت و راحت  
باشد . و روح آدمی بطلب کمال آمده است ، و کمال آدمی آن است

که علم و طهارت و حضور و اشتیاق حاصل کند ، یعنی از ما سوی الله روی بگرداند ، و روی پیروزدگار خود آورد ، و خودرا و پیروزدگار خودرا شناسد ، و مستاق پیروزدگار خود ، و ملازم در گاه وی گردد ،  
3 و در علم ، و طهارت ، و اشتیاق از عقول و نفوس عالم علوی بگذرد ، تا بجواهر اول تواند رسید ، و دایره را تمام تواند کرد ، که دایره  
تا باول خود نرسد ، تمام نشود .  
6

### فصل دهم

#### در بیان گشتن خلیفه خدای

۴۰) ای درویش ! هر که دایره تمام کرد ، عالم صغیر را  
تمام کرد ، و بنهایت مقامات انسانی رسید ، و انسان کامل شد . و هر  
که عالم صغیر را تمام کرد ، در عالم کبیر نایب و خلیفه خدا گشت .  
اکنون کار وی آن باشد که دیگران را تمام کند . و هر که عالم  
۱۲ صغیر را تمام نکرده باشد ، در عالم کبیر نایب و خلیفه خدا نتواند  
بود ، هر چند سعی بسیار کند تا درین عالم پیشوا گردد ، اورا  
۱۵ میسر نشود . و این سخن بغايت بر اصل است ، از جهت آن که  
کسی که خود را تمام نکرده است ، دیگران را چگونه تمام کند ؟  
و اگر کسی خود را راست نکرده است ، دیگران را چون راست  
گرداند ؟ می خواستم که درین رساله بیان ذات و صفات مبدأ اول  
۱۸ و بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک را تمام کنم ، و نتوانستم .  
کرد ، باشد که درین رساله که می آید تمام کنم . والحمد لله رب  
العالمین . تمام شد رساله اول از جلد دوم  
21

**Telegram @eat\_book**

(٤)

رساله دوم در بيان مبداء اول ودر بيان  
عالم جبروت وعالمنگوت وعالمنگل  
( تقرير مختلف رساله دوازدهم ).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبیائے واولیائے ، خیر خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطیبین الظاهرين .  
(۱) بدان – اعزک الله فی الدارین – که ملک عالم شهادت است ،  
وملکوت عالم غیب است ، وجبروت عالم غیب غیب است ، وخدای  
6 تعالی غیب غیب غیب است .
- (۲) ای درویش ! عالم جبروت ، که عالم غیب غیب است ، عالم  
قوّت است ، وعالم قوت بالای عالم ملک وعالم ملکوت است ، از  
9 جهت آن که در عالم ملک وعالم ملکوت موجودات بالفعل اند ، ودر  
عالمن جبروت موجودات بالقوّة اند ، ومووجودات بالقوّة مقدم باشند بر  
مووجودات بالفعل . اوّل صلاحیت باشد ، آن گاه خاصیت . ودیگر  
آن که موجودات بالقوّة اوّل ندارند ، ومووجودات بالفعل اوّل دارند .  
12
- (۳) ای درویش ! جواهر واعراض عالم جمله ییکبار در عالم عدم  
بالقوّة موجود اند بطريق کلی . آن جواهر واعراض را که در عالم عدم  
15 بالقوّة موجود اند بطريق کلی ، ماهیّات وممکنات وکلّیات می گویند .  
وآن موجودات بالقوّة جمله شیء اند ، وجمله معلوم خدای اند .  
معدوم ممکن دیگر است ، ومعدوم ممتنع دیگر است . معدوم ممکن  
18 شیء است ، اما معدوم ممتنع شیء نیست . واین اشارا ابن عربی

اعیان ثابتة می گوید؛ وشيخ المشايخ شیخ سعد الدین حموی اشیاء ثابتة می گوید؛ واین بیچاره حقایق ثابتة می گوید. واین اشارا از آن جهت ثابتة می گویند که هرگز از حال خود نگشتند<sup>3</sup> ونخواهند گشت. تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمانیم، غرض ما درین موضوع بیان ماهیّات است.

## فصل اول

### در بیان ماهیّات

(۴) بدان که ماهیّات حقایق موجودات اند. هر موجودی که بالفعل موجود است، آن موجود حقیقتی دارد، وآن موجود با آن<sup>9</sup> حقیقت بالفعل موجود است؛ که اگر آن حقیقت نبودی، آن موجود بالفعل موجود نبودی. آن حقیقترا ماهیّت می گویند، وآن<sup>12</sup> حقیقترا ممکن هم می گویند. وآن حقیقت غیر وجود وغیر عدم<sup>15</sup> است. وجود خارجی و عدم خارجی دو صفت وی اند؛ وآن حقیقت کماهی موصوف است بصفت وجود، وکماهی موصوف است بصفت عدم. ودر وجود خدای تعالی، که مبداء اول است خلاف کرده اند، که ماهیّت دارد یا ندارد. وبعضاً گفته اند که وجود خدای تعالی ماهیّت ندارد، از جهت آن که در ذات خدای تعالی بهیچ نوع کثرت<sup>18</sup> نیست، خدای تعالی وجود مجرّد است ووحدت صرف است. وبعضاً گفته اند که وجود خدای تعالی عین حقیقت اوست. وبعضاً گفته اند که وجود خدای تعالی غیر حقیقت اوست، از جهت آن که وجود خدای تعالی معلوم بشر است، وحقیقت خدای تعالی معلوم<sup>21</sup>

بشر نیست . پس حقیقت او غیر وجود او باشد . اما در موجودات ممکن جمله اتفاق کرده اند که جمله ماهیّات دارند ، و ماهیّات حقایق موجودات اند . وغير موجودات اند . و اسمی چیزها اسمی آن حقایق اند ، همچون اسم عالم ، و اسم آسمان ، و اسم زمین ، و اسم انسان و مانند این . جمله اسمی آن حقایق اند ، یعنی اسمی ماهیّات اند ، از جهت آن که عالم را وصف می تواند کرد بصفت وجود وبصفت عدم . پس عالم باید که اسم چیزی باشد که آن چیز غیر وجود وغير عدم بود ، و آن ماهیّت است . « هل اتنی علی الانسان حین من الهر لم یکن شيئاً مذکوراً » دلیل این تقریر است .

(۵) ای درویش ! ماهیّات جمله پاک و مجرد اند ، و جمله ساده و بی نقش اند ، و جمله مستعد کمال خود اند . عالم ماهیّات عالمی بغايت خوش است و بی زحمت است . و عالم وجود عالمی بغايت باخوش است و پر زحمت است . عالم ماهیّات نمودار بهشت است ، و بی خود بهشت است ، از جهت آن که در آن عالم تفرقه و پراگندگی نیست . ورنج و بیماری نیست . و خوف و حزن نیست ، و خستگی و ملالت نیست . و پیری و مرگ نیست ، و از تغییر و تبدیل ایمن اند ، و هیچ نعمتی برابر امن نیست . اصل موجودات ماهیّات اند : این وجود خارجی صفتی است از صفات ماهیّات . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

## فصل دوم

## در بیان استعداد ماهیّات

۱) بدان که ماهیّات غیر آدمیان هر یک استعداد کاری دارند . چون در خارج موجود می شوند ، هر یک بکار خود مشغول می شوند ، وهر یک نقش خودرا قبول می کنند . وهر یک کار خود می توانند ۲) کرد ، و هیچ یک کار یکدیگر نمی توانند کرد . و ماهیّات آدمیان هر یک استعداد کارها دارند ، وهر یک استعداد نقشها دارند . چون در خارج موجود می شوند ، هر یک بواسطه پدر و مادر و بواسطه هم صحبتان نقشی قبول می کنند . و بکاری مشغول می شوند : « کل مولود یولد ۳) علی فطرته فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه . » و آدمیان که بعضی زیرک ، وبعضی احمق ، وبعضی سعید ، وبعضی شقی ، وبعضی عالی همت ، وبعضی خسیس همت ، وبعضی با دولت ، وبعضی با محنت ، ۴) وبعضی سخی ، وبعضی بخیل ، وبعضی توانگر ، وبعضی درویش ، اینها نه از ماهیّات اند . و اینها و مانند اینها اثر ازمنه اربعده اند ، ۵) واز اتفاقات حسنہ واز اتفاقات سیئه اند . و ماهیّات تا هادام که در خارج وجود ندارند . جمله کلی ، و جمله مطلق اند ، و جمله مجرد اند از لواحق . و چون در خارج موجود می شوند ، جمله ۶) مقید و جمله با لواحق اند ؛ و کلی را در خارج وجود نباشد الا در وجود جزوی . و ماهیّات پیش از وجود خارجی وبعد از وجود خارجی معلوم خدای اند ، و خدای تعالی بر جمله محیط است . ۷) پیش از وجود جمله را می داند ، و می داند که چون موجود شوند ۸)

از هر یکی چه کار آید . و چون موجود شدند ، آنچه در ایشان دانسته است می بیند .

### فصل سوم

#### در بیان اقسام موجود و اقسام معدوم

3

(۷) بدان که موجودات چهار قسم است : موجود ذهنی ، موجود خارجی ، موجود لفظی ، موجود کتابتی . و چون موجود چهار قسم آمد ، معدوم هم چهار قسم باشد ، از جهت آن که معدوم در مقابله موجود است . چون اقسام موجود و اقسام معدوم را دانستی ، اکنون بدان که موجود ذهنی موجود علمی هر دو یکی اند ، اما در حق آدمیان موجود ذهنی می گویند ، و در حق خدای تعالی موجود علمی می خوانند . در موجود ذهنی احاطت علمی است ، و در موجود خارجی احاطت غیبی است : در موجود ذهنی علم اليقین است ، در موجود خارجی عین اليقین است .

(۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که ماهیّات موجودات جمله بیشمار در عالم جبروت بالقوّة موجود اند بطریق کلّی ، و جمله شیء اند ، و جمله معلوم خدای تعالی اند . همیشه بر یک حال اند ، و هر گز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت . بنابرین بعضی گفته اند که خدای تعالی عالم است بمهیّات موجودات که کلّیّات اند ، اما عالم نیست بموجودات از جهت آن که موجودات خارجی بر یک حال نیستند ، از حال بحال می گردند . و چون معلوم بگردد ، علم هم بگردد ، و هر چه بگردد حادث باشد ، و ذات و صفات خدای

6

9

12

15

18

21

تعالی قدیم است .

(۹) جواب . بدان که خدای تعالی عالم است بجزئیات و کلّیات .

« وما يخفى على الله من شيء في الأرض ولا في السماء » : « يعلم خائنة الأعين وما تخفي الصدور » ؛ « لا يعزب عنـه مثقال ذرة في السماء ولا في الأرض . » اما خدای تعالی عالم بذات است : نه عالم بالعلم است . از گشتن معلوم گشتن علم لازم آید ، اما از گشتن معلوم گشتن ذات لازم نیايد . چنین می دانم که تمام فهم نکردنی ، روشن تر ازین بگوییم .

#### فصل چهارم در بیان صفات خدای تعالی

(۱۰) بدان که خدای تعالی ، که مبداء اول است ، احد حقيقی است ، از جهت آن که در ذات وی بهیچ نوع کثرت نیست ، ذات مجرد است ، ووحدت صرف است . پس اگر خدای تعالی حتی بالحیة ، وعالم بالعلم ، ومرید بالأراده ، وقدر بالقدرة ، وسمیع بالسمع ، وبصیر بالبصر ، ومتکلم بالكلام باشد ، در ذات وی کثرت لازم آید ؛ وبااتفاق در ذات وی کثرت نیست . پس عالم بالعلم . وقدر بالقدرة ، ومانند این نباشد . وبااتفاق خدای را معلومات ومقدورات ومرادات ومانند این حاصل است ، وبغیر ذات چیزی دیگر نیست . پس بضرورت دانستیم که خدای تعالی حتی بالذات ، وعالم بالذات ، ومرید بالذات ، وقدر بالذات ، وسمیع بالذات ، وبصیر بالذات ، ومتکلم بالذات است . اما جوهر اول حتی بالحیة ، وعالم بالعلم ، ومرید

بالارادة . وقدر بالقدرة . وسميع بالسمع ، وبصير بالبصر ، ومتكلم بالكلام است .

۱۱) ای درویش ! تمامت موجودات مظاهر صفات خدای اند .  
جوهر اول مظاهر صفات ذات خدای است ، همچون حیوة ، وعلم ،  
وقدرت ، وارادت . وسمع ، وبصر ، وکلام . عقول ، ونفوس وطبایع ،  
وافلاک ، وانجم ، وعناصر مظاهر صفات افعال اند ، همچون ایجاد ،  
واعدام ، واحیا وامانت . واعزاز ، واذلال ، وقبض ، وبسط ، ومانند  
این .

۹) ای درویش ! صفات ذات هفت بیش نیست ، اما صفات  
افعال بسیار اند . چند نوبت گفته شد که نزول در مفردات است وعروج  
در مرگبات . جوهر اول مظاهر صفات ذات است . ومفردات مظاهر صفات  
افعال آمدند . نزول تمام شد ، وعروج هم در مقابل نزول باشد : معادن  
ونباتات وحیوانات مظاهر صفات افعال اند . وانسان كامل مظاهر صفات  
ذات است . عروج تمام شد . نزول در مفردات ، وعروج در مرگبات  
است . مرگبات چون بجایی برستند که مظاهر صفات ذات شوند . عروج  
تمام شود ، از جهت آن که چون مظاهر صفات ذات شدند ، بجهور  
اول رسیدند ودایره تمام کردند . دایره چون باول خود رسید ، تمام  
شد ، وعروج تمام گشت .

۱۳) ای درویش ! این نزول وعروج هی بایست تا تمامت صفات  
واسامي خدای ظاهر شوند ، وتمامت افعال وحکمتهاي خدا پیدا آيند ،  
از جهت آن که افعالي که از مفردات ظاهر هی شوند ، از مرگبات

ظاهر نمی شوند ، و افعالی که از مرگبات پیدا می آیند ، از مفردات پیدا نمی آیند : « وَلَلَّهِ جنود السموات والارض » ؛ و حکمتهاei که در خزاین مفردات محظوظند ، در خزاین مرگبات نیستند ؛ و حکمتهاei که در خزاین مرگبات محظوظند ، در خزاین مفردات نیستند : « وَلَلَّهِ خزاین السموات والارض » .

(۱۴) ای درویش ! در آن وقت که در خدمت شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی بودم و در سایه تربیت وی می باشیدم ، شیخ فرمود که جوهر اول مظہر صفات خدای است . و شیخ این مقدار پیش نفرموده است ، و مرا عجب می آمد و بدشواری قبول می کردم ، و این ساعت معلوم شد که افراد موجودات جمله بیکبار مظاہر صفات خدایند . و آن عزیز دیگر کفته است که اگر چه خدای تعالی آفرید کار موجودات است ، اما بعضی چیزها چنان است ، که بسیعی آدمی تمام می شود تا دست آدمی پای در میان نمی آرد ، و بعضی چیزها در وجود نمی آیند . اگر چه این سخن را فهم می کردیم ، اما می پنداشتیم که مگر آدمی است که این چنین است ، و اکنون بیقین دانستیم که هر فردی از افراد موجودات این چنین است ، هر یک کاری دارند ، و هر یک کار خود می کنند . « لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ » . و هر یک کار خود می توانند کرد ، وهیچ یک کار یکدیگر نمی توانند کرد : « وَمَا مَنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامُ مَعْلُومٍ » . و این همه می بایست تا تمامت صفات خدای تعالی ظاهر شوند . و حکمتهاei خدای تمام پیدا آیند . « كُنْتَ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبِبْتَ أَنْ اعْرُفْ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ » . می خواستم

که معرفت ذات وصفات خدای وبحث ملک وملکوت وجبروت درین رساله تمام کنم ، توانستم کرد . باشد که درین رساله که می آید تمام کنم . والحمد لله رب العالمين .

3

تمام شد رساله دوم از جلد دوم

(٥)

رساله سوم در بيان مبداء أول ودر بيان  
عالـم جـبرـوت وـعـالـم مـلـكـوت وـعـالـم مـلـكـ  
( تقرير مفصل رساله سیزدهم )

## بسم الله الرحمن الرحيم

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
9 انبائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) اما بعد ، بدان که عالم ملک عالم اضداد است ، وعالم  
ملکوت عالم ترتیب است ، وعالم جبروت وحدت است با کثرت وعالم  
6 بی نام ونشان است ، وذات خدا وحدت صرف است . « قل هو الله  
احد » و « الکم آله واحد ». در عالم جبروت موجودات جمله بیکبار  
بالقوّة موجود اند بطريق کلی ، اما نام ونشان ندارند ، وشكل وصورت  
ندارند . پس عالم جبروت همه دارد وهیچ ندارد از آن روی که  
صلاحت همه دارد ، واز آن روی که هیچ حاصل نیستند ، هیچ  
ندارد . آن موجودات بالقوّة چون بعالم ملکوت رسیدند ، مراتب پیدا  
12 آمد و نام ونشان ظاهر شد ؟ و چون بعالم ملک رسیدند ، شکل وصورت  
پیدا آمد و اضداد ظاهر شد .
- (۲) ای درویش ! در عالم جبروت شهد و حنظل یک طعم دارند ،  
تریاق و زهر در یک ظرف پروردش می یابند ، باز و مرغ با هم زندگانی  
15 می کنند ، گرگ و گوسفند با هم می باشند ، و روز و شب یک رنگ  
دارند ، ازل وابد هم خانه اند ، نمود با ابراهیم بصلاح است ،  
فرعون را با موسی جنگ نیست .
- 18

## نظم

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

<sup>۳</sup> موسی و فرعون دارند آشتی

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسی با موسی در جنگ شد

## فصل اول

در بیان آن که ملک نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت

(۳) بدان که ملک نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت

است ، تا از ملک استدلال کنند بملکوت ، واژ ملکوت استدلال

کنند بجبروت . واکر گویند که ملک آینه ملکوت است ، و ملکوت

آینه جبروت است ، هم راست باشد ، از جهت آن که جبروت در

۱۲ ملکوت جمال خودرا می بیند ، و ملکوت در ملک هم جمال خودرا

می بیند ، از جهت آن که هر چیز که در جبروت پوشیده و مجمل

بودند ، در ملکوت مفصل گشتند و در ملکوت ظاهر شدند . وازین جهت

۱۵ جبروترا ليلة القدر وليلة الجمعة می گویند ، و ملکرا یوم القيامة و یوم

الجمعة و یوم البحث می خوانند : « وهذا یوم البحث ولكنکم کنتم لا

تعلمون . » سخن امام جعفر صادق است - عليه السلام - : « ان الله

تعالی خلق الملك على مثال ملکوته و اسس ملکوته على مثال جبروته

۱8 لیستدل » بملکه على ملکوته وبملکوته على جبروته » .

(۴) ای درویش ! تقدیر موجودات جمله در عالم جبروت کردند ،

۲1 و کمیت و کیفیت هر چیز در عالم جبروت معین گردانیدند : « و کل

شيء عنده بمقدار ». آن جمله که در عالم جبروت مقدار و معین گردانیده بودند ، مجمل و پوشیده بودند ، اکنون در عالم ملکوت و عالم ملک مفصل کشتند و ظاهر شدند ، واز عالم اجمال بعالمن تفصیل آمدند ، واز عالم قوت بعالمن فعل رسیدند .

### فصل دوّم

#### در بیان روابط این عالمها با یکدیگر

(۵) ای درویش ! اگر کسی سؤال کند که ذات خدارا که مبداء اول است ، عالم جبروترا که عالم ماهیات است ، عالم ملکوترا که عالم معقولات است ، عالم ملکرا که عالم محسوسات است با یکدیگر چون می باید دانست جواب این سؤال بغايت مشكل است ، اما جواب می باید کفت . و اگر می خواهی که بدانی که مشكل است ، اشارتی بکنم . نامحدود و نامتناهی را موجود دانستن ، و چیزی دیگر را هم با او موجود دانستن ، و هر دورا موجود کفتن ، چنان که نامحدود و نامتناهی را حد و نهایت نیست ، وجهت و تجزی ، و تقسیم نیست ، و خرق والتیام لازم نیاید بغايت مشكل است .

(۶) جواب . ای درویش ! این چنین نتوان کفتن که ذات خدای تعالی بالای همه است ، باز در زیر آن عالم جبروت است ، باز در زیر آن عالم ملکوت است ، باز در زیر آن عالم ملک است ، از جهت آن که این چنین جمله محدود و متناهی باشند ، وجهت پیدا آید . چون بیقین دانستی که این چنین نمی شاید ، و طریقی دیگر نیست الا آن که با هم باشند ، که در معیت حد و نهایت لازم نیاید

وجهت نباشد ، از جهت آن که معیّت بچند گونه باشد . چنین می‌دانم که تمام فهم نکردنی ، روشن تر ازین بگویم که دانستن این سخن از مهمات است .

3

### فصل سوم

#### در بیان خاک و آب و هوا و آتش

(۷) بدان که خاک غلیظ است ، و آب لطیف است ، و هوا از آب لطیف تر است ، و آتش از هوا لطیف تر است . و هر کدام لطیف تر است ، مکان وی در عالم بالاتر است .

(۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که این هر چهار چیز بسبب لطفت و کثافت هر یکی در عالم مکانی دارند ، و در یک دیگر هم مکانی دارند ، ومثلاً اگر طشتی را پر از خاک کنند ، چنان که در آن طشت هیچ چیزی دیگر را از خاک جائی نباشد ، در میان آن خاک آبراه مکانی هست که در آن مکان خاک نمی‌تواند بودن ، آب می‌تواند بودن ؛ و در میان آن آبراه هوارا مکانی هست که در آن مکان آب نمی‌تواند بودن ، هوا می‌تواند بودن ؛ و در میان آن هوا آتش را مکانی هست که در آن مکان هوا نمی‌تواند بودن ، آتش می‌تواند بودن ، از جهت آن که هر چیز که لطیف تر است ، مکان وی دور تر است ، و نفوذ وی زیاده است ، و شمول و احاطت وی بیشتر است . وهیچ ذرّه‌ئی از ذرّات آن خاک نیست که در طشت است آب بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست . وهیچ ذرّه‌ئی از ذرّات آن آب و خاک نیست که هوا بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست .

21

و هیچ ذرّه‌ئی از ذرات آن آب و هوا و آب و خاک نیست که آتش بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست . واگرنه چنین بودی ، مزاج هرگز پیدا نیامدی ، و نبات نروییدی . واگر هر چهار با هم اند ، و محیط یکدیگر اند ، اما هر یکی در مکان خود اند ، و کثیف بمکان لطیف نمی تواند رسیدن ، و در مکان لطیف نمی تواند بودن . واگر می خواهی که بیقین بدانی که با هم اند ، و هر یکی در مکان خود اند ، بدان که اگر کسی دست در آتش کند ، دست را سوزد ، اما تر نکند ؛ واگر کسی دست در آب کند ، دست را تر کند ، اما نسوزد . واگر کسی دست در آب جوشان کند ، دست را هم بسوزد و هم تر کند . معلوم شد که آب و آتش با هم اند ، و ترا بیقین معلوم است که آب و آتش در یک مکان و در یک زمان نتوانند بودن . پس آب در مکان خود باشد ، و آتش در مکان خود بود . و این از لطفات و کثافت می آید .

(۹) ای درویش ! روشن ترازین بگوییم . بدان که اگر شمعی در خانه تاریک آرند ، و خانه بشاعع شمع روشن شود ، و شاعع شمع همه جای هوای خانه را بگیرد ؛ جای هوای آن خانه تنگ نشود ، و حاجت بآن نباشد ، که بعضی از هوای آن خانه بیرون رود تا شاعع شمع راه یابد و تمام خانه را روشن کند ، از جهت آن که مکان نور دیگر است و مکان هوا دیگر ، نور در مکان خود است ، و هوا در مکان خود است . در آن مکان که نور است ، هوا بر آن مکان نمی تواند رسیدن ، و در آن مکان نمی تواند بودن . پس نور هوارا خرق نمی کند ،

وجای هوا تنگ نمی کند؛ و هوا نور را خرق نمی کند، وجای نور تنگ نمی کند؛ هر یک در مکان خود باشد. واگر ده شمع دیگر در همین خانه آرند، و خانه بقایت روشن شود، هوای آن خانه<sup>3</sup> همچنان بجای خود بود و بحال خود ماند، و بواسطه شعاع شمع از جای خود نجند.

(۱۰) ای درویش! اگر می خواهی که بدانی که از مکانی بمناسی<sup>6</sup> چند تفاوت است، بدان که بعضی در مکان خاک سفر می کنند، وبعضی در مکان هوا سفر می کنند، و بعضی در مکان نور سفر می کنند. آن که در مکان خاک سفر می کند؛ غایتش آن باشد که در روزی<sup>9</sup> ده فرسنگ یا بیست فرسنگ سفر کند؛ و آن که در مکان هوا سفر می کند، در روزی پانصد فرسنگ یا هزار فرسنگ سفر می کند؛ و آن که در مکان نور سفر می کند، در یک لحظه از مشرق تا بمغرب<sup>12</sup> می رود، و از مغرب باز بمشرق می آید، و در یک لحظه از فرش بعرض می رود و باز می آید. تا سخن دراز نشود و از مقصد باز نمایم!

(۱۱) ای درویش! این تقریر ها که کرده شد نظیر سخن ما نیست، از جهت آن که خاک، و آب، و هوا، و آتش هر چهار جسم اند، و در مکان و در جهت اند، و محدود و متناهی اند، و قابل<sup>18</sup> تجزی و تقسیم، و قابل خرق والتیام اند، و سخن ما در ذات خدا، و عالم جبروت، و عالم ملکوت است. که جسم نیستند، و در مکان و در جهت نیستند، و قابل تجزی و تقسیم نیستند، و قابل خرق<sup>21</sup>

والتيام نيستند ، اما اين سخنها از جهت تقرّب فهمرا گفته شد . تا تو با اين سخنها آشنا شوي ، نظيري دیگر نزديك تر ازین بگويم .

### فصل چهارم

#### در بيان روح و جسم آدمى

(۱۲) بدان که روح آدمی بذات با جسم آدمی است ، هیچ ذرّه‌ئی از ذرات جسم نیست که روح بذات با آن نیست . وبر آن محیط نیست ، وبا آن که چنین است . جسم در مکان خود است ، در روح در مکان خود است ؟ وجسم بمقام روح نمی تواند رسید ، ودر مقام روح نمی تواند بود . اگر از جسم عضوی جدا کنند ، روح در مقام خود است وبحال خود است ؟ واگر عضوی دیگر جدا کنند ، همچنان روح در مقام خود است وبحال خود است . تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمانیم ؛ اگر جسم را ذرّه ذرّه کنند ، در روح هیچ تفاوت نکند ، وهیچ آسیبی بروح نرسد ، از جهت آن که جسم ، واعمال جسم ، وآللت جسماني بمقام روح نمی تواند رسید .

(۱۳) اي درویش ! روح با جسم است ، نه در جسم است . حلولی از اینجا غلط کرد ، وسر گردان شد ، وندانست که خدا با همه است ، نه در همه است . وفرق بسیار است میان آن که با همه باشد ، یا در همه باشد . واین بسبب لطافت روح وکنافت جسم است . ودر جمله لطيفها وکثيفها همچنین می دان : کثيف بمقام لطيف نمی تواند رسید ، ودر مقام لطيف نمی تواند بود ؛ ولطيف مرائب دارد ؛ هر چند لطيفتر بود ، نفوذ واحاطت وی بيشتر بود .

### فصل پنجم

در بیان آن که خدا بذات با همه چیز است

(۱۴) ای درویش ! این همه از جهت آن تقریر کردم تا این سخن که خواهم گفت دریابی . بدان که لطافت عالم ملک هیچ نسبتی ندارد بلطفافت عالم ملکوت ، و عالم ملکوت بغایت لطیف است . ولطافت عالم ملکوت هیچ نسبتی ندارد بلطفافت عالم جبروت بغایت لطیف لطیف است . ولطفافت عالم جبروت هیچ نسبتی ندارد بلطفافت ذات خدای تعالی ، و ذات خدای تعالی بغایت لطیف لطیف لطیف است ، لطفافت بی نهایت است ، و بیرون از حد وصفت و فهم است .

(۱۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که هیچ ذرّه‌ئی از ذرّات عالم ملک نیست که عالم ملکوت بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ؛ و هیچ ذرّه‌ئی از ذرّات عالم ملک و عالم ملکوت و عالم ملکوت نیست که خدای تعالی بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، واز آن آگاه نیست : « الا انہم فی مریة من لقاء رتہم الا انہ بکل شیء محیط ». هم بذات محیط است وهم بعلم محیط است و « انَّ اللَّهَ قد احاط بکل شیء علماً » .

(۱۶) ای درویش ! احاطت جسمی دیگر است . و احاطت روحی دیگر است ؛ و احاطت جسمی احاطت مجازی است ، و احاطت روحی احاطت حقیقی است . احاطت جسمی همچون احاطت افلاک است

مر یکدیگر را ، و احاطت روحی همچون احاطت روح آدمی است  
مر جسم خود را ، هیچ ذرّه‌ئی از ذرّات جسم نیست که روح بذات با  
آن نیست ، و بر آن محیط نیست . 3

(۱۷) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نماییم . عرض ما ازین  
سخنها آن بود که ترا بیقین معلوم شود که خدای تعالی بذات با همه  
است . واز همه آگاه است ، هیچ ذرّه‌ئی از ذرات عالم ملک ، و عالم  
ملدوت ، و عالم جبروت نیست که خدای تعالی بذات با آن نیست ،  
و بر آن محیط نیست ، واز آن آگاه نیست . این است معنی « وهو  
اللطيف الخبير .» با این يك کلمه می بایست که جمله اهل عالم بمحمد  
ایمان آوردندی ، اما از آن ایمان نیاوردند ، که معنی « وهو اللطيف  
الخبير » در نیافتند . پیدا باشد که در عالم چند کس معنی « وهو اللطيف  
الخبير » دریافتد باشند . 12

(۱۸) ای درویش ! لطیف مطلق محیط مطلق باشد ، و محیط  
مطلق خبیر مطلق بود ، یعنی لطیف حقیقی محیط حقیقی باشد ، و محیط  
حقیقی خبیر حقیقی بود ، از جهت آن که هر چند لطافت زیاده بود ،  
احاطت بیشتر باشد . و اگر کسی این معنی را در نیافته باشد ، ازین آیه  
چد فهم کند : « وهو عالم اینما کنتم والله بما تعلمون بصیر » ، وازین  
حدیث چد معلوم کند که « کنت لد سمعاً وبصراً و بدان ولساناً فبی  
یسمع و بی يبصر و بی يبطش و بی ينطق » . 13

(۱۹) ای درویش ! حضرت عزت تمامت مخلوقات بغايت نزديک  
است ، واز تو بتونزديکتر است : « ونحن أقرب اليه من حبل الوريد ». 21

ودر قران واحادیث مانند این بسیار است ، اما چه فایده که فهم کنند که آن سخت اندک اند : « وقلیل من عبادی الشکور ». شکر نعمت بعد از دریافت بود . لاجرم چون دریابندگان اندک اند ، شکر کنندگان هم اندک اند . پس مردم بغايت دور دور دور مانده اند . واز خدا بی بهره و بی نصیب افتاده اند . از مردم عجب نیست ، که مردم بیشتر نادان و غافل افتاده اند . « اوئلک کلانعام بل هم اضلّ و اوئلک هم الغافلون » ، اما از سالکان عجب می آید که سالکان عالم ملکوت را از خود بغايت دور تصوّر کرده اند ، و عالم جبروت را بغايت دور دور تصوّر کرده اند ، و خدارا تعالی و تقدس بغايت دور دور دور معلوم کرده اند ، 9 و همه روزه فریاد می کنند و می گویند که خدای را می طلبیم و نمی یابیم . و نمی دانند که خدای حاضر است همه جای و همه وقت ، 12 حاجت بطلب کردن نیست . شیخ اوحدی فرماید :

در دیده دیده ام توئی بینائی

در لفظ و عبارتم توئی گویایی

اندر قدم راه توئی پیمائی

ای من تو شده تو من چه می فرائی ؟

قال سید الطایفة شیخ جنید - قدسی الله روحه العزیز - : « واراض  
تخلو منك حتی تعالوا يطلبونك فی السماء تراهم ينتظرون اليك وهم  
لا يبصرون من السماء 18

بیت

کدامین زمین است خالی ازو 21 که در آسمانش کنم جست و جو

همی بیند اورا زما سر بسر ز کوری نه بینیم ما روی او  
 (۲۰) ای درویش ! ملک با تست ، وملکوت با تست ، وجبروت  
 با تست ، وخدای تعالی وقدس با تست ، واز تو بتونزدیکتر است ،  
 اما تو آن چشم نداری که جمال خدای بینی ، وآن گوش نداری  
 که سخن خدای بشنوی

رباعی

3

کو دل که بداند نفسی اسرارش ؟

کو گوش که بشنود دمی گفتارش ؟

6

معشوقه جمال می نماید شب و روز

کو دیده که تا برخورد از دیدارش ؟

9

کار سالان آن است که خودرا تمام کنند ، ومراتب خودرا ظاهر  
 گردانند ، تا نور خدای ظاهر شود ، وآن چشم وآن گوش پیدا آید ،  
 تا جمال خدای را بینند ، وسخن خدای بشنود .

رباعی

12

ای در طلب گره گشائی مرده

با وصل بزاده واز جدائی مرده

15

ای بر لب بحر تشنه در خاک شده

وی بر سر گنج وز گدائی مرده

18

(۲۱) ای درویش ! خدا از بعضی دور وبعضی نزدیک نیست ،  
 خدای با همه است ، اعلی علیّین واسفل سافلین عالم در قرب و بعد  
 برابر اند ؛ قرب وبعد نسبت بعلم وجهل ما گفته اند .

21

## بیت

قرب حق بالا نه پستی رفتن است

۳ قرب حق از جنس هستی رستن است

یعنی هر که عالم تراست ، نزدیک تراست . واگرنه هیچ ذرّه‌ئی از ذرات عالم نیست که خدا بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، واز آن آگاه نیست ، واز آن مرتبه گویا نیست . خدا بهمه زبانها ۶ گویاست : بزبان آدمیان گویاست . اگرچه آدمیان نمی دانند که که می گوید وچه می گوید ؛ و بزبان مرغان و جانوران گویاست ، اگرچه مرغان و جانوران نمی دانند که که می گوید وچه می گوید . ۹ (۲۲) ای درویش ! اعضای آدمی با آدمی سخن می گوید ، واز عطا یا از بلا خبر می دهد . خدای است که با بندۀ سخن می گوید ، واگرنه ، اعضا و افعال آدمی چه دانند که فردا چه خواهد بود ؟ ۱۲ خواب راست و اندیشه صواب خدای است که با بندۀ سخن می گوید . (۲۳) ای درویش ! اگرچه خدا از همه جای گویاست ، و با همه حاضر است ، اما کار شنوندگان دارند که سخن خدای را از همه جای ۱۵ می شنوند ، و کار بینندگان دارند که جمال خدای از همه جای می بینند .

## بیت

ای با همه در حدیث و گوش همه کتر

وی با همه در حضور و چشم همه کور

۲۱ (۲۴) درویشی ازین بیچاره سؤال کرد که اینچنین که شما

می گویید که خدای بذات با همه است، وهیچ ذرّه‌ئی از ذرّات موجودات نیست که خدای عزّ و جلّ بذات با آن نیست، و بر آن محیط نیست، و از آن آگاه نیست، پس اگر چنین است، خدای را صفات همچون حیوة، و علم، و سمع، و بصر نباشد، از جهت آن که مارا یقین معلوم است که جماد حیوة ندارد، و چون حیوة ندارد، صفاتی که بحیوة مشروط است، هم نباشد. پس خدای عزّ و جلّ با جماد نباشد، و اگر باشد، خدای را این صفات نباشد.

(۲۵) جواب. ای درویش! ما نگفته‌یم که هر فردی از افراد موجودات مظہر جمله صفات خدای است، تا ویرا این سؤال رسید که می گویید که جماد حیوة ندارد، و سمع، و بصر ندارد، پس خدای را این صفات نباشد. ما می گوییم که خدای - عزّ و جلّ - با همه است؛ هیچ ذرّه‌ئی از ذرّات موجودات نیست که خدای - عزّ و جلّ بذات با آن نیست، و افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات خدای اند، اما لازم نیست که هر فردی از افراد موجودات مظہر جمله صفات خدای باشند. واين خود امکان ندارد که باشد که همه از همه ظاهر شود. هر یك بقدر استعداد خود مظہر چیزی باشد، و حیوانات هر یك مظہر چیزی باشند، از جهت آن که هر یك استعداد چیزی دارند، و بقدر استعداد هر یك مظہر چیزی اند. و صفات، و افعال، و حکمت‌های خدای ازین جمله ظاهر شدند. پس اگر جماد را حیوتی نباشد، لازم نیست که خدای را حیوة نباشد. و اگر چیزی دیگر را سمع و بصر نباشد. لازم نیاید که خدای را سمع و بصر نباشد.

(۲۶) ای درویش ! اگر دست آدمی را بصر نباشد ، لازم نیاید که آدمی را بصر نباشد . عضوی دیگر مظہر بینائی باشد ، و دست مظہر چیزی دیگر باشد . جواب سؤال تو تمام شد ، چیزی دیگر هم بگوییم .

(۲۷) ای درویش ! آن که گفتی که جماد حیوة ندارد ، نه نیک گفتی ، از جهت آن که جماد حیوة دارد ، اگر حیوة آن نباشد ، ۶ جماد هم نباشد ، اما روح مراتب دارد ، و در هر مرتبه فی نامی دارد ، روح جمادی ، و روح نباتی ، و روح حیوانی هر یک بقدر استعداد خود از روح بر خوردار اند . واين چنین می بايست که ۹ بودی . اگر چنان بودی که افراد موجوداترا جمله يك استعداد بودی ، صفات و اسامی ، و افعال ، و حکمتهاي خدای - عز و جل تمام ظاهر نشدنی ، و نظام . عالم نبودی ، از جهت آن که آنچه از ۱۲ مفردات ظاهر شوند ، از مرگبات ظاهر نشوند ؛ و آنچه از مرگبات ظاهر شوند ، از مفردات ظاهر نشوند ؛ و در جمله چيز ها هم چنین می دان .

### فصل ششم

#### در بیان نصیحت

(۲۸) ای درویش ! هر بزرگی که ترا نصیحت کند ، باید که ۱۸ قبول کنی ، و از خدای بشنوی ، و هر که فرو تر باشد ، باید که از وی نصیحت دریغ نداری ، که نصیحت قبول کردن از بالا ، و نصیحت کردن بفروود خود ، کاری مبارک است ، و فواید بسیار دارد . هر که ۲۱

نصیحت بزرگان قبول می کند ، علامت نیک بختی است ، وهر که  
نصیحت بزرگان قبول نمی کند ، علامت بد بختی است . و دیگر  
باید که صحبت با نیکان و صالحان داری ، واز صحبت بدان و فاسقان  
دور باشی ، که صحبت نیکان خاصیت‌های عظیم و اثرهای قوی دارد .  
۲۹) ای درویش ! این همه ریاضات و مجاهدات ، و این همه  
آداب و شرایط بی شمار که در میان صوفیان است ، از جهت آن  
است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد . سالک چون شایسته  
صحبت دانا کشت ، کار سالک تمام شد . و دیگر باید که متهم ،  
وصابر ، و شاکر باشی ، که از تحمل هیچ کس زیان نکند ، بلکه  
همه کس سود کنند . و چون تحمل کنی ، وجواب کسی نگوئی ،  
وانتقام کسی نکنی ، خدا جواب آن کس بگوید ، وانتقام آن کس  
بکند ، چنان که تو در میان نباشی . و صبر کردن کار عاقلان است .  
از جهت آن که عاقلان می دانند که هیچ کس را معلوم نیست که  
 ساعتی دیگر چه خواهد بود ، که ساعت دیگر این چنین نماند .  
۱۵ و هیچ کس را معلوم نیست که به آمد وی در چیست ، باشد که درین  
است که پیش آمده است . و شکر کردن نعمت را زیادت کند ، و دل را  
روشن گرداند ، و جمعیت و فراغت آرد . و بی شکری و ناسپاسی دل را  
تاریک گرداند ، و تفرقه و پراگندگی آرد . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله سوم از جلد دوم

(۶)

رساله دریان لوح محفوظ و کتاب خدای  
ودوات و قلم  
( تقریر مختلف رساله چهاردهم )

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعقاب للمتقين ، والصلوة السلام على  
نبیائه وولیائه ، خیر خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطینین الطاهرين ! 3

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عربز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردند که می باید که در بیان لوح محفوظ و کتاب خدا ،  
دوات و قلم رساله ئی جمع کنید ، در خواست ایشان را اجابت کردم ،  
واز خداوند تعالی مدد و باری خواستم تا از خطا وزلال نکاه دارد . 6

«اَنَّهُ عَلَى مَا يَشاءُ قَدِيرٌ وَبِالْاجَابَةِ جَدِيرٌ». 9

## فصل اول

### در بیان عالم جبروت

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که عالم جبروت هم لوح  
محفوظ ، وهم کتاب خدای ، وهم دوات است ، از جهت آن که  
عالم جبروت دو روی دارد ، یکی روی در خدا دارد ، و یکی روی  
در ملک وملکوت دارد ؛ و آن روی که در خدای دارد ، لوح محفوظ  
می گویند ، و کتاب خدای می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که  
بود ، وهست ، و خواهد بود ، جمله بیکبار در عالم جبروت نوشته  
است . « ولا رطب ولا یابس الا في كتاب مبين ». پس عالم جبروت 18

لوح محفوظ و کتاب خدای باشد . و این روی را که در ملک و ملکوت دارد دوات می گویند ، از جهت آن که مفردات و مرگبات عالم جمله از عالم جبروت پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل کشتند ؛ تا در عالم جبروت بودند ، جمله پوشیده و معجمل بودند . پس عالم جبروت دوات باشد .

(۳) چون لوح محفوظ و کتاب خدای دوات را دانستی ، اکنون  
بدان که جواهر اول قلم خدای است ، از جهت آن که بجواهر اول ۶  
خطاب آمد که « ازین دوات بنویس ! » در یک طرفه العین بنوشت تا  
مفردات عالم موجود کشتند ، و از عالم قوت بعالم فعل آمدند ، و از عالم  
اجمال بعالم تفصیل رسیدند . و مفردات عالم عقول و نفوس و طبایع ۹  
و افلاک و انجام و عناصر اند . چون مفردات بنوشت قلم خشک کشت .  
« فرغ الرَّبُّ مِنْ الْخَلْقِ وَالْخَلْقُ وَالرِّزْقُ وَالْأَجْلُ . » قلم مفردات خشک  
شد ، اما مفردات دائم در کتابت اند و مرگبات می نویسند . « نَ وَالْقَلْمَ ۱۲  
وَمَا يَسْطِرُونَ » : « نَ » عالم جبروت است و قلم جواهر اول است  
و « مَا يَسْطِرُونَ » مفردات عالم اند .

(۴) ای درویش ! مفردات عالم هر یک کاری دارند ، و دائم بکار ۱۵  
خود مشغول اند ، تا مرگبات عالم از ایشان پیدا آمدند و می آیند .  
و مرگبات عالم معادن ، و بیات ، و حیوانات اند . موجودات عالم بیش  
ازین نیستند .

(۵) ای درویش ! عالم جبروت کتاب خدای است ، و عالم ملک  
و عالم ملکوت هم کتاب خدای است ، اما عالم جبروت کتاب معجمل  
است ، و عالم ملک و عالم ملکوت کتاب مفصل است . درین کتاب مفصل ۲۱

مفردات عالم حروف تهجی اند ، و مرگبات عالم کلمات اند . واژینجا ۳ است که مفردات عالم بیست و هشت آمدند ، و مرگبات عالم سه آمدند ، معدن ، و نبات ، و حیوان ، از جهت آن که مفردات حروف تهجی بیست و هشت اند ، و مرگبات سه اند ، اسم ، فعل ، و حرف . ۰

### فصل دوم

#### در بیان مفردات و مرگبات

6

(۶) بدان که مفردات عالم هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ، وهم دوات ، وهم قلم اند ، از جهت آن که مفردات هم دو روی دارند . ۹ بکی روی در عالم جبروت دارند . و یکی روی در مرگبات دارند . آن روی را که در عالم جبروت دارند لوح محفوظ می گویند . و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در مرگبات بود ، و هست ، ۱۲ و خواهد بود ، آن جمله را قلم اول از دوات اول بر ایشان نوشت . واين دومی را که در مرگبات دارند ، دوات می گویند ، و کلام می خوانند ؛ از جهت آن دوات می گویند ، که مرگبات عالم جمله از مفردات پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا در مفردات بودند ، ۱۵ جمله پوشیده و مجمل بودند ، پس مفردات دوات باشند . واز جهت آن قلم می خوانند ، که مفردات دائم در کتابت اند و مرگبات می نویسند . قلم اول که مفردات نوشت ، خشک گشت . این افلام که مرگبات می نویسد ، خشک نشدند ، و جمله دائم در کتابت اند . « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی ولو جثنا ۱۸ بمثله مداداً » . ۲۱

(۷) ای درویش ! قلم اول ، که مفردات نوشت ، واین اقلام که مرگبات می نویسند ، کتابت از کسی نیاموخته اند . کتابت با ذات ایشان همراه است . کمال مفردات مقارن ذات ایشان است بخلاف ۳ مرگبات .

### فصل سوم در بیان نطفه آدمی

6

(۸) بدان که گفته شد که هر چیز که در عالم کبیر اثبات کنند ، باید که نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود ، از جهت آن که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر ۹ چه در عالم کبیر است ، نمودار آن در عالم صغیر است .

(۹) ای درویش ! نطفه آدمی هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ، وهم دوات است ، از جهت آن که نطفه آدمی هم دو روی دارد ، ۱۲ یکی روی در خدای دارد ، و یکی روی در اعضای آدمی دارد . آن روی را که در خدای دارد ، لوح محفوظ می گویند ، و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آمد ، آن ۱۵ جمله در نطفه وی نوشته بود . و این روی را که در اعضاء دارد ، دوات می گویند ، از جهت آن که اعضای آدمی جمله از نطفه آدمی پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند . تا مادام که در نطفه بودند ، ۱۸ پوشیده و مجمل بودند .

(۱۰) چون لوح و کتاب و دوات عالم صغیر را دانستی ، اکنون بدان که طبیعت ، که جوهر اول عالم صغیر است ، قلم است ، از ۲۱

جهت آن که باین طبیعت خطاب آمد که « ازین دوات بنویس ! »  
بنوشت تا اعضای آدمی بیرونی و اندرونی موجود کشند ، واز قوت  
بفعل آمدند ، واز عالم اجمال بعال تفصیل رسیدند . 3

### فصل چهارم

#### در بیان اعضای آدمی

(۱۱) بدان که اعضای آدمی هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ، 6  
وهم دوات ، وهم قلم است ، از جهت آن که اعضای آدمی هم دو  
روی دارند . یکی روی در نطفه دارند ، ویکی روی در افعال  
و کمال خود دارند . آن روی را که در نطفه دارند ، لوح می گویند ، 9  
و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی خواهد  
بود ، آن جمله را قلم اول از دوات اول بر ایشان نوشت . واين  
روی را که در افعال و کمال خود دارند ، دوات می گویند ، و قلم  
می خوانند ؛ از جهت آن دوات می گویند که افعال جمله از  
اعضا پیدا آمدند ، وظاهر و مفصل کشند ؛ تا مادام که در اعضا  
15 بودند ، پوشیده و مجمل بودند . واز جهت آن قلم می گویند که  
اعضا دائم در کتابت اند ، اقوال ، و افعال ، و معارف می نویسند .  
این چندین سخنهای خوب که در عالم است ، واين چندین صنعتها ،  
18 و حرفتها ، و عمارتهای خوب که در عالم است ، واين چندین علمها ،  
ومعرفتها ، و حکمتها که در عالم است ، جمله ایشان نوشته اند ،  
ومی نویسند . قلم اول ، که اعضا نوشت ، خشک شد ، اما این  
21 اقلام خشک نشدند ، و دائم اقوال . و افعال ، و اخلاق ، و معارف

می نویسند .

(۱۲) ای درویش ! می خواستم که بیان لوح ، رکتاب ،  
ودوات ، و قلم چنان کنم که همه کس دریابد ؛ اما این چنین <sup>۳</sup>  
دست داده باشد که درین رساله که می آید چنان دست دهد که  
همه کس دریابند . والحمد لله رب العالمين .  
تمام شد رساله چهارم از جلد دوم

**Telegram @eat\_book**

(۷)

رساله در بيان احاديث اوایل  
( تقریر مختلف رساله هفدهم )

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
نبیانه وآولیائه ، خیر خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطیبین الطاهرین . 3

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردند که می باید که در احادیث اوایل رساله ؓی جمع  
کنید ، ویبان کنید که مراد ازین احادیث یک جوهر است . یا مراد  
از هر حدیثی جوهری جدا کانه است . در حدیث آمده است که «اول  
ما خلق الله العقل». و دیگر آمده است که «اول ما خلق الله القلم»؛ 9  
و دیگر آمده است که «اول ما خلق الله روحی»؛ و دیگر آمده است  
که «اول ما خلق الله نوری»؛ و مانند این آمده است . و دیگر  
می باید که بیان کنید که ملک چیست ، و شیطان چیست ، و ابليس  
چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم واخ خداوند تعالی مدد ویاری  
خواستم تا از خطا و زلال نگاه دارد . «انه على ما يشاء قادر  
وبالاجابة جدير». 15

### فصل اول

#### در بیان جوهر اول

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که اول چیزی که خدای 18

تعالی بیافرید جوهری بود «اول ما خلق الله الجوهر». واژین جهت آن جوهر را جوهر اول می کویند، و نام آن جوهر اول عقل است.  
 ۳ «اول ما خلق الله العقل». وهم ازین جهت آن عقل را عقل اول می خوانند. و این عقل اول را با صفات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند، باعتباری جوهر، و باعتباری عقل، و باعتباری روح،  
 ۶ و باعتباری نور، و باعتباری قلم، و باعتباری ملک مقرب. و باعتباری عرش عظیم، و باعتباری آدم، و مانند این بسیار کفته اند؛ و این جمله راست است، و اسمی جوهر اول است. و آن عزیز از سر  
 ۹ همین نظر فرماید:

## بیت

از هزار ویک صفت هفتاد ویک فرقه شدند

۱۲ یک حقیقت را اگر صد وجه می دانی روایت  
 (۳) ای درویش! اگر یک چیز را بصد اعتبار بصد نام بخوانند، در حقیقت این یک چیز باین صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید. مثلاً  
 ۱۵ اگر یکی آدمی را باعتبارات مختلفه باسامی مختلفه ذکر کنند، همچون حداد، و نجار، و خباز، و خیاط، و مانند این، راست باشد، و آن یک آدمی هم حداد، و هم نجار، و هم خباز، و هم خیاط بود، و باین اسمی مختلفه در حقیقت آن یک آدمی هیچ کثرت پیدا نیاید.

(۴) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که پیغمبر ما - علیه الصلوٰة والسلام - جوهری دید که زنده بود، و دیگری را  
 21

زنده می کرد ، نامش روح کرد ، از جهت آن که روح حی و محيی است ، یعنی حی فی نفسه و محيی بغیره . و چون همین جوهر را دید که دریابنده بود ، و دیگری را دریابنده می کرد ، نامش عقل کرد ، از جهت آن که عقل مدرک و مدرک است . و چون همین جوهر را دید که پیدا بود ، و دیگری را پیدا می کرد ، نامش نور کرد ، از جهت آن که نور ظاهر و مظہر است .

(۵) ای درویش ! اگر تعریف هر یکی می کنم ، سخن دراز می شود . واگر همین جوهر را قلم و ملک ، مقرب ، و آدم ، و رسول خدای ، و بیت الله ، و بیت العتیق ، و بیت المعمور ، و بیت اول ، و مسجد اقصی ، و عرش عظیم کویند ، هم راست باشد . عقل اول عرش عالم ملکوت است ، و فلك اول عرش عالم ملک است . این جمله اسمی عقل اول است .

## فصل دوم در بیان عقل آدمی

(۶) بدان که در عالم کبیر عقل اول خلیفة خدای است ، و در عالم صغیر عقل اول خلیفة خدای است . در عالم کبیر عقل اول رسول خدای است ، و در عالم صغیر عقل آدمی رسول خدای است . در عالم کبیر عقل اول ملک مقرب است ، و در عالم صغیر عقل آدمی ملک مقرب است . در عالم کبیر عقل اول قلم خدای است ، و در عالم صغیر عقل آدمی قلم خدای است . در عالم کبیر عقل اول آدم است ، و در عالم صغیر عقل آدمی آدم است .

(۷) چون این مقدمات معلوم کرده‌ی ، اکنون بدان که عقل آدمی در ظاهر دو صورت دارد ، یکی زبان و یکی دست . زبان مظاهر علم است ، و دست مظاهر عمل است . حکمت‌های نظری و نکته‌ای معقول از زبان ظاهر می‌شود ، و حکمت‌های عملی و صنعتهای محسوس از دست پیدا می‌آید . زبان سخن عقل بحاضران می‌رساند ، و کتاب سخن عقل بغايان می‌برد .

(۸) ای درویش ! علم وقدرت عقل آدمی جز بواسطه این دو صورت ظاهر نمی‌شوند . واين چنین که در عالم صغیر دانستی ، در عالم کبیر نیز همچنین می‌دان . عقل اول درین عالم سفلی دو صورت دارد ، یکی نبی و یک سلطان . نبی مظاهر علم است ، و سلطان مظاهر قدرت است . نبی مظاهر لطف است ، و سلطان مظاهر قهر است . و علم وقدرت عقل اول جز بواسطه این دو صورت ظاهر نمی‌شوند .

(۹) ای درویش ! نبی صورت عقل اول است ، وا زین جهت فرمود که « آن الله تعالی خلق آدم علی صورته » یعنی « علی صورة آدم . » عقل اول موجودات است و آدم مخلوقات است ، و آدم خاکی اول آدمیان و آدم فرزندان است . این آدم را بر صورت آن آدم آفرید ، واين عزيز از سرهمين نظر می‌فرماید :

## بیت

آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم

پوشید دلق آدم آن گاه بر درآمد

از جهت آن که آن آدم گویا است ، واين آدم هم گویا است ؛ و آن

آدم معلم است ، واین آدم هم معلم است ؛ وآن آدم خلیفه است ، واین آدم هم خلیفه است . این است معنی « ان الله تعالى خلق آدم على صورته » .

(۱۰) تا سخن دراز نشود ، واژ مقصود باز نماییم ، چنان که زبان صورت عقل آدمی است ، آدم صورت عقل اول است . واین مخصوص بآدم نیست ، جمله انبیا صورت عقل اول اند . واژین جهت فرمود که « اول ما خلق الله روحی » ، ودیگر فرمود که « اول ما خلق الله نوری » . چون نبی صورت عقل اول باشد ، عقل اول جان نبی بود .

(۱۱) ای درویش ! اگر جمله اعنای آدمی را صورت عقل اول گویند ، هم راست باشد . وشك نیست که این چنین است . واگر افراد عالم ملکرا جمله بیکبار صورت عقل اول گویند ، هم راست باشد ، وشك نیست که این چنین است . عالم کبیر مظهر فدرت عقل اول است ، وعالمنصفیر مظهر علم عقل اول است . عقل اول مظهر صفات ذات خدای است ؛ وعظمت ویزر گواری عقل اول را جز خدای تعالی کسی دیگر نداند . بسیاری از مشایخ باین عقل اول رسیده اند ، وباين عقل اول باز مانده اند ، از جهت آن که صفات خدای در وی دیده اند ، وبالای حکم او حکمی ندیده اند ، وبالای امر او امری نیافته اند « ائمما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون ». کمان برده اند که مگر خدای اوست . ومذمته اورا پرستیده اند ، تا عنایت حق در رسیده است ، وبالای حکم او

حکمی دیده اند ، وبالای امری او امری یافته اند . « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر . » آن گاه بر ایشان روشن شده است که او خلیفه خدای است ، نه خدای است ، و او مظہر صفات خدای است ،<sup>۹</sup> نه خدای است . از وی گذشته اند و بخدای رسیده اند .

(۱۲) ای درویش ! در قرآن و احادیث ذکر این عقل اول بسیار

6

است .

### فصل سوم

#### در بیان ملک و شیطان و ابلیس

(۱۳) بدان که شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی - قنسی<sup>۹</sup> - روحه - می فرماید که ملک کاشف است و شیطان ساتر است . و سلطان العشاق عین القضاة همدانی می کوید که ملک سبب است و شیطان هم سبب است ، سبب کشف ملک است ، و سبب ستر شیطان است . سبب خیر ملک است ، و سبب شر شیطان است . سبب رحمت ملک رحمت است ، و سبب عذاب ملک عذاب است .

12

(۱۴) ای درویش ! هر که ترا بکارهای نیک دعوت می کند ، واز کارهای بد باز می دارد ، ملک تست . و هر که ترا بکارهای بد دعوت می کند ، واز کارهای نیک باز می دارد ، شیطان تست .

15

(۱۵) ای درویش ! در ولایت خود در شهر نصف شبی پیغمبر را - عليه الصلوۃ والسلام - دیدم . فرمود که : « یا عزیز ، دیو اعوذ خوانرا و شیطان لاحول خوانرا می دانی ؟ » گفتم : « نه ، یا رسول الله ؟ » فرمود که « فلان دیو اعوذ خوان ابست ، و فلان شیطان لاحول خوان

21

است ، از ایشان بر حذر باش . » هر دورا می شناختم و با ایشان صحبت می داشتم . ترک صحبت ایشان کردم .

۳ (۱۶) ای درویش ! آدمی که عالم صغير است ، مرگب است از دو عالم ، عالم ملک و عالم ملکوت . عالم ملک صورت است ، عالم ملکوت معنی است . عالم ملک جسم است ، عالم ملکوت جان است . عالم ملک خانه است ، عالم ملکوت خداوند خانه است . اين خداوند خانه مراتب دارد ، و در هر مرتبه‌ئی نامي دارد : در مرتبه‌ئی نامش طبيعت است . و در مرتبه‌ئی نامش نفس است ، و در مرتبه‌ئی نامش عقل است ، و در مرتبه‌ئی نامش نور الله است .

۹ (۱۷) چون اين مقدمات معلوم كردي ، اکنون بدان که از طبيعت که مرتبه اوّل است سه چيز در وجود می آيد ، يكى عمارت و آباداني و فرمان بردن ، و يكى فساد و خرابي و فرمان نا بردن ، و يكى تكبير و خود بیني و فرمان نا بردن ، ازین سبب ابپا اين خداوند خانه را سه نام نهاده اند . وباعتبار آن که عمارت و آباداني می کند ، و فرمان برد ، نامش ملک نهادند ؛ وباعتبار آن که فساد و خرابي می کند ، و فرمان نمی برد ، نامش شيطان نهادند ؛ وباعتبار آن که تکبير و خود بیني می کند ، و فرمان نمی برد ، نامش ابلیس نهادند . واز اينجا گفته اند که هر آدمی که هست ، شيطان دارد که با وي همراه است و با وي زندگاني می کند . و رسول - عليه السلام - فرمود که « اسلام شيطانی على يدی » . پس ملک ، و شيطان ، و ابلیس يك جوهر باشند ، و آن يك جوهر را باضافات

3

6

9

12

15

18

21

واعتبارات مختلفه ذکر کرده اند . واگر هر سهرا شیطان گویند . هم راست باشد : « والشیاطین کل بناء وغواض وآخرین مقرنین فی الاصفاد » .

3

(۱۸) ای درویش ! چون معنی ملک وشیطان وابليس را دانستی ، اکنون بدان که در مردم عوام کم باشد ، در مردم عوام ملک وشیطان بود . ابليس در علماء ومشايخ وحکام بود . ایشان باشند که 6 معجب وخدویین بوند ، وهیچ کس را بالای خود نتوانند دید ، همها را فرود خود بینند . تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نماییم !

(۱۹) ای درویش ! عالم کبیر هم مرگ است از دو عالم ، عالم 9 ملک و عالم ملکوت . عالم ملک صورت است ، عالم ملکوت معنی است ، عالم ملک جسم است ، عالم ملکوت جان است . عالم ملک خانه است ، عالم ملکوت خداوند خانه است ، این خداوند خانه مراتب دارد ، 12 ودر هر مرتبه ؓی نامی دارد : در مرتبه ؓی نامش طبیعت است ، ودر مرتبه ؓی نامش نفس است ، ودر مرتبه ؓی نامش عقل است . وبعضی خداوند این خانه و کارکنان این خانه را عقول و نفوس و طبایع می گویند ، 15 وبعضی ملایکه می خوانند ؛ واین اصطلاح است .

(۲۰) ای درویش ! هیچ شک نیست که چنان که در عالم صغیر کارکنان هستند ، در عالم کبیر هم کارکنان هستند . کارکنان عالم 18 کبیر و عالم صغیر را بعضی عقول ، و نفوس ، و طبایع می گویند ، وبعضی ملایکه می خوانند . کارکنان عالم علوی و عالم سفلی جمله ملایکه اند . علم هر یک معلوم است ، و عمل هر یک معلوم است ، و مقام هر یک 21

معلوم است « وما متن الا له مقام معلوم ». علم ایشان زیادت نشد ،  
و عمل ایشان دیگر نشد ، هر یک بعمل خود مشغول . آن . و آن علم  
و عمل را از کسی نیاموخته اند ، علم و عمل ایشان ذاتی ایشان است ،  
و با ذات ایشان همراه است . توانند که عمل نکنند . و توانند که بر  
خلاف آن عمل عمل دیگر کنند : « لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون  
ما يومرون » . والحمد لله رب العالمين .

3 6

تمام شد رساله هفتم از جلد دوم

**Telegram @eat\_book**

(A)

رساله دربيان سخن اهل تناصح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبائه و أوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الظاهرين !

### فصل أول

#### در بیان صراط

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا عزیز بن  
6 محمد النسفي : بدان که منزل پنجم تناصح است ، و طریق تناصح  
طریقی قدیم است ؛ چندین هزار سال است که در میان خلق است ،  
9 و بیشتر اهل عالم بر طریق تناصح بوده اند ، و هستند . و چهار دانگ  
عالم ، بلکه زیاده ، بر طریق تناصح اند . و گفته آمد که اهل  
تناصح با اهل حکمت در مبداء ومعاد اتفاق است الا در رسیدن  
12 بمعاد خلاف کرده اند . اهل تناصح می گویند که معاد جائی را گویند  
که یک نوبت در آنجا بوده باشدند و باز خواهند که بهمان جای باز  
گردند . پس مبداء ومعاد یک چیز باشد که آن یک چیزرا نسبت  
15 بامدن مبداء گویند ، و نسبت بیاز گشتن معاد خوانند ؛ و آن عقل  
اول است . و اول چیزی که از واجب الوجود صادر شد ، عقل  
اوّل بود ؛ و هر چیز که بود ، وهست ، و خواهد بود ، جمله  
18 در عقل اوّل بالقوّة موجود بودند . واز اینجا است که عقل اوّل را

لوح محفوظ می گویند .

- (۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اهل تناسخ می گویند که نفوس جمله آدمیان در عالم علوی موجود ۳ بودند ، و هر یک بوقت خود از عالم علوی باین عالم سفلی نزول می کنند ، و بر مرکب قالب سوار می شوند ، و کمال خود حاصل می کنند . چون کمال خود حاصل کردند ، باز عروج می کنند ۶ و به عالم علوی باز می گردند . و این نزول و عروج ارواح صراط است که بر روی دوزخ کشیده است ، از جهت آن که در حدیث آمده است که صراط بر روی دوزخ کشیده است ، و صراط از مو باریک تر ۹ است . و از شمشیر تیز تر است . و بر صراط چندین گاه بزرگ می باید رفت ، و چندین گاه راست می باید رفت ، و چندین گاه بیلا می باید رفت . و هر که از صراط گذشت ، از دوزخ گذشت و به بهشت رسید . ۱۲ و بر صراط بعضی کس زود روند و بی زحمت بگذرند ؛ و بعضی کس دیر و با زحمت بگذرند ، و بعضی کس نتوانند گذشت و در دوزخ افتند .
- (۳) ای درویش ! این صراط که بر روی دوزخ کشیده است ، نزول و عروج است ، از جهت آن که در نزول و عروج چندین گاه بزرگ می باید رفت ، و چندین گاه راست می باید رفت ، و چندین گاه بیلا می باید رفت . و این نزول و عروج بر روی دوزخ کشیده ۱۵ است ، از جهت آن که هر چه در زیر فلك قمر است ، دوزخ است ، و هر که این نزول و عروج را تمام کرد ، از دوزخ در گذشت و به بهشت رسید . بعضی کس این نزول و عروج را زود و بی زحمت تمام کنند ، ۱۸

وبعضی کس دیر وبا زحمت تمام کنند، وبعضاً کس نتوانند تمام کرد،  
وبدرکات دوزخ فرو روند . و درین تزول وعروج بر صراط مستقیم  
3 می باید رفت ، تا تزول وعروج زود وبی زحمت تمام شود . وصراط  
مستقیم در همه کارها وسط است . ووسط از موی باریکتر است ؛  
ودر وسط رفتن دوشوار تر از آن است که بر شمشیر تیز رفتن . تا  
6 سخن دراز نشود واز مقصود باز نمانیم !

(٤) ای درویش ! اهل تناسخ می گویند که نفوس جزوی از  
عالم علوی ، هر یک بوقت خود باین عالم سفلی بطلب کمال می آیند ،  
وچون کمال حاصل می کنند ، باز بعالم خود باز می گردند . و کمال  
9 می آلت حاصل نمی توان کرد ، و آلت نفس قالب است ، ونفس قالب  
خودرا می سازد بقدر استعداد ودانش خود ، همچون حداد ونجار که  
آلت خود می سازند ، وبقدر دانش واستعداد خود می سازند ؟ هر  
12 چند که در حدادی ونجاری داناهای می شوند ، آلت ودست افزار خود  
بهتر و خوبتر می سازند . نفس جزوی اول صورت نباتات و اشجار پیدا  
15 می کند بتدریج ، باز صورت حیوانات پیدا می کند بتدریج ، باز صورت  
انسان پیدا می کند بتدریج ، ودر هر مرتبه نامی دارد . چنین  
می دانم که تمام فهم نکردنی ، روشن تر ازین بگویم .

## فصل دوم

## در بیان عروج

18

(٥) بدان که اهل تناسخ می گویند که آنچه فرود فلك قمر  
21 است ، که عالم کون وفساد است ، و عالم طبایع وشهوات است ، دوزخ

ودرگات دوزخ است؛ و آنچه بالای فلک قمر است، که عالم بقا و ثبات است، و عالم عقول و نفوس است، بهشت و درجات بهشت است؛ وفلک قمر واسطه است میان بهشت و دوزخ، وجای نفوس اطفال ۳ است، وجای نفوس کسانی است که در معنی اطفال باشند. درجات بهشت هشت است، ودرگات دوزخ هفت است.

(۶) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که نفوس ۶ جزوی از عالم علوی اوّل عناصر و طبایع می‌آیند، تا نزول تمام می‌شود، و چندین گاه درین منزل می‌باشند. و افلاك وانجم دائم ۹ گرد عناصر و طبایع می‌گردند، و فیض وائزها عناصر و طبایع می‌رسانند. و مقصود ازین همه‌کشتن آن است که تا نفوس جزوی که در عناصر و طبایع اند، پرورش یابند، واستعداد عروج حاصل کنند. چندین هزار سال درین مرتبه می‌باشند، و پرورش می‌یابند. ۱۲ و نام نفس جزوی درین مرتبه طبیعت است. آن گاه از عناصر و طبایع عروج کنند، و به نباتات می‌آیند. واوّل صورتی که از صورت نباتات پیدا می‌کنند، صورت طحلب است؛ و این طحلب گیاهی سبز است ۱۵ که در آبها پیدا می‌آید. و بمراقب بر می‌آید صورت نباتات و اشجار پیدا می‌کنند، تا بحدی که شجر بحیوان نزدیک شود، همچون درخت خرما، و درخت لقاح، و درخت واق واق. و چندین هزار ۱۸ سال دیگر درین مرتبه می‌باشند، واز گردش افلاك وانجم پرورش می‌یابند. و درین مرتبه نام وی نفس نباتی است. آن گاه از نبات بحیوان می‌آیند. واوّل صورتی که از صورت حیوانات پیدا می‌کنند، ۲۱

- صورت خراطین است؛ واین خراطین کرمی سرخ و دراز و باریک است که در گل و زمین آبناگ که بود. و بمراتب بر می‌آیند، و صورت حیوانات بتدریج پیدا می‌کنند، تا بعدی که حیوان غیر ناطق بحیوان ناطق نزدیک می‌شود، همچون فیل، و بوزینه ونسناس. و چندین هزار سال دیگر درین مرتبه می‌باشد، و از گردش افلاک و انجمن پرورش می‌یابند. و درین مرتبه نام وی نفس حیوانی است. آن‌گاه از حیوان بانسان می‌آیند. و اول صورتی که از صورت انسان پیدا می‌کنند، صورت زنگیان است، و درین مرتبه نام وی نفس انسانی است، یعنی نفس ناطقه، و نفس ناطقها درین مرتبه نفس اماره می‌گویند. و بمراتب بر می‌آیند تا بدرجۀ حکما رسند؛ و درین مرتبه نفس ناطقها نفس لواحه می‌گویند، و بمراتب بر می‌آیند تا بدرجۀ اولیا رسند؛ و درین مرتبه نفس ناطقها نفس قدسی می‌گویند. و بمراتب بر می‌آیند تا بدرجۀ انبیا رسند؛ و درین مرتبه نفس ناطقها نفس مطمئنه می‌گویند. اکنون بکمال رسید و بدرین مزید نباشد، وقت باز کشتن شد «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الى ربک راضیة» مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی .
- (۱۷) ای درویش! معنی «فادخلی فی عبادی» آن است که ای نفس، بعقل و نفوس عالم علوی و درجات بهشت پیوند، وادخلی جنتی «بعقل اول که جنت خاص» است پیوند. چون بدرجۀ حکما رسیدند، از دوزخ گذشتند و بدرجات بهشت رسیدند. و چون بدرجۀ اولیا رسیدند، از درجات بهشت گذشتند، و بهشت خاص رسیدند.

وچون بدرجۀ ابیا رسیدند ، از بهشت خاص گذشتند و بخدای رسیدند . « ان المتنین فی جنّات و نهر فی مقعد صدق عند مليک مقتدر ». علماً ۳ حکماً در جنّات و نهر اند ، واولیاً در مقعد صدق اند ، وابیا عند مليک مقتدر اند .

(۸) ای درویش ! تا از اخلاق ذمیمه تمام پاک نگردی ، و با اخلاق حمیده تمام آراسته نشوی ، از دوزخ خلاص نیابی و بدرجات بهشت ۶ نرسی : و تا اشیارا و حکمت اشیارا کماهی ندانی و نبینی ، بیهشت خاص نرسی ؛ و تا از خود نمیری و بخدای زنده نشوی ، بخدای نرسی . این سه معنی از خواص حکمت ، ولایت ، و نبوت است . ۹

### فصل سوم

#### در بیان قیامت

(۹) ای درویش ! این که گفته شد که نفس جزوی اول صورت ۱۲ نباتات ، باز صورت حیوانات ، باز صورت انسان بتدریج پیدا می کند ، در وقتی باشد که در عالم نباتات و حیوانات باشند ، اما اگر در عالم ۱۵ نباتات و حیوانات و انسان باشند ، این چنین که این ساعت است . نفس جزوی به نباتی یا به حیوانی یا به انسانی که مناسب استعداد وی باشد ، تعلق سازد ، که بنزدیک اهل تناسخ رواست که دو ۱۸ نفس ، وده نفس ، وزیاده ازین بیک قالب تعلق سازند . وچون بیک قالب دو نفس ، یا صد نفس تعلق سازند ، امتیاز از میان ایشان برخیزد ، وجمله بیک نفس شوند ، ویک کار کنند . وآن وقت که در عالم ۲۱ نباتات ، و حیوانات باشند ، آن وقتی باشد که در عالم طوفان عام

پیدا آید؛ یعنی بهر مدتی در عالم طوفانی می باشد، و هر طوفانی که می باشد، قیامت است. پس قیامت سه نوع باشد، از جهت آن که سه دور است، و در آخر هر دوری قیامتی است: قیامت صغیری، و قیامت کبری، و قیامت عظمی. قیامت صغیری عام نباشد؛ در طرفی از اطراف زمین باشد. اما قیامت کبری عام باشد، و تمامت روی زمین را بگیرد، و بر روی زمین نباتات و حیوانات نمانند بسبب طوفان آب، یا طوفان باد، یا طوفان آتش؛ اما شاید که اثری از آثار پیشینیان بماند، همچون بناهای استوار و قلعه های محکم که در کوهها باشند: وبطوفان آب، و باد، و آتش خراب نشوند، و قیامت عظمی هم عام باشد، و تمامت روی زمین را بگیرد، چنان که در همه روی زمین نباتات و حیوانات نمانند، وهیچ اثری از آثار پیشینیان هم نماند. و باز در اول دور دیگر نباتات و حیوانات بتدریج، این چنین که گفته شد، پیدا آیند. نباتات و حیوانات کوچک ممکن است که در جمله روی زمین پیدا آیند، اما حیوانات بزرگ و انسان در موضعی پیدا آیند که هوای آن موضع معتدل باشد، همچون سرندیب. و این که می گویند که آدم - علیه السلام - بسر ندیب فرود آمد، و آن موضع را قدمگاه آدم می خوانند، راست است؛ یعنی در آن موضع از مرتبه حیوانی بمرتبه انسانی رسید، و او انسان اول بود. و درین انسان اول نطفه پیدا آمد، و باقی فرزندان وی از نطفه وی پیدا شدند، و در روی زمین گستردند. چنین می دانم که تمام فهم نکردنی، روشن تر ازین بگویم.

## فصل چهارم

## در بیان ادوار

(۱۰) بدان که اهل تناسخ می گویند که هر هزار سال دوری ۳ است ، و در آخر هزار سال قیامتی است ، اما قیامت صغیری ؟ و هر هفت هزار سال دوری است ، و در آخر هر هفت هزار سال قیامتی دیگر است ، اما قیامت کبیری ؟ و هر چهل و نه هزار سال دوری است ، و در آخر هر ۶ چهل و نه هزار سال قیامتی دیگر است ، اما قیامت عظمی .

(۱۱) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون ، اکنون بدان ۹ که هفت هزار سال دور زحل است ، هزار سال خاص ، و شش هزار بشر کت ؛ و هفت هزار سال دیگر دور مشتری است ، هزار سال خاص ، و شش هزار سال بشر کت ؛ همچنین تا بقمر ؛ و هفت هزار سال دیگر ۱۲ دور قمر است ، هزار سال خاص ، و شش هزار سال بشر کت ؛ جمله چهل و نه هزار سال می شود . و درین چهل و نه هزار سال سه دور و سه قیامت بگذرد . در قیامت صغیری رسوم و عادات مردم دیگر گون شود ، ۱۵ و قاعده و اصطلاح زیرگان ، و شریعت و قانون پیغمبران منسون گردد ، و جمله از تو دیگر باره پیدا آیند . و هر پیغمبری که درین وقت خواهد که رسوم و عادات مردم را بر اندازد ، و شریعت و قانون اولرا منسون ۱۸ کند ، و شریعتی و قانونی دیگر بنهد ، آسان باشد ، از جهت آن که وقت و زمان مساعد باشد . و هر که بغير این وقت خواهد که رسوم و عادات مردم را بر اندازد ، و شریعت و قانون اولرا منسون کند ، نتواند ، بلکه اگر مبالغه کند وجذ نماید ، کشته شود ، وزحمات ۲۱

بـسـيـار وـعـقـوـبـات بـيـ شـمـار بـقـوم وـاتـبـاع وـيـ رسـد . وـبيـشـتـر زـيرـگـان وـدانـايـان  
 كـه كـشـتـه شـدـنـد . وـدر زـحـمـت اـفـتـادـنـد ، باـين سـبـب بـودـ كـه وقت  
 وزـمانـرا نـشـناـختـنـد . وـدر قـيـامـت كـبـرى بـسـبـب طـوفـان آـب ، يا بـاد ، يا  
 آـش بـر روـي زـمـينـ نـباتـات وـحـيـوانـات نـماـنـد ، وـباـز در اوـل دور دـيـگـر  
 بتـدرـيـج پـيـدا آـيـنـد . وـهر چـيزـ كـه پـيـدا مـيـ آـيـد ، بتـدرـيـج بـكـمال مـيـ رسـد .  
 3 جـون هـفت هـزار سـال بـكـنـدـرـد ، وـباـخـر دور رسـد ، جـملـه چـيزـها بـكـمال  
 رسـيـده باـشـد : وهـيـچ چـيزـ نـاـكـفـتـه ، وهـيـچ چـيزـ نـاـكـرـدـه نـماـنـدـه باـشـد .  
 هـر چـيزـ كـه بـكـمال خـود رسـد ، خـتـمـ شـد . اـينـ است معـنى خـتـمـ  
 6 نـبـوتـ وـخـتـمـ وـلاـيـتـ . وـدر قـيـامـت عـظـمـي زـمـينـ بـيـكـ بـارـ در زـيرـآـبـ روـدـ ،  
 وـآـبـ مـحـيطـ خـاـكـ گـرـدـ . وـبعـدـ اـز مـدـتـي دـيـگـرـ آـنـ نـيـمـه دـيـگـرـ كـه  
 مـسـكـونـ نـبـودـ ، وـدرـآـبـ بـودـ ، ظـاهـرـ شـودـ ، وـبتـدرـيـجـ نـباتـ ، وـحـيـوانـ ،  
 9 وـانـسانـ باـزـ پـيـدا آـيـنـدـ . وهـيـچـ كـسـ نـدـانـدـ كـه درـ عـالـمـ وقتـيـ كـسـيـ بـودـ  
 استـ ، اـزـ جـهـتـ آـنـ كـهـ هيـچـ اـثـرـ اـزـ آـثارـ پـيـشـينـيانـ بـرـ روـيـ زـمـينـ  
 نـباـشـدـ . زـمـينـيـ باـشـدـ هـامـونـ وـهـموـارـهـ ، وـكـوهـ نـباـشـدـ ، وـبـالـاـ وـشـيبـ  
 15 نـبـودـ . «ـقـاعـاـ صـصـفـاـ لـاتـرـيـ فـيهـ عـوـجاـ وـلـاـ اـمـتـاـ» . آـنـ گـاهـ بتـدرـيـجـ کـوهـهاـ  
 پـيـدا آـيـدـ ، وـعـمارـتهاـ کـرـدـهـ شـودـ ، وـدانـايـانـ پـيـداـ شـونـدـ ، وـدعـوتـ وـترـبـيتـ  
 پـيـدا آـيـدـ ، وـمرـدمـ بـتـهـذـيبـ اـخـلـاقـ وـتـبـدـيلـ صـفـاتـ مشـغـولـ شـونـدـ .  
 18 (۱۲) اـيـ درـويـشـ ! اـكـرـ چـهـ دـانـايـانـ وـانـبيـاـ ظـاهـرـ شـونـدـ اـمـاـ درـ  
 دورـ اوـلـ چـنانـ دـانـاـ نـباـشـنـدـ كـهـ درـ دورـ آـخـرـ ؛ بتـدرـيـجـ بـكـمالـ مـيـ رسـنـدـ ،  
 وـدانـاـ تـرـ مـيـ شـونـدـ ، تـاـ هـفتـ هـزارـ سـالـ بـكـنـدـرـدـ . درـ هـزارـهـ هـفـتمـ  
 21 دـانـايـانـ بـكـمالـ رسـنـدـ وـاسـتـادـانـ درـ هـمـهـ چـيزـ کـاملـ شـونـدـ . اـينـ بـودـ

بیان قیامت وادوار .

(۱۳) ای درویش ! هر که عمر خود ضایع نکند ، وسخن دانایان قبول کند و کمال خود حاصل کند ، بعد از مفارقت قالب <sup>۳</sup> عالم علوی پیوندد ، وبهشتی شود ، ودایم در ناز و نعیم باشد : « خالدین فیها ابدآ ». وهمیشه با کرویان و روحانیان بود . این است سخن اهل تناسخ در بیان نسخ . <sup>۶</sup>

### فصل پنجم

#### در بیان نسخ و مسخ

(۱۴) بدان که اهل تناسخ می گویند که نسخ عبارت از آن است <sup>۹</sup> که نفسی صورتی رها کند ، وصورتی دیگر بالای صورت اول بگیرد ، چنان که نفس جزوی اول صورت عناصر داشت ، صورت عناصر رها <sup>۱۲</sup> کرد ، وصورت نبات گرفت ؛ وصورت نبات رها کرد ، وصورت حیوان گرفت ؛ وصورت حیوان رها کرد ، وصورت انسان گرفت ؛ وصورت انسان رها کرد ، وصورت ملک گرفت . این است مراتب نسخ . <sup>۱۵</sup> ومسخ عبارت از آن است ، که نفسی صورتی رها کند ، وصورتی دیگر فرود صورت اول بگیرد ؛ یعنی اگر نفسی جزوی در مرتبه انسانی کمال خود حاصل نکند ، وبعد از آن که کمال خود حاصل نکند ، همچون بهایم زندگانی کند ، وصفات بهایم موصوف شود ، <sup>۱۸</sup> ومعاصی بسیار کند ، بعد از مفارقت قالب باز بمرتبه حیوان غیر ناطق باز گردد ؛ تا در وقت مفارقت قالب صفت کدام حیوان بر وی غالب باشد ، در صورت آن حیوان حشر شود ؛ مثلاً اگر صفت مور یا <sup>۲۱</sup>

موش بر وی غالب باشد . در صورت مور یا موش حشر شود ؛ واگر صفت گاو یا خر بر وی غالب باشد ، در صورت گاو یا خر حشر شود ؛ 3  
و در جمله صفات حیوانات همچنین می دان ؛ در هر کدام صفت که مفارقت کند ، در صورت آن صفت حشر شود ، وقت باشد که از مرتبه حیوان بمرتبه نبات باز گردد ؛ وقت باشد که از مرتبه نبات بمرتبه جماد باز گردد ؛ وبصورت معادن حشر شود . « فوا افسکم 6  
واهلهیکم ناراً وقودها الناس والحجارة » اشارت باین معنی است ؛ وسالهای بسیار در آن مرتبه بماند و : « یوم کان مقداره خمسین الف سنه . » 9  
یعنی از در که ئی بدر که ئی فرو می رود تا بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد « کلما نضجت جلودهم بدلنامه جلوهای غیرها لیدوقوا العذاب . » و چون بدرکات دوزخ فرو رود ، بقدر گناه عذاب 12  
کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد ، آن گاه باز بمراتب بر آید ، و بمرتبه انسانی رسد . واگر این نوبت دیگر هم کمال حاصل نکند ، و همچون بهایم زندگانی کند ، وبصفت بهایم موصوف شود . و گناه وجنایت کند ، بعد از مفارقت قلب باز بمراتب فرو رود تا آنجا برود 15  
که بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد . چون عذاب کشید و قصاص یافت ، باز گردد . وبعضی تا بحیوان غیر ناطق فرو روند ، وبعضی تا نباتات فرو روند ، وبعضی تا بجماد فرو روند . 18  
همچنین فرو می روند و بر می آیند تا آن گاه که کمال خود حاصل کنند . وقت باشد که نفس انسانی در مرتبه انسانی از قلب مفارقت کند ، و کمال خود حاصل نکرده باشد ، اما بصفات بهایم موصوف

نشده بود . از مرتبه انسانی بزیر نرود ، وهم در مرتبه انسانی بصورت انسانی دیگر حشر شود ؛ همچنین از انسانی با انسانی نقل می کند تا کمال حاصل کند . اگر در قالب اول نیکی کرده باشد ، و راحت ۳ رسانیده بود ، در قالب دوم ثواب آن بوی می رسد ؛ و اگر در قالب اول بدی کرده باشد ، و آزار رسانیده بود ، در قالب دوم عذاب آن ۶ بوی می رسد . و هر نوبت که برود ، و باز آید ، زیرکتر و مستعد تر باشد . وبعضی کس که بغايت زيرك و مستعد اند ؛ از آن است که بسيار رفته اند و باز آمده اند .

۱۵) (۱۵) ای درویش ! چند نوبت گفته شد که کمال نفس جزوی ۹ مناسب است با عقول و نفوس عالم علوی . که شریف و لطیف اند ، و جمله علم و طهارت دارند . و هر کدام که بالا تر است ، علم و طهارت او بیستر است . پس هر که علم و طهارت بیشتر حاصل می کند ، ۱۲ مناسب او با عقل و نفس بالا تر حاصل می شود ؛ و با هر کدام که مناسب حاصل کرد ، باز گشت وی بعد از مفارقت قالب بوی خواهد بود .

۱۶) (۱۶) ای درویش ! اگر از انسانی با انسانی دیگر نقل کند که فرود انسان اول باشد ، از در که ئی بدر که دیگر می رود ، واژ حساب مسخ است . و اگر از انسانی با انسانی دیگر نقل می کند که بالای انسان اول باشد ، از درجه ئی بدرجۀ دیگر می رود ، واژ ۱۸ حساب نسخ است .

۱۷) (۱۷) ای درویش ! بعد از مفارقت قالب انسانی راه دو است ، ۲۱

يا ببلا ، يا بشيب «فريقي في الجنة وفريقي في السعير» . اأكـر بـبـلا  
 رـفـتـ ، هـرـكـهـ باـ وـيـ پـيوـسـتـهـ اـسـتـ ، جـمـلـهـرـاـ باـ خـوـدـ بـبـلاـ بـرـدـ ؛ وـاـكـرـ  
 بشـيـبـ رـفـتـ ، هـرـكـهـ بـوـيـ پـيوـسـتـهـ اـسـتـ ، جـمـلـهـرـاـ باـ خـوـدـ بشـيـبـ بـرـدـ  
 «يـوـمـ نـحـشـرـ الـمـتـقـيـنـ إـلـىـ الـرـحـمـنـ وـفـدـاـ وـنـسـوـقـ الـمـجـرـمـيـنـ إـلـىـ جـهـنـمـ  
 وـرـدـاـ» . تـامـ شـدـ مـنـزـلـ پـنـجـمـ .  
 والـحـمـدـ لـلـهـ رـبـ الـعـالـمـيـنـ .

(۹)

رساله در بیان وجود حقیقی  
وجود خیالی

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبیائے واولیائے ، خیر خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطیبین الطاھرین !  
(۱) بدان که اهل وحدت در منزل ششم اند واز منزل هفتم اند .  
واهل وحدت دو طایفه اند ؛ یک طایفه درین منزل ششم اند که  
درین رساله تقریر خواهم کرد .  
6

### فصل اول

در ییان آن که وجود دو قسم است

9 (۲) ای درویش ! طایفه ئی از اهل وحدت می گویند که وجود  
بر دو قسم است ، وجود حقیقی وجود خیالی . وجود حقیقی وجود  
خدای است تعالی و تقدس ، وجود خیالی وجود عالم است .  
(۳) ای درویش ! این طایفه می گویند که عالم خیال و نمایش  
است ، وبحقیقت وجود ندارد ، اما بخاصیت وجود حقیقی ، که وجود  
خدای است ، این چنین موجود می نماید همچون موجوداتی که در  
15 خواب ، و آب ، و مرآة می نماید ، وبحقیقت وجود ندارد ، الا وجود  
خیالی ، و عکسی ، و ظلی .

(۴) ای درویش ! وجود خدای ، اول و آخر ندارد ، ومثل و شریک  
ندارد ، وقابل تبدیل و تغییر ، وقابل فنا و عدم نیست ، ودر مکان و در

جهت نیست ، از جهت آن که وجود خدای فوق وتحت ، ویمین ویسار ، وپیش وپس ندارد . نوری است نامحدود ونامتناهی وبحری است بی پایان وبی کران . این طایفه در وجود خدای همان می گویند <sup>3</sup> که اهل تصوف می گفتند ؛ وفرق میان این طایفه واهل تصوف آن است که اهل تصوف عالم را خیال ونمایش نمی گفتند ؛ می گفتند : <sup>6</sup> عالم واهل عالم هر یکی حقیقتی دارند ، اما وجود خدای قدیم است ، وجود عالم حادث است . واين طایفه می گویند که عالم واهل عالم جمله بیکبار خیال ونمایش است ، وحقیقتی ندارد . تا سخن <sup>9</sup> دراز نشود واز مقصود باز نمانیم !

(۵) ای درویش ! این طایفه می گویند که خدای هستی است نیست نمای ، وعالم نیستی است هست نمای . وآن عزیز از سر همین <sup>12</sup> نظر فرموده است .

### نظم

جویان اتصال بسی خلق وحق عزیز  
<sup>15</sup> کر نیستان بهشت محل است اتصال  
 وصل وفراق خلق همین اقتضا کند  
 او نیست جز یکی نه فراق است ونه وصال

### فصل دوم در بیان نمایش

(۶) اگر کسی سؤال کند که ما چگونه خیال ونمایش باشیم که <sup>21</sup> بعضی از ما خوش ، وبعضی ناخوش ، وبعضی در رفع ، وبعضی در

راحت اند ، وبعضی حاکم ، وبعضی محکوم اند ، وبعضی ناطق ، وبعضی صامت اند ، ومانند این ؟ رنج والم چگونه خیال باشد ، ولذت و راحت چگونه نمایش بود ؟

3

(٧) جواب . ای درویش ! تو مگر هر گز خواب نکرده ای . ودر خواب این چنین چیزها ندیده ؟ در خواب یکی را می زند ، وآن کس در رنج و زحمت است ؛ ویکی را می نوازند و آن کس در آسایش و راحت است ؛ ویکی را می کشند ، ویکی را بر تخت پادشاهی می نشانند ، ومانند این . وترا هیچ شک نیست که در خواب این خیال و نمایش است ، وبا وجود آن که خیال و نمایش است ، بعضی در رنج و زحمت اند ، وبعضی در راحت و آسایش ، وبعضی حاکم اند ، وبعضی محکوم . عالم را نیز هم چنین می دان که اگر چه بعضی در رنج و زحمت اند ، وبعضی در لذت و راحت اند ، وبعضی حاکم و بعضی محکوم اند ، اما جمله خیال و نمایش است ، وجمله در خواب اند و خواب می بینند : «العالم كله خيال في خيال ومنام في منام . »

6

9

12

15

### فصل سوم

#### در بیان رسیدن بحقیقت

(٨) ای درویش ! هر که در خواب چیزها می بیند ، اگر چه آن چیزها می بیند ، خیال است ؛ اما خیال را بر حقیقتی دلالت است . از آن خیال عبور می باید کرد تا با آن حقیقت رسند ، واز آن حقیقت باخبر شوند . ومعبر را از جهت این معنی معبر می گویند که مردم را از آن خیال که در خواب دیده اند می گذراند ، وبحقیقت

18

21

آن خیال می رساند . همچنین این عالم جمله خیال و نمایش است ، اما این خیال و نمایش را بر حقیقتی دلالت است ، و آن حقیقت وجود خدای است تعالی و تقدس . پس ازین خیال و نمایش عبور می باید ۳ کرد ، تا از آن حقیقت با خبر شوند . و دانایان معتران اند ، از جهت آن که مردم را ازین خیال و نمایش می گذرانند ، و از حقیقت ، که وجود خدای است ، خبر می دهند . و این خیال و نمایش را از ۶ جهت آن عالم گفته اند که علامت است بر وجود خدای عز و جل ،

#### فصل چهارم

##### در بیان نصیحت

۹

(۹) بدان که دانایان این عالم را بدریا . و احوال این عالم را بموج دریا تشبيه کرده اند ؛ و بآن می ماند ، از جهت آن که ۱۲ هر زمان صورتی پیدا می آید ، و هر ساعتی نقشی ظاهر می شود ، وهیچ یک را بقا و ثبات نمی باشد . صورت اول هنوز تمام نشده است ، واستقامت نیافته است ، که صورتی دیگر آمد ، و آن صورت اول را ۱۵ محو گردانید . و بعضی احوال این عالم را بچیزهای که در خواب می بینند هم تشبيه کرده اند ؛ و بآن هم می ماند ، از جهت آن که درین عالم چیزها می نماید . و مردم دل بر آن چیرها می نهند ، و ساعتی دیگر آن چیزهارا نمی بینند ، و نمی یابند .

۱۸

(۱۰) ای درویش ! شک نیست که این چنین است که دانایان گفته اند ، اما با وجود آن که چنین است ، هر چند که می آیند ، بسته این عالم می شوند ؛ و باین عالم فریفته می گردند ، و باین ۲۱

سبب در بلا ها ، وفته ها ، ومحنتها می افتد ، وبعذابهای گوناگون  
کرفتار می شوند ، وباشهای معنوی می سوزند ؛ وبعزمی باش فراق ،  
وبعزمی باش حسرت ، وبعزمی باش حسد ، وبعزمی باش بایست  
می گذازند ، وفریاد می کنند ، ونمی دانند که دنیا هیچ نه ارزد ،  
از جهت آن که در خواب اند ، وخواب می بینند ، وهر چه در خواب  
می بینند ، آنرا بقا و ثبات نباشد . «الناس نیام فاذا ماتوا اتبهوا» .

(۱۱) ای درویش ! نصیحت تو این مقدار بیش نیست که بدانی  
که سبب جمله بلا ها ، وفته ها ، وعذابهای گوناگون دوستی دنیا  
است ، ودوستی اهل دنیا است . این سخن تنها بتو نگویم ، با  
خود هم می گوییم . اما خودرا ، وترا ، وتمام مردمرا معدور  
می دارم ، از جهت آن که این عالم بغايت ساحر است ، وبعزمی  
بسحر وی فریفته می شوند . وبعزمی ، اگر چه دنیارا چنان که  
دنیا است می شناسند ، وبسحر وی فریفته نمی شوند ، اما چون  
بقدر ضرورت احتیاج بوي دارند ، وبواسطه احتیاج با ناجنسان  
همصحبت می باید بود ، وبا بی خبران دست در کاسه می باید کرد ؟  
وکدام عذاب باین ماند که دنیارا با نادان همصحبت باید بودن ؟  
واگر با ایشان صحبت نمی دارند ، کار این عالم بدر نمی رود ؟  
بلکه دناییان تا خدمت خوک وخرس نمی کنند ، درین عالم  
نمی توانند بود .

(۱۲) ای درویش ! چون در افتادیم ، بزیرگی بدر می باید  
برد ، وراضی وتسلیم می باید بود . تا باشد که ازین ددی خونخوار

3

سلامت بگذریم ، که از جزع کردن و فریاد زدن هیچ فایده ندهد . تمام شد جلد سوم ، و تمام شد منزل ششم ، و این یک طایفه اند از اهل وحدت .

والحمد لله رب العالمين .

**Telegram @eat\_book**

(۱۰)

سخن اهل وحدت در بیان عالم  
( تحریر مختصر رساله یستم )

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
انبيائه وآوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3  
(۱) درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره در خواست کردند ،  
که می باید که بیان کنید که اهل وحدت بیان عالم چون می کنند ،  
وبنzdیک ایشان عالم علوی و عالم سفلی کدام است ، و آسمان اول  
و آسمان هفتم کدام است . «وما توفیقی الا بالله عليه توگلت والیه  
انیب » . 6

### فصل اول

در بیان آن که تمام موجودات یک درخت است 9

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که بنzdیک اهل وحدت  
12 تمام موجودات یک درخت است ، و فلك اول ، که فلك الافلاك  
است ، ساده و بی نقش است ، و زمین این درخت است . و زمین  
فلک دوم ، که فلك ثابتات است ، بین این درخت است ؛ و هفت  
15 آسمان که هر یک کوکب سیاره است ، ساق این درخت اند ، زحل  
بر آسمال اول ، و قمر بر آسمان هفتم . وزحل از ما دور تر است ،  
بر آسمان اول است ؛ و باقی را همچنین می دان . هر کدام که  
بما نزدیکتر است ، بالا تر است . و عنصر و طبایع چهار گانه شاخهای 18

این درخت اند؛ ومعدن، ونبات، وحیوان برگ، وگل، ومیوه این درخت اند، چون مراتب این درخت را دانستی، اکنون بدان که میوه بر سر درخت باشد، وزبده وخلاصه درخت باشد،<sup>3</sup> وشیفت ولطیفتر از درخت باشد، واژ درخت هر چیز که بمیوه نزدیکتر باشد، بالاتر، ولطیفتر، وشیفت بود.

(۳) پس افلاک وانجم که زمین، ویخ، وساق این درخت اند،<sup>6</sup> عالم سفلی باشند، وعناصر، وطبایع، ومعدن، ونبات، وحیوان که شاخها، وبرگ، وگل، ومیوه این درخت اند، عالم علوی باشند. واژین جا گفته اند که افلاک، وانجم، وعناصر، وطبایع<sup>9</sup> لوح محفوظ و کتاب خدای اند. وهمه چیز که در کتاب نوشته است، درین عالم آن ظاهر خواهد شد. وشك نیست که این چنین است: « ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ». وقلم خشک<sup>12</sup> گشته است. وهر چیز که در کتاب خدای نوشته شده است، آن ظاهر خواهد شد، از جهت آن که بر درخت چیزی پیدا آید، آن جمله در بیخ وشاخ درخت نوشته است.<sup>15</sup>

(۴) ای درویش! اهل وحدت می گویند که مراتب این درخت همیشه تمام بود، وهمیشه تمام باشد، اما مراتب این درخت بعضی چنان اند که صورتی که دارند، رها نمی کنند، وصورتی دیگر<sup>18</sup> نمی گیرند، وآن عالم سفلی است، که افلاک وانجم، ویخ وساق این درخت اند. واین چنین باید که باشد، از جهت آن که بیخ وساق درخت صورتی که دارند، رها نکنند، وصورتی دیگر نگیرند.<sup>21</sup>

وبعضی چنین اند ، که صورتی که دارند ، رها می کنند ، وصورتی  
دیگر نمی گیرند . وآن عالم علوی است ، که معدن ، ونبات ،  
وحیوان اند . وبر گک و گل ، ومیوه این درخت اند . واين چنین  
باید که باشد . از جهت آن که بر گک ، و گل ، ومیوه بر درخت  
همیشه بر یك حال نباشند بعضی در وقت گل فرو ریزند ، ومیوه  
بعضی در وقت خامی فرو ریزد . وبعضاً در وقت رسیدن فرو ریزد .  
و دیگر باره بر گک ، و گل ، ومیوه پیدا آیند . خود می رویند ،  
و خود می زایند . و خود می باشند ، و خود می روند . این درخت  
هر چند که بمراتب بر می آید ، لفیفتر می شود ، و نازکتر می گردد .  
و باين سبب آفت پذیر می شود ، و از جائی بجائی همی گردد ، بخلاف  
بیخ ، و ساق ، و شاخ .

(۵) این درخترا بیخ از خود است ، و ساق از خود است ،  
وشاخ از خود است ، و بر گک از خود است ، و گل از خود است ،  
ومیوه از خود است ، و خورنده از خود است ، و باغبان از خود است ،  
وزمین از خود است ، و آب از خود است ، و هوای از خود است ،  
و آفتاب از خود است ، و سایه از خود است ، و حیوه از خود است ،  
همه از خود است ، همه با خود دارند ، و همه از خود دارند . این  
درخت همه است ، و همه این درخت است . یافت آن که یافت ،  
ونیافت آن که نیافت .

## فصل دوم

### در بیان حسن و حرکت ارادی واختیار

(۶) بدان که اهل وحدت می گویند که در تمام مراتب موجودات حسن، و حرکت ارادی، واختیار نیست، الا در حیوان.<sup>3</sup> حسن، و حرکت ارادی، واختیار بحیوان مخصوص است. و در تمام موجودات عقل و علم نیست الا در انسان. عقل و علم با انسان مخصوص است. و افلك، و انجام، و ملائكة، و عناصر، و طبایع، حسن، و حرکت ارادی، واختیار، و عقل، و علم ندارند، و دائم در کار است، و هر یک عملی دارند، و بعمل خود مشغول است. اما نتوانند که آن عمل نکنند، و نتوانند که بغیر آن عمل عملی دیگر کنند. پس آن عمل بی علم، و بی فکر، و بی اختیار ایشان از ایشان در وجود می آید، یعنی حسن، و حرکت ارادی، واختیار، و عقل، و علم <sup>12</sup> بمحیوه این درخت مخصوص است، و در باقی مراتب درخت حسن، و حرکت ارادی، واختیار، و عقل و علم نیست.

(۷) ای درویش! آنچه ازین درخت محسوس است، نامش عالم ملک است، و آنچه ازین درخت معقول است، نامش ملکوت است. ملک با ملکوت است، هر دو با هم است، و از یک دیگر جدا نیستند، و امكان ندارد که از یک دیگر جدا باشند، اما چون مفردات مرگب می شوند، و مرگب باز مفردات می گردند، تفاوتها پیدا می آید، هردم می پنداشند که مگر چیزی از جانی دیگر می آید، و بجانی دیگر می رود، و هیچ چیز از هیچ جا نمی آید. افراد موجودات <sup>15</sup> <sup>18</sup> دیگر می رود، و هیچ چیز از هیچ جا نمی آید.

كتاب الانسان الكامل

هر یک آنچه ما لایتد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود ،  
واز خود دارند . والله اعلم بالصواب . والله الموفق والمرشد .

(۱۱)

رساله دربيان سخن اهل معرفت

## بسم الله الرحمن الرحيم

- (۱) الحمد لله رب العالمين والباقيه للمتقين ، والصلوة والسلام على انبیائه واولیائه ، خیر خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطیبین الطاهرین .
- (۲) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز ابن محمد النسفی ، که اهل منزل هشتم را اهل معرفت می گویند . واهل معرفت قومی بغایت بزر که اند ؛ چنان که صفت بزر کی ایشان است ، نتوانستم کردن .
- (۳) ای درویش ! اهل معرفت ، که اهل منزل هشتم اند ، قومی اند ، که سالهای بسیار در خدمت مشایخ ریاضات ومجاهدات کشیده اند ، وعلم صورت وعلم معنی حاصل کرده اند ، وکمان برده اند که بخدای رسیدند ، وخدای را شناختند ، آنگاه بعد از هفتاد سال دانستند که هیچ نمی دانند ، وهر چه می دانستند ، معلوم ایشان گشت که همه خیال وپندار بود ؛ خود را نادان ، وعاجز ، وبیچاره دیدند ، وبعجز ونادانی خود اقرار کردند ، وبا خلق عالم بیکبار صلح کردند ، وخلق عالم را همچون خود عاجز وبیچاره دیدند ، واز اعراض وانکار آزاد گشتند ، ورانی وتسليم . واین را مقصد دانستند ، یعنی دانستند که مقصد سالکان آن است ، که بعد از دانشی که هیچ نمی دانند ، چون بیقین دانستند که هیچ نمی دانند ،

بمقصود رسیدند و مقصود حاصل کردند.

(۴) ای درویش ! بدان که اهل معرفت مدت‌ها در میان علما بوده اند ، و مدت‌ها در میان حکما بوده اند ، و مدت‌ها در میان اهل ۳ تناسخ بوده اند ، و مدت‌ها در میان اهل تصوف بوده اند ، و مدت‌ها در میان اهل وحدت بوده اند . و در میان هر قومی که بوده اند ، آن قوم گفته اند که آنچه حق است با هاست ، و دیگران بر ۶ باطل اند . اهل معرفت با خود اندیشه کردند که چون هر یکی بر خلاف یکدیگر می گویند ؛ جمله حق نتوان بودن ؛ از جهت آن که حق ها بیشتر نیست . پس بیقین دانستند که جمله بر حق ۹ نیستند . و دیگر با خود دانستند و با خود اندیشه کردند که این جماعت که در اوّل این سخنها گفته اند؛ و این منازل بنیاد نهاده اند ، و این مذاهب بسیار پیدا کرده اند ، از دو حال بیرون نباشد ، یا ۱۲ از پیغمبر گفته باشند ، یا برای واندیشه خود گفته بوند . اگر جمله از پیغمبر گفته باشند ؛ جمله یک سخن بودند ، و بر خلاف یکدیگر ۱۵ نگفتندی ؛ و چون بر خلاف یکدیگر می گویند ، بیقین دانستند که از پیغمبر نمی گویند . و چون از پیغمبر نگویند ، البته برای واندیشه و عقل خود گویند . و کسی که چیزی برای واندیشه و عقل خود گوید ، ۱۸ حال ازل وابد ندادند ، و احوال بعد از مرگ نشناسد . و اگر کسی گوید که من می شناسم ، جهل مرقب دارد ، نمی داند ، و نمی داند که نمی داند . اهل معرفت چون نیک تامل کردند ، و سخنهای این جماعت را ، دوستیهای ایشان مطالعه کردند ، هیچ یک ۲۱

اصل نداشت ، دانستند که از سر دانائی گفتند . افلاك وانجم که محسوس اند و در نظر هایند ، هیچ کس بکنه افلاك وانجم نرسید ، و نرسند ، و اثرهای ایشان را چنان که هست در نیافتند ، و نیابند .  
 3 و سیر این هفت کوکب سیار را در بیافتند ، و دانستند که در هر شبازوز هر یک چند سیر می کند ؛ هر تسدیس ؛ و تربیع ، و مقابله ،  
 6 و مقارنه ایشان را معلوم کردند ، واژ اثرهای ایشان اند که در بیافتند ، باقی از اثرهای کواکب ثوابت هیچ در نیافتند و نیابند .  
 (۵) ای درویش ! چون افلاك وانجم را که محسوس اند در نیافتند ،  
 9 صفات ، و اسامی ، و افعال خدای را ، واول و آخر عالم را ، و سیر ازل وابدرا ، و احوال بعد از مرگ را که غیب اند چون در بابند ؟

## رباعی

کس را بحقیقت ازل راه نشد

وزسر فلك هیچکس آگاه نشد

زین راز نهفته هر کسی چیزی گفت

معلوم نیست و سر کوتاه نشد

(۶) ای درویش ! بدان که اهل معرفت می گویند که آدمیان علم محسوسات دارند ، و بغير محسوسات چیزی دیگر نمی دانند ؛  
 18 و محسوسات را آن چنان که هست هم نمی دانند . پس وقتی که محسوسات را چنان که هست هم نمی دانند ، چیزی که محسوس نباشد . و غیب بود چگونه می دانند ؟

(۷) ای درویش ! حیوانات غیر ناطق آنچه ملاحدہ ایشان است ،

تا درین عالم زندگانی می کنند وتوانند کرد ، می دانند ، و نیک نمی دانند ' یعنی دشمن خودرا می شناسند ، و از دشمن پرهیز می کنند ' و از مطعومات آنچه منفعت ایشان در آن است می دانند ' ۳ و آنرا حاصل می کنند ، و غذای خود می سازند ، و آنچه مضرت ایشان در آن است می شناسند ' و از آن پرهیز می کنند ، و جای زمستان و تابستان می دانند ، وقت رفتن بجای زمستان ، و بجای ۶ تابستان می شناسند ، و شهوت بوقت می کنند ، و بچه می آرند ، و بچه خود می پرورند ' و خانه چنان که لایق ایشان است ' و لایق بچه ایشان است می سازند ، و مانند این . هر چه مالاحد ایشان است ۹ و می دانند ، و می کنند ؛ علم آن دارند . و آدمیان هم آنچه مالاحد ایشان است ، تا درین عالم زندگانی توانند کردن ، می دانند ، ۱۲ و می کنند : حرفاهاي خوب ، و عمارتهاي خوب ، وزراعت ، و تجارت ، ومعرفت غذا ، و شرابها ، و داروها ، و معرفت رنجها ، و بیماریها ، ومعرفت علاج هر یك ؛ و هر چه بتجربه تعلق دارد ، می دانند ، ۱۵ و می کنند ، و علم و عمل آن دارند . چون ازین محسوسات در گذشت ، هیچ دیگر نمی دانند ؛ می پندارند که می دانند ، اما آن بجز پند نیست ، همچون حکایت پیل و شهر نابینایان است .

(۸) ای درویش ! بدان که اهل معرفت می گویند ؛ مصلحت سالکان ملک ، و مصلحت جمله عالم آن است ، که بعجز و نادانیء خود اقرار کنند ، و دعوی دانش از سر بنهند ، و بیقین بدانند که هیچ نمی دانند ، و مقلد پیغمبر خود شوند ، و متابعت شریعت وی ۲۱

كُنند ، تا رستگار دنيا و آخرت شوند .

- (٩) اى درویش ! اهل معرفت مى گويند که جمله انبیا که دعوت خلق کردند ، غرض و مقصد ايشان چهار چيز بود ، اگر چه سخنهای بسیار گفتند ، و احکام بسیار بیان کردند ، اما معمظم مقصود ايشان از دعوت چهار چيز بود . اوّل آن که تا مردم ترك دنيا کنند . و بدئيا فریفته نشوند ، واز دنيا بقدر ضرورت فناوت فناوت کنند ، و بیقین بدانند که مال و جاه سبب عذابهای گوناگون هست . دوم آن که تا مردم از اخلاق بد پاک شوند ، و با خلاق نیک آراسته گردند . سوم آن که تا مردم راست گفتار ، و راست کردار باشند . چهارم آن که تا مردم دعوی دانش از سر نهند ، و بعجز نادانی خود اقرار کنند ، و مقلد پیغمبر خود شوند ؛ یعنی آنچه پیغمبر گفته است قبول کنند ، و بچای آورند ، و بعقل خود طریقی و مذهبی پیش نگیرند ، و بیقین بدانند که هیچ نمی دانند ، و نمی دانند که نمی دانند . مقصود کل ايشان از دعوت اين چهار چيز بود ، از جهت آن که دوستی دنيا سبب بلاها و قتلها است ، و اخلاق بد دوزخ است ، و اخلاق نیک بهشت . و راست کردار و درست گفتار همیشه در میان مردم عزیز است ، و همیشه روزی بروی فراغ گردد ؛ و دروغ گوئی نار است همیشه در میان مردم خوار باشد ، و همیشه روزی بروی تنگ بود . و دعوی دانش از سر نهادن ، و برجز نادانی خود اقرار کردن ، و برعقل و علم خود اعتماد ناکردن ، و مقلد پیغمبر خود شدن ، و متابعت شریعت وی کردن ، سبب رستگاری دنيا و آخرت است .

(۱۰) ای درویش ! کار سالکان آن است که این چهار چیز را بکمال رسانند ، تا بکمال خود رسند . اگر کسی از پیغمبر بغیر احکام شریعت چیزی دیگر سؤال کردی ، پیغمبر برنجیدی ، و جواب نگفتی .  
فرمودی که آدمیان بدانستن احکام شریعت محتاج اند ، نه بدانستن حقایق . و صحابه دانسته بودند ، سؤال نکردند الا بچیزی که محتاج بودند از احکام شریعت . روزی یکی نوآمده بود و سؤال‌ها می کرد ، و در سؤال مبالغت می نمود . پیغمبر برنجید فرمود : « بعثت لبيان الاحکام لالبيان الحقيقة » ، مرا از جهت بیان احکام فرستاده اند ، نه از جهت بیان حقایق .

(۱۱) از خدمت بسیار زیر کان شنیده ام که می فرمودند که هر که باین منزل هشتم عمل کند ، و سخن اهل منزل هشتم را عزیز دارد ، و مقصد و مقصود سالکان شناسد ، در دنیا و آخرت رستگار بود .  
تمام شد منزل هشتم والحمد لله رب العالمين

**Telegram @eat\_book**

Telegram @eat\_book

مقدمة أول

نسخة ٤٨٩٩ كتابخانة نور عثمانية

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على 9  
أنبيائه وأولئاته ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الظاهرين .  
(۱) چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد 6  
النسفی ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره درخواست  
کردند که می باید که در منازل روند کان کتابی جمع کنید ، و دیگر  
بیان کنید که رونده کیست ، و راه چیست ، و منزل چند است ، و مقصد 9  
کدام است ، تا ترا ذخیره و بیادگاری باشد ، و مارا مونس و دستوری  
بود . درخواست ایشان را اجابت کردم ، و از خدای تعالی مدد و باری 9  
خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة  
جدير . »

## فصل اول

در بیان رونده و در بیان مقصود 12  
(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که درویشان سؤال می کنند  
که رونده کیست . 15  
(۳) ای درویش ! رونده اول حس است ، وبعد از مدتی رونده  
عقل می شود ، آن عقل که رسول فرماید که « العقل نور في القلب 18  
يعرف به بين الحق والباطل » ، نه عقل معاش . وبعد از مدتی دیگر

روندۀ نور عقل می‌گردد .

(۴) چون روندهرا دانستی ، اکنون بدان که مقصد و مقصود جمله روندگان معرفت خدای است ، و معرفت خدا کار نور الله است ، و حسن و عقل معاش از معرفت خدا بی بهره و بی نصیب اند . حواس ده کانه کار کنان عقل اند ، عقل معاش ، پادشاه روی زمین است ، و عمارت روی زمین از وی است . پس کار روندگان آن است که در سعی و کوشش باشند در صحبت دانا تا بنور الله رسند و خدای را بشناسند .

## ۹ فصل دوم در ییان منازل روندگان

(۵) چون روندهرا دانستی ، مقصد و مقصود روندگان را شناختی ، اکنون بدان که سؤال دیگر می‌کنند ، و می‌گویند که راه چیست ، و منزل چند است .

(۶) ای درویش ! اگر سؤال از منازل سیر الى الله می‌کنند ، در سیر الى الله منازل نیست ، و منزل هم نیست ، بلکه راه هم نیست .

(۷) ای درویش ! از تو تا خدا راه نیست ، نه بطريق طول و نه بطريق عرض ، یک نکته بیش نیست ، و آدمی مستعدرا معرفت خدا بیک کلمه دانا حاصل می‌شود ، و سیر الى الله تمام گردد .

(۸) ای درویش ! از تو تا خدا راه نیست ، واگر هست ، راه توانی ، خودرا از میان بردار تا راه نمایند ! و بیقین بدان که هستی خدای را هست و بس . و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است :

” خطوتان وقد وصلت . ”

بیت

یات قدم بر نفس خود ند ، دیگری بر کوی دوست ٣

هر چه بینی . دوست بین ، با این و آنت کار نیست

٤ (٩) واگر سؤال از منازل می کنند که روند کان در آن منازل ساکن اند . و هر یات اعتقاد اهل آن منازل دارند ، آن منازل را بیاورم . که دانستن آن منازل فواید بسیار است .

٥ (١٠) ای درویش ! اگر چه در عالم مذاهب بسیار ، و اعتقادات بی شمار است . اما جمله اعتقادات را در ده مرتبه کرده اند ، و اعتقادات جمله اهل عالم در آن ده مرتبه جمع است . وما آن ده مرتبه را بشرح تغیر کنیم ، که دانستن آن ده مرتبه فواید بسیار دارد ، و سالکان را در سیر فی الله مددی عظیم است ، و دانایان را دانستن آن ده مرتبه ضرورت است از جهت تربیت و پرورش مریدان ، تا بیماری هم درا بدانند ، و علاج همه بآسانی میسر شود ، که طبیب چون بیماری شناخت . علاج آسان گشت ، و بد شنیدن این قناعت نکند که از شنیدن تا دانستن راه دور است . در هر منزل کنند تا صلاح و فساد آن منزل را بحقیقت بشناسند ، آن کاه از آن منزل سفر کنند .

١٨ (١١) ای درویش ! مردم غلط عظیم کرده اند ، هر چهرا شنیدند ، پنداشتند که دانستند ؛ و چون آنرا باز گفتند ، پنداشتند که بعمل آوردند . واژ هر یکی ازین منازل راه بخدا هست ، سالک از هر کدام منزل که سلوک آغاز کند ، وبشرط سلوک کند ، البته بمقصد

رسد و مقصود حاصل کند . واژین منازل هیچ یک بر یکدیگر مقدم ، و هیچ یک مؤخر نیستند . از هر کدام که سلوک آغاز کند ، روا باشد ، از جهت آن که جمله مقدم است : آنچه شنیده اند ، اعتقاد ۳ کرده اند . وهمه روز با یکدیگر بجنگ اند ، و هر یک می گویند که آنچه حق است با هاست ، و دیگران بر باطل اند . و آن که سلوکرا تمام کرد ، و معرفت خدا حاصل کرد ، نه درین منازل است ، ۶ وی در مقصد است ، و با همه کس بصلح است . سالک چون بمقصد رسد ، وی می داند که ازین منازل کدام دور اند ، و کدام نزدیک اند ، و کدام در مقصد اند . باید که بدانی که معرفت خدا علامات بسیار ۹ دارد ؛ و گفترا اعتبار نیست ، عملرا و علاماترا اعتبار است .

(۱۲) ای درویش ! هر که بخدا رسید ، و خدای را شناخت ، سیر الى الله تمام کرد ، و با خلق عالم بیکبار صلح کرد ، و هر که بعد از ۱۲ شناخت خدا تمامت جواهر اشیا ، و تمامت حکمت‌های جواهر اشیا کماهی دانست ، و دید ، سیر فی الله تمام کرد ، وهمه چیزرا دانست ، و هیچ چیز نماند که ندانست . و هیچ شک نیست که پیغمبر - علیه الصلوٰة ۱۵ والسلام - بخدا رسیده بود ، و خدارا شناخته بود ، که این دعا می کرد . «اللهم ارنا الاشياء کماهی . »

(۱۳) تا سخن دور از نشود ، و از مقصود باز نمایم ، اهل هر منزل ۱۸ قاعده ؓی و قانونی دارند ، در سخن گفتن . چون منزل دیگر می شود ، سخن دیگر می شود .

(۱۴) ای درویش ! از صد هزار سالک که درین راه درآیند ، ۲۱

يَكَيْ بَخْدَا رَسَدْ . وَخَدَارَا بِشَنَاسِدْ ، وَازْ صَدْ هَزَارْ سَالَكْ كَهْ بَخْدَا  
 رَسَنْدْ . وَخَدَارَا بِشَنَاسِنْدْ ، يَكَيْ بَدْ آنْجَا ، سَدْ كَهْ اشِيارَا وَحَكْمَتْ  
 اشِيارَا كَمَاهِي بَدَانَدْ وَبَهْ بَيْنَدْ ، باقِي جَمْلَهْ دَرِينْ مِيَانْ فَرُو روَنَدْ . 3  
 (١٥) اَيْ درُوشْ ! عَالِي هَمَّتْ باشْ ، وَتا زَنَدَهْ ئَيْ درَ كَارْ باشْ ،  
 كَهْ عَلَمْ وَحَكْمَتْ خَدَا نَهَايَتْ نَدَارَدْ . وَايِنْ بِيَچَارَهْ دَرِينْ كَتَبْ وَرَسَائِلْ  
 كَهْ پِيشْ اَزِينْ نَوَشْتْ ، سَخْنَ چَهَارْ مَنْزَلْ جَمْعَ كَرَدْ وَنَوَشْتْ ، وَزِيَادَهْ  
 اَزْ چَهَارْ مَنْزَلْ نَنَوَشْتْ ، اَزْ جَهَتْ آنْ كَهْ طَالَبَانْ عَالِي هَمَّتْ نَدَيِيدَمْ .  
 اَكَرْ طَالَبَى عَالِي هَمَّتَى ، زَيْرَكَى ؛ مَدَرَكَى ، چَسْتَى ، چَالَاكَى ، عَاشْقَى ،  
 سَادَقَى ، بَاثَبَاتَى ، باوْفَائِي ، حَقْ شَنَاسِي ، كَمْ گُوبَى ، سَرْ نَكَهْ دَارَى  
 يَافَتَهْ شَوَدْ ، هَرْ دَهْ مَرْتَبَهْ رَا جَمْعَ كَرَدَهْ آيَدْ ، وَنَوَشْتَهْ شَوَدْ « وَما تَوْفِيقَى  
 الا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتَ وَالِيهِ ائِيْبَ . » اَوْلَ اَزْ مَنْزَلْ عَلَمَا آغَازْ كَرَدِيمْ ،  
 وَعَلَمَا جَمْلَهْ دَرِينْ مَنْزَلْ اَندْ . 12

**Telegram @eat\_book**

# خاتمه كتاب منازل السايرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبائاته و أوليائه ، خير خلقه ، وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف الضعفاء و خادم الفقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
6 در خواست کردند که چون بتوفيق خدای کتاب منازل را تمام کرده ،  
اکنون خاتمه الكتاب بنویس ، و فصیحت چنانکه لایق اهل سلوک  
باشد . درخواست ایشان را اجابت کردم ، و از خدای تعالی مدد ویاری  
9 خواستم تا از خطأ وزلل نکاه دارد . « انه على ما يشاء قادر وبالاجابة  
جدیر . »

### فصل اول

در بیان سالکی که بمقام وحدت وسید

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که سالک چون بمقام وحدت  
رسید ، به بیابانهای خونخوار رسید . اگر از آن بیابانهای خونخوار بسلامت  
15 بگذرد ، مردی باشد ، و نام موحدی بر وی درست آید ، و این مرائب  
ده کانه را تمام کند ، که نه منزل است دهن مقصد ، و بكمال رسد ؛  
واگر نتواند گذشت ، ناقص بماند ، و در آن بیابانهای خون خوار  
18 سر کردن ، و کمران ، وهلاک شود .

(۳) ای درویش ! سالک چون بمقام وحدت رسد ، اوّل بیابان العادش پیش آید ، ودر بیابان العاد خلائق بسیار اند ، وجمله سرگردان و گمراه اند ، از جهت آن که شریعت از دست داده اند ، ۳ وپایی در کوی حقیقت ننهاده اند ، وبا آنکه سرگردان و گمراه اند ، ومی پندارند که بكمال رسیده اند ، ومقصود حاصل کرده اند ، ونمی دانند که ناقص ترین آدمیان ایشان اند . وآنرا که توفیق ۶ دست دهد ، وبصحبت دانائی رسد ، وبیرکت صحبت او از بیابان العاد بگذرد ، آنگاه بیابان اباحت درپیش آید ، ودر بیابان اباحت هم خلائق بسیار اند ؛ جمله سرگردان و گمراه اند . وآنرا که ۹ بسلامت ازین دو بیابان گذشت ، وخلاص یافت امیدوار شد ، وبنجات ۱۲ تزدیک کشت وعلامت آن که سالک ازین هر دو بیابان خون خوار گذشت آن باشد که شریعترا ، که از دست داده بود ، باز بدست آورد ، ۱۵ وعزیز دارد ، وبنقوی آراسته شود ، وبیقین بداند که راه کم کرده بود ، وپیراه می رفت واکنون باز برآه آمد . وچون شریعترا باز بدست آورد ، وبنقوی آراسته شد ، یک بیابان خون خوار دیگرش پیش آید ، وآن دوستی شیخی وپیشوائی است ، ودوستی پیشوائی ۱۸ حجابی عظیم است .

(۴) ای درویش ! سالک چون از بیابان العاد بگذشت ، واز بیابان اباحت گذشت ، وشریعترا باز بدست آورد ، وبنقوی آراسته شد ، ۲۱

معجب شود ، و خود بین گردد ، وهیچکس را بالای خود نه بیند ،  
و نتواند دید ، هم در علم و هم در عمل ، و سخن هیچکس نشنود ،  
و نصیحت هیچکس قبول نکند ؛ خواهد که جمله اهل عالم سخن وی  
شوند ، و نصیحت وی قبول کنند ، و مرید وی باشند . و چون ارادت  
پیشوائی در دل وی مستحکم شود ، و هر چند که برآید ، زیادت  
گردد ، و برباضات و مجاهدات سخت مشغول شود ، واوقات شب و روز  
بطاعات و عبادات گذراند ، و در تقوی احتیاط بجای آورد ، وهیچ نکته  
از آداب طریقت و شریعت فرو نگذارد ، و این همه از جهت دوستی  
پیشوائی کند ، تا مردم وی را دوست کیرند ، و مرید وی شوند ، این  
چنین کس این چنین زندگانی می کند ، تا بجایی برسد که خیال  
پیغمبری در خاطرش افتاد ، و بشیخی نیز راضی نگردد . و این هم  
بیابان خون خوار است . و سالکان را البته درین مقام این در خاطر افتاد ،  
ومذتهای مديدة درین بلا بمانند ، و همه روز اندرون ایشان با این خاطر  
پنجه انداخته باشد ؛ خاطرش گوید : «بگوی که من پیغمبرم» ، و عقل  
گوید : «مگوی که نباید ، که قبول نکنند ، و انکار کنند و خللها  
پیدا آید» . بعضی قوی حال باشند ، و دانا بوند ، اظهار این خاطر  
نکنند ، و بتکلیف این خاطر نفی می کنند ، و ازین بیماری صحت  
یابند . و بعضی ضعیف حال باشند ، و نادان بوند ، و نتوانند که این  
خاطر را نفی کنند . باید که با یاران مشفق ، و دوستان موافق که  
درین بیماری بوده باشند بگویند و با کسانی که این بیماری صحت  
یافته اند ، مشورت کند ، تا ایشان بروی روشن گردانند که این خاطر

3

6

9

12

15

18

21

پیشوائی که درآمده است ، نفسانی است ، واین خاطر از دوستی جاه پیدا می آید ، تا نفی این خاطر بروی آنسان گردد ، نفی این خاطر ۳ کند و ترک پیشوائی کند ، و باقی عمر را بسلامت بگذراند .

## فصل دوم

### در بیان دوستی سروری و پیشوائی

(۵) بدان که دوستی سروری و پیشوائی با نفس جمله آدمیان ۶ همراه است . هر نفسی که باشد ، البته بالا طلبد ، و هیچکس را بالای خود نتواند دید ؛ اما بعضی بر بعضی غلبه می کنند ، و بعضی محکم زیر دست و فرو دست خود می دارند ، و بعضی را مفهور و منکوب می کنند ؛ ۹ و بعضی بسبب احتیاج بضرورت خدمت می کند ، و بعضی بسبب احتیاج بمال یا بجاه ؛ و اگر نه هیچ نفس بارادت و اختیار خود زیر دست کسی نباشد ، که این صفت با نفس جمله آدمیان همراه است . و نفس را این ۱۲ صفت ذاتی است . پس هر کس بقدر آن که می تواند ، و میسر می شود ، بالا می طلبد تا بحدی که بعضی کس دعوی خدائی هم ۱۵ کرددند .

(۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نماییم ، غرض ما ازین سخن آن بود که دوستی سروری و پیشوائی با نفس جمله آدمیان همراه است . چون دانایان بین سر و افق شدند ، و دیدند که این ۱۸ صفت بر نفس غالب است ، دانستند که جمعیت در خلاف نفس است ، «نهی النفس عن الهوى فان الجنة هي الماء» نفس را خلاف کردند و دوستی سروری و پیشوائی از دل قطع کردند ، آزاد و فارغ شدند ، ۲۱

وازینجا گفته اند که آخرین چیزی که از سر صدیقان بیرون رود دوستی جاه است .

(۷) ای درویش ! کار آزادی و فراغت دارد ، باقی جمله در راه اند ، تا به آزادی و فراغت رسیدند ؛ و ترک است که سالکرا با آزادی و فراغت می رساند . پس سالکرا هیچ کاری بهتر از ترک نیست ؛ طامات ، و ترها ، و دعوی در عالم بسیار است . بسیار گفتیم و بسیار شنیدیم ، وهیچ قایده نکرد ، کار ترک دارد ، از جهت آن که امکان ندارد که کس بی ترک با آزادی و فراغت رسد .

(۸) ای درویش ! دوستی پادشاهی ، وزیری ، خواجهگی و رئیسی پیشوائی ؛ و شیخی ، و واعظی ، و قاضیی ، و مدرسی ، و مانند این جمله درهای دوزخ اند . و نادان همه روز در سعی آن باشد که درهای دوزخ بر خود بزرگ تر و فراخ تر کند . و دانا آن کس است که درهای دوزخ بر خود تنکتر می کند ، و بر خود می بندد . و بستن درهای دوزخ بر خود ترک جاه است .

(۹) ای درویش ! عالم بی اینها نباشد ، و باید که در عالم اینها باشند ؛ اما لازم نیست که تو باشی ، پس سالک چون ازین بیابان خونخوار بگذشت ، و ترک پیشوائی ، کرد خلاص یافت . سالک تا ازین بیابانهای خونخوار نگذشته بود ؛ در خوف بود ، و اعتماد بر وی نبود . اکنون از خوف بیرون آمد ، واستعداد آن حاصل کرد ، که از وی در باب دین کارها آید .

### فصل سوم

#### در بیان نصیحت

(۱۰) ای درویش ! در علم و معرفت در هر مقامی که بررسی ، و در هر مقامی که باشی ، باید که اعتماد بر عقل و علم خود نکنی ، و خود را محقق ندانی و نام نهی ، و برای خود طریقی پیش نگیری ، و بازدیشه خود مذهبی نسازی ، یعنی در علم و معرفت در هر مقامی که باشی ، باید مقلد پیغمبر خود باشی ، و دست از شریعت وی نداری ، که جمله اهل بدعت و خلاالت فضلا و علما بوده اند که اعتماد بر علم و عقل خود کردند ، و هر یک این دعوی کردند که آنچه حق است ما داریم ، و دیگران بر باطل اند ، و هر یک این گفتند ، و می گویند که محقق ایم ، و دیگران در خیال اند . و ترا بیقین معلوم است که جمله بر حق نتوانند بود ، که حق یکی بیش نباشد . و چون بیقین دانستی که جمله بر حق نیستند ، و جمله دعوی حقیقت می کنند ، اکنون تو اگر اعتماد بر عقل و علم خود کنی ، و خود را محقق نام نهی ، یکی از آن باشی که گفته شد .

(۱۱) ای درویش ! بیقین بدان که این غرور نفس است که می گوید که تو محقق ای ، و دیگران در خیال اند . بیش غرور نفس مخور ، واژ خیال و پندار بیرون آی ، و بیقین بدان که بنیاد همه گمراهی تقدیم هوای نفس است بر رضای خدای ، و روا مدار ! و این نصیحت از من قبول کن ، و احتیاط از دست مده ، یعنی شریعت را فرو مگذار که هر کس که شریعت را فرو گذارد ، البته پشیمان

شود ، که « ترك الاحتياط والحزم سوء الظن ». هیچ زیان نخواهد داشت ، که نفس آدمی بطبع کاه است ، واورا بکامی باید داشت ، تا بکاری مشغول شود ، و اگر نه ، خودرا و ترا بدینه دوجهانی کند . 3

تمام شد والحمد لله رب العالمين

**Telegram @eat\_book**

تعليقات

زيادات نسخ

## رساله اول

صفحه ۳۱، سطر ۱۸ تا صفحه ۳۳، سطر ۱۳: بجای فصل هفتم

۳ U مطلب زیر دارد:

اول غاذیه است، و آن قوتیست که متصرف باشد درماده، غذارا باجزا واعنا متغذی می‌ساند بر وجهی که شبه جوهر متغذی را نگاه دارد، واکر نه او بودی، نمو حاصل نشده. و نیز پس ازین ترشیح عرق و تحلل اجزا، گر غذا تو بودی، وجود نوم مصور نشده. دوم نامیه؛ و غاذیه خدمتکار نامیه است: و آن قوتیست که بالیدن بدو تعلق دارد، واو بسبب مقدار هریکی در بزرگ وزیادت شدن نگاه دارد. سوم مولده، و غاذیه و نامیه هردو خدمتکاران مولده‌اند. و آن قوتیست که فنله آن ماده بستاند، چنانکه لایقت نا از آن فنله شخصی دیگر پدید آرد. و این قوت در بعضی بات بیک شخص تعلق دارد، و در بعضی بدو شخص، چنانکه خرما که نا از نز ۹ ماده‌را گشتن ندهند بار نیارد، و در حیوانات بدو شخص تعلق دارد، فعل به نز و افعال بماده. و غاذیه محتاجست بقوتی چند دیگر: اول جاذیه، و آن قوتیست که طعام را بخود کشد، دوم هاضمه و آن قوتیست که طعام را بگدازد، و مستعد آن گرداند که غاذیه درو ۱2 تصرف (کند)، سوم ماسکه، و آن قوتیست که طعام را بگیرد، تا هاضمه هضم کند؛ ۱5 چهارم دافمه، و آن قوتیست که آنچه کثیف است از لطیف، جدا کند، و بغل بدر اندازد. و بدانک در حیوانات چند چیز می‌بینی که در بات نمی‌بینی، چون مدرکی، و ۱8 محركی بر دو قسم است، قسمی را شهوانی خوانند، و قسمی را غضبی. و شهوانی قوتیست که جذب چیزهای ملايم کند، و غضبی قوتیست که دفع چیزهای ناملايم کند. ومدار محركی در مدرکیست، و مدرک بر دو قسم است، قسمی ظاهر و ۲1 قسمی باطن. آنچه ظاهر است اول لمس است: و آن قوتیست منلبث در ظاهر بدن بهر جا. چنانکه جائی ازو خالی نیست. و اوست که کثیف چهار کانه را در می-

باید ، چون رطوبت و ویبوست ، وحرارت ، وبرودت ، واوست که فرق می کند سبلی ، وگرانی ، ونرمی ، ودرشتی . دوم ذوق است ، و آن قوتیست تعییه کرده برعصبه که بر چرم زبان کشته است : واوست که دریابنده شرینی ، وترشی و شوریست . سوم اروحد شم است ، و آن قوتیست مرتب کرده در دماغ بر مثال دو سر پستان ، واوست که فرق کند میان بوی خوش و ناخوش ، ودریافتن او بتوسط هواست ، ۳ واگر هوا از اجزا درایحه منفعل نشده : دریافتن بر شم منمنع بودی . چهارم سمع است ، و آن قوتیست مرتب کرده بر عصبه که درون گوش کشته است : واوست که دریابنده آوازهاست بتوسط هوا ، وچون آوازی برآید ، هوا منفعل شود از آن آواز : ۶ مثلاً چیزی بر چیزی افتد ، زوجنش آید ، وبر آن پوست افتاد که در درون عصبه گوش کشته است . چون آوازی برآید ، سمع دریابد . پنجم بصر است . و تعییه کرده است ، وقوتیست در تجویف درون چشم که دریابنده صورتهاست ، وهر که پندارد ۹ که دیده چیزی بیند : از آن است که جسمی لطیف از دیده ممتد شدست بآن ۱۲ چیز محیط است ، زیرا که اگر چنین بودی ، بایستی که چون خواستی که کوکب نوابتدا بیند ، جمله افالکدا خرق کرده ، زیرا که کواكب نوابت بر فلك هشتم اند ، ونا از یکی در نگذشتی ، وخرق نکرده ، بدیگری نرسیدی ، واین معال ۱۵ است . واگر نیز صورت بخروج جسمی لطیف بودی ، بایستی که آنچه در زیر مانعات بودی ، زودتر از آن توانستی دیدن که در آبگینه سخت . وبازین همه آنچه در ۱۸ آبگینه است ، زود تر ازین می توان دیدن که آنچه در آب است . وهم ترین حواس که بکار آید ، لمس است ، وذوق . وآن سه گانه دیگر ، بصر ، وسمع ، وشم ، بسیار حیوان از آن بی نصیب اند . قسم دوم در هدرکات باطن : اول حس مشترکست ، وبزبان یونانیان فلطاسیا : و آن قوتیست مرتب کرده در مقدم تجویف ۲۱ اول دماغ . واجتمع جمله صور محسوسات پیش او باشد . واگر او نبودی ، ماحکم توانستی کرد ، که این احکام بدو تعلق دارد . وهر حس که هست پیش از یک چیز در ۲۴ قوتیست که این احکام بدو تعلق دارد . وهر حس که هست پیش از یک چیز در تواند یافتن ، ولابد است حاکمزا که حکم می کند بر دو صورت . وچون نی پاره چوب درآتش اندازد ، سرخ شود ، بعد از آن ، آنرا بگرداند ، دایره حاصل

شود . و آن از آن است ، که دیده اول نقطه که بدید بحس مشترک سپرد ، واو نقطه اول را نگاه می دارد ، و همچنان دیده نقطه دوم بدو می سپارد ، و نقطه سیم را می بیند تا از آنجا دایره حاصل می شود : و دیده چیزی تواند دیدن که در برای بر ۳ او باشد . و هر چه از دیده بگردد ، و دیده در آن نرسد ، پس جامع این همه حس مشترک است . و دوم خیال است : و آن قویتست مراتب کرده در آخر تجویف اول دماغ : واخزانه دار حس مشترک است ، و حس مشترک صوررا زود قبول کند ، ۶ اما دیر نگاه تواند داشت ، زیرا که رطوبت برو غالب است . پس هر چه حس مشترک بستاند ، بخيال سپارد ، خيال آن را نگاه دارد . سیم وهم است ، و ملموسات ۹ جمله در حس مشترک جمعند ، وهم معنی دوستی در دوست ، و معنی دشمنی را در دشمن در می یابد . و متصرفه آن است که مدرکاتی که مخزنند در خیال ، تصرف می کند به ترکیب و تفصیل .

### صفحة ۲۹ سطر ۱۳ : در آخر مطلب (۲۳) UB دارد :

12

روح مؤمن پیش از آنکه بقالب آمد در آسمان اول بود ، وروح خاتم بر عرش بود . چون اول و آخر را دانستی ، باقی را همچنین میدان . چون هر یک از مقام معلوم خود نزول کردند ، باین عالم سفلی آمدند ، و بر هر کب قالب سوار شدند ، و کمال خود حاصل کردند . چون عروج هر یک باز به مقام معلوم رسند ، واز مقام معلوم خود در توانند گذشت . ممکن است که در راه بمانند ، و به مقام اول خود توانند رسید ، از آنکه کمال خود حاصل نکرده باشد ، اما آنکه کمال خود حاصل کرد به مقام اول خود رسید ، واز مقام اول خود در توانند گذشت .

15

18

### صفحة ۳۰ سطر ۳ ... بعد از « پیدا می کند » UB دارد : عقود و نفوس

21

عالی علوی جمله شریف و لطیف اند ، جمله علم و طهارت دارند ، و هر کدام که بالاترست ، شریفتر و لطیفتر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . پس نفس آدمی اگر علم و طهارت حاصل کند ، بعداز مفارقت قالب بازگشت وی بایشان خواهد بود ، با هر کدام که مناسب حاصل کرده باشد ، بوی بازگردد . و اگر با نفس فلك الافلاک مناسب حاصل کرده باشد ، بوی بازگردد . چون اول و آخر را دانستی باقی را همچنین میدان .

24

**صفحه ۳۰ سطر ۱۳ تا صفحه ۳۱ سطر ۳** نا بعد از مفارقت قالب...  
ومعرفت پروردگار خود را ، بجای این مطلب UB و V مطالب زیر دارد :  
پس روح آدمی بعد از مفارقت قالب بهیچ مقام دیگر باز نگردد . باز کشت  
روح آدمی هم با آدمی باشد الی اهله ومحله ؛ گاهی دریاک کس مجتمع می شوند ،  
و گاهی ازیک کس در عالم منتشر می گردند : اجزا بکل خود می پیوندند ، تا عالم را  
سری وسروی باشد .

**بعد ازین UB دارد :**

که عالم هرگز بی سری وسروی نباشد ، و کل بکل عالم بازمی گردد .  
ای درویش ! با هر که ده جزو علم دارد ، یا ده جزو قدرت ، کل است  
نسبت با آن کس که يك جزو علم ، یا يك جزو قدرت دارد ، درجمله صفات همچنین  
اهل تقوی باهل تقوی باز گردد ، و اهل فسق باهل فسق باز گردد ، و در جمله  
صفات همچنین می دان . واين چنین که در آدمی دانستی ، و در جمله چيزها چنین  
می دان . هر نوعی مشکاتی است ، و در مشکاتی چندین مصباح است ، هر مصباحی در  
مشکاة خود بکل خود می پیوندد ، و کل بکل نوع خود باز می گردد ، تاهمه چيزها  
همیشه باقی باشد ، یعنی از نوع خود بیرون نرونده ، نه کامل ونه ناقص ، که  
اگر بیرون روند ، البته یکی پر شود و یکی نهی گردد . وهم در نوع خود جزای عمل  
خود می یابند بخلاف تناسخ ، که اهل تناسخ می گویند که از نوع خود بیرون روند ،  
و فروروند و برآیند ، و فرو رفقنرا مسخ می گویند ، و برآمدن را نسخ می گویند . و فرو  
می روند و بر می آیند ، وبقدر رنج راحت می یینند ، وبقدر معصیت عذاب می کشنند ، وبقدر  
جنایت فصاص می یابند ، تا آن گاه که کمال خود حاصل کنند . و چون بكمال خود  
رسیدند ، بعد از مفارقت قالب ، بعقول و نفوس عالم علوی پیوندند . پس بنزدیک اهل  
تناسخ مرتبه انسان زمین عرصات است ، درین زمین بهشتی را از دوزخی جدا  
می کنند ، بعضی را به بهشت می فرستند ، و بعضی را بدوزخ . و بعضی از اهل وحدت  
می گویند که امکان ندارد که روح از جسم خود جدا شود ، و بجایی دیگر پیوند .  
هر دو روی در عروج دارند ، و هر دو روی در نزول دارند ، و از یکدیگر جدا  
نمی شوند ، و در هر مرتبه نامی دارند . سخن دراز شد ، و از مقصود دور افتادم ،

## کتاب الایمان الكامل

۴۶۲

غرض ما بیان ارواح بود .

## بعای این، ۷ مطلب زیر دارد:

و باز بکل عالم باز می‌گردد . و بعضی از اهل وحدت می‌گویند که صورت با معنی است ، و معنی با صورت است . و امکان ندارد که از یکدیگر جدا شوند ، یعنی دریای نور با دریای ظلمت است . و دریای ظلمت با دریای نور است ، هر دو باهم‌اند ، واز یکدیگر . جدا نیستند . و امکان ندارد که جدا باشند . مفردات مرکب می‌شوند ، و مرکبات باز مفردات می‌گردند ، وهر یک باصل خود باز می‌گردند .

## رساله دوم

3

6

9

## صفحه ۴۴ سطر ۵ قبل از مطلب (۱۶) ۷K مطلب زیر دارد :

ای درویش ! سالک چون بمقام کشف رسید ، قیامت آمد ، و زمین را تبدیل کردند ، و آسمانها در پیچیدند ، و خدای عزوجل ظاهر شد . خدای همیشه ظاهر بود ، اما سالک درخیال و پندار بود . از خیال و پندار بیرون آمد .

بیت

معشوقه عیان بود نمی‌دانستم با ما بیان بود نمی‌دانستم  
کفتم بطلب مگر بعایی برسم خود تفرقه آن بود نمی‌دانستم

## صفحه ۴۴ سطر ۶ : بعد از مطلب (۱۶) XVBK مطالب

18 زیر دارد :

ای درویش ! درین مرتبه برین موحد هیچ غیر غالب نیست ، از جهت آن که این موحد می‌گوید که همه چیز در اصل نیک است ، وهر چیز که هست ، می‌باید که باشد ، واگر نبایستی خود نبودی ؛ اما هر چیز که هست ، می‌باید که بعای خود باشد . هر چیز که نه بعای خود است ، نامش بد می‌شود . پس سعی و کوشش بعای خود نیک است ، و رضا و تسلیم بعای خود نیک است ، و کسب و ذخیره بعای خود نیک است ، و ترک و توکل بعای خود نیک است ، و گفت طبیب ، و گفت منجم بعای خود نیک است .

21

24

ای درویش ! نیکی و بدی را شناختن ، وطاعت و معصیت را داشتن کاری عظیم است . وبعد از شناختن نیکی و بدی ، وطاعت و معصیت کار نیت دارد «انما الاعمال بالثیات» و نیت را شناختن هم کاری عظیم است . قا سخن دراز نشد .

**9 یعنی «کاری عظیم است» و «بعد از شناختن نیکی و بدی» ۱۰ دارد :**

**6 وهر کس نداد .**

ای درویش ! جمله آدمیان و جمله مذاهب اتفاق کرده اند که دروغ گفتن معصیت کبیر است ، و بدترین معصیتهایست ، و این طایفه که در این مرتبه اند **9** می گویند که هر چه هست ، می باید که باشد ، اما بجای خود ، و بقدر خود . و چون دروغ گفتن هست ، وجود دارد ، هم می باید که باشد ، اما بجای خود و بقدر خود ، وزاست می گویند ، از جهت آن که وقت باشد ، که **12** کسی راستی بگوید ، و معصیت عظیم کرده باشد ، وقت باشد که کسی دروغی بگوید ، وطاعت عظیم کرده باشد ، پس معلوم شد که هر چه هست ، می باید که باشد اما بجای خود و بقدر خود .

## رساله سوم

15

صفحه ۶۳ سطر ۱۲ تا صفحه ۶۷ سطر ۱۶ بجای فصل هشتم  
وفصل نهم ۷ فصل زیر دارد :

18

### فصل

#### در بیان معاد

بدان که جمله ارواح نزول کنند ، و بر هر کب قالب سوار شوند ،  
و باز از قالب مفارقت کنند . آنگاه قیامت ظاهر شود ، یعنی اجزای قالب هر **21** یکی را جمع کنند ، دروغ هر یکی را در قالب هر یکی در آورند ، و جمله ای را از کورها بیرون آورند ، و بر زمین عرصات حاضر گردانند ، و حساب هر یکی بکنند ، و جمله ای را در دوزخ در آورند ، اهل تقوی وایمان را از دوزخ بسلامت **24** بگذرانند ، و بیهشت رسانند ، و اهل ظلم را جاوید در دوزخ بگذارند ، و اهل

ایمان را که معاصی کرده باشد ، بقدر معصیت عذاب کنند ، یا بشفاعت شفیعان از ایشان در گذارند ، و با خر از دوزخ خلاص یابند ، و بهشت رسند و هر که در بهشت رسد ، جاوید در بهشت بماند ، و بقدر آن که نیکی کرده باشد ، مجازات می‌بیند . و هر که در دوزخ ماند ، جاوید در دوزخ باشد ، و بقدر آن که بدی کرده باشد مكافات آن می‌بیند . و بهشت و دوزخ محسوس وجسمانی‌اند . و صفت خوش بهشت و ناخوش دوزخ معروف و مشهود است .

### رساله چهارم

صفحه ٧٠ سطر ١٦: « واین واجب الوجود لذاته که خدای عالم است . » بجای این جمله XVBK مطلب زیر دارد :

چون خدای عالم را و عالم خدای را دانستی ، اکنون بدان که عالم اسم جواهر و اعراض است ، مجموع جواهر و اعراض را عالم گویند ، و عالم در فسمت اول بر دو قسم است ، عالم ملک و عالم ملکوت ، یعنی عالم معقول و عالم محسوس . و این دو عالم را باتفاقات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده‌اند ، عالم خلق و عالم امر . و عالم شهادت و عالم غیب ، و عالم ظلمانی و عالم نورانی ، و مانند این کفته‌اند . و مراد ازین همین دو عالم بیش نیست ، عالم ملک و عالم ملکوت .

بعد ازین XB دارد : هر چه محسوس است از عالم ملکست ، و هر چه معقول است ، از عالم ملکوتست . عقول و نفوس ، و طبیعت از عالم ملکوتند ، و افلک ، و انجم ، و عناصر از عالم ملک‌اند .

همان مطلب در K بین « عالم محسوس » و « این دو عالم را » است .

صفحه ٧٣ سطر ٤ « از عقل اول صادر شدند » XVBK اینجا مطلب زیر دارد :

(آ) چنان که شاع آفتاب از قرس آفتاب ، چنان که وجود معلوم از وجود علت . اگر چه بیقین می‌دانم که شاع آفتاب از قرس آفتاب است ، اما بیقین می‌دانم که هرگز نبود که قرس بود و شاع نبود ؛ تا قرس بود ، شاع

بود . فرص مقدم است بر شاعع در ذهن ، نه در خارج ، چنان که وجود علت مقدم است بر وجود معلوم در ذهن ، نه در خارج . تقدم این مراتب را همچنین می دان ، یعنی تقدم ذهنی دارند نه تقدم خارجی دارند . پس آباء و امهات قدیم باشند از روی زمان و حادث باشند از روی علت .

(ب) ای درویش ! تقدم بچند گونه باشد ، تقدم از روی زمان ، و تقدم از روی رتبت ، و تقدم از روی علت . تقدم واجب الوجود بین مراتب ، و تقدم این مراتب بر یکدیگر نه از روی زمان ، و نه از روی مکان بود . از روی شرف و علت بود .

بعد ازین XB دارد : خلاصه سخن حکما آن باشد که آبا و امهات که مفردات عالم‌اند همیشه بودند و همیشه خواهند بود .  
بعای این V دارد : تا سخن دراز نشود واژ مقصود باز نماییم .

12 هر دو در K هست .

صفحه ۷۳ سطر ۶ «علم وطهارت دارند» : بعد ازین VK مطلب زیر دارد :

15 وکمال ایشان همراه است .

ای درویش ! عقول و نفوس و طبایع را علما ملائکه می‌کویند ، عقول و نفوس را ملائکه سماوی ، و طبایع را ملائکه ارضی ؛ عقول را ملائکه کروبی ، و نفوس را ملائکه روحانی می‌کویند . و حکما عقول و نفوس و طبایع می‌خوانند و این اصطلاحی است ، هر یک باصطلاح خود سخن می‌کویند . تا سخن دراز نشود ، واژ مقصود باز نماییم ، هر فلکی عقلی و نفسی دارد .

21 صفحه ۷۷ سطر ۱۸ تا ۳۰ « بواسطه عقل اول ... گوید واژ حق شنود » :  
بعای این V مطلب زیر دارد :

بی واسطه عقل اول از باری - عز شانه فیض قبول کند ، و کاه بواسطه عقل با حق سخن گوید و شنود ، و کاه بی واسطه عقل سخن گوید واژ خود شنود .  
24 ای درویش ! پیغامبر - علیه السلام - می‌فرماید که من علم وطهارت را بعایی رسانیدم که مناسبت با عقل اول حاصل کردم . چون مناسبت پیدا آمد ، دایره

تمام شد ، وعقل اول رسول بارگاه من کشت . چون بعقل اول رسیدم ، عقل اول نور من کشت . پس اگر کویم که «اول ما خلق الله تعالى نوری» راست باشد ؛ واگر کویم که «اول ما خلق الله تعالى روحی» هم راست . تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نماییم ، هر که بعقل اول رسید ، دایره را تمام کرد ، وقرب حضرت خدای کشت .

صفحه ۷۹ سطر ۱۸ تا صفحه ۸۳ سطر ۱۴ : بجای مطالب (۳۲) - ۶

(۳۰) مطلب زیر دارد :

ای درویش ! علما ، که در منزل اولند ، می‌کویند که جن وجود دارد ، وقومی‌اند بغیر آدمیان ، ویهر صورت که می‌خواهند ، مصور می‌شوند . وحکما ، که در منزل دوم‌اند ، می‌کویند که جن وجود ندارند ، جن عبارت از آدمیان‌اند که در صحراء وکوه نشینند ، ودانان ندیده باشند ، وسخن دانا نشینیده باشند . علمشان نبود ، واخلاقشان نبود ، همچون حیوانات باشند ، بل که از حیوان فروتن ایشان را جن کویند ، از جهت آن که معنی جن پوشیده کردن است ، یا پوشیده شدن ، وعقل این طایفه پوشیده است . ودیوانها بهمین معنی مجذون می‌خوانند .

### رساله هفتم

صفحه ۱۱۵ سطر ۴ : بعد از مطلب (۱۱) سه مطالب زیر دارد :

(آ) ای درویش ! عاشقان از زن وفرزند گریزان شدند ، واز خانه وبستان بیزار کشتند ، واز نام ونگ فارغ آمدند . مسجد‌های خراب ، ورباطهای کهنه جای ایشان شد ، از جهت آن که آنگه ایشان را در مسجد ورباط معمور ، رسانندند ؛ وایشان را رباط معمور ، ورباط کهنه ، وجامه نو وجامه کهنه ، یکسان باشد ، از جهت آن که از جای وجامه بی خبراند ؛ بلکه از خود خبر ندارند ، از جهت آن که کاهی در بسط باشند ، ودر نوازن بوند از غایت نوق وفرج یاد خود ، وخبر خود ، وخبر هیچ چیزشان نباشد . وچون در تجلی جلال بوند

در قبض باشند ، و در گذاش ، واژ غایت خوف و ترس یاد خود ، و خبر هیچ چیزشان نباشد .

(ب) ای درویش ! هر که از عشق خدای بعیرد ، شهید است ، و خون بهای 3  
وی خدای است . بعضی از اهل بهشت را در هر سال یکبار دیدار بود ، و اینها اهل میل اند ، و بعضی را در هر ماهی یکبار دیدار بود ، و اینها اهل ارادت اند ؛  
و بعضی را در هر روزی یکبار دیدار بود ، و اینها اهل محبت اند ، و بعضی را دائم 6  
دیدار بود ، و اینها اهل عشق اند .

(ج) ای درویش ! هر که [در] دنیا دائم در مشاهده باشد ، در آخرت دائم در دیدار بود ؛ و هر کدرا در دنیا وقتها مشاهده باشد ، در آخرت وقتها 9  
مشاهده بود .

### رساله دوازدهم

صفحه ۱۷۴ - ۱۷۶ بجای مطالب (۱۸) - (۲۰) ۵ مطالب زیر 12

دارد :

(آ) ای درویش ! سالکان در معرفت موجودات بر تفاوت اند ، و مراتب بسیار دارند ، هر یک در مرتبه ای اند ؛ واژ مرتبه‌ئی تا مرتبه‌ئی راه بسیار و منزل 15  
ی شمار است . سخن هر یک در مرتبه آن طوری است ، و قانون و قاعدة هر مرتبه‌ئی دیگر است . هر یک اصولی و فرعی دارد ، و سالک می‌باید که اصول و فروع هر مرتبه‌را بداند ، تا در آن مرتبه راه باید . 18

(ب) ای درویش ! از سالکان اند کی باین مرتبه دوم رسیدند ، و اندک اندک بمرتبه چهارم رسیدند ، واژ مرتبه چهارم در توانستند گذشت . بنا بر این ، این بیچاره درین کتاب و رسائل که در مدت حیوة خود جمع کرد و نوشت ، زیاده از 21  
چهار مرتبه جمع نکرد و نوشت ، از جهت آن که در این قسم طالبان عالی همت ندید .

(ج) ای درویش ! اگر طالب عالی همتی ، ذیرگی ، مدرگی ، چستی ، 24  
چالاکی ، عاشقی ، صادقی ، با ثباتی ، با وفائی ، حق شناسی ، کم گنوی ، سر

نگه داری یافته شود تا بده مرتبه کفته آید ، ونوشته شود . جمله لفویان ونحویان در بطن اولاند ، واژ بطن دوم خبر ندارند ؛ وبیشتر سالکان هم در بطن اول اند واژ بطن دوم خبر ندارند .

3

(د) ای درویش ! هر چند که سالک بمراتب بر میآیند ، راه بر وی نزدیکتر میشود ، از جهت آن که در مرتبه اول ، ودر مرتبه دوم جمله در خیال پنبدار اند ، وسخنهای بسیار کفتهاند ومیگویند ، وراه بر سالکان دراز کردهاند .

6

(ه) ای درویش ! این بیچاره زحمتهاي گوناگون ، وسالهای بسیار ازین طایفه کشیده است ، واکنون میبینم که دیگران زحمتهاي گوناگون ازاین طایفه میکشند . ومصلحت کفتن نیست ، که فائده نمیدهد ، از صد هزار سالک که درین راه در آیند ، یکی چنان باشد که از دست این طایفه خلاص یابد ، باقی جمله در پنبدار و خیال زندگانی میکنند ، ودر خیال پنبدار همی میرند . تا سخن دراز نشود واژ مقصود باز نماییم !

9

12

### فصل

#### در بیان ظاهر و باطن وجود

15

(و) بدان - اعزک الله في الدارين - که وجود من حيث الوجود یکی بین نیست ، اما این وجود مراتب دارد ، ودر هر مرتبه‌ئی نامی دارد . از اسمی بسیار . مردم نادان میپنبدارند که یک وجود هم بسیار است ؟ ونه چنین است ، وجود یکی بیش نیست . وآن عزیز از سر همین نظر فرموده است .

بیت

مشو احوال مسما جز یکی نیست      اگر چه این همه اسماء نهادیم

21

(ز) ای درویش ! پنبدار مردم از آن است که این وجود صفات ، واسمی ، وافعال دارد ، وصور و معانی بی شمار دارد ؛ یعنی این وجود بهر صفتی که امکان دارد که آن صفت باشد ، وبهر صورتی که امکان دارد که آن صورت بیاشد ، وآن صفت و آن صورت در مرتبه خود صفت وصورت کمال باشد ، موصوف و موصور است . وازینجا کفته اند که این وجود هم اول است ، وهم آخر ، هم ظاهر

24

است ، وهم باطن ، هم قدیم است ، وهم بادث ، هم واحد است وهم کثیر ، هم مفرد است ، وهم مرکب ، هم خالق است وهم مخلوق ، هم رازق است ، وهم مرزوق ، هم عالم است ، وهم معلوم ، هم مرید است ، وهم مراد ، هم قادر است 3 وهم مقدور ، هم عابد است ، وهم معبود ، هم ساجد است ، وهم مسجد ، هم حامد است ، وهم محمود ، هم شاهد است ، وهم مشهود ، هم ناظر است ، وهم منظور ، هم 6 محب است ، وهم محبوب ، هم عاشق است وهم معشوق ، هم مرسل است ، وهم مرسل ، هم مقر است ، وهم منکر ، ودر جمله صفات ، واسامي وافعال همچنین می دان ، از جهت آن که هر صفتی که در عالم است ، وهر اسمی که در عالم است ، وهر 9 صورتی که در عالم است ، وهر فعلی که در عالم است ، جمله صفات ، واسامي وافعال ، وصور این وجود اند ؛ اما صفات در مرتبه ذات اند ، واسامي در مرتبه وجه اند ، وافعال در مرتبه نفس اند . وهر فردی از افراد این وجود این سه مرتبه ، ودو 12 صورت دارد ، مرتبه ذات ومرتبه وجه ومرتبه نفس ، وصورت جامعه وصورت متفرقه وصفات جمله در مرتبه ذات اند ، واسامي جمله در مرتبه وجه اند ، وافعال جمله در مرتبه نفس اند وصورت جامعه صورت ذات است ، وصورت متفرقه صورت وجه 15 است .

### فصل

#### در بیان باطن وجود

18 (ز) ای درویش ! چون دانستی که این وجود هم ظاهر است وهم باطن ، اکنون بدان که باطن این وجود یک نور است ، واین نور است که جان عالم است ، عالم مala ها این نور است ، نوری است نا محدود وبا متناهی ، وبحری است بی پایان و بی کران . حیوة وعلم واردات وقدرت موجودات ازین نور است . 21 وظاهر این نور وجود مشکله این نور و مظاهر وصفات این نور است (ط) ای درویش ! این نور صفات بسیار داشت ، مظاهر هم بسیار می باشد نا صفات این نور تمام ظاهر شوند ، واین نور درین مظاهر جمال خود را ببیند ، 24 وصفات واسامي ، وافعال خود را مشاهده کند . باین سبب در ظاهر کثرت پیدا آمد پس این وجود از روی باطن وحدت دارد ، واز روی ظاهر کثرت .

(ى) اى درویش ! این نور درین مظاهر جمال خودرا بدید ، وصفات ، واسامي ، وافعال خود مشاهده کرد ، اما این نور بر خود عاشق است ، می خواهد که جمال خودرا وصفات واسامي و افعال خودرا مشاهده کند . پس چنان که اين نور اول و آخر ندارد ، مرآة اين نور هم اول و آخر ندارد .

### فصل

#### در بیان مفردات

3

6

9

12

15

18

21

(يا) چون دانستي که اين وجود هم مفرد وهم مرکب است ، اکنون بدان که مفردات ، که آبا وامهات اند ، یعنی افلاک وانجم که آبالند ، وعناصر وطبائع که امهات اند ، اول و آخر ندارند . اینچنین که هستند همیشه اين چنین بوده اند وپیوسته خواهند اين چنین بود . اما مرکبات که موالید اند ، یعنی نبات ومعدن وحیوان ، اول و آخر دارند ، می آینند و می روند . اول مرکبات آن است که مرکب می شوند ، و آخر مرکبات آن است که باز مفردات می شوند . پس اول و آخر مرکبات مفردات اند ، از مفردات می آیند و باز بمفردات باز می گردند . « منها خلقنا کم و فيها نید کم ومنها نخر جکم تارة اخري . » خود می رویند و خود ، می زایند و خود می باشند ، و خود باز می گردند . هر یك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رست ، و با خود دارند ، واز خود دارند .

(يب) اى درویش ! امکان ندارد که نیست هست شود ، وامکان ندارد که هست نیست شود . نیست همیشه نیست باشد ، وهست همیشه هست بود . هست شدن و نیست گشتن چیزها عبارت از آن است که مفردات مرکب می شوند ، ومرکب باز مفردات می گردند . و عالم اجمال بعالم تفصیل می آید ، و عالم تفصیل باز بعالم اجمال باز می گردد .

### فصل

#### در بیان مرکبات

24

(يج) اى درویش ! گفته شد که مفردات اول و آخر ندارند ، ومرکبات اول و آخر دارند . این چنین می بايست که بودی ، از جهت آن که برگ ، وکل ، و میوه همیشه بر درخت نباشند ، آیند وروند ، یعنی تمام موجودات يك درخت است ،

و فلک الافق که محیط موجودات است ، و ساده و بی کوک است ، فلک اول است ،  
زمین ابن درخت است . و فلک ثابتات که فلک دوم است ، بیخ این درخت است .  
3 هفت آسمان که هر یک کوکبی دارند از کواکب سیاره ، ساق این درخت است .  
زحل بر آسمان اول است ، مشتری بر آسمان دوم است ، مریخ بر آسمان سوم  
است ، و شمس بر آسمان چهارم است ، و زهره بر آسمان پنجم است ، و عطارد بر  
آسمان ششم است ، و قمر بر آسمان هفتم است : یعنی از افلالک هر کدام که بما  
7 تردیکتر است ، بالاتر است ، و شریفتر و لطیفتر است . پس آسمان قمر از همه بالاتر  
باشد ، و از همه شریفتر و لطیفتر بود ، که بما تردیکتر است . و عناصر و طبایع شاخهای  
باشد ، این درخت اند ، و معدن ، و بنبات ، و حیوان برگ ، و گل ، و میوه این درخت اند .  
9

و شک نیست که مقصود از درخت میوه باشد ، و شک نیست که میوه زبده و خلاصه  
درخت بود ؛ و شک نیست که میوه بالای همه باشد . و هر چیز که بمیوه تردیکتر  
بود بالاتر باشد ، و شریفتر و لطیفتر بود .

12

(ید) ای درویش ! میوه این درخت حیوانات اند . اما هر چیز که بر  
درخت صورت میوه کیرد از حساب میوه نباشد . بسیار را فرو ریزند هر یک در  
مرتبه‌ئی . و حیوانات بر تفاوت اند ؛ زبده و خلاصه حیوانات آدمیان اند ، و آدمیان  
15 بر تفاوت اند وزبده و خلاصه آدمیان دانایان اند . و دانایان بر تفاوت اند ؛ وزبده و خلاصه  
دانایان انسان کامل است . پس انسان کامل زبده و خلاصه موجودات اند ، و مقصود  
کائنات باشند . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم !

18 (ید) ای درویش ! چندین گاه است که می‌شنوی « عالم علوی » و « عالم  
سفلی » ، و نمی‌دانی که عالم علوی کدام است ، و عالم سفلی کدام است . اکنون  
دانستی که افلالک و انجم عالم سفلی اند ، و عناصر ، و طبایع ، و معدن و بنبات ،  
21 و حیوان عالم علوی اند . و این چنین می‌باید که باشد ، از جهت آن که هر چیز  
که در افلالک و انجم نوشته است ، درین عالم آن ظاهر می‌شود ، و هر چیز که در  
افلالک و انجم نه نوشته است ، درین عالم آن ظاهر نمی‌شود ؛ و این چنین می‌باید  
که باشد از جهت آن که هر چیز که در بیخ و ساق درخت نوشته باشد . بر  
24 شاخهای درخت آن ظاهر شود . و از اینجا گفته‌اند که افلالک و انجم لوح محفوظ

وكتاب خدای‌اند «ولارطب ولايابس الا في كتاب مبين».

### فصل

#### در بیان انسان کامل

3

(یو) ای درویش! اگر چه این وجود یک درخت است، اما درین درخت عقل و علم نیست، الا در آدمی که زبده و خلاصه این درخت است.

6

(یز) ای درویش! حس و حرکت ارادی بحیوان مخصوصاند، و عقل و علم آدمی مخصوصاند. باقی از تمام موجودات هیچ چیز دیگر حس و حرکت ارادی ندارند، وهیچ چیز دیگر عقل و علم ندارند. جمله کارکنان حیوانات اند، و هر یک بکاری مشغول اند. وایشان را از آن کار خستگی و ملالات نیست، و جمله در کارهای خود مجبور اند، توانند که آن کار نکنند. این است معنی «وما منا الا له مقام معلوم»؛ واین است معنی «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَمُهُ وَيَفْعَلُونَ مَا يَؤْمِرُونَ».

12

جمله موجودات مظہر عمل‌اند الا آدمی که مظہر علم است. معلوم شد که معراج جمله از این طرف است.

(یج) ای درویش! از اول این رساله تا بدینجا که گفته شد، جمله بر خلاف سخن علما و حکما گفته شد، و علما و حکما باین مرتبه فرسیده‌اند، از جهت آن که این مرتبه سوم است، و علما و حکما در مرتبه دوم اند، و از مرتبه سوم خبر ندارند. سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم.

15

(یط) ای درویش! انسان کامل سر عالم است، و قطب عالم است، از جهت آن که بعلم محیط عالم است، هر یک را بجای خود می‌دارند و می‌بینند. و آدمیان جمله بوی می‌گردند. افلک و انجم دو قطب دارند، و بر آن دو قطب می‌گردند، یکی قطب شمالی و یکی قطب جنوبی. و آدمیان هم دو قطب دارند، و بر آن دو قطب می‌گردند، یکی انسان دانا و یکی انسان توانا. اگر یک کس هم دانا بود و هم توانا باشد، کار بروی آسان‌تر بود، اما اینچنین کم افتاد که یک کس هم مظہر علم شود، و هم مظہر قدرت بود. چون دو باشند، و با هم اتفاق کنند، و مظہر علم شود، و فرمان بردار مظہر علم شود، کار عالم زود راست شود، و مردم راست گفتار، و راست کردار شوند، و در راحت و آسایش افتند، از جهت

21

24

## تعليقیات

۴۷۳

آن که ایشان هر دو جمله عادات ورسوم بد از میان مردم بردارند ، وقایعه وقانون بیک بنهند ، یکی بعلم ولطف مردم را بنیکی می خواند ، ویکی بسیاست وقهر مردم را از بدی باز می دارد . واگر مظاهر قدرت مطیع و فرمان بردار مظہر علم 3 نشود ، وبر خلاف زندگانی کند ، مردم دررنج وزحمت باشند ، وعادات ورسوم بد درمیان مردم بیدا آید وظلم وجرور ظاهر شود ، ومردم بی رحم وشفقت شوند ، وبر 6 یکدیگر رحم وشفقت نکنند . راستی از میان خلق برخیزد « الناس على دین ملوکهم » .

(ک) ای درویش ! می خواستم که درین رساله بیان این وجود کنم ، وترا ازین وجود خبر دهم ، وشرح نتوانستم نوشت . باشد که درین رساله که می آید بشرح 9 بنویسم .

## فصل

## در بیان نصیحت

12

(کا) ای درویش ! حیوة خودرا بقینیمت دار ، ویاران ودوستان نیکرا غنیمت دار ، که هر یک نعمتی عظیم‌اند ، ومردم ازین نعمتها غافل‌اند ، وهر که نعمت را نشناسد ، از آن نعمت برخور داری نیابد . واين نعمتها هیچ بقا و دوام ندارند ، 15 اگر در نیابی خواهند گذشت هر کاری که امروز می توانی کردن از نیکی وجمعیت دوستان بفردا مینداز ، که معلوم نیست که فردا چون باشد :

18

## بیت

هزار نقش بر آرد زمانه ونبود یکی چنان که در آینه تصور ماست  
 (کب) ای درویش ! تو از آنها مباش که نعمت چون فوت شود ، آنگاه قدرش بدانی که بعد از فوت نعمت قدر دانستن فائده ندهد ، با وجود نعمت اگرقدر آن 21 بدانی ، توانی که نعمت را بقینیمت داری ، وبنیمت داشتن این نعمتها که گفته شده است که هر چیز که سبب جمعیت وفراغت است نگاهدار ! واگر تفرقه وجمعیت‌زا نمی‌شناسی ، وراه باندرون خود نبرده‌ئی ، باری هرجیز که سبب آزار است از خود بینداز وهر چیز 24 که سبب راحت است نگاه دار ! تمام شد رساله سوم از جلد دوم .

## رساله شانزدهم

صفحه ۳۰۷ سطر ۲۱ ... چه می‌آید : بعد ازین SWO

مطلوب زیر دارند :

داین سعادت وشقاوت هم در مردم اثرها می‌کند ، وهم در زمان اثر می‌کند .

بدین سبب در هر زمانی خاصیتی پیدا می‌آید ، وبا هر زمانی سعادت وشقاوت همراه می‌شود . اگر در زمان سعد نطفه در رحم افتد ، آن فرزند سعید شود ؛ واگر در زمان نحس نطفه در رحم افتد ، آن فرزند شقی شود .

صفحه ۳۰۹ سطر ۱۸ تا صفحه ۳۱۰ سطر ۸ هر چند مال ... و مانند

این ، بجای این A دارد :

هر چند که سعی و کوشش کند ، جا هل بماند ، و کوشش فایده ندهد .

واگر چنان اتفاق افتد که این چهار زمان دلیل باشند بر سلطنت ، و بزرگواری ۱۲ ممال وجه این فرزند بسمی و کوشش پادشاه گردد ، و بزرگوار و صاحب مال وجه شود . واگر دلیل بر خلاف این باشند ، خلاف شود .

صفحه ۳۱۰ سطر ۲۱ تا صفحه ۳۱۱ سطر ۶ : بجای اول مطلب

(A) تا ... و کوشش آدمی ، UBOA مطلب زیر دارند :

ای درویش ! همان سوال که در رساله ماقبل در لوح محفوظ عام می‌کردند ، درین رساله در لوح محفوظ خاص هم می‌کنند ، و می‌گویند که اگر نطفه آدمی لوح محفوظ خاص است ، وهر چیز که در نطفه نوشته است ، آن در آدمی ظاهر خواهد شد . و آدمی را دفع آنها از خود بهیج وجه ممکن نیست و آدمی در آنها مجبور است .

صفحه ۳۱۱ سطر ۹ « جواب » : U Aینجا مطلب زیر دارند :

ای درویش ! شک نیست که نطفه آدمی لوح محفوظ خاص است ، وهر چیز که در لوح محفوظ خاص نوشته است ، آنها در آدمی ظاهر خواهد شد ، و آدمی را دفع آنها از خود بهیج وجه ممکن نیست ، و آدمی در آنها مجبور است . اما آدمی هر چیز که دارد ، همه از لوح محفوظ خاص ندارد ؛ بعضی از لوح

محفوظ خاص دارد ، و بعضی از لوح محفوظ عام دارد ، و بعضی از ماهیت دارد . از ماهیت قابلیت واستعداد دارد ، و از لوح محفوظ عام عقل دروح انسانی دارد ، و علم و اخلاق دارد ، و از لوح محفوظ خاص جسم دروح حیوانی دارد ، و شهوت و غضب دارد . و درین لوح محفوظ خاص بواسطه ازمنه اربعة سعادت یا شفاوت ، وزیرگی یا حماقت ، و بخل یا سخاوت ، و درویشی یا توانگری ، و مانند این نوشته شد .

ودرماهیت آدمی نوشته بود که آدمی دریک چیز مختار است ، و در باقی چیزها مجبور است و آن یک چیز حرکت است ، وهیچ کس را درین خلاف نیست ، و جمله عقال اتفاق کرده اند که آدمیان در حرکت اختیار دارند ، بلکه جمله حیوانات در حرکت اختیار دارند .

9.

### صفحه ۳۱۱ سطر ۹ تا ۱۶ : بجای مطلب (۹) مطلب زیردارد :

جواب همان است که در لوح محفوظ عام گفته شد . در لوح محفوظ خاص هر چه مقید نوشته است ، آدمی در آنها مجبور است . مثلا در نطقه آدمی نوشته است که آدمی یک زبان دارد ، و زبان گویا باشد ؟ و آدمی را دو دست باشد . و دست کارها کند ؛ و مانند این در نطقه نوشته است ، و آدمی در آنها مجبور است .

اما در کفتن و کردن مختار است ، از جهت آن که کفتن و کردن در نطقه مطلق نوشته است ، نه مقید ، یعنی نتوانسته است که آدمی یک کلمه گوید ، یا دو ، یا صد ، یا هزار گوید ، بلکه نتوانسته است که آدمی سخن گوید و گویا باشد ، پس اگر خواهد ، بسیار گوید ؛ واگر خواهد اندک گوید . واگر خواهد راست گوید ، واگر خواهد دروغ گوید . مقصود ازین سخن آن است که هرچه در نطقه مقید نوشته است ، آدمی در آن مجبور است ؛ و هر چه مطلق نوشته است ، آدمی در آن مختار است . و حقیقت این سخن آن است که آدمی در حرکت مختار است ، بلکه جمله حیوانات در حرکت مختار اند .

21

### صفحه ۳۱۲ سطر ۱۷ تا صفحه ۳۱۳ سطر ۴ : « در نطقه آدمی جسم

مقدار نیست ، بجای این مطلب UBOA مطلب زیر دارند :

24 ... حرکت بر انواع است ، حرکت قولی باشد و حرکت فعلی باشد . پس جمله آدمیان در اقوال و افعال مختار باشند . اگر خواهند ، گویند ، واگر نخواهند

نگویند ؛ واگر خواهند راست گویند ، واگرخواهند دروغ گویند ، اگر خواهند .  
نویسند ؛ واگر نخواهند ، ننویسند ؛ اگر خواهند مدح نویسند ؛ واگر خواهند  
هجو نویسند . واگر خواهند ، خورند ؛ واگر نخواهند ، نخورند ؛ واگر خواهند  
حلال خورند ؛ واگر خواهند ، حرام خورند . واگر خواهند ، تحصیل مال وجه  
کنند ؛ واگر خواهند ، تحصیل علم و اخلاق کنند . واگر خواهند ، طاعت کنند  
واگر خواهند معصیت کنند . و درجمله افعال همچنین می دان .

### صفحة ۳۱۳ سطر ۱۰ تا ۱۲ : بجای :

نبودنی ، UBOA مطالب زیر دارد :

(آ) وخدای تعالی وقدس تقدیر رزق واجل کرده است ، واگر تقدیر رزق  
واجل نکرده بودی ، رزق واجل نبودنی ، اما رزق مطلق واجل مطلق ، نه رزق  
معین واجل معین ، رزق واجل اهل عالم ، نه رزق واجل عمر وزید . واین سخن  
بنایت ظاهر وروشن است ، واز غایت ظهور بعضی کس درین مسئله سرگران اند .  
(ب) ای درویش ! اگر اجل زید و عمر مقدر است ، چرا کشندرا باز  
می کشند ؛ واگر رزق عمر وزید مقدر است ، چرا حال خوار مسحق مدح است ،  
حرام خوار مستوجب ذم است ؟

### صفحة ۳۱۷ سطر ۱۰ بعد از مطلب ( ۲۴ ) ۰ مطلب زیر دارد :

(آ) ای درویش ! باید که بر دنیا حریص نباشی ، وبر نعمت دنیا دل ننهی  
وبرحیات وصحت ومال وجاهرا (!) اعتماد نکنی ، که هر چیز که درزیر فلك قمر  
است ، وافلاک وانجم بر ایشان می گردد ، بر یک حال نمی مانند ، البته درحال  
خود می گردند یعنی حال این عالم سفلی بر یک صورت نماند ، همیشه در گردن  
است ، هر زمانی صورتی دیگر می گیرد ، وهر ساعتی نقشی پیدا می آید ، صورت  
اول هنوز تمام نشده است ، واستفاقت نیافته است ، که صورتی دیگر آید ، وآن  
صورت اول محو گرداند ، بعینه بموج دریا می ماند ، یاخود موج دریاست ، وعاقل  
هر گز بموج دریا عاشق نشود ، وبر سراب عمارت نکند ، ونیت اقامت بروی  
نکند .

(ب) ای درویش ! درویشی اختیار کن ، کد عاقلترین آدمیان درویشان اند

که باختیار خود درویشی اختیار کرده‌اند ، واز سرداشت نامرادی گزیده‌اند ، ازجهت آن که در زیر هر مرادی ده نامرادی تعبیه است ، بلکه صد ؛ و عاقل از برای یک مراد ۳ صد نامرادی تحمل نکند ، ترک آن یک مراد کند تا صد نامرادی نباید کشید .  
 (ج) ای درویش ! بیقین بدان که ، مسافرانیم ، البته ساعت فساعت خواهیم کذشت . وحال هر یک ازما هم مسافر است ، همچون ما اگر دولت است ، ۶ می‌کندرد ؛ و اگر محنت است ، هم می‌کندرد . پس اگر دولت داری ، اعتماد بر دولت ممکن ، و اگر محنت داری ، غمناک مشو ، که تادیده بر هم زنی ، نه این بینی نه آن . معلوم نیست که ساعتی دیگر چون باشد . دریند آن باشی راحتی ۹ بکس رسانی بقدر آن که توانی ، و دریند آزار کس مباش .

### رساله هژدهم

#### صفحه ۳۴۴ سطر ۶ تا ۹ بجای مطلب (۱) مطلب زیر دارد :

(آ) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فرا ، عزیز بن محمد السفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - می‌گویند که تقریر سخنان ، و ذوق معانی منزل دوم خود چیزی دیگر است . اگر چه یک نوبت در منزل اول بیان کشف ، و وحی ، والهام ، و خواب راست گردید ، می‌باید که یک بار دیگر درین منزل دوم بیان کنید ، تا مارا معلوم شود که اهل منزل دوم تقریر این معانی چون می‌کنند ، که این الفاظ حجابی عظیم است مرسالکان را ، و سالکان درپس ۱۸ این حجاب مانده اند .

(ب) ای درویش ! شک نیست که هر منزلی که می‌آید ، تقریر معانی ، و شرح الفاظ ، و شرح همه چیز بلونی دیگر کنند . اگر در هر منزلی شرح همه مقرر کنم ، دراز شود ، آنچه حاصل سخن هر منزلی باشد ، گفته شود ، اما از جهت درخواست شما یکبار دیگر این الفاظ را درین منزل دوم شرح دهم .

#### صفحه ۳۴۶ سطر ۱۱ بعد از مطلب (۲۵) مطلب زیر دارد :

وچون عکس بر دل این بیننده پیدا آید ، با خبر شود از احوال آینده و آن احوال شاید که بیقین وی خاص تلق دارد ، و شاید که عام باشد در شهر

دی ، وشاید که عالم باشد در همه عالم .

ای درویش ! چون عکس بر دل خواب بیننده پیدا آید قوت خیال آنرا در صورتها پوشیده گرداند صورتی که مناسب این معنی باشد ، از جهت آن که معنی ای بی صورت را در توان یافتن ؛ و معتبر از آن صورت عبور کند ، و بمعنی رسد ؛ و دیگران را از آن صورت بگذراند و بمعنی رساند . و معتبر را از جهت این معنی معتبر کفته اند .

## رساله نوزدهم

صفحه ۳۵۱ سطر ۱۰ تا صفحه ۳۵۲ سطر ۲ : بجای مطالب (۱۳)

و (۱۳) مطلب زیر دارد :

ای درویش ! آدمی هم ختم وهم خاتم است ، وهم کعبه است ، وهم مسجد ملانکه است ، ختم است از جهت آن که آخرین موجودات و میوه مخلوقات است ، وبعد از وی چیزی دیگری نیست ، و نخواهد بود . و خاتم است از جهت آن که با آدمی مهر در آفرینش نهادند . و کعبه است که افراد موجودات جمله روی درآدمی دارند تا با آدمی رستند . و مسجد ملانکه است که جمله افراد موجودات کارکنان آدمی اند .

صفحه ۳۵۲ سطر ۹ تا ۱۱ : بجای مطلب (۱۵) ۷ مطلب زیر دارد :

ای درویش ! اگر بهتر ازین ممکن بودی ، بودی . بهتر ازین ممکن نبود راضی و تسلیم می باید شد . و ازین جهت فرمود که « کان ظلوماً جهولاً » .

صفحه ۳۵۸ سطر ۱۳ تا آخر رساله : بجای مطالب (۳۰) - (۳۳)

۷ دارد : 21

## فصل

بدان که بعضی از اهل وحدت می گویند که باز کشت روح آدمی بعد از مفارقت قالب هم با آدمی خواهد بود ، از جهت آن که آدمی شرف موجودات وزبده و خلاصه مخلوقات است ، وهمه چیز روی درآدمی دارند تا به آدمی رستند . پس روح آدمی ، چون بچیز دیگر ، یا بمقام دیگر باز گردد باز کشت روح آدمی هم

بآدمی باشد ، الی اهل و محله بمناسبت خود . اجزا بکل خود می پیوندد ، و کل بکل عالم باز می گردد ، یعنی ارواح یک کس باز می گردند ، تا آن کس کل شود ، و بکمال خود رسد ، تا عالم را سری باشد ، یا سریزی بود . و قبل عام و بای 3  
عام ، حکمت این است تا یک کس بکمال رسد ، و باز کل بکل عالم باز می گردد .  
که یک کس تحمل کل نتواند کرد . هر یک بقدر استعداد خود از کل نصیب می گیرند . هم چنین افراد بکل خود می پیونند ، و کل بکل عالم باز می گردد .  
و مجتمع می گردند ، و باز منتشر می شوند .

وبعضاً هم از اهل وحدت می گویند : آنکس که سر عالم یا سرورد عالم خواهد بود ، این استعداد از مادر با خود آورده است ، و اگر عمر ضایع 9  
نکند ، و اتفاقات حسن دست دهد . عالم را سری شود ، یا سروردی گردد . هیچ چیز از هیچ جای نمی آید ، هیچ چیز به هیچ جای نمی رود ، و هیچ چیز به هیچ جای باز نمی گردد . صورت بی معنی نتواند بود ، و معنی بی صورت هم نتواند بود . هر 12  
دو با هم اند ، واز یک دیگر جدا نتوانند شد : یعنی ظاهر با باطن است و باطن با ظاهر است ، هر دو با هماند ، واز یک دیگر جدا نتوانند شد ، وهر یک آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رستد ، با خود ، واز خود دارند :  
یعنی مفردات چون مرکب می شوند ، هر یک آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رستد ، با خود دارند ، واز خود دارند . صورت ، معنی ، معنی ، و مرکب هر دو روی در کمال دارند . و چون بکمال خود رستد : باز هر دو روی در 18  
نقصان دارند ، وهر یک باصل خود باز گردند « کل شیء بر جمع الی اصله ». و اگر پیش از آن که مرکب باصل خود رسد : آنچی بوی رسید ، ناقص باز گردد و باصل خود پیوندد . پس آن که گفته اند : « بدربایی نور می باید رسید وابن نور و دربایی نور می باید دید ، وابن دربایی نور در عالم نگاه می باید کرد » هم خطأ گفته اند .  
ای درویش ! راست است که دربایی نور است ، اما دربایی نور با دربایی 21  
ظلمت آمیخته است ، چنان که روغن با شیر . هر دو با هماند ، و از یکدیگر جدا نیستند ، وامکان ندارد که از یک دیگر جدا شوند : هر دو مرکب می شوند ، و مرکب باز مفردات می گردد .

## رساله بیست و یکم

صفحة ۳۷۶ سطر ۴ : قبل از مطلب (۱) نسخ U B O مطلب زیر دارند :

ای درویش ! قاعده وقانون سخنان جلد اول ، وقاعده وقانون سخنان جلد دوم دیگر بودند ، وقاعده وقانون سخنان این جلد سوم دیگر است ؛ هر یك از طوری اند ، ودور از يك دیگر اند . هر طایفه باید که سخن خود از جای خود طلب کند .

صفحة ۳۷۹ سطر ۱ تا صفحه ۳۸۰ سطر ۱۳ : بجای فصل دوم

VS فصل زیر دارند ؛ همان فصل ۰ بعد از فصل دوم دارد :

### فصل

بدان که نطفه آدمی چون در رحم افتاد ، آن نطفه ذات جسم آدمی است وچون جسم آدمی موجود شود ، واژ رحم باین عالم آید ؛ وبنهايت خود رسد ، واژ عالم اجمال بعالم تفصیل آید ، آن تفصیل جسم آدمی وجه جسم آدمی است ، یعنی عالم اجمال ذات جسم آدمی است ، عالم تفصیل وجه جسم آدمی است ومجموع هر دو مرتبه نفس جسم آدمی است ، پس جسم آدمی را سه مرتبه آمد ، مرتبه ذات ، مرتبه وجه ، مرتبه نفس ، یعنی عالم اجمال ، عالم تفصیل ومجموع هر دو مرتبه چون ذات وجه ونفس جسم آدمی را دانستی ، اکنون بدان که صفت صلاحیت است ، ودر مرتبه ذات است ؛ واسم علامت است ، ودر مرتبه وجه است ، و فعل حاصلیت است ، ودر مرتبه نفس است . چنین میدانم که تمام فهم نکردنی ، روشن قر ازین بگویم .

بدان که صفات در مرتبه ذات اند ، از جهت آن که صفت آن که صفت هر چیز صلاحیت آن چیز است ، ونطفه آدمی صلاحیت آن دارد که از وی تمامت اعضا اندرونی وپرورنی پیدا آید . این صلاحیت صفات اند ، ودر مرتبه ذات اند . واسامی درمرتبه وجه اند ، از جهت آن که اسم هر چیز علامت آن چیز است تا از دیگر چیزها ممتاز شود . پس احتیاج بعلامت در مرتبه وجه باشد ، که عالم تفصیل است . این علامات اسامی اند ، ودر تبة وجه اند . وفعال درمرتبه نفس اند ، از

جهت آن که فعل هر چیز حاصلیت آن چیز است؛ و در مرتبه نفس جمله چیزها بالفعل موجود میشوند، از جهت آن که مجموع هر دو مرتبه نفس است، و از هر دو مرتبه چیزها پیدا می‌آیند، و بالفعل موجود میشوند؛ پس افعال در مرتبه ۳ نفس باشند.

ای درویش! نطفه آدمی را با هر عضوی از اعضاي آدمی ملاقانی خاص هست وطريقی خاص هست، وروی خاص هست. آن روی را وجه می‌کويند. وبر عکس اين ۶ هر عضوی از اعضاي آدمی را با نطفه آدمی ملاقانی خاص هست، وطريقی خاص هست وروی خاص هست. آن روی را ذات میخوانند.

خلاصه سخن آن است که جسم آدمی دو عالم دارد، یکی عالم اجمالي، ۹ ویکی عالم تفصيل. عالم اجمالي ذات می‌کويند؛ وعالم تفصيل را وجه میخوانند وهر دو عالم را نفس می‌دانند. واین چنین که درجسم آدمی دانستی، درنمامت مواليد همچنین می‌دان.

۱۲

**صفحه ۲۸۳ سطر ۳ تا ۸ : بجای مطلب (۱۷) نسخ WR مطاب زير دارد :**

ای درویش! چند نوبت گفته شد که وجود یکی بيش نیست، اما اين وجود ۱۵ ظاهری دارد وباطني دارد. باطن اين وجود یکی نور است، واین نور است که جان عالم است، وعالم مالامال اين نور است. نوري است نامحدود ونامتناهي، ۱۸ وبحري است بي پایان وبي کران. حیوة، وعلم، وارادت، وفترت موجودات ازین نور است، بینائي، وشنوائي، وگيرائي، وروايري موجودات ازین نور است، طبیعت وخاصيت، وفل موجودات ازین نور است، بلکه همه اين نور است. وظاهر اين وجود مشکله اين نور است. ومعظير صفات اين نور است.

۲۱

**نسخه ۰ هر دو مطلب را جمع می‌کند.**

**صفحه ۲۸۳ ، ۲۱ تا صفحه ۲۸۴ ، ۳ : بجای « وبقای موجودات ...**

۲۴

**وجه اين نور می‌کويند » نسخ WR مطلب زير دارد :**

وتمام موجودات مظاهر صفات واسمي وافعال اين نور اند. پس نور را با هر فردی از افراد موجودات اتصالي وملاقاني باشد، وازين جهت اين مرتبه را وجه اين

نور گفته اند .

**نخه ۰** این هر دو مطلب را جمع می کند .

**صفحه ۳۸۹ سطر ۲ تا ۶ :** بجای «از هست مطلق ... این توان گفتن» USVB مطلب زیر دارد :

از احد حقیقی چون خبر دهنده آتش که جسم است، از ذات آتش خبر نمی توان دادن، تعریف آتش بلوازم آتش می توان کردن . احد حقیقی، که نور مطلق است، ترکیب و اجزا ندارد، و جنس و فعل ندارد، از ذات وی چون خبر دهنده نخه ۰ هر دو مطلب دارد .

## رساله بیست و دوم

**صفحه ۳۹۶ سطر ۱۶ تا صفحه ۳۹۹ سطر ۱۷** «بدان که دوزخ و بهشت ... دوزخی در مقابله نبود» بجای ۷ دارد :

بدان که بهشت و دوزخ مرائب دارند، و راه آدم و حوا برین جمله بهشتما و دوزخها خواهد بود، و هفت دوزخ و هشت بهشت، هر بهشتی دوزخی دارد الا بهشت اول که دوزخ ندارد، و بهشت عالم ماهیات است . و آدم و حوا اول درین بهشت بودند، و این بهشت دوزخ ندارد، از جهت آن که در عالم ماهیات اضداد و مخالف نیستند، و حقیقت دوزخ مخالف است .

ای درویش ! عالم ماهیات عالمی بغايت خوش، و بی زحمت، و عالم امن است، و هیچ نعمت برابر امن نیست، و بهشت حقیقی آن است که در وی اشداد، و مخالف

و تغییر، و تبدیل، و کرسنگی، و خوف، و حزن، و رنج، و پیری، و مرگ نیست .

ای درویش ! عالم ماهیات دو عالم اند، عالم عدم : بغايت بزرگ و فرج است، بلکه نامحدود و نامتناهی است . و در وی خلقان بسپار اند، و آن خلقان ایمان اند

از جمله بلاها وقتنه ها، واز تغییر و تبدیل، و رنج و بیماری، و پیری و مرگ . هر چند که صفت خوشی، عدم کنم، از هزار یکی گفته باشم . تا سخن دراز نشود

واز مقصود باز نمانیم !

**صفحه ۳۰۱ سطر ۱۱ تا ۱۳** بجای «از بهشت دوم ... شش کس

**بیرون آمد» O مطلب زیر دارد :**

در بهشت اول با آدم سه کس بودند . خطاب آمد که هر سه از بهشت بیرون آمدند ، آدم ، حوا ، وشیطان بودند . واژ بهشت دوم شش کس بیرون آمدند . آن شش از آسمان تفرید بزمین ترکیب آمدند آن شش ...

**بجای این WR دارد :**

اول با آدم پنج کس بودند . خطاب آمد که هر شش از بهشت اول بیرون آیند ، واژ آسمان تفرید بزمین ترکیب روند . وآن شش ...

**صفحه ۳۰۲ سطر ۱۸ بعد از «لذتی عظیم است» WRO دارد :**

پس بهشت علمی بغايت خوش باشد . چون دانستي که بهشت علمی بغايت خوش است ، اکنون بدان که لذت بهشت علمی در مقابلة لذت بهشت اخلاق نیک مانند قطمه وبحر است ، از جهت آن که لذت علم با لذت اخلاق نیک هیچ نسبت ندارد ، وناخوشی جهل با ناخوشی اخلاق بد هم نسبت ندارد . اخلاق بد دوزخی سخت است .

**صفحه ۳۰۷ سطر ۱۳ تا صفحه ۳۰۹ سطر ۶ :** و اگر خواهند مردم .... والحمد لله رب العالمين ، بجای ورقی افناوه W یک ورق دیگر دارد :

می خواهند جمله عالم را یک دم سیر وتماشا می کنند ، واگر می خواهند چند در چند ایام غذا نمی خورند ، و مدت‌ها غذا نمی آشامند ، واگر می خواهند چیزهای بسیار الوان طور پیدا ونو مور دار (!) می کنند ، واگر می خواهند از بسیار بالا بلند کوهی پایان می پرند . واژین نقلها که بقلم آمده است چندین گونه کرامات و معجزات ومرادات کرم می فرمایند که همت ایشان هر وجوده بسیار است . و طایفه این است درین اعتقاد بسیار که هر صورت امبدوار شفاعت ایشان می باشند و شب روز انتظار هستند که آیاتی نظر شریف شان در طرف مایان بیفتد و یا ما ضعفا و پور (!) تقصیر بخاطر شریف شان بیایم ، درین امید واری دیده بس راه هستند . و درین باب گفتار سخن را مختصار (!) کرده شد ، نظر بخاطر درویشان - کثراهم - الله تعالی - پاس نموده ، ایشان را رضا کردم ، واین چند قلم را تستیر کرده و قلم

آورده شد .

تمت الكتاب انسان الكامل في معرفته الوافر .

## رسائل إضافي

3

(١)

صفحة ٣٣٣ سطر ٨ تا ١٢ بجای « از درویشان نیستند ... نکردند

6 ونمی کنند ، ٧ دارد :

از طایفة درویشان فاضلتر نیستند چنانکه آن عزیز فرموده است :

بیت

پادشاهان گدای درویشان سروران خاک پسای درویشان

درویشان که با اختیار خود از سر داشن ترک کرده اند ، وبکاری از کارهای

12 دنیا مشغول شده اند نا قوت و حرفة خود از کار خود حاصل کرده اند ، وزحمت

خودرا بر کس نتهاده اند ، و در زیر آن قبة زحمت اغیار خوش و آسوده اند .

ای درویش ! این که فرموده است : « اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری » ،

این قباب حرفهای دنیاست . هر حرفتی قبها است ، واولیاء در زیر این قبها اند ،

15 و بکسب خود قوت و حرفة خود حاصل می کنند ، وزحمت خود نمی نهند . صحبت

ایشان اگر کسی را دست دهد ، اکثیر اعظم و تربیاق بزرگ است . و صحبت آن

طایفه که خودرا عیال مردم کرده اند ، و شیخی و زاهدی خودرا معروف گردانیده ،

18 و شیخی و زاهدی را دام مال و جاه گردانیده اند ، صحبت ایشان زهر قائل است . هر

چند که می خواهم سخن دراز نشود . بی اختیاری از من دراز می شود .

(٢)

صفحة ٣٤٨ سطر ١٦ بعد از مطلب (١) ٥ دارد :

21

... و بعضی می کویند که زمین سپید که رسول - عليه السلام - می فرماید

Neptune آدمی است ؛ واين سخن هم راست است ، از جهت آن که عالم كبير

24 جبروت دارد ، و عالم صغير هم جبروت دارد . عالم جبروت عالم كبير قوت است ؛

عالم جبروت عالم صغير Neptune است . و چون مراد از آن زمین عالم جبروت است ،

و عالم جبروت دو است ، هر دو شامل باشد .

(۵)

### صفحه ۳۸۵ سطر ۲۰ : قبل از مطلب (۲۴) ۷ مطالب زیر دارد :

واکر کسی را که این معنی در نیافتد باشد ، و باین نور نا محدود ونا متناهی  
 3 نرسیده باشد ، از آیت چه فهم کند « الله نور السموات والارض مثل نوره  
 کمشکوه فيها . مصباح المصباح فى زجاجه الزجاجه کانها کوکب دری یوقد من  
 شجرة مباركة زیتونه لا شرقية ولا غربية يکاد زیتها یضئ ولو لم تمسسه نار نور  
 6 علی نور یهدی الله لنوره من یشاء »  
 ای درویش ! انسان کبیر است و انسان صغیر ، و انسان صغیر نسخه و نمودار انسان  
 کبیر است . هر چه در انسان کبیر هست ، در انسان صغیر نسخه و نمودار آن  
 9 هست ، و هرچه در انسان صغیر نیست ، یقین می دان که در انسان کبیر هم  
 نیست . تو انسان صغیر را بشناس تا انسان کبیر را شناخته باشی : « مثل نوره کمشکوه  
 12 فيها مصباح المصباح فى الزجاجه . »

ای درویش ! این قالب آدمی بمثابت مشکوه است ، و روح بناهی که در  
 جگر است ، بمثابت زجاجه است ، که روح حیوانی که دل است ، بمثابت  
 قتیله است ، و روح آدمی که در دماغ است ، بمثابت روغن است . واين روغن  
 15 می خواست که خانه را روشن کرداند ، و چیزهارا چنانکه چیزهast بداند و بهیند  
 پیش از آن که نار بیوندد . و چون نار بوی پیوست ، « نور علی نور » شد : واين  
 نار بمثابت روح انسانی است . آنگاه فرمود که « یهدی الله لنوره من یشاء » واين  
 18 نور ، نور الله است : « الله نور السموات والارض ». پس نور الله نور نور  
 باشد . و در انسان کبیر اجسام بمثابت مشکوه است ، و روح بناهات بمثابت زجاجه  
 است ، و روح حیوانات بمثابت قتیله است ، و نفوس که ملائکه روحانی اند بمثابت  
 21 روغن است ، و عقول که ملائکه کروبی اند بمثابت نار . و چون نار بر روغن پیوست  
 نور نور شد ، و نور الله نور نور نور شد .

ای درویش ! « الزجاجه کانها کوکب دری » صفت روح بناهی است ، « یوقد »  
 24 صفت مصباح است که روح انسانی است ، « من شجرة مباركة زیتونه لا شرقية ولا  
 غربية » صفت روح نفسانی است که در دماغ است . و روح نفسانی له شرقی و نه

## كتاب الانسان الكامل

غربي، يعني نه از قبيل اجسام است ، ونه از قبيل ارواح است .  
اي درویش ! اجسام غربي اند ، از جهت آن که غروب دارند ؛ وارواح  
شرقی اند ، از جهت آن که غروب ندارند ؛ از جهت ان که « يکاد زینها  
يپنیء ولو لم تمسسه نار » .

**صفحة ۳۸۷ سطر ۸ تا ۱۵ :** بجای « هر يك بقدر استعداد . . . .

هم چنین می دان O دارد :

جمله مرکب از عناصر اند ، وعناصر حیة دارند ، ودرین مرتبه عناصر را  
طبایع می گویند . چون معلوم شد که همه چیز حیة دارند ، اکنون بدان که  
افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات خدای اند ، اما لازم نیست که هر  
مظہری مظہر جمله صفات باشد ، واین خود امکان ندارد که همه از همه ظاهر  
باشند ، چنانکه اعضای آدمی مظہر صفات روح آدمی اند ، يك عضو جمله صفات  
روح نباشد ، واین خود امکان ندارد . هر عضوی مظہر صفتی باشد ، تا همه از  
همه ظاهر شوند . این است معنی « من عرف نفسه فقد عرف ربی » .

3

6

9

12

Telegram @eat\_book

حواشی و نسخه بدلها

ص ۳ ، ۳ ولا عدوان الا على الظالمين SW - : UON + درویشان :  
 + طالبان W | ۸ جمع : جميع S تصنیف W ۱۱ آنچه شما : آنچه و آنچنانکه  
 شما S آنچه شما و آنچنانکه شما N ۱۲-۱۱ درخواست کنید : درخواست U  
 در حفت O ۱۲ آنچه : آنچنانکه U آنچه درخواست و آنچنانکه ON | اجابت :  
 جمع W ۱۴ بیست : + شن O ده چنان است : شاید O ۱۵ مبتدی را :  
 مبتدیان را O ۱۶ منتهی را : منتهیان را U

ص ۳ ، ۲ دو : يك O ۳-۲ سورة ۱۱ (هود) آية ۹۰ || ۱۰ کرد :  
 کردار W || دید انبیاست : + چنانکه حضرت رسالت صم کفته است S ۱۶  
 دو دارد : هر دو دارد هر N || هر سه : هیچ ازین هر سه N ۲۰ وایشان اند :  
 - U ۲۱ آدمی : آدمیان ON

ص ۴ ، ۱ آدمی : آدمیان ON || و گرگ : - UN || و مار : اند و مار  
 U | W - ، ۲ چنین : این چنین ۳ || UON کسی : کس محدود USN  
 || ۶-۴ سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ || ۱۴ که این چهار چیزرا بکمال رسانند :  
 SW - ۱۵ چهار چیزرا : هر چیزرا S چهاررا W ۱۶-۱۷ و مقصود حاضر  
 نکردنده : - SW ۱۹ باضافات : - ۲۱ کویند : -

ص ۵ ، ۱۱ جهان نما : + گویند O ۲ بزرگ : اکبر UO ۵  
 همچون : U - ۷-۶ پس انسان کامل ... یکی بود : - SW ۸ نباشد :  
 نتواند بود S ۱۲ تمام SW : تمام UON || حقه نمی است : + واين حقه  
 ۱۳-۱۲ || UON افراد موجودات : + است UON ۱۴-۱۵ خبر دارد :  
 باخبر است UO خبر است N ۱۷ کابینات اند ... و انسان کامل : - U ۱۸-۱۷  
 و انسان کامل ... موجودات : - W ۱۹-۲۱ از جهت آن که ... باز نمایم :  
 - UN ۲۱-۲۰ تا سخن ... باز نمایم : - O

ص ۶ ، ۲ و حکمت اشارا کماهی : - S ۳ بعد از شناخت ... برابر  
 آن ندید : W - || برابر : بهتر UO ۵ و چیزی کند : و خیری رساند O

|| اینم : در امان UON ۱۰-۸ از جهت آنکه ... ایشان می‌رسد : العلماء ورنة الانبياء UON ۱۲ راستی : + عالم N || عادات : عادت SW ۱۳ خلق : مردم UO ۱۷ بگوید : خبر دهد S || مردم : - WN ۱۸ شهرت : شهوت SW شدت N ( ۲ × ) ۲۱ حکایت کند و ببالفت حکایت کند W : حکایت کند UON ببالفت حکایت کند S

ص ۷ ، ۱ یکدیگر : بهم U ۲ معاون : مدد و معاون UON ۳ هم بزبان وهم بدست : هم بقول وهم بفعل UN ، + و امان دادن یکدیگر بر خود واجب دانند O ۸ سوره ۱۳ ( الرعد ) آیه ۸ || ۹ سوره ۲۱ ( الانبیاء ) آیه ۱۰۷ || خاص : رحمت خاص UON بهر : جهت O | ۱۳ این بود : + که کفته شد UON ۱۵ بود : + که وارث انبیاست O || بزرگی : بندگی U || ۱۶ شنیدی : داشتی U ۱۹ و مراد ناقص است : ناقص W

ص ۸ ، ۲ مراد بود : - SN || سلاطین : - U ۵ عاجز : متغير U || کشتند : + یعنی ترک همه چیز کردند واز همه چیز آزاد و فارغ شدند UN ۹ ؛ اما آزاد نیست : SW - ۲۱ داشتی : + اکنون O

ص ۹ ، ۴ وقتان و خمود : - U ۹ با دنیا : پس با دنیا N ۱۰ پس : + باین سبب UO ، + با این که S ۱۲ تنعمات : نم O ۱۳ نمی‌کنند : + واز آن O ۱۴ چنانکه دیگران ... می‌گریزنند : - W - به آمد : به بودی O

ص ۱۰ ، ۲ نگشتند : + و جمع بودند آمدن ورقتن مال وجه ( + ورد و قبول خلق O ) پیش ایشان یکسان است نو و کهنه ایشان را یکسان گشت UON ۴ بصحت : با UO ۶-۵ ایشان را از اهل آخرت سودی باشد W : ایشان از اهل آخرت سود کنند UON اهل آخرت از ایشان سود کنند S ۶ مدهای مدّی SW ۱۱ و آفات می‌بینیم : O - ۱۴ دارد : + هر سالکی که بمقدّس رسید و مقصود حاصل کرد از آن بود که بصحت دانائی رسید UO ۲۱ لحظه : ساعت UON

ص ۱۱ ، ۲ هزار سال : زیادت UO ۳-۲ سوره ۲۲ ( الحج ) آیه

۴۷ || ۶ که بدانان : که بصحبت دانا UO با دانا S || 8 از اهل صحبت نیست :  
نه از اهل صحبت است USON || 10 مقصود است : متضاد نیست O || 11  
ومقصود ایشان ... واگر : - U || واگر : - ایشان : - 12-11 || N -  
وگر ... نباشد : - O || 13 درویشان : - 14-13 سؤال نکند : نپرسند

|| 18 بلکه : + بالا 21 موضع : جا N  
ص ۱۳ ، ۶ نیز : هم UON || 9 بر هر کاری : بر کاری UO  
کار : عادت S || 21 ودانان : + شود U ، شود U -

ص ۱۴ ، ۲ مگر : هستی UO || 3 وبس : - U || ودید : - W -  
|| 9-8 بر وی پوشیده ... وهیچ چیز : - 14 || O راه : -

ص ۱۵ ، ۲-3 از وجود خدای : ازو W || 4-5 پنج فصل را ... ونوشتیم :  
چهار فصل در جمله ابرقوه جمع کردیم ونوشتیم در رمضان سنّه احادی وتعین وستمایه  
آمدیم برسایل وابتدا از معرفت انسان کردیم وکلید خزابن غیب معرفت خود است  
خودرا شناختی هر کدام در که میخواهی بگشاد رها گشاده شد تمام شد T

ص ۱۶ ، ۵ درویشان : - O || 7 یعنی بیان کنید : - S || 7-8 از  
روی صورت خلقت : خلقت صورت VB

ص ۱۷ ، س 15 نا ص ۱۷ س 10 اول انسان یک جوهر ... وافعات وی  
پیدا میآید : اول قالب انسانی نطفه است وهر چیز که در قالب انسان موجود شد  
آن جمله در نطفه موجود بودند UVB

ص ۱۸ ، 2 آواز خود دارد : - N || 13 بدان که : - UVB  
روح : + فرزند UVB || حاصل : ظاهر U || 19 ما در : - V || شده بود :  
شد V

ص ۱۹ ، 2 بنوعی دیگر : - 3 فصل : ای درویش V || 6  
طبع خود : بالطبع UVBO بطبع N || 7-6 نطفه ... با خود دارد و : - V -  
8 اجزای لطیف وی از : - V || 10 نهد : میآرد VBON آرد U

ص ۲۰ ، 9 تمام شدند ... وطبعی : - B || 17-16 مباری حرکت W :  
حرکت USVBON || 19 فصل : ای درویش V

ص ۳۰ ، ۲-۳ واین قوتهارا ملائکه می خوانند : - || UVBN ۵ شده بود :  
+ می شود V ۷-۶ جگر آن ... و نصیح یافت : - || US ۱۰ زهره : مراده  
|| SWON ۱۲-۱۰ و آنچه سودا ... چند حکمت : و آنچه بلغم بود روح نباتی  
آنرا بر جمله بدن قسمت کرد از برای چند حکمت و آنچه سودا بود سپر ز آنرا

بغود کنید W || ۱۷ فصل : ای درویش V ۲۰ هضم : هفت W

ص ۳۱ ، ۸ بود : روح حیوانی O ۱۱ اعضا : اعصاب SN - ۱۳ ||  
۱۶ عناصر ... یعلمون : - || V ۱۵-۱۶ سوره ۲۹ (العنکبوت) آیه ۶۴ ||  
و آنچه : و پنج S

ص ۳۲ ، ۴ وهم است : + و حس مشترک و خیال در مقدم دماغ اند  
و هم و حافظه در مؤخر دماغ اند و متصرفه در وسط دماغ است V ۹ معلومات :  
+ جمله VBQN || جمع اند : + یعنی ادراک این جمله می تواند کرد V  
۱۶ مهرب : + گریختن U ۱۸ که محرك ... از وی است : - V -  
مرتبه : V -

ص ۳۳ ، ۳ فصل : ای درویش V ۸ ممتاز : - || V ۱۰ اختلاف :  
خلاف ۱۳ بدن : - || W ۱۴ و محتاج مکان نیست : - || UV ۱۶ || USVON  
اما : + اهل شریعت و اهل حکمت UVB ۱۸ ایشان : - || UVBN ۲۳ || ص  
۲۰ تا ص ۲۴ س ۲ اگر گویند ... هم راست باشد : پیش این بیچاره آن  
است که غذا دانا و بینا و شنوا تواند شد نورست که با غذا همراه است آن نور  
عروج کرده است و بمراتب بر آمده است و دانا و بینا و شنوا شده است - UVB

ص ۳۴ ، ۵-۶ مشکلات از دانستن این سخن : مشکلتها S ۱۵ و آن  
عزیز دیگر از سر همین معنی فرموده است : - V ۱۸ عالم دو جیز است نور  
و ظلمت UB : موجودات از دو چیز مرکب اند از نور و ظلمت V ، -  
SWON ۱۹-۱۸ یعنی دریای نور ... آمیخته اند : نور با ظلمت آمیخته است  
ص ۳۵ ، ۱۰ چیزها : مطعومات و مشروبات UB || وندید : و شناخت UB  
|| ۱۶-۱۵ دید و دانست : دانست و شناخت UB ۲۰ و با یکدیگر بوده اند : - U

ص ۳۶ ، ۵-۹ اما تا مادام .... ظاهر می شود : بنزدیک اهل شریعت و اهل

حکمت و بنزدیک این بیجاره آن است که عروج این مصباح حدی و نهایتی ندارد UVB + از جهت آنکه علم و حکمت خدای نهایت ندارد (V) ، - 12 || ذات : - UVB 13 || ذات : - UVB | ذات : - SW | صالح : لطیف SW 16 || صالح : لطیف SW 18 || عزلت : + و این جمله باید که در صحبت دانا باشد V

ص ۴۷ ، ۱ نیست : + و الله اعلم بالصواب S || انسانی : نفسانی O || بسیط : - ۱۰-۹ نفع وضر است : - VB - 12 || موضعی : + SW 17 || دیگر U وسایط همچنین باشد : - VB || نام او : - ص ۴۸ ، ۲ نام او : - SW ۹-۸ || واين مقام عالي است .... سرحد ولایت است : - UVB 18 || رسید : رسانید W || ص ۲۸ ، س ۲۰ تا ص ۲۹ س ۱ اى درویش ... همچنین می دان : - SWON

ص ۴۹ ، ۲ بیش : + ازین N ۵-۴ علم و تقوی او ... بالاتر است : - V ۵ مقام او : مقام روح UB || ۷ مقام هیچ کس ... مقام خاتم انبیاست ، مقام خاتم از جمله مقامات عالیتر و شریفتر باشد مقام روح مؤمن آسمان اول باشد و مقام روح خاتم عرش باشد باقی نیز همچنین می دان V || ۹-۱۳ از جهت آن که ... در توانستند کذشت : - V ۱۰ اجاد : + و هر یکرا پیش از اجساد و در مرتبه معین و در مقام معین UB ۱۲ باشند : + و کمال خود حاصل کنند چون از قالب مفارقت کنند باز بهمان مقام اول خود رسند UB ۱۳ معلوم : اول UB ۱۵ واين : اما اين نه مرتبه را باين اسماني نمی خوانند می گويند که اين UVB ۱۶ بالاتر : آخرتر V || ۱۷ و شریفتر است : + و در هر که در مرتبه اول مفارقت کنند باز گشت وی عرش که فلك الافلاك است خواهد بود و در باقی همچنین بدان چون مرتبه بلندتر می شود و مقام وی بلندتر می گردد V ۱۹ مقام معلوم : مرتبه معلوم و مقام معلوم UV مرتبه معین و مقام معلوم B || مقام : مرتبه و مقام UVB || و عمل SW : و طهارت UVBON || هر که : + درین قالب V ۲۱ باز گشت وی بدان خواهد بود : بعد از مفارقت قالب روح وی بآن خواهد باز گشت UVB || ص ۲۹ س ۲۱ تا ص ۳۰ س ۳ از جهت آن که نزدیک ...

می‌کند و دیگر : - V

ص ۳۰ ، ۲ مقام معلوم : مرتبه معلوم و مقام معلوم UB || ۹ آدمی مستعدرا : آدمی را استعداد باشد و V || ۱۱ بیش از آن روز : روز گذشته - B  
 ص ۳۱ ، ۵ یاک : - UVN ۹-۱۶ قالب بمثابه ... لنوره من یشه + UVB : - SWON ۱۴ سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || ۱۵ انسانی است : +  
 واز عالم علوی است واز نوع ملائیکه روحانی است UB || سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || ۱۶ نور الله : روح قدسی UB || بیوست : + که هم از نوع عالم علوی وهم از نوع ملائیکه کریبست UB ۱۷-۱۶ سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || ۱۸ ای درویش بدان که V : فصل بدان که UB اما SWON

ص ۳۲ ، ۱۱ و آن بایست است و بایست دوزخی سخت است : و دوزخ طبیعت SWON - ۱۲ و درهای : و این دوزخ درهای B || دوزخ : - ۱۴-۱۳ چیزها که ... هر دو دوزخ است : - UVB ۱۵-۱۶ از جهت آن که ... قبول کنند : - SWON ۱۶ و بدنیا ... و طامع نباشند V : - ۲۰ || UBSWON حرص و طمع V : بایست UB

ص ۳۳ ، ۳-۲ هر چند ... دراز می‌شود : سخن دراز شد واز مقصود دور افتاد UVB || ۹ امهات اند SW - : UVBON ۱۲ باشد : + و این جمله را امهات می‌کویند SW ۱۶ امهات : هرچهر با یکدیگر UVBON ۲۰ و مفرد بودند : و مفردات بودند UVB ، - SW ۲۱ بیامیختند : + چنان شرط است V

ص ۳۴ ، ۶-۵ روح انسانی را ... می‌کیرد UVB - : SWON - ۱۲ والعقل : + ای درویش این رساله را در کوه ابراهیم در ابرقوه جمع کردم و نوشتیم در آخر رمضان سنه احدی و تسعین و ستمایه باید که این رساله را عزیز دارید که علم بسیار درین رساله و دیعت نهادیم T

ص ۳۵ ، س ۱۳ تا ص ۳۵ س ۱۴ فصل پانزدهم فقط در UVB هست

ص ۳۶ ، ۵ ده : صد U - ۶ بلکه صد : U

ص ۳۸ ، ۵-۴ اما بعد ... جماعتی درویشان : ای درویش قاعده

وقانون این منازل که گذشت دیگر بودند (+ و قاعده وقانون آن یک طایفه از اهل وحدت که در منزل ششم اند وسخن ایشان گذشته است دیگر است K) وقاعده وقانون این (+ طایفه از اهل وحدت که درمنزل هفتم اند وسخن ایشان درین K) منزل هفتم میآید دیگر است هر یک از طوری اند وهر یک از منزلی اند و دور از بکدیگراند هر یک را بچشم دیگر دکوش دیگر میباید خواند و میباید شنود XBK 6 میباید : در منزل هفتم K // 7 کفر و توحید و اتحاد : کفر چیست و توحید چیست و اتحاد چیست XBK // من ۳۸ س ۱۲ نام ۳۹ س ۷ که وجود از حال ... اکنون بدان که : - XBK // 16 میبایم : میبینیم (دفعه ۲)

ص ۴۹ ، ۴ کلی - SWON // 7 مردم : آدمیان UhXBK 8  
 واجب الوجود : خدای تعالی وقدس XB 10 بیاوریم : تغیر کنیم XOK // 12-11 ودر کدام مرتبه اند : XBK 13 واین طایفه را عوام میگویند : - XBK 15 و میدانند : واعتقاد دارند XBK // 15-16 این عالمرا ... یکی است : خدای صانع عالم است XBK 17 ندارد : + ودر مکان وجهت نیست وقابل تغییر و تبدیل نیست وقابل فنا و عدم نیست XBK // 18 بندگان را : + میداند U ص ۴۰ ، ۱ واعتقاد کرده است : وقبول کرده اند واعتقاد XBK 3 ایمان : اسلام XBK // قدر : سعی و کوشش XBK ، + برین موحد SW 4 باشد : + ورضا و تسليم مغلوب بود XBK ، + ریاضات و مجاهدات بسیار درین مرتبه است و تحصیل و تکرار درین مقام است و طاعات و خیرات بی فیاس درین وقت است یعنی درین مرتبه بسعی و کوشش مشغول باشند از خواص و عوام درین مرتبه صوفیان ریاضات سخت کنند چنانکه از حال پیشینان شنیده باشی هرسه روز اندک چیزی خودند و شبها نخسیند و تکیه نکنند بلکه همه شب نماز کنند و بنماز ایستاده باشند ساعتی های بسیار برین مواظیت نمایند وعلماء شب و روز تکرار کنند و از بتحقیل مشغول باشند وسعی و کوشش بسیار کنند و انواع علوم حاصل کنند و از هر علمی چند کتب خانه پر کنند و شب و روز بمعالمه و تدریس مشغول باشند و خواجهگان و حاکمان طاعات و خیرات و روزه و نماز و حج بسیار کنند تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم هر چند که بظاهر تعلق دارد بسیار کنند اما آنچه

بیاطن تعلق دارد کمتر کنند یعنی سعی و کوشش بسیار بود اما رضا و تسليم  
اندک بود K | مقلد U ، این مقلد ON این موحد SW این سالک XB این  
طایفه درین مقامند K || 5 می داند : اعتقاد کرده اند K || 8 مصغر : متغير  
| SW U ، + و مفهور K | اسباب ، + و سعی و کوشش K || مقلد : موحد  
9 اسباب : + و سعی و کوشش K || سبب : + کوشش K || 10 مقلد : موحد  
11 || Kh SW طایفه اسباب : + و سعی و کوشش K || مقلد ، طایفه N  
اسباب : + و سعی و کوشش K || 13 غم عمر W : غم UXBOK  
عمر S || 14-16 و حرص وسی ... مقام است : O - || 16 مقام است : +  
این است توحید اهل تقلید و اهل اسلام و عوام بیشتر برین اعتقاد باشند XBK  
18 استدلال : شریعت O | واين طایفه را خاص می گويند : - XBK  
ص ۴۱ ، ۱ ندارد : + و در مكان و در جهت نیست وقابل تغییر و تبدیل  
وقابل فنا و عدم نیست XBK || 5 یقینی است : + واين طایفه از اهل ایمان  
اند XBK || 6 جبر : رضا و تسليم XBK || باشد : + و سعی و کوشش مغایوب  
بود XBK || 8 محیط است : + بی علم واردات وقدرت وی امکان ندارد که  
برگی بس درختی بجنبند و دست و پای کسی حرکت کند و در خاطر کسی چیزی  
بگذرد XBK || 11 بیند : + پس این طایفه که درین مرتبه اند بدلاں قطی  
وی بران یقینی خدای را که مسبب الاسباب است دانا بهر چیز و توانا بر همه چیز  
دانستند و بر همه چیز محیط دیدند و همه چیزرا عاجز و مصغر خدا یافتد راحتی  
و تسليم شدند و اعتماد بر هیچ چیز نکردند نه بر سعی و کوشش ونه برمال و اسباب ونه  
بر طاعت و خیرات اعتماد ایشان بر خدای است و امید ایشان از خدای است و آرام  
ایشان بذکر خدای است و ذوق ایشان بمشاهده او و خدارا دوست می دارند و هقیبان  
حضرت اورا دوست می دارند واين طایفه اهل ترک و توکل اند و اهل فزاغت و جمعیت  
واهل عافیت و سلامت اند از خدا نخواهند الا عافیت و فراغت K || 17 کابنات را  
+ جمله XBK || 20-19 و حرکت همه از خدای است : - UWK  
ص ۴۳ ، ۷-6 اما تر ... وجود بی : - || SW 10 کابنات : +  
بیت اگر تکوین بالک شد حوالت \* چه آلت بود در تکوین آلت K || 16

از کاتب : از علم وقدرت کاتب K | ١٧ زمین از خدا : + و آنچه در میان زمین و آسمان است از خدای است XVBK

ص ٤٣ ، ٣ جزویات : + عالم XVBK ٧ علم : + و خزینه قدرت XVBK | ٨ فراغت : + و خزینه امات OK | و مانند : مثل این و مانند X | این چمله : این واضداد این چمله K | ١٠ است : + و عنده مقام الغیب لا یعلمها الا هو (سورة ٦ - الانعام - آیة ٥٩) | ١٤ دانست که : + کلید این خزاین بدست هیچ کس (: آفریده K) نیست نزد خدای است ٢١ XVBOK و اسباب : ای درویش اسباب

ص ٤٤ ، ٣ مشغول شود : + این است توحید اهل استدلال و اهل ایمان و اهل تصوف بیشتر برین اعتقاد باشند XVBOK | ٥ و این طایفه را خاص الخاص می گویند : - XVBK | ٨-٧ هستی و بگانگی .... تصدیق می کنند SW : افراز و تصدیق ایشان UXVBOKN | ١٢-١١ و چون بلقای خدای مشرف شدند : - XVB | ١٢ دانسته بودند اکنون : و XVB ١٥ می دانند : + عالم وی است و علوم هم وی است V | ١٦ ای درویش : فصل در بیان کفر و توحید و اتحاد وحدت بدان که XVBK | ١٨ و مقصود روند کان : - SW

ص ٤٥ ، ٥-٣ سوره ٢ (البقره) آیه ٥ و ٦ | ١٢ اتحاد : توحید X | ١٧ چون کثرت برخاست سالك : سالك چون بمقام وحدت رسید و دید و دانست که هستی خدای راست پس سالك نماند از جهت آن که اگر سالك باقی باشد کثرت باقی باشد و گفته شد که در وحدت کثرت نیست پس سالك برخاست و کثرت XVBOK

ص ٤٦ ، ٢ و بیقین دانست : و بعلم اليقین و عین اليقین دانست و دید XVBK | که وجود : که بغیر وجود خدای وجودی دیگر نیست یعنی وجود V | ١٨ نور اند : + و این نور صفات بسیار داشت و مظاهر هم بسیار می باشد ( ) + VK تا صفات وی تمام ظاهر شد | ٢٠ عالم : افراد موجودات B | ٢١ برخیزد : + و حلول و اتحاد باطل شود XVBKN

ص ٤٧ ، ٨-١ و شیخ ما ... ای درویش : - ٥ حکایت :

کفتم : حکایت کردم SWON || ۱۴ بسیار باشد : بسیار است گفترا اعتبار نیست علامات را اعتبار است علامت خاص آن است که VK ۱۵ باشد : + وبا همه کس توانع کند وهمه کس را عزیز دارد وبا همه کس راستی کند و در هیچ موضع راستی و دیانت فرو نگذارد VK ۱۷ نسبت : در دین و مذهب V ۱۸ وشك نیست که این چنین است : + که هر کس و هر چیز چنانچه هست همچنان می باید که باشد نا صفات این نور تمام ظاهر شوند و بازار مملکت بهمه نوع آراسته شود K ، - V ۱۹ دعوت کردم : خواندم XVBK روی بخدا آوردم : بحضور خدای باز کشتم XVB ۲۱ خلائق را : خلق را بیکبار XBK خلق عالم را بیکبار V || ص ۴۷ س ۲۱ تا ص ۴۸ س ۱ جمله در قرب ... می شنودند : وقرب وبعد نبود وفراق ووصل نبود V جمله در قرب ... می شنیدند قرب وبعد وفراق ووصل نماند K ، - X B

ص ۴۸ ، ۲۱-۲ ای درویش ... آفریده است ( مطالب ۲۷ و ۲۸ ) : واهل وحدت ازینجا گفته‌اند که از موجودات تا بخدای راه نیست از جهت آن که نسبت هر فردی از افراد موجودات همچنان است که نسبت هر حرفی از حروف این کتاب با مداد XVBK || ۱۴ الحقيقة : + ای درویش O

ص ۴۹ ، ۱۲-۱ : بجای فعل پنجم VK دارد : می خواستم که درین رساله بیان سخن اهل وحدت تمام کنم وتوانستم کرد باشد که درین (+ دوین) رساله که می آید تمام کنم ۱۳ تمام شد رساله دوم : تمام شد رساله اول از جلد چهارم XK ، - V

ص ۵۰ ، ۶ ادواح : + اجسام VO ۷ ادواح : اجسام VO || برس قانون و قاعدة اهل شریعت : - V ۸ کنید : + که انسانی وروح حیوانی وروح بنایی چیست و دیگر بیان کنید V ۱۱ بسی و کوشش : - V ۱۲ زیادت : + ونقسان V

ص ۵۳ ، ۳ از عالم علوی : + که عرش وکرسی وسموات است O ، - V || سفلی : + که عناصر وطبایع است VO ۴ خود : خویش SW ۷-6 || از جهت آن ... عالم نبود : - V ۹-8 تا بجزئیات ... بشناخت : - V ۱۹

که بت صغير است : - V - ۲۰ که بت كبير است : - V - || که بت اكبر است : - V -

ص ۵۴ ، ۴ بtan : حجاب SWON | ۵ دیگر : + که گفته شد VN که گفته شد SW ۸-۷ اما دوستی نفس ... نمی توان شکست : - SWN || ۱۰ بعضی کما ... بخود مشغول اند : - V - ۱۳-۱۲ سورة ۳۵ ( فاطر ) آیه ۲۹ || ص ۵۴ س ۱۳ تا ص ۵۵ س ۲ آدمیان ... بی نصیب گردد : V - ص ۵۵ ، ۵ اهل شریعت : علما VOh ۶ نه موحد : نه موجب U ، - V ۷ که جواهر واعراض است : - V - || ص ۵۵ س ۲۰ تا ص ۵۶ س ۲ بدان که ... بگوییم VO - || ص ۵۵ س ۲۱ تا ص ۵۶ س ۱ دروح حیوانی ... بالاختیار : V -

ص ۵۶ ، ۷ آن زبدہ : + نورانی که بگداخت وبخوش آمد O ۲۱ بلکه خود عالم خلق است : V -

ص ۵۸ ، ۹ چهار گانه : + هر یکی در هر یکی VO مقام : + وفارد O ۱۱-۱۰ مرتبه عرش اعلى الملین آمد پس : - USWN ۱۱ پس عرش ... السافلين : - V ۱۱-۱۲ وحاش اسفل السافلين است : - VSW ۱۴ سوار می شوند : + «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردد نام اسفل سافلين» (سورة ۹۵ - التین - آیه ۴ و ۵) VO ۱۶ می رسد : + «الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر» (سورة ۹۵ - التین - آیه ۶) ای درویش اجر سه حرف است الف عبارت از اعادت است و چیم عبارت از جنت است و رای عبارت از رؤیت است VO ۱۹-۲۱ ارواح مؤمنان ... در نتوانند گذشت : - V ۲۰ همچنین : + مرتبه مرتبه S

ص ۵۹ ، ۲ از آن است : + که بمقام خود نتوانند رسید از جهت آنکه VO ۳ خواهد بود : + اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشد VO ۷-۶ || ۴ خواهد بود : + اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشد VO ۸ || اکرچه ... کرده باشد : + اینست معنی «کما تمدون تبعثون» O ، - USN - || باسمان : + اول ۱۰-۹ از جهت آنکه ... نشنوده اس : - S

١٢-١٠ سوره ٧ (الاعراف) آية ٣٩ || ١٥-١٧ سوره ٧ (الاعراف) آية ١٧٨

|| ١٩-٢١ پس ارواح ... کرده باشند VO - : USWN

ص ٦٠ ، ٢ آفریده است : + واز عالم علوی بالام سفلی بطلب کمال فرستاده است V || سفلی : + که رسیدند SW || ٣ شدند : + وبغضی بواسطه مادر و پدر و بواسطه هم صحبتان VO || بمانند : + و کمال حاصل نکردند VO ٤ یمجسانه : + ارواح غیر آدمیان یعنی ارواح حیوانات و نباتات نه از عالم علوی آمده اند از طبایع پیدا آمده اند باز بطبابیع باز گردند ای درویش VO ٦ چیست : + جواب ارواح چون ... فواید بسیار باشد ( = س ١٤-١٦ ) || ١٢ کردند : + خود را ١٤-١٦ ارواح چون ... فواید بسیار باشد :

ص ٦١ ، ٤ سوره ٣٠ (الروم) آية ٢٩ || ٧ مقام : مرتبه مقام V آیه ١٦٤ ٢٢ اهل شریعت می گویند که : -

ص ٦١ ، ٤-٥ سوره ٣٠ (الروم) آية ٢٩ || ٧ مقام : مرتبه مقام V شدی : + نظم . زاهدی را راه برنده نبرد و معدوزورست \* عشق چیزیست که موقوف هدایت باشد W || ١٣ سوره ١٣ (الرعد) آیه ٩ || ١٩-٢٠ سوره ٦٥ (الطلاق) آیه ١٢

ص ٦٢ ، ٣-١٢ بدان که ... معلوم کردن VO - : USWN - ١٥ UVON - : SW و این طایفه اهل شیعت اند SW - : ١٨ و این طایفه اهل سنت اند V - : UVON - ٢١-١٩ در ظاهر شریعت .. او می خوانند . -

ص ٦٣ ، ٧ و در همه چیز : - USWN - : VO - : ١٩ برین تقدیر UVON - : SW ص ٦٣ ، ١٠ و در همه چیز : - USWN - : ١١-١٢ از جهت آن که ... آدمیان باشد : USWN -

ص ٦٤ ، ١٩ بی شمار : بسیار W

ص ٦٥ ، ١٠-١١ سوره ١٨ (الكهف) آیه ٨٤ || ٢٠ دید : یافت SWON

ص ٦٦ ، ٢-١ سوره ١٨ (الكهف) آیه ٨٩ || ٤ دید : یافت W ١٤ سوره ١٨ (الكهف) آیه ٩٥ || ١٦ بعبارتی دیگر : ازین روشن تر S ٢٠

رast : پاک SWN ۲۱ و پاک نمی گردد : و راست نمی گردد N ، - || SWN ۲۱ تا س ۶۷ س ۱ سوره ۱۸ (الكهف) آیه ۹۵  
س ۶۳ س ۲۱ تا س ۶۷ س ۱ سوره ۱۸ (الكهف) آیه ۹۵ || SWN ۸-۷ سوره ۱۵ (الحجر) آیه ۲۹  
ص ۶۷ ، ۶ کند : گرداند SWN ۸-۷ سوره ۱۵ (الحجر) آیه ۲۹ || ۹۵ سوره ۱۸ (الكهف) آیه ۹۵ || ۹۵ سوره ۱۸ (الزمر) آیه ۶۸  
|| ۹-۸ سوره ۱۸ (الكهف) آیه ۹۵ || ۹۵ سوره ۱۴-۱۲ (الزمر) آیه ۳۹ | ۹۵ سوره ۱۸ (الكهف) آیه ۹۷ و ۹۸

ص ۷۰ ، ۹-۴ اما بعد ... جدیر (مطلوب ۱) : ای درویش سه منزل تمام شد و منزل چهارم حکمت است و منزل پنجم تناسخ است و اهل تناسخ اعتقاد اهل حکمت دارند الا در چند مسئله که خلاف اند و ما سخن اهل حکمت و اهل تناسخ بسیار نوشته ایم در کتاب کشف الحقایق نمی خواهم که تکرار کنم اما از جهت آنکه این کتاب ازین منزل خالی نباشد مجملاً چیزی بنویسم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انبیاء XNBK فصل ، قاعده و قانون سخنان منزل اول دیگر بود و قاعده و قانون سخن این منزل دوم دیگر است هر یک از طوری اند و دور از یکدیگر اند ۷ | ۱۱ در بیان مبداء : - || ۱۲ فی الدارین : +  
که اهل حکمت می گویند XNBK || وجود : موجود V موجود B موجودات X  
وجود موجودات K || ۱۳ یا اورا اول باشد یا نباشد : اگر اورا وجود از خود بود یا از غیر بود XVBK || اگر نباشد : اگر اورا وجود از خود بود آن موجود XVBK || ۱۴ و اگر باشد : و اگر از غیر بود آن موجود XVBK  
|| ص ۷۰ س ۱۷ تا س ۲۱ س ۲ به تزدیک اهل حکمت ... معلوم هم باشد :  
XVK -

ص ۷۱ ، ۳ چون این مقدمات معلوم کردمی : فصل XVBK || ۴-۳ اهل حکمت : حکما VKh || ۴ از ذات باری تعالی و تقدس : واجب الوجود لذاته مصدر موجودات است از ذات واجب الوجود XVBK || بیش : - || ۵ XVBK نشد : شد و آن جوهر را جوهر اول می گویند XVBK || بسط است : + واجزا ندارد XVBK || ۶ باری تعالی : واجب الوجود لذاته XVBK || ۷ صادر شد : + و این قاعده بیش اهل حکمت مقرر است که VK || ۷-۸ و آن عقل اول ... از جهت آنکه : از حد صادر نشد الا احد حقیقی XVBK || ۸ که احد حقیقی

است : - K ۹ بذات عقل : بعلت آن عقل اول که واجب الوجود لذاته است  
 XVBK 10-9 بعلت عقل : ب فعل که ممکن الوجود لذاته است ، VK  
 || 11 چیزی : جوهری XVBK ۱۷ امهات : + که مفردات اند  
 تمام شدند : + و مفردات عالم بیش ازین نیستند چون مفردات تمام شدند K ۱۹  
 شود : + دایره فا باول خود نرسد تمام نشد XBK ۲۰ شد : + در آبا  
 و امهات XVK || ص ۷۱ س ۲۱ تا ص ۷۲ س ۲ از جهت آنکه ... علت است :  
 XVBK -

ص ۷۳ ، ۳ یعنی ابا و امهات جمله : اگر چه هر یکی از یکدیگر  
 صادر شدند اما XVBKh اگر چه از ذات خدا صادر شدند K ۴ از عقل اول  
 : - XVBK ۶-۴ موالید سه کانه ... و می آیند : - UO - ۶ اند ...  
 از انواع حیوان : موالید که مرکبات اند تمام شدند و مرکبات عالم بیش  
 XVBK ازین نیستند VK ، - ۸-۷ معلوم شد ... موجودات است : -  
 || ۹ تمام شد : + وبعد از عقل چیزی دیگر نبود XVBK ۱۱-۹ تمام  
 شد ... بعقل رسید : SW | ۹ تخم درخت موجودات : در اول K  
 بوده است : + از جهت آن ۱۲-۱۱ XVBK که دایره ... تمام  
 شد : ابتداء از عقل و ختم بر عاقل شد نزول در مفردات است و عروج در مرکبات  
 است نزول در ابا و امهات است و عروج در موالید است XVB : K هر دو دارد ||  
 ص ۷۲ س ۱۶ تا ص ۷۳ س ۴ مطلب (۶) در اول XVBK نیست

ص ۷۳ ، ۵ ای درویش : فصل بدانک ۶ کدام : + عقل  
 XVBK ۷ طهارت وی : + البته ۸ هر : + کدام ۱۰ XVBOK  
 که بمبدأ نزدیکتر است : از مبداء دور تر می شود حسیستر می گردد XVBK  
 || ۲۱-۲۰ معلوم شد ... آخر است : معلوم شد که لطیفتر در نزول اول است  
 و در عروج آخر است SW

ص ۷۴ ، ۳ عقل اند : + و اینها معماران آخرت اند VK ۵-۴ عوام  
 و صحراء نشینان SW : عوام UXBO اهل حرفت V عوام و اهل حرفت K ۵  
 طبیعت اند : + و اینها معماران دنیا اند VK ۸-۹ و این است مرائب ... وجبروت

XVBK - ۱۰-۱۴ مطلب (۱۰) در SW نیست || ۱۷ از حکما : -  
 || ۱۸ که : یعنی V || وعقل : همین طایفه عقل فلك قمر را K || ۱۹ نام اوست:  
 || XVBK || ومدیر عالم سفلی : - XVB || واهب الصور اوست : واهب الصور  
 می گویند K

ص ۷۵ ، ۱ نفسی : عقلی XVBK || نفس فلك قمر : عقل فلك قمر  
 XB عقل فلك شمس V || ۲ با آنکه : با آن نفسی که UO ونفعی که S با  
 آن عقلی که XK یا عقل که V || از نفس : از عقل || XVK ۴-۲ ونفسی  
 که ... همت بود : ای درویش حقیقت این سخن آن است که عقول ونفوس عالم  
 علوی جمله مبادی عقود ونفوس آدمیان اند و کواكب ثابتات وسیارات جمله مبادی  
 عقول ونفوس آدمیان اند و تفاوت آدمیان ازین جهت است از جهت آنکه کواكب  
 ثابتات وسیارات در بزرگی و کوچکی و در بالا و پستی تفاوت بسیار دارند K ، -  
 || ۵ ای درویش : - ۶-۵ که گفته شد یعنی از مبادی :  
 که گفتم K ، - || XVB ۱۱-۱۹ مطلب (۱۳) و (۱۴) در  
 نیست || ۱۲ ساخته اند : + وپرداخته اند SO ۱۹ بیفين : معین S  
 ص ۷۶ ، ۴ بود : + که بهشت است ۶ || XVK بعضی مدتی و بعضی  
 ابد آباد : - || ۸ ای درویش : - XVBK || علوی : + جمله شریف  
 و لطیف اند و XVBK || ۹ اکتساب ... انوار اند : اشتباق حضرت واجب الوجود  
 لذاته اند XBK اشتباق حضرت خدای اند VKh ۱۰-۱۱ پس کار ... حاصل  
 کند : - || SW ۱۱ کند : + و مشتاق حضرت باری شود XVBK ( + تا  
 مناسب حاصل شود ) ۱۴ است : + ازین طرف میل باشد واز آن طرف  
 جذب بود XVBK ۱۵ نفس : عقل || XBK ۱۶ نفس : عقل BK ۱۷  
 مردان : + هر عقل که بالاتر است و بعقل اول نزدیکتر شریفتر و لطیفتر است  
 وعلم وطهارت وی بیشتر است وجذب وی قوی تر است XVBK ۲۱ و طهارت :  
 + واشتباق XB ، + واشتباق درین قالب VK

ص ۷۷ ، ۱ مقام وی : + که باز گشت وی با آن بود || VK ۲ شریعت  
 منزل اول VB منزل دوم Kh ۴-۲ چون بمقام ... ممکن نمی ماند : واز مقام

علوم خود نتوانند در گذشت V : K هر دو دارد || ۵-۴ اهل شریعت : اهل منزل اول XB علما که در منزل اول اند VK | ۶ نزول کردند : آمدند VKh || ۷-۸ عروج کنند ... نتوانند کرد : باز گردند باز بمقام اول خود رسند و از مقام اول خود در نتوانند گذشت VK || ۹ و اهل حکمت : باقی منازل XBK حکما که در منزل دوم اند Kh ۱۰ شدند : می شوند و از قوه بفضل می آیند و از عالم اجمال عالم تفصیل می رسند XBK || نفوس را : ارواح را XBK || نفوس : هر یک VK - ، XB ۱۲ هر که : + درین قالب ۱۳ || VK ۱۴ | VK خود را : خود که بعد از مفارقت قالب باز کشت وی بوی خواهد بود XVBK نفس : روح XVBK ، K - ۱۷ بارگاه وی کشت : + بعضی می گویند که عروج روح انسانی تا بدینجا بیش نیست و زیادت ازین ممکن نیست و بعضی می گویند که از عقل فلك الافلاک هم در گذرد وهم مناسبت با عقل اول حاصل کند XVBK ( + و بی واسطه از باری تعالی وقدس فيض قبول کند XBK ) || ۲۰ شنود : + تا سخن دراز نشود هر که بعقل اول رسید دایره را تمام کرد و مقرب حضرت K خدا کشت

**ص ۷۸** ، ۲ هشت : بهشت SW || ۵ دوزخ : + مطلق V || ۶ فرب : + حضرت K || ۹ اگر : ای درویش اگر XVBK || از چهت نقصان علم باشد : نفوس انسانی از جهت آن باشد که علم ندارند یا علم دارند و ناقص باشد XVBK نفس انسان از جهت آن باشد که علم ندارند یا علم دارند و بکمال ندارند || ۱۰ نیابند : + از جهت آنک از آن مقام که در وی اند در نتوانند V ۱۱ گذشت همیشه در آن مقام باشند پس در آن عذاب بوند VKX || نقصان طهارت بود : آن باشد که علم دارند اما طهارت ندارند و یا طهارت دارند و ناقص باشد XVBK آن باشد که علم دارند اما طهارت ندارند و بکمال ندارند VKh ۱۲ || ۱۳ بیابند : + و از آن مقام در گذرند XVBK ۱۴ عین ساده : + باک UXBO ۱۵ || ۱۶ بدان که : + جمله اتفاق کرده اند که XBK ۱۷ مانندن : که دوزخ است بمانند XB که دوزخ است جاوید باشد V || ص ۷۸ س ۲۰ تا س ۱۰ بعضی از حکما ... تناسخ است : اکنون ازینجا خلاف می کنند XB || ۷۹

۲۰ بعضی از حکما : چون معاد را بشرح معلوم کردی اکنون بدان که بعضی هر یکی ازین نفوس : این نفوس که در زیر فلك قمر مانده اند باز هر یکی VK || ص ۷۸ س ۲۱ تا ص ۷۹ س ۱۰ تا در وقت .. اهل تناسخ است : نا آنگاه که کمال خود حاصل کنند و چون کمال خود حاصل کردند بالعمر علوی بیوندند و اینها اهل تناسخ اند و سخن ایشان در منزل سیوم ( : پنجم K ) بشرح خواهد آمد VK

ص ۷۹ ، ۱ حیوانات : + دیگر SW || ۳ جنایت : خیانت U ۷ جنایت : خیانت U || ۸-۷ سوره ۴ (النساء) آیه ۵۹ و سوره ۶ (الاعم) آیه ۱۲۹ دیگر از حکما : ۹ و چون ای درویش چون O || ۱۱ بعضی دیگر از حکما : اهل حکمت XB بعضی V || این نفوس : + که علم و طهارت حاصل نکرده اند بعد از مفارقت قالب در زیر فلك قمر که دوزخست بمانند X ، + که علم و طهارت حاصل نکرده اند و در زیر فلك قمر بمانند BK ، V - ، همچنان : + جاوید V || همیشه O || XVBSWK - : ۱۴ قمر : + جاوید XBK || بمانند : + همیشه SW ، + و اینها اهل حکمت اند V || ۱۷-۱۵ و بعضی ... ظاهر می گردد : و در اخوان الصفا می گوید که جن عبارت از آنست که در زیر فلك قمر مانده اند V || ۱۸ هم از حکما : - XB || ۱۹-۱۸ می گویند که جن را ... تصور کرده اند : - XB || ۲۱ بوند : + علمشان نباشد و اخلاقشان نبود XB || از حساب بهایم : همچو حیوان XB || بهایم : حیوان XB || فروتن : + ای درویش XB

ص ۸۰ ، ۱ ایشان : این طایفه X || ص ۸۰ س ۳ تا ص ۸۲ س ۱۴ مطالب ( ۲۳ ) تا ( ۳۰ ) در XVBK نیست | ۷ سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۴ ۹ بخارا : + جمع کردم SO || ۱۰ المشایخ : + شیخ O || ۱۲ تربت : فبر O || ۱۶ ونیز : عزیزان و S

ص ۸۱ ، ۹ مستحضر : مسخر U || ۱۱ طالبان : سالکان SW

ص ۸۲ ، ۳ مرد : مردم USO || ۶ ای درویش : - O || درین عالم در زندان UO : در زندان این عالم SW || ۱۰ نسبت با آن که هزار بند دارد :

حواشی و نسخه بدلها

۰۰۵

ص ۸۳ ، ۱۳ ای درویش : ۱۵ رساله : منزل XBK || SW -

ص ۸۴ ، ۱۸ این چنین هم : همچنین SW

ص ۸۵ ، ۱۷-۱۳ ونا عالم صغیر ... نرسیده اند : ۲۰ ابتداء SW -

SW - :

ص ۸۶ ، ۱۰-۹ و سالک چون باآن ... ظاهر نشد : - | SW

امکان ندارد که : - | SW ۱۹ تمام : ۲۰ تمام : U -

ص ۸۷ ، ۵-۴ نام آن هر گز ... نگذشته باشد : هر گز ندیده و نام

وی نشنوده باشد U || ۱۵ می طلبی : میکنی U

ص ۸۸ ، ۳ ای درویش : ۴ دل وی : وجود SW ۵-۴

من اخلص ... لسانه : - | SW ۶ یعنی ... طریق حاصل شود : -

دارد USWOH : میشود OM

ص ۸۹ ، ۸-۷ ملائمه و ارواح پاکان بود که عالم غیب و معقولات اند

UOh ۱۹-۱۸ || SWO که عالم ملائمه و ارواح پاکان و معقولات است

و حکمت در زیارت این است : - | SW

ص ۹۰ ، ۱۲ و صافی تو : - | SW ۱۴ بکنند : بکشند U

کشند : کنند SW ۲۱ هم می باید : + که باشد SW

ص ۹۱ ، ۳-۲ پس باید ... آفریده اند : - | SW - ۸ واشن اند : -

او این طایفه اند : - | SW

ص ۹۲ ، ۵ به نزدیک ، نزد SWO || ضعیف : فقیر O ۱۰ رکنی

معظم : رکن اعظم Oh ۱۷ سائزین : سایران O ۱۸ کوی : راه

ص ۹۳ ، ۱۲ کتابت : کتاب U ۱۳ کتابت : کتاب U

ص ۹۴ ، ۳ چون : + بطریق و U || ۱۵ کسب : اکتاب Oh

حرام : حلال W ۱۹ عوام است : - | U

ص ۹۵ ، ۶ با خلق : باخلاق S | عالم : عالمیان O ۱۵ رسید :

+ و قول هادی شنید W || در وقت وی : در وقت هادی Om ۲۰ فرمان

بر داری : فرمان بردن SWOH

- ص ٩٦ ، ٣ فرمان بر داری : فرمان U ٥ هم || USW - : O ٥ هم || پیش : نزد SW ابد باشد : نیک نباشد USW که : آن سخن SW ||
- ص ٩٧ ، ٩ عالیه : عالی ١٣ سالک دانا باید که البته O ٢١ اندازد : پیش : نزد SW || نیک باشد : بد نباشد SW بد نبود O هم دارد U
- ص ٩٨ ، ٣ مشکل : معظم UOh || نمایم + فصل O ١٠ و معنی SW ١٢ || USW O : و از جهت آن : که USWOOh ٨ پادشاه : سلطان
- ص ٩٩ ، ٤ بدوزد : بر دوزد W ٤ پادشاه USWOOh : سلطان O || پادشاه : سلطان Oh || پادشاه : سلطان Oh ٩ تنه و + شبهاش S
- ص ١٠٣ ، ٩ وچون می باید گفت : - UW ١٢-١١ انه ... جدیر : -
- ص ١٠٣ ، ١٣-١٢ وما توفیقی ... اینب : - O ١٨ کوشش USWOOh : روش O
- ص ١٠٣ ، ٥ سلوک : ویز سلوک S ١٢ بالاتر : دیگر بالاتر از آن S بالاتر از آن W ١٣ جاهل : + باشدى S ١٤ می راند : می دارد SW - ١٩ و انکار : S
- ص ١٠٤ ، ٥ قوت : قرب U ١١ به پیش وی : نزد وی W ١٣ || SW ١٨-١٩ سازد : تازه کند : و این بنظر ... فرماید : - U
- ص ١٠٥ ، ٧ خاطری : خاطره O ١٠ خاطری : خاطره O ١٢ چیزی : + که بیند S
- ص ١٠٦ ، ٦ نماز O ١٤ و جای : + در دل W ١٤ || USW - : W - :
- ص ١٠٧ ، ٣ یا نرفته است U : یا نه SW ، O - ٤ یا نشده است UO : یا نه ١١ موت دیگر : عروج دیگر U ١٤ ایشان را : + پیش از مرگ W
- ص ١٠٨ ، ٦ بعد از مفارقت قالب : - SW - ١٢ نمایم : + ایدرویش S - ١٧ بمرتبه عین الیفین : S

ص ۱۰۹ ، ممکن : امکان Oh

ص ۱۱۰ ، ۵ اعلی می نهند : اعلی از مرتبه نبوت می کیرند S || ولايت  
چون ... نبوت O - : ۶ کرده ایم : + و سر نبوت و سر ولايت آنجا  
بیان کرده ایم SW || ۸ والهیت باطن ولايت است : - S

ص ۱۱۲ ، ۴-۳ الحمدلله ،... الطاهرين : APM - || ۴ خلقه : + محمد  
|| آلمهم واصحابهم : آله D || واصحابهم : + اجمعین DN || الطیبین الطاهرين  
|| ۵ اما بعد : -- ۶-۵ اما بعد ... ازین بیچاره : دیگر C  
7 در : + باب PM ، + محبت و C || جمع کنید : نویسی PM || 8 و مرائب  
عشق چند است : و علامت محبت و علامت عشق C || ۱۴ دارند : + و جمله ذاکران  
درین چهار مرتبه اند C || ۱۷-۱۶ عروج افتاد ... عروج میسر نشود : عروج  
افتاد در مرتبه چهارم افتاد یعنی درین مرتبه عشق و مثایخ درین مسئله خلاف کردۀ اند  
بعضی می گویند که هرچه سالک را چون عروج افتاد آنگاه بمرتبه عشق رسد و بعضی  
می گویند که چون سالک بمرتبه عشق رسید آنگاه روح او را عروج افتاد و پیشتر  
بر آن اند که چون سالک بمرتبه عشق رسید آنگاه روح او را عروج افتاد از جهت  
آن که عشق براف سالک است و بی براف بمراجع توان رفتن C || ۱۶ تا ذاکر :  
تا ذاکران OA هر که PM ۱۷ مرتبه را : مرتبه ذاکران را C || ۱۸ ذاکر :  
وذاکران A ، - PM

ص ۱۱۳ ، ۲ ذکر را : ذاکررا AMTD || اثر کمتر بود : اثر بسیار  
بود و کمتر باشد S اثری کمتر بود و کمتر باشد W || ۴ می گرداند : می سازد  
|| ۵ که دل ... گردانند : - PM || ۸ بیرونی : دیگر C  
بتکلف تواند ... مشغول گردانند : بتکلف دل خود را مشغول گرداند تواند A  
بتکلف آن عالم رود PM || ۱۰ فربست : بلند است A || ۱۱ کم : کم کس  
C کمتر ASMN || ۱۲ وقتی : روزی M ، - U || ۱۴ مدح : ذکر : UAPC  
|| گوید : کند UAO || SW مرح : وصف ۱۵ اکر : + کس || D به  
کاری دیگر : + که ضروری باشد C || ۱۸ در مرتبه سیوم : - A || مستولی  
بود ... مذکور بر دل : وی A || ۱۹ نام معشوق : با محبوب M || ۲۰ معشوق :

## محبوب M 21 عاشق : عاشقان APM

ص ۱۱۴ ، ۱ نام معشوق را : نام محبوب را M . . ۲-۱ | ND -

فراموش کند : از جهت آنکه عاشق هر چه از غیر معشوق است جمله را فراموش کند و نام معشوق غیر معشوق است پس نام را فراموش کند و باشد که خود را هم فراموش کند C ، - UT ۳ || مقدمات : مراتب را C || بدان که : + این مراتب که گفته شد جهت آنکه طلب است چهار مرتبه دارد C ۴ مقام میل : میل C || مقام ارادت : ارادت C ۵-۴ مقام محبت : محبت C ۵ مقام عشق عشق T ۶ صحبت کسی : کسی APCDMN صحبت ۸ می گویند می خوانند C ۱۰ می گویند : می خوانند C ۱۲ مسافر : مهمان M بهمان بر مهمان S پیش ۱۳-۱۲ عزیزش دار : گرامی دارش M ۱۳ عزیز داشتن این مسافر : عزیزش داشتن O عزت او M ۱۴ گردانی : و پاک سازی M | تو خالی : خانه خالی T ۱۵ خود : + خانه T ترا ، S - | APM - ۱۶ خونم : جانم D ۱۷ مرا تهی : تهی مرا P تهی ز خویش MD مرا ز من C || ساخت : کرد SAM ۱۸ اجزای ... گرفت : - AP || وجود من همه : وجود همگی WOCM ۱۹ نامیست ... اوست : - ۲۰ ای درویش : - AC || مرکب : + رو S || دم : زمان OM طرفة العین زمان P

ص ۱۱۵ ، ۱ سالک : عاقل C ۲ عاشق : عشق D ۳-۲ از جهت

آنکه ... در آخرت اس : چنانکه عاقل پادشاه دنیاست و عشق سلطان آخرت است | ۳ آخرت است : آخرت بلکه عاشق از عقبا گذشته است و بمولی رسیده است C || عاقل : عقل D ۴ نرسد : نتوانند M ۷-۵ مطاب (۱۲) در SWT OCDN نیست || ۵ از عشق حقیقی : عشق حقیقی را APM ۶ وکفر دانند : - مجازی : حقیقی M ۸ فصل : ای درویش WT - SC ۱۰ عشق مجازی: عشق SWDC عاشق T ۱۱ یاد : دیار O || و مجاور کوی معشوق باشد : شب بی خواب باشد و بروز بی آرام بود شب و روز در یاد کوی معشوق بود C ، - ۱۳ || PM ۱۲ طوف : گردد و طوف A گردد و طوف کوی او

و در دیوار عشوق نگاه میکند : از دیوار در درون خانه عشوق نگاه P از دور  
دیوار نگاه می کند C از دیوار و در خانه عشوق نگاه می کند M ، - | D - 15  
دل : + ریش O ، - | گردد : + این مرتبه اول است در عشق C 16 ||  
در میان : در عشق C در مرتبه دوم AM | 17 اعضا : اندام و اعضا O اندام  
PM | 19 عاشق : جان SP

ص ۱۱۶ ، ۱ عشق : + درد C 6 چون دیدار خواست : - APDNTM  
 || 8 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۲۹ : - | 12 آن ساعت عاشق :  
 عاشق در آن حال S || کاهی : تجلی C 15 چیست : + و این مرتبه دوم  
 است در عشق C 16 در آخر : مرتبه سیوم AM || یابد : سازد P میسازد  
 ۱۸ راه : جای PM || نبیند : + هیچ چیز دیگر را راه نمایند آنگاه  
 عشوق نبیند C 19 خورد : + واگر خوردن O || خسید : خندد A 20  
 می خسید : می خندد A || که می خورد ... و می آید : این صفتها موصوف است P  
 ص ۱۱۷ ، ۱ از خوف : از غم خوف M از خوف نیست شدن T ، - |  
 ۵ ساخته است : + و دل ما وی انس و آرام گرفته است C 8-7 و دل با  
 وی ... دور تر است : - | 9 والتفات بوی نکند : از بس که دور تر است  
 متاثر نشد و متغیر نگردد C 11 اند : + فصل M ، + جواب C 15  
 اندرون : + کنند التفات جسمانی بجسمانی C 16 است : + از جهت آن  
 P ازین جهت M 16-17 التفات جسمانی بجسمانی بود : - | SW 19 راه :  
 جا C 20 پس : چون متغیر شود P 21 پیش باشند ... دو کس : -  
 || ص ۱۱۷ س ۲۱ تام ۱۱۸ س ۱ کند که دو کس بوند : که غیرت  
 موجود باشد C

ص ۱۱۸ ، ۳-۴ هر که پاک نشد : - | AP 4 نرسید : + تانگداخت  
 W 6 کرد : رفت pM 8 کار دیوی : کار دنیا || KAR ||  
 عقبی : کار اخروی PCM || مولی : + تمام شد منزل چهارم و جوانان اهل تصوف  
 جمله در آن منزل اند C 9-11 مطلب (۲۱) در APCM نیست ۹ سه  
 رساله را : سه N ، - | 10 شهر : قبضه D ، - | شیراز : سبزوار D

۱۱ کردم : کرده شد DN

ص ۱۲۰ ، ۲-۳ انبیائه واولیائه ... و اصحابهم : النبی و علی آله واصحابه

|| O ۱۱ در بیان آداب اهل تصوف : - SW ۱۲ ادب : - O ۱۴ ادب : -  
O ۱۶ ادب : - O ۱۶ ادب : - O

ص ۱۲۱ ، ۱ ادب : - O ۳ ادب پنجم اوراد : پنجم O ۵ ادب

: - O ۷ صبح : بامداد SW ۸ نماز چاشت : نماز SW ۹-۱۰ از  
جهت : SW - ۱۱ که فتوحهای ... یافته اند : SW - ۱۲ ادب : - O  
|| نماز شام و نماز خفتن : شام و خفتن O ۱۸ از دو رکعت : SW - سنت :  
O ۱۶ کنند : + و به نیت زیارت سفر کنند S ۱۸ زیرگان : بزرگان  
W نیکان S

ص ۱۲۲ ، ۱-۷ فصل ... ماجد O ۹ دو : + کس || S

21 سجاده‌ها : سجاده SW

ص ۱۲۳ ، ۱ و دست یکدیگر بوسه کنند : - O ۳ چیزی : هر چیز

|| SW ۹ ای درویش O : ادب نهم SW باشند : + باید که  
با جازت : با خلوت S بی اجارت O ۱۴-۱۳ فصل ... خانقه O : ادب دهم SW ۱۶ و چون بیرون ... نهند : -  
|| SW ۲۰ ای درویش O : ادب یازدهم SW || م ۱۲۳ س ۲۱ تا م ۱۲۴ س ۱ و چون راه روند سخت نروند و کشن کوب نروند O : و آمد وشد آهسته کنند  
و کفش وبا کوکب ندارند SW

ص ۱۲۴ ، ۲ شوریده : مشوش SW ۳ ای درویش : ادب دوازدهم SW

|| کسی : + که ۴ هر خدمتی را کسی O : هر کسی را خدمتی S هر  
بنکی را خدمتی W ۵ بوی : - SW آن خدمت : - ۶ خلاص :  
+ آن خدمت SW ۸ ای درویش : ادب سیزدهم SW ۹ مهمی : مهمانی :  
O ۱۰ برستند : روند SW مهم را : مهمان وی را O ۱۸ دانند که  
برنجند ... آن باشد که : - O ۱۹ چنان : - O || و گفته باشند : - O  
ص ۱۲۵ ، ۱-۲ فصل ... در بیان : + ادب چهاردهم SW ۴ باشد

|| SW - - : چنانکه : + خاطر SW 9 بر هم : بر دست 17 || SW - - 12-11 در گردن ... یکدیگر را : 13 حاضر : -

سخنی : چیزی O

ص ۱۲۶ ، ۲-۱ فصل ... در بیان : ادب پانزدهم SW 5 صالح : لطیف || SW 19-18 بنزدیک این ضعیف : تزدیک من S 20 عارف : عاقل بازی : این سماع کردن O

ص ۱۲۷ ، ۲-۱ مطلب (۱۹) در O نیست || ۳ ای درویش : ادب شانزدهم || SW 4 یا بزرگی حاضر باشد : - || SW آن بزرگ : بزرگی که حاضر باشد 10 || SW پیدا : پدید W 11 چمله O : دیگران نیز S دیگران 18 و یا بزرگی حاضر نباشد : - || SW 19 موافقت : - || SW 20 دستارها از سر بر دارند بطريق موافقت : موافقت کنند SW 21 و موافقت شیخ ... مروت است : SW -

ص ۱۲۸ ، ۱ بر ندارد : + یا زحمتی نباشد || SW 2 نکنند : +  
که موافقت شیخ لازم است اما موافقت اصحاب لازم نیست از مروت است 4-3 فصل ... بیان : ادب هفدهم SW 7 دیگران O : قوم SW 10 افتاد اتفاق افتاد 16 ای درویش : ادب هجدهم SW 18 تفوی : + و زهد SW 20 یا بوردی که دارد : - || S

ص ۱۲۹ ، ۲-۱ فصل ... بیان : ادب نوزدهم SW 8-7 ریاضت و مجاهدت ریاضات و مجاهدات SW 11-10 فصل ... صحبت : ادب بیست صحبت است SW 12 ای درویش : O - 17 تمام پاک : پاک O

ص ۱۳۰ ، ۳ خیر خلقه : - || O 5-4 اما بعد ... النسفی : - 7 || B - و بیان کنید : - || درخواست ایشان را : - || UB 13 نهایتی : + دارد 17 کند : شود O || UB

ص ۱۳۳ ، ۵ دایره : - || W 7 همچنین : هم W 13 و دانائی گفته است که : 16 خوب : خوش W 17-16 | M ملک وجندو ... حرفیقی است : - UB -

**ص ۱۳۴ ، ۳ آن دایره : - O ۵ سری بزرگ است S**  
 || ۱۰ نغم ملکوت طبایع است : جمله UB ۱۱ باز می کردند : می روند B  
 تخم ملکوت عقل است : جمله UB ۱۲ عقل : + اول UB || باز می کردند  
 می روند W ۱۳-۱۴ بداء والیه یعود : - SW ۱۴-۱۵ سوره ۲۳ (المؤمنون)  
 آیه ۱۶ : SWO - | SWO ۱۵-۱۶ سوره ۲۸ (القصص) آیه ۸۸ : -  
 درین موضع UB : درین مقام SW ، - O ۱۶-۱۸ ییش ما ... یعود : -  
**ص ۱۳۵ ، ۳ سخن : اول U ۴ اول : - ۶-۴ SWO**  
 اول است : در آخر هم عقل پیدا می آید و بعد از عقل چیزی دیگر نبود دانستم  
 که اول عقل بوده است UB ۵ آفریده است O : بیافرید SW ۷ بناهات :  
 بات USWO || حیوانات : حیوان ۱۱ SWO همچنین : + میدان B ۱۲  
 چون : + بانسان رسیدند و SW - ، UB ۱۷ فاضلتر : + و کاملتر O  
 || ۱۸ و بزرگوار تر : - UBO || عقل : + اول UB ۱۹-۱۸ است که  
 اشرف مخلوقات SW : است که اشرف موجودات O شریفتر از همه مخلوقات  
 UB ۱۹-۲۰ و عقل است ... شناسای خدای : و از همه دانا ترست و از همه  
 مقریترست UB ۲۰ نشناخت . ندانست UB ۲۱ ندانست ، نشناخت UB  
 دانافر از عقل : + و معترض از عقل U

**ص ۱۳۶ ، ۲ بكمال عقل : بكمال S ۳ و نه چنین ... عقل رسید :**  
 عقل U - ، S ۴-۱۰ واگر کسی گوید ... مردم برسد : - SWO ۱۱ تا  
 سخن ... نهانیم : سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم UB || ای درویش : -  
 || ۱۲ آن که UB : اکنون آنکه O اکنون بدانکه آنکه SW || اوله  
 B ۱۷ و می خواهد : و دربند آنست UB ۱۸ بنده : + آن چیز SWO  
 || ص ۱۳۶ س ۱۸ تا من ۱۳۷ س ۱ مثلا ... و مانند این : بعضی بدوسنی مال  
 یا دوسنی جاه یا دوسنی قبول خلق باز مانده اند و اینها بtan خواص اند و بعضی  
 بشهوت بطن یا شهوت فرج یا بدوسنی فرزند باز مانده اند و اینها بtan عوام اند UB  
**ص ۱۳۷ ، ۲ نه آزاد است : آزاد نیست SW ۵ پیوند برقرار مبرز**  
 ندارد : - UB ۶ بکی : کسی S || پیوند برقرار آفتاب تدارد : - UB ۷

یکی : کسی SW || پیوند بر قرن سایه : ترا بینین معلوم شد که پیوند بابنها UB  
 ۹ آفتاب : - SWO || ۱۰ و با قتاب نشستن : و با قتاب رفتن U ، -  
 ۱۱ از خود : - SWO || ۱۲ و فراغت O : - UBSW || ۱۷ کنه : +  
 کرباسین O || ۱۸ ما : UB -

ص ۱۳۸ ، ۵-۱ آن کس که ... دو بند باشد : آدمی هر چیز که  
 خواهد و آن چیز اورا ضرورت نیست بندۀ آن چیز است و آن چیز را می پرسند  
 و آن چیز بت وی است UB || ۱ می خواهم : می باید W || ۲ نمی خواهم : نمی باید  
 W || ۵ بهیچ گونه و هیچ نوع O : بهیچ نوع و بهیچ رنگ BS بهیچ نوع U هیچ یا ک  
 W ۶-۵ بند نبود که بند بت باشد : بت بت باشد UBO || ۱۲-۸ ۱۲ مطلب (۱۳) در  
 UB نیست || ۹ بزرگ است : بزرگ پیدا می آیند SW || ۱۱ همه : هر دو O  
 ۱۵-۱۸ مثلا ... جمله بتان اند : - UB || ۱۷-۱۶ من بعد ... قرار دهد که :  
 ۲۱-۱۹ مثلا S ، - ۱۹ و نداند که همه روز بت می پرسند : -  
 هر که بکاری ... فراغت نکند : UB -

ص ۱۳۹ ، ۴ غمگین : غمناک O || ۵ هر دو پیش او یکسان باشد W  
 پیش او یکسان بود S ، - UBO || هر دو : - SW || ۱۴ تکرار : نگران  
 B || نکردیم : محتاج نبود

ص ۱۴۰ ، ۷-۶ و بیان کنید که عالم کبیر کدام است و V : -  
 ۱۴ اعزک الله فی الدارین V : - SWO -

ص ۱۴۱ ، ۳-۲ در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند V : -  
 ۳ و خوانندگان بغايت خرد بودند : - V || ۴ بکنار های : بکنار V || بتمام :  
 ۷-۶ || ۵ نمی توانست : توانستی SW || بدید : بدین SW بدان O  
 و آن اول را ... نام کرد : و آن آدمست پس هر چه غیر آدمست عالم کبیر است  
 و آدم عالم صغير است V || ۱۲ عقل است : + عقل در عالم خليفة خدای است  
 و آدم در عالم کبیر خليفة خدای است V || ۱۳ عالم صغير : در آدم بودند V  
 || ۱۴-۱۵ همچنین ... و ابا کرد V : - SWO - ۱۶ ای درویش : تا سخن  
 دراز نشود واز معقصود باز نمایم V || ۱۷-۱۸ عالم کبیر ... خليفة خدای است ،

## كتاب الانسان الكامل

|| V ۱۸ چون : + در عالم صغير V ۱۹ بشناس : - || V ۲۰ بدان :  
بشناس V

ص ۱۹۹ ، ۴ که در عالم خدای است V - || SWO ۶ سیارگان :  
ستارگان VO ۹ پیش کش کند : پیش کشد V ۱۳ آن کار که آمده  
است چون آن کار تمام کند : - || VO ۱۷ دانستی : + اکتون V ۱۸  
بدان که : - V

ص ۱۹۵ ، ۲ آورد : کند W ۳ در عقل پیدا  
آید و از عقل V : اول SWO || که عرش است : - V ۴ که کربسی است : -  
V ۵ که هفت آسمان اند : - V ۹-۸ زاج ومازو و صمع و دوده SWO :  
نفس و آواز و حروف مفرد و مرکب V ۱۲-۱۱ دانسته خلیفه ... نوشتة خلیفه  
خدا گشت : نوشتة خلیفه خدا بود گفته خلیفه خدای گشت باز آن نوشتة سیر  
می کند و از راه چشم بخلیفه خدای می رسد و آن گفته سیر می کند و از راه  
گوش بخلیفه خدای می رسد منه بداء والیه ینمود V ۱۲ کرده خلیفه خدا آمد  
یعنی O ۱۷-۱۳ حضرت خدای ... همچنین V : - || SWO -  
اول خود می کند : - V ۱۹ دست : + و آلة W ۲۰ مانند : همچون  
V || ص ۱۴۵ س ۲۱ تا ص ۱۴۶ س ۱ و در جمله ... می دان : و مانند  
این V

ص ۱۴۶ ، ۱ عقلی : اصلی V || حسی : نسبتی V ۲ خارجی است :  
+ وابنچنین که افعال خلیفه خدا دانستی افعال خدارا همچنین می دان که  
خدای تعالی هر کاری که می کند اول خود می کند بی وسایط و بی ماده و بی دست افزار  
آنگاه صورت آن چیز برین وسایط کنتر می کند و باین عالم سفلی می آید و در  
عالی شهادت موجود شود SWO ۱۲-۳ مطلب (۹) در V نیست || ۱۱ حمایلی :  
SWO - || S ۲۱-۱۳ مطلب (۱۰) و (۱۱) در V نیست || Oh ۱۴ جان :  
|| ۱۵ امر : عیب W || مسافران : مسافر O

ص ۱۴۷ ، ۲-۱ و دیگر ... پیدا می آیند : - V ۴ فصل  
ای درویش V ۱۶ تحصیل خط و تمهیل حلوم : تحصیل علوم خط S

- ص ۱۴۸ ، ۳ و اسرا فیل : واو O || ۹ و میکائل : واو O || ۱۳ و عزرائیل  
واو O || ۱۴ ثابتات : + عالم کبیر O || پیدا آمد ، : دارند
- ص ۱۴۹ ، ۹ و قوتها ... ملائکه اند V - : SWO - || ۱۱-۱۰ مطلب  
(۱۶) در V نیست || ۱۳-۱۲ معنی را اعتبار است : - - W || ۱۳ اسم را اعتبار نیست  
W - || ۱۷-۱۶ خوکی خسیس : خوک نیست SW || ۲۱-۱۹ و شیطان بسب ...  
شیطانی بود V - : SWO -
- ص ۱۵۰ ، ۱ رانده و دور V : خسیس و بد ۲-۱ کبیر ... رانه  
و دور است V : فساد کاری و بد آموزی و کبیر و عجب خسیس و بد است || SWO  
۳ شریف و یک SWO : خوانده و نزدیک V || ۴ شریف و یک SWO : خوانده  
ونزدیک V || ۵-۶ و در جمله چیزها همچنین می دان V : - ۷-۸ چنان  
که ... کار نکند : از جهت آن که SWO ۱۰-۱۸ ملک و ابلیس ... عیسی  
است : کار سلیمان آن است که تمام شکر را مسفر و منقاد خود دارد تا سلیمان  
بر تخت بخدمت تواند نشست و پادشاهی تواند کرد و کار کنان به پیش تخت بخدمت  
باشند V ۱۸ بر خلاف : بخلاف V ۱۹ پس : و ایشان حاکم شوند  
و سلیمان محکوم بود بحقیقت V || ۲۰ همه : و سلیمان را همه V
- ص ۱۵۱ ، ۴-۳ و جمله اخلاق ... ظاهر و پیدا شود : - V || ۵ ای درویش  
O || ۷-۵ اینچنین ... دیو باشد : هر که حال این باشد حیفی عظیم بود  
و پادشاهی بیاد داده و لشکر از دست رفته و بنده و کار کن بنده خود شده و این چنین  
کسان در عالم بسیار اند بلکه بیشتر خلق این چنین اند خرس و خوک و گرگ  
و بلنگ حاکم اند و خلیفه خدای محکوم ایشان است و کمر خدمت ایشان بر میان  
بسته است ای درویش اگر خواهی که این کسان را بشناسی ایشان علامتها دارند  
آپه عوام ایشان باشند شهوت بطن و شهوت فرج بر ایشان غالب باشد همه روز که  
خواهند خورند و شهوت رانند و کار ایشان خیانت و دروغ و غیبت یکدیگر باشد و کار  
ایشان کبیر و عجب و حسد و نفاق و مکر و دروغ و قصد یکدیگر باشد و این هر دو طایفه  
اگر چه صورت آدمیان دارند معنی آدمیان ندارند و بحقیقت آدمی نیستند از حساب  
بهایم اند بلکه از بهایم فروتن V || ۱۰-۱۲ هر لذت و راحت ... در آدمی هست

V - - مس ١٥١ س ١٣ تا م ١٥٢ س ١ بدان که طعام ... هم  
 Hustend یعنی : بدانکه شراب و طعام جسمانی دیگر است و طعام و شراب روحانی دیگر  
 است ولذت و راحت جسمانی دیگر است ولذت و راحت روحانی دیگر است و رنج  
 و عذاب جسمانی دیگر است و رنج و عذاب روحانی دیگر است و عاقلان را این سخن  
 معلوم باشد و حاجت بدليل گفتن نیست V

ص ١٥٣ ، ٣-٢ وجمله با وی ... وباين سبب : از دانستن زبان مرغان  
 در لذت و راحت می باهد V || ٥ ای درویش : یعنی V || ٧ همه را O :  
 خدایبرا در هر یک V هر یک را SW || ٨ می باشد : + یعنی اشیا را کماهی  
 می داند ولذت ادرارک لذتی بقایت خوش است راحت روح و آسایش عقل است V  
 ١١ بر هر چیز که اندازد : بر هرچه کند O || ١٣ درین کوشکها و خیمه ها  
 : درانجا O || ١٥ سلیمان : + بفکر V || ١٨ دختران : حوران V

ص ١٥٣ ، ٥-٣ مطلب (٢٥) در V نیست || ٤ دهم : + از  
 جلد دوم ونمای شد منزل دوم O || ٥ لوشه شد : جمع کردم و لوشم  
 ص ١٥٦ ، ١٢ قاعده و قالون ... دیگر بود و : - U || ١٤ از  
 یک دیگراند : + سخنان این جلد دوم را از کوش دیگری می باید شنود U  
 ص ١٥٧ ، ٢ که موجود است وجودی خارجی دارد U - : U - 10 || SW -  
 از جهت آن که ... ندارد : - SW - 12-11 هر سه با هم اند ... جدا  
 نیستند : - SW -

ص ١٥٨ ، ١٣ رسیدند : آمدند SW || ١٨ اکنون بدان که S : اکنون  
 U - ، W

ص ١٥٩ ، ٥ تمام : تمامت SW 11-10 اکنون بدان که جبروت ذات  
 این وجود است SW - : SW - 12-11 وهر دو مرتبه این وجود SW - : SW -  
 16 دریابی : دای S 17 و مشابه : SW -

ص ١٦٠ ، ٤-٣ هر سه با هم ... چند نیستند U - : U - 9-5 || SW  
 و دیگر بدان که ... معقولات اند SW || U - : SW [ 16 ] ماهیة U : ماهیات SW  
 17-16 از جهت آن ... و عدم است SW - : U - 18 ماهیات مخلوق ،

مخلوقات U || واول ندارند U : SW - ۱۹-۱۸ سورة ۲۰ (طه) آیه ۵۰  
 ص ۱۶۱ ، ۱۶ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۷-۱۸ و آدم ملکوتی...  
 ملکی دیگر است : - U

ص ۱۶۲ ، ۱۷-۱۶ عقل اول SW : عقل U

ص ۱۶۳ ، ۲ پیدا شدند U ، پیدا آمدند W پیدا آمد S ۳ ظاهر  
 گشتند U : پیدا شد W پیدا آمد S || پیدا آمدند U : ظاهر گشتند SW  
 ۴ عالم : + تمام U ۸ می خوانند : می گویند U ۱۱-۱۰ که هر یک...  
 خود بود : - U ۱۲ حالیاً بنقد : اکنون SW ۱۶-۱۳ باز این دریای ...  
 بلکه زیادت U - SW - ۱۶ در ظلمت رود و U

ص ۱۶۴ ، ۱۰-۹ خود آورده اند و یکدیگر را در بر گرفته اند  
 SW : یکدیگر آورده اند U ۱۰ سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۹ و ۲۰  
 ۱۲-۱۱ سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۲ ۱۲ حیوان : + که موابلد اند U

ص ۱۶۵ ، ۷-۶ هیچ کس... چند است U - SW - ۱۹ هم اند :  
 قسم آمدند SW

ص ۱۶۶ ، ۲ که می آید : SW - ۳ انشاء الله تعالى S : UW -  
 ۷ از جهت آن که می خوانند : - U ۱۴ صحبت دانا : ترکه فضول U

ص ۱۶۷ ، ۴ اما بعد : - SW - ۹ غیب غیب : غیب W ۱۰ و عالم  
 فطرت O : و فطرت SW ۱۲ چنان که هستند : که S ۱۸ هیچ کس O  
 : هر کس SW

ص ۱۶۸ ، ۲ عالم ملکوت ، عظمت ملکوت O ۳-۲ در جنب عالم :  
 در جنب عظمت O ۱۸-۱۶ و دعوت ابیاء ... می شوند : - SW ۱۷ دیگر  
 گون : - SWO ۱۹ صفات : صفت O ۲۰ صفات : صفت O

ص ۱۶۹ ، ۱ صفات : صفت O || صفات : صفت O ۹ هم صفاتی :  
 + ماهیت W ۸-۶ مثل ... نفس ایشان است SW O - : O - ۸ همه کس  
 وهمه چیز O : - SW ۹-۸ آن چنانکه ... عادت کنند SW O - : O ۱۰ والنفس  
 معتقد است : والیقین معتقد O - - | W ۱۱-۱۰ اگر خواهند ... ظاهر است SW

## كتاب الاسان الكامل

ص ۱۷۰ صفت O : صفات SW ۱۴ صفات S : صفت W - || من ۱۷۰ || O :  
س ۲۱ ناص ۱۷۱ س ۱ سوره ۲۰ (طه) آية ۵۷

ص ۱۷۱ ، ۱ در رساله ما قبل كفته شد که O - : SW - || ۴ نيز  
همچنین باشد : نیست که همچنین نباشد Sh ۹ از عالم O : در عالم SW ||  
۱۰ وجود : موجود S ۱۶ منتش گردانند : نقش كنند W ۱۷ تفاوت است  
تفاوت بسیارست O

ص ۱۷۲ ، ۳-۲ و مقتضي ... محال است SW - : S ۴ شن || O - :  
ای درویش ائیا O || W - ، ۷ ای درویش SW || عدم : O - :  
وکلید: همه W || ۱۲ هیچکس بیستند O : کسی نیست SW || سخن دراز ...  
دور اقتادم : قا سخن دراز نشود واز مقصود باز نهایم W || من ۱۷۲ س ۱۹ نا  
ص ۱۷۳ س ۱ ای درویش ... مملو از عشق است : O - : ۲۱-۲۰ و مرتبه مقابل  
... هم عاشق است W - : S -

ص ۱۷۴ ، ۲ با اهل O : برأهل SW ۶ رسد : آيد ۸ ای  
درویش : ۲۰ بعضی از O : SW - || SW - : O - : حال O - :  
حيوانات SW - : O

ص ۱۷۵ ، ۲-۱ هر چند ... دراز می شود SW - : S ۴ از جهت  
آن O || ۵ پاک و صافی و O : SW - : ۸-۷ و عکس عالم .. سالك  
پیدا آيد O - : SW - : آن : آن W - ، S -

ص ۱۷۶ ، ۵ هزار : S -

ص ۱۷۷ ، ۱۸ طعام S : طعم W

ص ۱۷۸ ، ۲ بهم S : باهم W || ۸ موحد : مؤخر W ۱۶ ای درویش  
W - :

ص ۱۷۹ ، ۱۲ جمال : اسمی S ۱۶ ليلة القدر وليلة الجمعة : ليلة الجمعة  
W || الجمعة : الجمع W ۱۹-۲۰ و اندمازه ... عنده : - W ۲۰ سوره ۱۳  
(الرعد) آية ۹ || ۲۱ مقدار W : مقدار S

ص ۱۸۰ ، ۲ سوره ۳۰ (الروم) آية ۰۶ ۱۴ هرگز W : هرگه S

- ص ۱۸۳ ، ۸ باشی : باشد W || ۹ مرتبه ئی : مراتب W  
 ص ۱۸۶ ، ۱۷-۱۶ اما جمله ... نکشته بودند : S -  
 ص ۱۸۷ ، ۱ سوره ۴۵ (القمر) آیه ۵۰ || ۱۹-۱۸ خاص شد ... که عرش خداست : S -
- ص ۱۸۸ ، ۴ کسی دیگر : دیگری W || ۷-۸ و هیچ چیز را از وی دانای تر تنهاده اند S - : ۱۰ وصواب با عقل است S : ونواب W ۱۵  
 انبیا می کویند : S -
- ص ۱۸۹ ، ۹ وهست : وهر چند هست W || ۱۵-۱۴ سوره ۳۶ (یس) آیه ۴۱  
 || ۱۸-۱۷ سوره ۲۱ (الابیاء) آیه ۵۱
- ص ۱۹۰ ، ۸ سوره ۲۰ (طه) آیه ۳ || ۹ سوره ۲۰ (طه) آیه ۴  
 || ۱۰-۹ سوره ۲۰ (طه) آیه ۵ سوره ۱۱ (طه) آیه ۵ || ۱۳ سوره ۵۷ (العید)  
 آیه ۴ || ۱۵-۱۴ سوره ۵۷ (العید) آیه ۴ وغیرها || ۱۵ بر فرآن است :  
 بر تراخي راست W ۱۸-۱۷ وی هم بر عرش : وهم بر عرش S ولی هم بر عرش W || م ۱۹۰ م ۲۱ نا م ۱۹۱ م ۱ سوره ۳۶ (السجدة) آیه ۴  
 ص ۱۹۱ ، ۴-۳ سوره ۹۵ (التین) آیه ۱ نا ۳ || ۱۲ سوره ۳ (آل عمران) آیه ۹۱  
 آیه ۹۱ || ۲۰ سوره ۹۶ (الملق) آیه ۲
- ص ۱۹۲ ، ۱۴ تعلمت : تمام W  
 ص ۱۹۳ ، ۶ صفیر W : کبیر S ۹-۷ سوره ۱۸ (الکهف) آیه ۱۰۹  
 || ۱۵ نیابد : نباشد W ۲۰ تا جمله S : و W ۲۱-۲۰ واين چنین گردند S - : W
- ص ۱۹۴ ، ۴ امن با خوشی بود : - W || ۹ باشد که : نا W  
 ص ۱۹۵ ، ۹-۴ اما بد ... نگاه دارد (مطلوب ۱) : ای درویش UB ۶ ||  
 محفوظ : + و کتاب V ، + و کتاب خدای O || ۷-۶ در بیان جبر و اختیار :  
 || SW ۹ انه ... جدیر : در رساله ما قبل بحث لوح و کتاب و قلم مستوفی -  
 کردم اما می دام که هر کس آن را در نیابد درین رساله بیان لوح و کتاب  
 و بیان جبر و اختیار و بیان حکم وقنا و قدر خواهم کرد چنان که بفهم مردم تزدیک

## كتاب الامان الكامل

باشد وما توفيقى الا بالله عليه توكلت واليه انيب UBO || ص ٤٩٦ س ١١ تا  
ص ١٩٧ س ١٠ مطالب (٢) و (٣) و اول (٤) تا ... روش ترازيين بگويم  
|| در V نیست || ص ١٩٦ س ١١ تا ص ١٩٧ س ٢٠ فصل اول در UB نیست  
ص ١٩٦ س ١٨ تا ص ١٩٧ س ١ از جهت آن ... آمدند : - O

ص ١٩٧ ، ٢-١ وعقل اول ... خاص است : - O ١١ بدان : +  
اعزك الله في الدارين V || که ابا وامهات است : عالم V ١٢ مرکبات : كتاب  
V ، O - ١٣-١٢ مواليد است بود وهست وخواهد بود : بینها آمد و می آید  
V ١٣ نوشته است : + قلم خشک . کشته است یعنی ابا وامهات لوح محفوظ  
وكتاب خدای اند بهر عبارت که می گویند بگو که جمله يك است V  
١٤-١٥ وعیج چیز ... بگویم : - V ١٥-١٤ سوره ٦ (الاعلام) آیه ٥٩

ص ١٩٨ ، ١ فصل : - VO ٣ بدان ... خدای اند : - || بدان  
+ اعزك الله في الدارين UB ٤ که + در عالم سفلی UB . + درین  
|| UVB ٦-٥ فرغ ... الاجل : - V ٧-٦ وعیج ... مبين : -  
٩-٧ وهر چیز ... خواهد شد : - U ٨-٧ هر چیز که : هر چه W ٨  
نوشته است : + بعضی از آنها آن است که VO ١٠ منجمان : قومی UVBO  
|| ١١ می گویند : + بعضی منجمان بعلمی که دارند جیزی از آن در می بانند  
و با مردم می گویند UVBO ١٢ شوند : + مردم الثقات بسخن ایشان تکنند  
|| UVBO ١٥ علم : - USWB ١٧ می گوید : گوید هر چه از آن عالم  
می گوید O ١٩ مردم نادان : + از گفت منجم O ٢٠ و از مقصود  
باز نمایم : + ای درویش O ، - U ٢١-٢٠ مقدمات معلوم کردی SW  
لوح محفوظ و كتاب خدای را دانستی UVBO ٢١ دو : -

ص ١٩٩ ، ١ یکی آن که : - UVB ٢ قلم : + از آن O ٣ ||  
سفلى : UVB - || آن چیز SO : آن UVB - ، || UVB ٥ سعی و کوشش  
ما SW : کوشش O ، - UVB ٧-١٤ و دیگر ... نوشته است ، -  
|| ١٥ جواب : ای درویش V || الهم : + و عناصر و طبایع VOb ١٦ درین  
|| UVB ١٧-١٨ و قلم ... نوشته است : - US ١٨ سفلی : -

چیز : - UVB ۱۹ احکامی : حکمی V ۲۰ احکام : حکم V ، کلی : عام VOh احکام جزوی : حکم خاص ۲۱-۲۰ درین عالم سفلی : UVBO - ۲۱ واجم : + درین عالم UVBO کلی : عام V ص ۴۰۰ ، ۱ جزوی : خصوص V مارا : + در بعضی چیز ها ۳-۲ و حاصل کردن ... بسته است : - UVB ۴ احکام جزوی : حکم خاص V حرکات : - W ۵ عالم : + سفلی S جزوی : خصوص V ۷-۶ و دعوت انبیا ... عبث بودی : - B ۷ اوایلا و تأدیب علماء O : اوایلا SU عفلا و اوایلا W علماء V حکما : اطلاع و حکما O ۹ فصل : ای درویش V ۱۱ حکایت : + کرده اند و V ۱۲ عالیان : + وزیر کان O ۱۷ شود : + برهمه چیز و V ۱۹-۱۸ اما بعضی را ... آفتاب نیست : واین + هم S ، + هم W نیست : + وهمچون چراگی که شب در خانه بنهند بر همه کس و بر همه چیز که در آن خانه باشد و برابر آن چراگ بود تابد بی فرقی و ب اختیاری و همچنین تمامت سیارات O مص ۲۰۰ س ۱۹ تا مص ۲۰۱ س ۱ اما مارا . همچنین می دان : - SW

ص ۴۰۹ ، ۱ حرکات : افعال VB می دان ، + از جهت آن که اثر های ایشان درین عالم بر وجه عموم است نه بر وجه خصوص کار ایشان این است که همیشه درین عالم سعادت و شفاوت می پاشند ورنج و راحت بروجه عموم می پاشند تا نصب هر کس چه می آید و نصب هر شهری چه می افتد و هر افليمی را UVB ۱۱-۱ UVBO ۱۱ من سعد : سعید O ۱۴ بدان که : ای درویش من سعد : سعید O ۱۱ من شقی : شقی O ۱۴ بدان که : ای درویش UVB ۱۶ سفلی : - VOh جزوی : خصوص V ۱۶ جواب : فصل VW : U - مص ۲۰۱ س ۱۹ تا مص ۲۰۲ س ۷ بدان که در اول ... کردی اکتون ( مطلب ۱۲ اوول مطلب ۱۳ ) : - UVB

ص ۴۰۳ ، ۷ اکتون : + بدان که لوح محفوظ دو است یکی عام و یکی خاص لوح محفوظ عام افلاک واجم است و لوح محفوظ خاص نطفه آدمی است UVBO آنچه : هر چه UBO ، - V ۸ سفلی : - UVB ۹ در آن : در بعض

از آنها VO || اختیار است : اختیاری نیست O || 9-10 و حاصل کردن ... از خود : - UVB || 10 بسته است : + اگر خواهیم حاصل کنیم و اگر خواهیم رد کنیم UVBO || 13 کلی : عموم VOh 14 جزوی : خصوص VOh 15 سخن ... افتادیم : - UVB 16-15 غرض ... بود : - 19 || UVBO 20 بدان که ... خدای است : ای درویش V 21-20 دانهای افلاک و انجمن : و آنچه SW 21 سفلی : -

ص ٣٠٣ ، ١-١٢ و این سخن ... قدر خدای است (آخر مطلب ١٤ و مطلب ٦-٣ با خود : - V 6 اول : مرتبه اول V 11 اثرهای : + گردش V || درین : و عنابر در 15-14 ورد قدر ... از خود ممکن است : - 15-16 واز خود که ممکن است OB : ای درویش 17-16 || UVB - ، SW 18 || UVB 17-16 دل کل ... که ممکن است : - 21 || UVBO 19 وجه SW : طریق O 20 بدعاست و بعضی می گویند که SW یعنی مثلا : یعنی SW

ص ٣٠٣ ، ١ و این قضا خدای است : - 2 || SW 2 و این قدر خدای است : - SW 3 و این قضا خدای است : - 4-3 || W 4 و این قدر خدای است : - W 5 و ددسردی ... توان کردن UO 6 و دد لشکر بسیاه توان کردن : - UBO 7 || SW 10-7 مطلب (١٨) در SVW 20-11 ضل شتم در UVBO بیست دوک دساله اضافی (٥) مطلب 14 || فرود S ، فروتن W (٢٨) :

ص ٣٠٦ ، ٩-٤ مطلب (١) در UBA بیست 16 مانند : غیر A || 17 با نظره : در نقطه A || من ٢٠٦ ١٨ من ٢٠٢ من ٢ پس هر که .. با خود آورده است : پس آدمی شفاوت و سعادت از شکم مادر آورده A باشد

ص ٣٠٧ ، ٢ شفاوت : + هم UOb || شفاوت ... آورده است : نیز همچنین می دان B || ٤ احوال فرزند : چیزها SW احوال و احوال فرزند B || ٥-١٣ و این جمله ... عالم سفلی : ای درویش UBA 13 همراه است : داده

اند A || ۱۵ همراه است : داده اند || ۱۷ افتاد : + و آن عزیز لیز همچنین فرموده است . نظم : نصیب ما چنین آمد چه چاره ؟ چه شاید کرد با سیر ستاره ۲۰ || UBA سفلی : - || بر وجه عموم ۴ بر وجه خصوص : - ۲۱ || UBA یعنی : بقوت U || میان ۲۰۷ میان ۲۰۸ تا میان ۱۰ یعنی حرکات ... اکنون بدان که : SW -

ص ۳۰۸ ، ۱ و یکی : || A - ۲-۱ که در زمان ... می آید S || زمانی می باشد : یکی باشد A || آن زمان هر که : زمانی A ۳ دو آن زمان هر که : - || A - ۴ نیک نیاید : بد بود A || ۶-۵ وزمانی باشد ... شفی باشد || A - ۹-۶ و زمانی هست ... پیدا می آید : باقی را برین قیاس کن ۹-۸ مانند این : + و در جمله احوال فرزند همچنین می دان O || ۱۱ می کنند می آید SW آدمی : + نیک B || ۱۳ مردم : + نیک ۱۴ مال و جاه نمی باشد : نمی باشد SW ۱۵-۱۶ مال و جاه نمیباشد ... می دان : سعادت می باشد و در آخر شقاوت السعید قد یشفی والشفی قد یسعد A || ۱۷ گشتن احوال اثر : از SW ۱۸ است : + چنین می دانم که تمام فهم نکردنی روشن تر ازین بگویم O (+ داشتن این سخن از مهمات است (Oh) ۲۱ گفته شد که : - || SW کردش : + احوال و U

ص ۳۰۹ ، ۱ ایشان : + یکدیگر B || ۲ چون ... بدان که : - || UBA ۵ این هر چهار زمان : SW || ۶ دارد : + فعل . در یان احوال فرزند O || اتفاق افتاد : باشد SW ۷-۸ این هر چهار زمان : اتفاق طبایع ایشان A || ۱۱-۱۷ این هر چهار زمان ... یعنی اگر چنان باشد که : - || A ۱۶ تمام : بسیار U || ۱۷ یعنی : + اگر چنان افتاد که گفته شد برعکس آن باشد که گفته شد یعنی B || باشد : اتفاق افتاد BO || ۱۸ و بی چیزی : او وجهل او || آن فرزند : - || UBA ۱۹-۱۸ هر چند مال ... بوی نماند : - UB ص ۳۱۰ ، ۳ نیکو کردار : + و گفتار W || ۷ همچون : همچنین || SW و ترک : و تقوی SW و تقوی و ترک O || ۸-۷ و تقوی وهلاحت و فرق و فجور : وحدت و فرق و صلاح و فجور O ، - || SW ۱۳ دلیل : اتفاق SW ۱۴ آن :

پس آن O ۱۵ برآید SW : برگزند A بگذراند UBO || بنامرادی بگذراند :  
نامراد شود چنانکه نعمد بالله در اول مسلمان شود و در آخر کافر گردد A ۱۶  
این بود : واقع شود A || ۱۸ عالم صفير : - B

ص ۳۱۱ ، ۷ اولیاء : + وعلم O ۱۶-۹ مطلب (۹) در UBA نیست  
|| ۹ این مسئله همان مسئله . S ، جواب این مسئله همان W جواب  
همان O

ص ۳۱۲ ، ۵ آدمی SW : آدمیان UBOA ۶ مستوجب UB :  
مستحق SWOA || چرا : جزاء S ۷ چرا : جزاء S ۷-۸ وچرا نصیحت ...  
می‌دارند : A - ۱۱-۹ ای درویش ... مختار است : - UBA ۹ غرض : +  
|| UBOA ۱۲ خود : - ۱۴-۱۲ || UBA - ما ۱۶-۱۴ دعوت انبیا ... هم بجای خود است SW پرهیز واحتیاط آدمی ودعوت انبیاء  
وتریت اولیا وتدبیر عقلا ومعالجه حکما بجای خود باشد ودر هر یکی از اینها  
فوايد بسیار است UBOA || من ۲۱۲ س ۱۷ تا من ۲۱۳ س ۵ مطلب (۱۳) در  
UBA نیست

ص ۳۱۳ ، ۷ کس : - ۸-۷ UBOA چنانکه آن چیز است : بحقیقت  
A ۸ این حدیث که : - ۹ و اجل : + هم ۱۴-۱۳ در قول  
... و مانند این : در جمله چیزها A ۱۴ سخن ... افتادم : - ۱۸ UBOA  
در استعداد ... مختار است : در اقوال و افعال خود مختار است و در باقی چیزها  
مجبور است BUOA || ۱۹ می‌کنند : مانده است UBO می‌آید A ۲۰ سعید  
است یا شفی است : - UBA || من ۲۱۳ س ۲۱ تا من ۲۱۴ س ۱ فراغ روزی  
است یا تنگ روزی است : - UBA

ص ۳۱۴ ، ۱ اینها علم ومال UBOA ۳-۴ تا آن چیز ... بویرسد :  
رسیدن آن چیز که در نطفه وی نوشته است A || ۱۱ تحصیل مال : مال SW  
۱۲ تحصیل علم وحکمت : مال وجاhe SW تحصیل مال وجاhe علم وحکمت OA ۱۳  
علم وحکمت : مال وجاhe SW مال وجاhe علم وحکمت OA ۱۹ ، خلاف : - SW  
|| ۲۰ در نطفه ایشان ننوشته است : ندارند SW || من ۲۱۴ س ۲۱ تا من ۲۱۵

س ۱ و با آنکه دشوار باشد : سعی B : - U -  
 ص ۳۱۵ ، ۲ از بزای ... نیافریده : نه از برای ... بیافریده SW  
 ۴ بمقصود : بجای میرسد U ۷-8 جبر هست و قدر هست : جبر و قدر هر دو  
 هست || SWOh ۹ طریق : صراط O قدر است : + و آن عزیز از سر همین  
 نظر فرموده است ه بیت : تو مذهب جبر و قدر می دان ه مرکب عیان هر دو می -  
 دان B ۱۵ و مراد نرسد : نرسد و مراد بینند U نرسد SW || عقل : + نیز  
 B || عقل عزیزی : عقل U ۱۶-۱۷ و عمل .. قالب : - UBA || من ۲۱۵  
 س ۱۸ تا من ۲۱۶ س ۷ چون این ... آسان کرده اند (مطلوب ۱۹) - :  
 UBA

ص ۳۱۶ ، ۲ کند : شود S || ۹ شود : آید S کند W || ۱۹-۸ مطلب  
 (۲۰) در SW بیست ۱۹ نکردد : + و آن عزیز از سر همین نظر می فرماید  
 بیت : هر آن وظیفه بیش از وجود نهاده است ه کسی که در طلبش سعی  
 می کند باد است B  
 ص ۳۱۷ ، ۵-۸ و آن عزیز ... بیاسائی : - UBA || ۱۰-۹ مطلب  
 (۲۱) در SW بیست

ص ۳۲۰ ، ۸ جدا گانه ، چند گانه W  
 ص ۳۲۱ ، ۷ ضل : ظل ۱۲-۱۳ نبی فرستادند .. یافت W : نبی  
 فرستادن نبی فرستادن نور علی نور یافت S ۱۳-۱۵ سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵  
 ۱۷ هم : ۲۱ دیگر دست است : دست W - : W -

ص ۳۲۲ ، ۵ عقل بغایان : بغایان S || ۹ هم معلم : معلم ۱۲ || S -  
 اما صورت : ۱۷ هم : W - ۱۹ || W - هم :

ص ۳۲۳ ، ۵ دیگر : ۶ علم است : علم و قدرت S || قدرت :  
 علم و قدرت ۲۱ افراد : + عالم W || صفت : صفات

ص ۳۲۴ ، ۱ سوره ۶۸ (القلم) آیه ۱ ۲۰ بسر عرش : زیر  
 س عرش

ص ۳۲۵ ، ۸-۷ سوره ۳۶ (یس) آیه ۸۲ ۱۱-۱۰ سوره ۵۴ (النمر)

آية ۵۰ || ۱۳ اول : W -

ص ۴۴۶ ، ۲-۱ وهم نجار : - W ۲ هم خیاط : خیاط S

ص ۴۴۷ ، ۱۷-۱۶ سورة ۳۷ (الصفات) آية ۱۶۴ || ۱۹ ذاتی ایشان :  
ذاتی W ۲۱ سورة ۶۶ (التعریف) آية ۶

ص ۴۴۸ ، ۱ صفت : صفت S || ۲ جمله : W - صفت : صفت S  
۶-۴ سورة ۷۸ (الاذیبا) آية ۳۸ و ۳۹ ۱۷-۱۶ بشناخت و : + دیگر S  
۱۹ سورة ۱۷ (الاسرى) آية ۷۴ || ۲۰ از مرائب : S -

ص ۴۴۹ ، ۵-۳ سورة ۷ (الاعراف) آية ۱۷۸ || ۵ کسان : کسی S  
۶ دیگر : - W ۷ دیگر : W - ۸ و دوستی جام : وجاه W ۹-۸  
بتان ... حجاب : بت عظیم تر و W ۱۵-۱۴ || نفس ایشان : نفس W ۱۵  
نفس ایشان : نفس W

ص ۴۴۰ ، ۱ که گفته شد : سایه اند S || ۳ اما : W -  
حقيقی : حقيقی S ۶-۷ سورة ۷۷ (المرسلات) آية ۳۰ تا ۳۳

ص ۴۴۱ ، ۵ گفته اند : - S  
ص ۴۴۴ ، ۵-۴ اما بعد ... جماعت : - UE ۵ ازین بیچاره : -  
UE ۶ می باید که در : در بیان UBE || دین : راست BE ، - ۷ در  
خواست ایشان را : - UE ۷-۹ واژ خدای ... جدیر : - ۱۳ اندرون،  
بیرون و اندرون R || من ۲۳۴ تا ۲۳۵ من ۱ وعلم وطهارت حاصل کند  
UBEWR- : VO

ص ۴۴۵ ، ۲ اورا : آدمی را W ۳ نسبت : مناسب WR ۵ ظاهر  
پیدا W ۷ اما : - UR اندک : کم کس را R ۸ الهام : + وحی V  
- W || خاطر ملکی : القای ملکی R التقای ملکی Wh ، - ۹ باشد :  
+ واین ملاقات را سبب آن است که لوح ساده و بی نقش بود W ، + این  
همه (V : یک نیمه O) سؤال شمارا درین چند کلمه جواب گفتم چنین می دانم  
که تمام فهم نکردنی روشن تر ازین بگوین VO || من ۲۳۵ تا ۱۸ من ۲۳۶  
من ۱ بعضی می گویند که : بعضی می گویند بعقل اول رسد و WR ۲۰-۲۱ از

جهت آن ... نیست : - UBQE

ص ۴۳۶ ، س 2 تا ص ۲۳۸ س 19 واين نهايت ... دور افتادم : اى درويش از اول رساله تا بدینجا که گفته شد سخن بغايت خوب است واهل شريعت و اهل حکمت را درین سخن اتفاق است WR || ص ۲۳۶ ، ۹-۲ و علامت ... انسان كامل گويند : - V 4 حکمت : + اشیاء O || 9-8 اين است معنی ... كامل گويند O UBE - : 10 وياری : + UBE 13 آخرت : اگر در حیات باشد واز وی مدد خواهيد هم مدد دهد V || ص ۲۳۶ س 13 تا ص ۲۳۷ س 7 واگر بعد از وفات ... بدان که VO - : 13 بر سر قبر وی O : V - : 15 و دعا كردن O

ص ۴۳۷ ، ۱-۴ از جهت آن که ... کفايت گرداند : - V 8 رسد : + عکس VB 9 وی : انسان كامل V 10 یينند : ودر خواب يسيار کس یينند وبا معبير بگويند معتبر ايشان را از آن بلايا از آن عطا خبر دهد انسان كامل دربيداري به یيند V

ص ۴۳۸ ، ۵-6 و هر که ... پيدا آيد : V - 8 پغير : اى درويش پغير VB ايشان : + خود E 10 آينده : + هم O || مردم : + هم V 14 کفر و اسلام : اسلام و کفر و علم و جهل VBO 15 كامل : قابل B 16-19 مطلب (۸) در V نیست || 19 زيان کار شوند : زيان کنند OE

ص ۴۳۹ ، 3 شريعت می گويند : منزل اول گفتند V || سماوي : + کروبيان و روحانيان V وقها : + از آسمان بزميin آيند VO 13-5 چنان که در قرآن ... مصور شوند : - V 8 بآدمی خبر میدهد : آوازی می شنود : O 14-16 نامش وحی ... مصور شدن ملائكه : و در قرآن واحادیث ذکر اين معنی بسیارست V 19 حکمت : منزل دوم V

ص ۴۴۰ ، 1 ادراك : علمی : افعال B || VOhWR 6 یيند : + هم در خواب وهم در بيداري V 8 همه : بسيار V همین B || اندك بود کس را باشد که قوت خيالي وی قوى باشد W | ص ۲۴۰ س 8 تا ص ۲۴۱ س

5 وقت باشد ... از جهت آن که : - سرد O + و WR 9 آب : + باقی 12 || باشد : + و نشگی وی ساکن شود VO 20-17 و در گرسنگی ... اندرон و بیرون : - 20 بیرون : + ای درویش V || ص ۲۴۰ س 21 نام ص ۲۴۱ س 1 و بو هم بعیرند : و وقت باشد که مردم بوم بعیرند V

ص ۳۴۱ ، 4 حکما : اهل منزل دوم VOh 5 اند : + این صورتها را اندرон همین بیننده مصور می گرداند V 11 چنانکه یک نوبت گفته شد : W فقط || سبب : + وحی V 16 و ستاره : + و مانند این جمله کس را بود که در بیداری قوت خیال بروی غالب باشد و مصور این صورتها اندرون همین بیننده است VO ، + ناسخن دراز شود و از مقصود باز نمانیم W || ص ۲۴۱ س 17 نام ص ۲۴۲ س 18 : فصل ششم فقط در WR است .

ص ۳۴۲ ، 14 دو : سی R

ص ۳۴۳ ، 1 می خوانند : می گویند WE 7 می خوانند : می گویند W

ص ۳۴۴ ، 2 آمده باشد : + یا خود مدت دراز شده باشد و این نقش پاک گشته باشد V 3 نمانیم : + ای درویش VBO 4-3 که خزینه دارد بوقت : پس V 6 خود : + آن چیزرا w || ای درویش : O - 9 صالح : لذید O 11 صوفیان : صافیان B 12 خواطر : خاطر VB 13 در : + وم از O 16 بیند : + مثل اینها که گفته شد VO 19 اما : + هم UV || حواس : E + هم

ص ۳۴۵ ، 5 صفرا : صفرایی B || غلبه کرده : غالب V 7 جامه : + که پوشیده است V 11 نکنند : + البته 12 یک : + روز V || 13 دو قب باید : دو قب بکشد V || همچنین : - UVBEO 15 موضع : جای W || می زند : + و حرارت آتش ( : بسیار O ) بوی می رسد O 17 که : + از حرارت O || نزید و WR - : UVBEO 20 قوت خیال چیز های سپید : چیز های سپید قوت خیال اظهار کند B 21 و آبهای روان مصور کند : مصور

کند همچون برف و آبهای روان VO

ص ۳۴۶ ، ۱ و در خواب : و جایهای تاریک و خراب در خواب  
V || ۹ چنان که یک نوبت گفته شد : W فقط || ۱۶ - ۱۲ فصل هشتم فقط  
دارد WR

ص ۳۴۸ ، س ۴ تا س ۲۴۹ س ۲ (مطلوب (۱) - (۴)) : ای درویش  
منزل هفت وحدت است و درین چند رساله که می‌آید تقریر وحدت خواهم کرد U  
ای درویش منزل هفت وحدت است و ابو تراب نسفی که یکی از اهل وحدت است  
درین رساله که می‌آید تقریر وحدت خواهد کرد A - B ، س ۲۴۸ ، ۴  
هزده : بیست و شن O ۶ خواهد شد : + و این منزل هفت وحدت است و ابو  
تراب نسفی که یکی از اهل وحدت است درین دو رساله که می‌آید تقریر وحدت  
خواهم کرد O

ص ۳۴۹ ، ۲ سوره ۲۳ (المؤمن) آیه ۵۵ و سوره ۳۰ (الروم) آیه ۳۱  
|| فرخون : + ای درویش قاعده و قانون سخنان این هزده رساله دیگر بود و قاعده  
و قانون این دو رساله که می‌آید دیگر است هر یک از طوری و دور از یکدیگر  
است R ۵ که : + ابو تراب نسفی می‌گوید که UBOA ۱۴ نور : +  
نامحدود و نامتناهی و این بحر بی پایان و بی کران V ۱۵ و اسامی واقعات : -  
|| مشاهده کند : + مرآتی سازد و او و آن مرآت را مسوی و مجلی گردانید  
و در آن مرآت السلا (۹) و روغن گداخته و صافی شده تا نور جمال خود را بدید  
وصفات و اسامی واقعات خود را مشاهده کرد V ۱۵-۱۶ و بصفت فعل ملتسب شد :  
- || OVBA ۱۷ آمد : + ظاهر را مظاهر صفات و اسامی واقعات خود گردانید O  
WR صاحب جمالی : کسی

ص ۳۵۰ ، ۳ مسوی : + و مصفا O صیقلی U : - || A ۸ تمام : جمله  
W بتمامت O || جمال و جلال : جمال UVB کمال A جمال خود را و جلال O  
|| ۹ خود را : + بتمامت O || ۱۰-۹ وهر ... ختم شد : + لطیفة فی خواتم  
فی مقابلة طعن الملائكة فی خلق آدم عم انى اعلم ما لا تعلمون اشار الى هذه -  
اللطیفة O ، - || UA ۱۷-۱۱ مطلب (۹) در W بیست || ۱۲ نور : وجود R

|| ١٣ رسند : + حکمت ( + همه O ) این است که VO + جمله بکمال  
 نرسند V ) | ١٧-١٣ اگر جمله ... عالم باشد : هر یک مظہر صفتی اند  
 || R ١٤ تمام : بتمامی O ١٥ باشد : + بل همچنان که می باید که  
 جمله مخلوقات آدمی نباشد O || آدمیان : + بر تفاوت باشند V ١٩-١٨  
 یعنی ... قبول نور است : - ١٩ قبول : + کردن VO || نور : + که  
 افراد موجودات هر یک بقدر استعداد قبول نور می توانند کردن V ، + و اظهار  
 کردن صفت O || است : + و ظهور صفت O ٢١-١٩ و سجده .. آن کن  
 شدن است : - WR ٢١ سورة ١٥ (الحجر) آية ٢٩

ص ٤٥١ ، ٣ طرف : + و میوه آخر پیدا آید  
 || V ٧ دارند : + تا آدمی رسند VO ٩-٨ سورة ٤٥ (الجاثیة) آية  
 ١٢ || ١٢-١٠ سجده کردن ... می کنند : - ١٥-١٧ ای درویش  
 ... کامل است : - ١٩ از جهت آن که : - ٢٠ کرویان  
 دروحانیان : - UBA

ص ٤٥٣ ، ٦ آدمیان : آدمی V || ٩ مطلب (١٥) در VWR نیست  
 || ١١ و بآن بکمال رسید O : - UBA | عقل : عنق O || من ٢٥٢ س ٢١  
 تا من ٢٥٣ س ١ هم مرسل ... همچنین می دان : -  
 ص ٤٥٣ ، ١ در جمله ... می دان : - ١٨-٤ V این اسمی جمله ...  
 ای درویش : - ٦-٤ این اسمی ... مجرد باشد VO - : - WR - : من ||  
 ٢٥٣ س ٢ تا من ٢٥٧ س ١٧ از جهت آن ... ممتاز گشت وبکمال رسید : -  
 || من ٢٥٣ ، ٧ و هر اسمی و هر فعلی O : - ١٨ چون داشتی ...  
 این نور است : - ١٩ این وجود O : - WR - : UBA

ص ٤٥٩ ، ٦-٣ گفته شد ... صفات این نور است : - ٧ صفات  
 || WR ٨ || WR - : UBOhA : کائنات R عالم  
 || ١٤ در عالم : - ١٦-١٥ || WR - : از موجودات : - ١٦-١٥ و هر یک  
 ... یافتند - ٢١-١٩ || WR - : غرض ... دارند : - UBA

ص ٤٥٥ ، س ٧ تا من ٢٥٦ س ١٤ مطلب (٢٢) تا (٢٤) در UBA

نیست || ص ۲۵۵ . ۷ - ۱۳ مطالب (۲۶) و (۲۳) در O نیست || ۷ آدمیان R : آدم W || ۸ آدمیان : آدمی W || ندارند : + ایشان W || ۱۴ ای درویش : || WO - ۱۶ دیگران R : دیگری W یکی O || خوب R : راست WO - دیگران R : دیگری W یکی O

ص ۴۵۶ ، ۶ چیزی : چیزها O || ۱۵ هر فردی از افراد موجودات : افراد عالم WR || ۱۶ مظاهر : مظاهر WR || صفت : صفات WR || ص ۲۵۶ س ۲۱ تا س ۲۵۷ س ۱۷ مطالب (۲۶) و (۲۷) در UBA نیست

ص ۴۵۷ ، ۱۴ بکمالتر : بکمال برتر O || ۱۵ بکمالتر : بکمال برتر WR || ۱۹ نور است : + وابن نور اول و آخر ندارد UB ۲۰-۱۹ و افراد این نورند : - WR

ص ۴۵۸ ، ۶-۹ و دیگر چون داشتی ... گردد : و اگر گویند که هر چیزی که دوین عالم است واورا صورتی و صفتی و اسمی است V || ۷ صورت : چیز V صورتی : چیزی دیگر V || ۷-۸ بهمان صفت ... گردد : او را همان صورت و همان صفت و همان اسم V || ۹-۱۱ از جهت آن ... حقیقت : - WR || ص ۲۵۸ س ۱۲ تا س ۲۵۹ س ۱۷ مطالب (۳۰) تا (۳۳) در UBA نیست

ص ۴۵۹ ، ۳ راحت رسان بود : + O (۲۴) تا (۲۲)

ص ۴۶۰ ، ۶-۴ چنین کوید .. النسی : بدان W ۱۰-۹ و از خدای W - : جدیر

ص ۴۶۳ ، ۱۲ مدرک : ملک O || ۱۸ اول : - W

ص ۴۶۴ ، ۱ ازین سخن : - O || ۱۱ بدان که : - O ۱۵ هر مزاجی : مزاجی O

ص ۴۶۵ ، ۱۱ معلوم کردی : داشتی R || ۱۸ در مرکبات اضداد جمع اند : جمع اضداد اند O

ص ۴۶۶ ، ۲ اگر : + کسی را R ، + سخت O ۹ آفت رسد : آفته باین مزاج درست و سلیم رسد در طفلی یا در جوانی R ،

- O || ص ۲۶۶ س ۱۶ تا ص ۲۶۷ س ۱۲ و چون نازک مر می شود...  
و لطیف تر بود : - W ۱۷ ابو تراب نسی می گوید که : - R ۲۱  
هر یک : R -

ص ۳۶۷ ، ۱ درخت است : + ای درویش R زیر مر است : -  
۲ بالامر است : - R ۴-۳ یعنی ... زیر مر است : - R - ۱۲-۸ چون  
مراتب ... لطیفتر بود O : - R ۱۳ ای درویش : پس O || و اجمع : +  
که زمین و بین و ساق این درختند O ۱۴ و طبایع : - WR و حیوان :  
+ که شاخها و برگها و گل و میوه این درخت اند O ۱۹ نوشته است :  
+ ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین (سوره ۶ - الانعام - آیه ۵۹)  
O

ص ۳۶۸ ، ۲ و ساق : و شاخ O - ، ۳ شاخهای درخت : شاخ R  
شود : + یعنی بر درخت چیزی پیدا آید که در بین و ساق و شاخ درخت باشد و هر  
چیز که بر درخت پیدا آید آن جمله در بین و ساق و شاخ درخت نوشته است O  
6 بدان که : ای درویش O ۱۰ و آفتاب : + و سایه O ۱۴ عالیان :  
+ و تمام شد سخن اهل وحدت و تمام شد منزل هفتم O ۱۷ بیست : + و هشت  
O || این بیست : + و هشت O

ص ۳۶۹ ، ۱۰ طایفه : + بعضی O

ص ۳۷۰ ، ۱۷ در خواب : بخواب W

ص ۳۷۱ ، ۴ عالم می شوند R : چیزی می شوند O می شوند W ۱۹  
- ۱۸ که اگر چه ... می باید کرد : ای درویش خود را و مردم را معمذور می دارم  
از جهت آن که این عالم بقایت ساحر است و بعضی بسحر وی فریقته می شوند و بعضی  
اگر چه بسحر وی فریقته نمی شوند اما چون احتیاج با وی دارند بواسطه احتیاج  
با ناجنحان هم صحبت می باشند و با یخبران دست در کاسه می کنند R ۱۶  
- ۱۸ تحمل ... باید کرد : - O ۲۰ برد : رفت O

ص ۳۷۲ ، ۹ شد : + فصل . دریبان علامت انسانی و علامت دانایان و کاملان  
O ۱۱ و در مرتبه انسانی R : و مرتبه انسانی O ، - W ۱۹ باید که :  
بیز O || باشد : باید O

- ص ۴۷۳ ، ۱۱ می شناسد : می داند O || ۱۵ می طلبد : می خواهد W  
 ۱۷ اختلاط خلق جوید O : اختلاط جوید R - ،
- ص ۴۷۴ ، ۳-۱ سوره ۲۴ (النور) آیه ۴۰ ۱۱-۴ ای درویش ...  
 الحساب : R - ۱۱-۹ سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۹ ||
- ص ۴۷۵ ، ۴-۵ چنین ... جماعت : S - ۶ می باید که در اهل تصوف  
 || SVOh وجه : + چون کرده اند SVOh ۷ ، رساله‌بی جمع کنید : چه  
 کرده اند S چون کرده اند V ۱۶-۱۲ هر فردی ... مرکبات کتیم ای درویش  
 UBWR - :
- ص ۴۷۶ ، ۲-۱ ای درویش ... بوجه آن چیز : - || SV ۴ بنفس آن  
 چیز : + و صورت جامعه صورت ذات است و صورت متفرقه صورت وجه است SV  
 || سخن : سخنان BOR ۵ درخت گندم : جسم آدمی SV ۷ دارد : +  
 وهمچنان جسم آدمی ذات ووجه ونفس دارد وصفات وافعال دارد وصورت جامعه وصورت  
 متفرقه دارد O ۱۲ رسد : + و بعث شوند SV ( + ومن درانهم بربزخ الى  
 يوم يبعثون - سوره ۲۳ - المؤمنون - آیه ۱۰۲ - ) ۱۹ جوهر اول :  
 جوهر W لوح محفوظ SUVBO || اند : + افلاک وانجم وعناصر وطبایع لوح  
 محفوظ عام اند واین چهار چیز لوح محفوظ خاص اند SO ، + افلاک وعناصر  
 وطبایع لوح محفوظ عام اند V ۱۴ کتاب خدای : جوهر اول WROh ۱۷  
 وذات : - USVBO || خدای : WR - ۲۷۷ س ۲۱ نا من ۲۷۸ س ۲  
 آنچه ... وجه است : USVB -
- ص ۴۷۸ ، ۳ کتاب : کتابت U ۹-۵ طبیعت قلم ... از خود دارند :  
 - V ۹-۱۴ و دیگر بدان ... مددآ : واین کتاب هرگز نهایت نرسید و نرسد S  
 واین کتاب واین کلمات هرگز بنهایت نرسید و نرسد V ۱۴-۱۲ سوره ۱۸ (الکهف)  
 آیه ۱۰۹ ۱۵ موالید : + تجلیات VB ۱۶ بستند : + ای درویش V  
 ۱۶-۱۸ اکر ... کلمات اند : - UBWR ۱۷ اولاد : فرزندان S فرزند V ۱۸  
 کلمات اند : + سوره ۱۸ آیه ۱۰۹
- ص ۴۷۹ ، ۱۵ همه : هر W (2X)

ص ۴۸۰ ، ۱۲-۱۰ و آنچه ... از جهت آن که : - WR ۱۳-۱۲ ||  
 بین ... نفس اند : - UB ۱۹ علامت مجازی SV : اسم مجازی Ob اسم علم  
 آن باشد UBRO ۲۱-۲۰ W و اسم مجازی ... آن چیز است WR : و آن  
 اسم علم است UBR - ، SV

ص ۴۸۱ ، ۱۶-۱۵ واين چنین ... می دان : - SV ۱۵ درخت گندم  
 + و نطفه آدمی O ۲۱-۱۹ بدان .. مرکب است : اى درویش مراد ما از  
 اين سخنان که گفتیم آن بود که تا تو با اين سخنان آشنا شوي و ذات و وجه  
 و نفس خدای را دریابی SV ۲۰ نفس بسیط : نفس غیر مرکب UBOh ۲۰-  
 ۲۱ و بسیط ... مرکب است : - UB ۲۱ مرکب است : + اى درویش مراد  
 ما ... دریابی که (رک O) SV

ص ۴۸۲ ، ۱ بسیط را : احد حقیقی را USVBO ۳-۱ آنچه گفتیم ..  
 احد حقیقی کنیم : UBWR - - || من ۲۸۲ س ۴ تا من ۲۸۳ س ۲ مطالب(۱۴)  
 -(۱۶) در UBWR نیست || ۱۲ که : + از وی V ۱۳ نباتات : +  
 مختلفه SV | متنوع : بسیار SV ۲۸۲ س ۱۸ تا من ۲۸۳ س ۱ وصفات آب  
 درین مرتبه ... باز نمانیم : وصفات آب در مرتبه ذات اند واسماei در مرتبه وجه اند V  
 ص ۴۸۳ ، ۳ نیست : + از جهت آن که SV ۳-۴ از جهت آن  
 که وجود خدای تعالی : - SV ۹ چون این ... بدان که : اى درویش WR  
 ۱۳-۱۱ وصفات این ... نفس اند : - USVB ۱۶-۱۵ بهشتی و عموم این نور  
 : بمجموع این هر دو مرتبه USVOh ۱۶ سه نظر را دانستی : مقدمات معلوم  
 کرده WR ۲۰ دانستی که : - USVB

ص ۴۸۴ ، ۴ سوره ۲ (البقره) آیه ۱۰۹ || سوره ۲۸ (القصص) آیه ۲۸  
 || ۵ اى درویش : - V خدای را : + برستیده باشد اگر چه آن کس ندادند  
 که خدای را V ۷-۶ از جهت آن .. روی بوجه : و روی بوجه WR ۸-۷  
 و آن چیز ... باقی است : + فاینما تولوا فتم وجه الله و همه چیز قابل هلاک  
 است الا وجه خدای عزوجل V اگر چه آن کس نمی داند WR ۹-۸ || سوره ۹-۸  
 (الرحمن) آیه ۲۸ و WR ۲۹ : - ۱۱ سوره ۳۸ (ص) آیه ۴ - ۱۳

سوره ۵۱ (الذاريات) آیه ۵۶ || ۱۴-۱۵ هر که هر جیزرا ... خدای را می پرستد : جمله خدای را می پرستند WR ۱۶ عوائد پرستید : پرستند هر کس روی بهر چیز که آورده اند یک خدای را می پرستند WR ۱۸ علم : علوم WO عالم R || ص ۲۸۴ س ۲۱ تا ص ۲۸۵ س ۱ سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۱۰۶  
ص ۲۸۵ ، ۲۱-۵ فصل پنجم فقط WRO دارد || ۱۷-۱۸ سوره ۵۷ (الجديد) آیه ۴ || ۱۸ سوره ۴۸ (الفتح) آیه ۱۰ || ۱۹ سوره ۸ (الانفال)  
آیه ۱۷

ص ۲۸۶ ، ص ۱ تا ص ۲۸۷ س ۱۳ فصل ششم WR ندارد || ص ۲۸۶ ، ۸ قوام عالم : قیوم عالم B خدای پروردگار عالمیان است V - ۸ || ۱۰ و هیچ ذره‌ئی ... گویا نیست : - SV ۱۴ جمله به یکبار : هر یکی UB WR نیست || ۱۶ ص ۲۸۷ ، س ۱۴ تا ص ۲۸۸ س ۱۷ فصل هفتم در UBWR ای درویش : - SV ۲۰ این مقام : چیزی ای درویش : -  
ص ۲۸۸ ، ۶ بسیار : + بدل فارغ ودل ساده و بن نقش SV ۷ باک  
+ شود S - ۱۰ بتصفیل : بصیقل SV ۱۶-۱۷ او خود ... که چه کن O : - ۲۱ || SOR داد : دارد || SV - ۲۱ || SOR داد : دارد || هیچکس : اما W || ندارد : ندارد  
\* ص ۲۸۹ ، ۱۰ می‌گوید : می دهد VBW ۱۱-۱۴ سوره ۲۶ (الشعراء)  
آیه ۲۲ تا ۲۷ || ۱۸ ای درویش : - V می‌شناخت : می‌دانست B ۱۹ || ۲۰ که پیغمبر ... الیکم : - R ۱۹ و مع ذلك می‌کفت : - USVB  
و لذتکار موسی نمی‌کرد : - USVB || ص ۲۸۹ س ۲۱ تا ص ۲۹۰ س ۱ از جهت USVB ... دو دارم : -

ص ۲۹۰ ، ۲ سوره ۷۹ (النازعات) آیه ۲۴ || من ۲۹۰ س ۴ تا ص ۲۹۱  
س ۱۲ فصل نهم در USVB نیست  
ص ۲۹۱ ، ۱۳ بیست و یکم : اول از جلد سوم USO - ، VBR -  
ص ۲۹۲ ، ۱۸-۱۶ اول آنجه ... والیه ایب : - R -  
ص ۲۹۳ ، ۳ موافقت : موافق یودن V ۴ مخالفت : + کردن V

6 که ما گفته‌یم : که گفته شد  $V -$  ||  $UB$  ۷ حرفت : معنی  $ROh$   
 خوشی : آسایش  $V$  || ۱۷ هشت قسم است : از هشت درست  $V$   
 ص ۴۹۶ ، ۹ هر هشت : هر هفت  $B$  || ۵-۶ سوره ۱۹ (مریم) آیه  
 ۲۲ و ۷۳ ۱۰-۹ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ ۱۳-۱۲ مطلب (۶)  
 در  $UB$  نیست

ص ۴۹۷ ، س ۱ نا من ۲۹۹ س ۷ مطالب (۸) - (۱۴) در  
 $UB$  نیست || س ۲۹۷ س ۲۱ نا من ۲۹۸ س ۱ سوره ۲۰ (طه) آیه ۱۹۵  
 ص ۴۹۸ ، ۲ بی جان است : جان ندارد  $O$  || ۱۲ چون : + عقل را  
 ۲۱ || ای درویش : -  $O$  || ۱۷-۱۶ سوره ۲۰ (طه) آیه ۲۱ و ۲۲ ||  
 مدد : آمد  $O$

ص ۴۹۹ ، ۱ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۱۸ و سوره ۲۶ (الشعراء) آیه ۴۶  
 ۶ سوره ۳۳ (الاحزاب) آیه ۷۲ || ۱۰ بدان که : -  $UB$  ۱۲-۱۱ باقی ..  
 دارد : - ||  $BWR$  ۱۷-۱۲ از جهت آن ... مقابله نبود : و بهشت اول عدم است  
 عدم بهشتیست که دوزخ مقابله ندارد باقی هفت بهشت دیگر هر یک دوزخ در مقابله  
 دارند  $B$  - ، ۱۳ اول : بهشت اول  $O$  || اند : + چون ازین عالم فرید  
 بیرون می‌آیند و بعالم ترکیب می‌رسند دوزخ پیدا می‌آید || ۲۰-۱۷ چون ...  
 رسیدند : - ||  $WR$  ۱۸ شیطان : + هوا  $B$  || ۱۹-۱۸ و ازین بهشت اول هر  
 دو : - ||  $VB$  ۱۹ آسمان : عالم  $V$  || ۲۰ بزمیں : بعالم  $V$  || وجود : +  
 آمدند و از بهشت اول بیهشت دوم رسیدند و بهشت دوم مفردات اند چون بیهشت دوم  
 $V$  || خطاب : باآدم خطاب  $WR$  ||  $WR$  دوم  $UVBOh$  : اول  $O$  || ۲۱ که مفردات  
 اند : - || س ۲۹۹ س ۲۱ نا من ۳۰۰ س ۱ که درین ... سرما نیست : -  
 ۲۱ ||  $WR$  بهشت : + اول  $O$

ص ۴۰۰ ، ۲ دوم  $UVBOh$  : اول  $WRO$  ۳ دوم  $UVBOh$  : اول  
 ۵ وزحمت ... شود : - ||  $UBWR$  ۸-۶ سوره ۲۰ (طه) آیه ۱۱۵  
 نا ۱۱۸ || ۸ شدند : مشوبشد  $V$  || ۹ سوره ۲۰ (طه) آیه ۱۲۱ || هر سه :  
 هر شش  $WR$  - ،  $UVBOh$  : اول  $WRO$  ۱۰ سوم  $UVBOh$  ||  $WRO$  دوم  $V$  -

دوم WRO || هر سه : هر شن 12 || V - ، WR سوم UVBOh : دوم WRO || UVBOh 13 سوم UVBOh : دوم WRO || UVBOh 14 سوم WRO : دوم UVBOh 17 سوم UVBOh : دوم WRO || UVBOh 18 سوم WRO : دوم UVBOh 20-18 سوره ۲ (البقرة) آیه ۳۴ و ۳۳ || م ۳۰۰ م ۳۰۱ تا م ۲۱ ص ۳۰۱ سوره ۲ (البقرة) آیه ۳۴ || باز خطاب ... هر شن : -

ص ۳۰۱ ، ۲ سوم UVBOh : دوم WRO || چهارم UVBOh ۱۱ دوم WRO || V ۱۶-۱۵ چون آدم ... در آمد : چون هر شن از آسمان تفرید بزمین ترکیب آمدند ۱۵ || WR سوم UVBOh : دوم O || UVBOh ۱۶ چهارم O : سوم VO || ملائکه : + عالم صغیر ۱۹ فرمان بردار : + روح VB

ص ۳۰۳ ، ۵ امکان UBOh : وجود WRO ماهیت V ۶ وجود UVBOh : مزاج UVBOh || WRO مزاج UVBOh ۷ عقل ۷ عقل WRO || WRO علم UVBOh : عشق UVBOh ۸ نور الله UBOh : مشاهده WRO ایقان V || لقا' UBOh : معاینه WRO عیان V ۹ سالک ... بلقا نمی رسد UBOh : چون بیان رسید بنور الله رسید V - - ۱۲-۱۱ هم نور ... بتواند دید : - ۱۵-۱۳ اخلاق نیک ... و بحر است : - ۱۷ || WR جواهر اشارا : + داشتن و دیدن R || ۲۰ از جهت آن که : ای درویش WR

ص ۳۰۳ ، ۳-۲ وکار بروی دشوار تر : و خوف وی زیادت V ۴-۲ از جهت ... می گردد : - ۱۱ و در عتاب بود : - ۱۴-۱۲ || WR این است ... علم اند : - ۱۳ خسیت : حسبت O (2X) || محبت : + هر دو V ۱۴ قرینه : مرتبه V ۲۱-۱۵ و هر صوغی ... دشوار تر می شود : - ۱۷ کردن است : راست کردن است و سجاده خود را ملمع و کوتاه کردن است V ۱۹-۱۸ کسی را که ... باشدش : ناسخن دراز نشود و از مقصود باز نماییم V

ص ۳۰۴ ، ۱ جهت : بهشت آدم را در V || اول :- UWR آدم را : - ۲ دوم UVBOh : من که بهشت اول است WRO سیوم B ۲ تزیک : -

بین V ۳-۲ که هر چند ... دشوار تر می شود : - UVBO ۳ و چون :  
+ بدرخت مزاج تزدیک شد واژ بهشت دوم بیرون آمد V سوم : دوم RO ||  
4 سوم : دوم RO ۵ مثوا : + که هر چند بمراتب برآئی کار بر تو  
دشوارتر گردد UB || و چون : شد واژ بهشت سیوم هم بیرون آمد و V ۶ ||  
در عروج : - UVB ۱۲-۱۱ و خودرا ... نمی دانید ، - UVWRO ۱۳ ایست  
: توقف R - UVB - ، R || بنوراوه : بمن رسی بنوراوه O بیان V ۱۴ ||  
- ۱۵ و چون ... مشرف شدی : یعنی تا آن کاه که مرا بشناسی و بلقای من مشرف  
شوی WR ۱۴ چون : + بیان رسیدی V ۱۵ شدی و ببهشت : + هردو  
جهان یافته و ببهشت UVBO ۱۸-۱۵ و داشت تو ... نماند : - UVB ۱۸ ||  
بهشت این : ای درویش بهشت این VB || م ۳۰۴ س ۱۹ تا م ۳۰۵ س ۱۱  
مطلوب (۲۱) در B نیست || م ۳۰۴ س ۱۹ تا م ۳۰۵ س ۱ ای درویش ...  
نایينا رفت : V -

ص ۳۰۵ ، ۱-۱۱ سالک چون .... بتوان شناختن : - UWR ۶ ||  
نور عقل : عقل V ۷ چندان سیران : چندانی دیگر سیر V ۱۰ پس ...  
بتوان دیدن : ای درویش هم نور او بتواند که اورا تواند دید V ۱۲ ای  
درویش : - VB ۱۴ بعضی : + که نه از اهل تصوف اند V م ۳۰۵  
س ۱۶ تا م ۳۰۶ س ۱۰ سالک چون .... ولکن الله رمی : - WR ۱۶ ||  
قدرت است : + این طایفه می گویند که V م ۳۰۵ س ۱۶ تا م ۳۰۶  
س ۶ می رسد و بلقای ... آراسته می کند : بصفات خدای آراسته شد V

ص ۳۰۶ ، ۱ چند : چندین هزار B ۴ این ظاهر : این همه طلسه  
B ۷ کند : کرده باشد چنان باشد که V ۹-۱۰ سوره ۸ (الانفال) آیه  
۱۷ ۱۲ افران : یاران VBOh ۲۱ یعنی ... دارند : صاحب قدرت اند R  
ص ۳۰۷ ، ۲-۳ از جهت ... آخرت اند : چنان که در منزل اول در  
حکایت اولیا بشرح تقریر کردیم VO - ، BR - ۵ آغاز کند : گیرد V ||  
7 حال : + و در خاطر ایشان بگذرد آنکس البته V ۸ باید : + بیرکت  
خواست ایشان V ۱۸ هر دو : + مشترک VB

حوالی و نسخه بدلها

۵۳۹

ص ۳۰۸ ، ۴ مستالف : مستالف B || ۹-۷ سورة ۳ (آل عمران) آية  
 ۱۱ || ومع ذلك انکاری درین نیست O - : UVBR - ۱۲-۱۸ ویبخشد ...  
 زیاده‌تر است O - : || ص ۳۰۸ س ۱۹ تا ص ۳۰۹ س ۶ مطلب(۲۷)  
 فقط VO دارد

ص ۳۰۹ ، ۶-۳ وتفرد ... شر لکم : بجای این V فصل ششم « در بیان  
 بصیرت » رساله اضافی (۵) دارد || ۶-۵ سورة ۲ (البقرة) آية ۲۱۳ || ۷ تمام  
 شد : + منزل سوم از جلد سوم UO ، + مجلد سوم B ، + منزل چهارم  
 واهل تصوف جمله درین منزل چهارم اند V

ص ۳۱۴ ، ۱۲ اول : دیگر O

ص ۳۱۵ ، ۲۰-۱۹ ویک روی ... می‌کیرد : ویکی بطرف C  
 ص ۳۱۶ ، ۵ ای درویش : - || SC ۶ یکی بیش ندارد O : یک صفت  
 دارد V یکی دارد SC ۱۷-۱۳ مطلب (۷) SC ندارد || ۱۸ ومقرب شدند  
 SC : بعضی بر درگاه او مقیم شدند V ، - || ۱۹ وابنها اولیا اند : نام  
 ایشان اولیا شد O

ص ۳۱۷ ، ۶ سیصد و پنجاه وشش کسر : عدد V ۱۸ تمامت روی زمین  
 بمقام : خواص مؤمنان بجای SC ۲۱ ای درویش : - || SC در : بمقام  
 ص ۳۱۸ ، ۱۱ از جهت آن که : O -

ص ۳۱۹ ، ۳ ای درویش : - || ۵ ای درویش : فصل ۶ ، V -  
 ۱۰ منتشر : مشهور V || ص ۳۱۹ س ۲۱ تا ص ۳۲۰ س ۱ ذایم ... بلقای  
 خدای است SC - : VO -

ص ۳۲۰ ، ۳ بندگان : خلق O ۴ کار : از آن SC ۶ که :  
 باید SC ۱۰ بدان ... می فرماید که : - || S ۱۱ بیشین : انبیاء S بی و  
 SC - : VO - ۱۸ بعد از من ... دعوت کنند

ص ۳۲۱ ، ۳ علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل : - O || ص ۳۲۱ س ۶  
 تا ص ۳۲۲ س ۱۰ ای درویش ... دور افتدایم VO - : SC - : VO ۲۰ ای درویش  
 V - :

## كتاب الاسان الكامل

ص ۳۲۲ ، ۱ شدند و می شوند مراد ازین سخن آن است که : شده اند سخن دراز شد و از مقصود باز ماندیم شیخ می فرماید که در عالم اولیا بیش ازین دوازده کس نیستند و آن سیصد وینچاه وشش کس را اولیا نمی گویند ابدال می گویند و راست گفته که ایشان دعوت و تربیت خلق نکنند ایشان بخدای عزو جل مشغول باشند دعوت و تربیت این دوازده کس کنند و این که گفتیم بسیار کس از سخن شیخ سرگردان شدند بدان سبب گفتم V || ۵ و این واژین نوع V | و درین حسرت میرلد : و بمیرلد حضرت خداوند عن وعلا مارا ویاران مارا ازین بیماریها نگاه داشت V

ص ۳۲۳ ، ۱۰-۹ چون قسم ... باشد O - : VSC - ۱۱ رسول : + و بعضی اولیا V ۲۰ ملکرا : ملائکرا V ۲۱ و بعضی در عالم سفلی اند SC - : مس ۳۲۳ س ۲۱ تا مس ۳۲۴ س ۱ آنچه در عالم علوی اند SC - :

ص ۳۲۴ ، ۱ یکرا ... است SC : یک دارند O ۲ یکرا ...  
است : یک ... دارند O ۴ دیگر : زیاده V زیاده و کم O | سوره ۳۷  
(الصفات) آیه ۱۶۴ | ۶ سوره ۶۶ (التعریم) آیه ۶۶ || ۱۵ کنند : +  
و آن الفارا الهم گویند V ۲۱ همیشه : - VO || مس ۳۲۴ س ۲۱ تا مس ۳۲۵ س ۱ یغیر مارا : محمدرا O

ص ۳۲۵ ، ۲۱-۲۰ این بود ... دوم اند : C - : و حکما ... اند : O - :  
ص ۳۲۸ ، ۲ والماقبة للمتقين : - O || والسلام : - O ۳ انبیائه ...  
و اصحابیم : النبی وآل واصحابه O || ۱۶ در بلاد : مبتلا Rh ۱۷ می افتدند :  
می گردند R

ص ۳۲۹ ، ۱۹ فقرا : فقر RO

ص ۳۳۰ ، ۵ این را : این فقیر را R ۱۱-۷ صبر می کند ... چیزی  
نمی رسد : O - R ۸ این را : این فقیر را R ۱۱ این را : این فقیر را R  
۱۵ نقصیرات : نقصیر R

ص ۳۳۱ ، ۷ وشاکر : O - ۱۷ شفیق : - R

- ص ۳۳۳ ، ۱۸ برای : بهر O  
 ص ۳۳۳ ، ۲ بکلی O : تمام R - ۱۹ گوناگون :  
 ۲۰ می جویند O : خواهان اند O  
 ص ۳۳۴ ، ۹ مقابله O : عوض R  
 ص ۳۳۵ ، ۷ سوره ۶۵ (الطلاق) آیه ۳ ۹ فویتر : فوی R || درست تر : درست R  
 ص ۳۳۶ ، ۶ اگر : + کسی O ۹ اعتمادش : اعتماد یافین R  
 ص ۳۳۷ ، ۱۵-۱۶ بیت ... اکنون نیست O : R ۱۷ چه : چیز که R  
 ص ۳۳۸ ، ۱۱ سوره ۱۱ (هود) آیه ۱۰۹ و سوره ۸۵ (الروح) آیه ۱۶  
 || صفت : - O ۱۴ بلکه : فی العمله O || ۲۰-۱۹ سوره ۴۳ (الزخرف) آیه ۳۱  
 ص ۳۳۹ ، ۸-۹ سوره ۲ (البقرة) آیه ۲۱۳ || ۱۲ سوره ۴۰ (المؤمن) آیه ۴۴ : هر دو نسخه «فوضت» بجای «افوض»  
 ص ۳۴۰ ، ۳ سؤال کردند UR : پرسیدند O ۲۱ معرفت : معارف R  
 ص ۳۴۱ ، ۲۱-۲۰ مطلب (۳۶) در R نیست || ۲۱ العالمین : + یک جلد تمام شد و درین جلد ده رساله نوشته شد بیاری پروردگار  
 ص ۳۴۲ ، ۳ انبیاء ... الطاهرين : سیدنا محمد وآلہ اجمیعین S ۴  
 اضعف ... فقرا : شیخ وقت S ۷-۶ در بیان ... جمع کنید : بیان اهل منزل  
 چهارم در ذات و صفات خدای چه گفته اند و شرح عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت  
 چون کرده اند S ۶ بیان : + ذات و صفات O (+ خدای نع O) ۱۰  
 ای درویش ۱ + منزل چهارم مقابل اهل تصوف است اهل تصوف جمله در منزل  
 چهارم اند هر یک منزلی که می آید S ۱۱-۱۰ || S O هر یک منزلی ... دیگر  
 است : ایشان در سخن گفتن دیگر می شود S ۱۲ هر یک از طوری اند : +  
 وهر یک از منزلی اند SB ، - O ۱۲ سخنان این جلد دوم : همچنان این  
 منزل چهارم را S O ۱۳ دید : خواند S ۱۴ خواند : بنگرید O

ص ۳۴۵ ، ۲ مبداء اول : ذات خدای مع S ۵ الوجود : + لذاته  
 || باشد : اولی داشته باشد S || الوجود : + لذاته S ۹-۷ و عالم ....  
 ملکوت : UB - ۱۰-۹ واین سخن ... اما : - ۱۱ بکویم : + ببارتی  
 دیگر S || S ۰ بود : + وجود و عدم دو صفت ممکن اند S

ص ۳۴۶ ، ۱ در عالم ... وجود می کواند بود : ای درویش S || S ۳ و آن  
 خلقان را ... خبر نیست : - UB ۵-۴ که ما ... زمین سد است : -  
 ۵ سد O : سفید S ۶-۵ و آن خلقان را .... دیگر هست : - B ۷ زمین :  
 عالم U ، ۹-۱۰ می دانی ... کدام اند : - USB ۱۳ عدم : بالقوه  
 S || S ۳۴۶ ۱۷ تا S ۳۴۲ ۴ مطلب ۷ در UB نیست

ص ۳۴۷ ، ۱ پس : اکنون بدان که S ۷ بدان که : - UB  
 موجودات بالقوه را که در عالم عدم اند UBOh : عالمرا که موجودات بالقوه در  
 وی اند SO || کرده اند : + عالم قوت و SO ۱۰ قوت : جبروت SO || من  
 ۳۴۷ ۱۱ تا S ۳۴۸ ۲ واين عالم قوت ... ملك می گويند : - UB  
 ۱۵ جسمانی : جسم S || روحانی : روح

ص ۳۴۸ ، ۶-۵ موجودات ... ممکن اند : ممکنات UB ۷ سوره ۷  
 (الاعراف) آیه ۱۷۱ || ۹-۸ سوره ۳۰ (الروم) آیه ۲۹ || ۱۲ کم : کتر U  
 || ۱۴ نگردند : نگشته و نخواهند کشت S نگشته است و نخواهند کشت O  
 ۱۵ زیادت و کم : کم و بیش O زیاد و کم || ۱۶ کلیات : کلی

ص ۳۴۹ ، ۱ سوره ۱۶ (التحل) آیه ۷۹ || ۳ جوهری : -  
 ۶-۷ و بزرگواری ... آمده است : - UB ۱۰ سوره ۳۶ تا S ۳۵۰ ۹  
 ۱۲-۱۱ جوهر اول ... کائن : - UB || S ۳۴۹ ۱۷ مطلب (۱۳) در UB نیست || ۱۷ سوره ۶۸ (ن) آیه ۱ جبروت است : +  
 عالم جبروت دوات خدای است S

ص ۳۵۰ ، ۳-۲ سوره ۱۸ (الكهف) آیه ۱۰۹ || ۱۳-۴ مطلب (۱۴) و  
 (۱۵) در S نیست || ۱۸-۱۷ و بفرمان وی ... یومرون : - S || سوره ۶۶ (التعزیر)  
 آیه ۶ || من ۳۵۰ ۱۹ تا من ۳۵۱ ۹ هر قومی اصطلاحی ... دو طایفه

یکی است : S -

ص ۳۵۱ ، ای درویش : و دیگر SO ۲۰-۹ و دیگر طایفه ... سرگردان باشند : - UB ۱۴ ای درویش : - S ۱۵ نادان : نادانان S ۱۹ هر که : ای درویش هر که S

ص ۳۵۲ ، ۱۴-۱۵ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۲۰۵ : - S ۱۹ مفرد :

مفردات S

ص ۳۵۳ ، س ۶ تا من ۳۵۴ س ۲ پس جواهر و اعراض ... بیزیادت و نقصان : - S ۱۷-۲۱ واگر آن ... من دمیها : - UB ۲۱-۲۰ سوره ۹۱ (النس) آیه ۹ ۱۰۹

ص ۳۵۴ ، ۶ عالم علوی و عالم سفلی : - UB ۷ سوره ۶۳ (المنافقون) آیه ۷ || خزینهها : خزاین S ۹ حیوة : + و خزینه صحت ۱۱ || SB خزینهها : خزاین S دارد : + ای درویش S ۲۱-۱۵ در عالم عدم ... انسانی خزینه‌ئی است : عالم عدم خزاین خدای آن و عالم مفردات خزاین خدای آن و عالم مرکبات خزاین خدای آن UBoh || من ۳۵۴ س ۲۱ تا من ۳۵۵ س ۱ سوره ۱۰ (العیر) آیه ۲۱

ص ۳۵۵ ، ۶-۳ مطلب (۲۰) در UB بست || ۴ خزینه : خزاین S ۵ عجائب کارستانی : عجب کاری S ۶ حالی : عالی || حکم او : اما چه فایده S ۱۲-۷ مطلب (۲۶) S بعد از مطلب (۲۴) دارد || ۷ این است : + که درین رساله کفته شد S ۱۲-۱۱ سوره ۶ (الانعام) آیه ۲۰ ۲۰-۱۵ || بدان که ... جبروت است : -

ص ۳۵۶ ، ۵ طبیعت آدمی : ظبیعت UB ۱۲-۶ هر چیز ... طبیعت است : - S ۸ بالفعل : بالقوة O ، - U ۱۳-۱۵ چون دانستی ... بدان که : - UB ۲۱ رسیدند : + ای درویش S اعصاب اندرونی و بیرونی آدمی : مفردات عالم صغير S ، - U

ص ۳۵۷ ، ۱ باعصاب آدمی : بمفردات SOh || با اعصاب : با مفردات || ۲-۳ بکمال ... آخرت : + آدمی B ، بمركبات SOh || ۳ در

اعضا : در مرکبات S || چون مفردات ... تموتون : - UB  
 كما یعیشون ... ب فعل آیند : - S || چندین : چنین SB  
 ص ۳۶۱ ، ۲-۱ سوره ۴ (النساء) آیه ۱ تا ۳ : ۵ اند : +  
 همچنین SO || ۷-۱۶ اول سوره ئی ... ای درویش : - ۸ این سوره :  
 سوره افرا S || ۹-۸ سوره ۹۶ (الملق) آیه ۱ تا ۳ ۱۰ بشناس O :  
 بخوان خودرا بشناس پس S || آنگاه موجود خودرا بشناس : - ۱۸ راست :  
 بیک S ، - B - || میوه : نمره Oh || میوه : نمره ۲۱-۲۰ || Oh ۹۸ سوره ۲۱-۲۰  
 (البینة) آیه ۶۵ و ۶ || م ۳۵۸ ص ۲۱ تا م ۳۵۹ ص ۲ اگر ... راست بود : - S  
 ص ۳۶۲ ، ۱۲-۱۱ شک نیست ... اما : - UB  
 ص ۳۶۳ ، ۶ || ۷ این عبارت را و : - S - ۷ واین جواب را : - UB ۸-۷  
 بعبارتی دیگر : - S || ۸ فروتن ازین : - ۱۰ عشق اند : + و آن عزیز از سر  
 همین نظر فرموده است B || ۱۶ عبارت را : جواب را S || بعبارتی : - ۱۷-۱۶  
 فروتن ازین : - UB  
 ص ۳۶۴ ، ۴ طهارت : + و حضور O || ۱۵-۱۴ هر چند ... میسر نشود : -  
 اورا : + این کار B || ۱۸ گرداند : + اول خودرا آنگاه دیگران  
 SB || ۲۱ رساله اول از جلد دوم : - SO  
 ص ۳۶۵ ، ۵-۶ وخدای تع : و مبداء اول B || ۱۱-۱۲ اول صلاحیت ...  
 دارند : - UB || ۱۶ خدای اند : + و بنا بک الحمد ملی السموات و ملی الاوض  
 و ملی من شئت من شی دلیلست و اشارتست بملك و ملکوت و جبروت O  
 ص ۳۶۶ ، ۶-۸ از جهت ... ماهیت است : - UB || ۹-۸ سوره ۷۶ (الدهر)  
 آیه ۱ : - USB || ۹ دلیل این تقریر است : - USB || ۱۰ ای درویش : -  
 USB || ۱۱ خوداند : + ای درویش USB  
 ص ۳۶۷ ، س ۱ تا م ۳۶۸ م ۲ فصل دوم در S نیست || ۳ دارند : +  
 هر یک استعداد نقشی دارند B || ۱۳ درویش : + می‌افتد UB  
 ص ۳۶۸ ، ۲ می‌بیند : می‌داند O || ۱۶-۱۴ چون این ... تع اس : - SE

فع اند : + غرض ازین سخن آن است که ماقیات جمله موجودات در ازد جمله در علم خدا بودند وجود علمی داشتند OSE 18-19 موجودات که کلیات اند : - UB 19 بیموجودات : + مرکبات S ، جزویات E 21 باشد : + قدیم O ببود

ص ۳۶۹ ، ۲-۵ خدای نع ... اما : - UB 3 سوره ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴۱ : SE - : ۴-۳ سوره ۴۰ (ال المؤمن) آیه ۲۰ ۵-۴ | SE - : ۳۴ (سما) آیه ۳ : - SE 11 که مبداء اول است : - ۱۹ پس O : ص ۳۶۹ س 21 نام ۳۷۰ س 2 اما جوهر ... بالکلام است UO SBE - :

ص ۳۷۰ ، ۹ ای درویش : - UB 11-10 چند نوبت ... مرکبات : - UB 12 در مقابلة نزول بود : چنین خواهد بود UBOh 18-16 چون ... تمام کشت : دایره تمام گشت و دایره تا باول خور نرسید تمام نشد SE

ص ۳۷۱ ، ۲ سوره ۴۸ (الفتح) آیه ۷۴ و ۵ سوره ۶۳ (المنافقون) آیه ۷ || SE ۱۸-۱۷ سوره ۶۶ (التحريم) آیه ۶ || ۱۹ سوره ۳۷ (الصفات) آیه ۱۶۴ || ۲۰ صفات : + تمام حکمتهای SE ۲۱-۲۰ و حکمتها ... آیند SE - :

ص ۳۷۳ ، ۹ تمام کنم : ای درویش هر رساله که می آید درین منزل چهارم سخن بلندتر می شود حاضر باشی SE || تمام شد رساله دوم از جلد دوم UO SBE - :

ص ۳۷۴ ، ۴ بدان که : + اعزک الله فی الدارین V ۵ وحدت : عالم وحدت SV || وحدت است با کثیر و : - UB ۷-۵ و عالم بی نام ... واحد : - SV ۷-۶ سوره ۱۱۲ (الاخلاص) آیه ۱ : - U ۷ سوره ۱۶ (النحل) آیه ۲۳ وغیرها || ۱۵ مرغ : تیهو O کبوتر B || زندگانی : پرواز B || می - باشد : زندگانی می کنند B || ۱۸ نیست : + و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است B

ص ۳۷۵ ، ۲-۱ این شعر فقط UB دارد : در B بیت اول بعد بیت دوم است | ۹ باشد : + سخن امام ... جبرونه (رك ۱۹-۱۷) O ۱۱-۱۲ از جهت ... می بیند : - V ۱۶-۱۷ سوره ۳۰ (الروم) آیه ۵۶ || سخن امام ... جبرونه : - SVBO ۲۰ تقدير .... کردن : اندازه همه چیزها در عالم جبروت مقدر و معین بود V || تقدير : تقديرات S || ۲۱ هر چیز ... ۹ کردارنده اند : - V || ص ۳۷۵ س ۲۱ نام ۳۷۶ س ۱ سوره ۱۱۳ (الرعد) آیه

ص ۳۷۶ ، ۸ مبداء اول : اول موجودات SV ۱۰ جواب : - UB || ۱۱ اما : با آن که مشکل است O و لیکن V - ، ۱۴-۱۵ نیست ... نیاید : لازم نباشد S ۲۰ نمی شاید : + گفت S

ص ۳۷۷ ، ۶ آب : + نسبت خاک V ، + از خاک OS ۱۲ || SV چیزی دیگر از خاک : خاک دیگر را

ص ۳۷۸ ، ۳ نوییدی : نمی رستی O || ۷ کند : + آتش UB ۸ تر کند : تر شود S || ۹ جوشان کند : بجوشد B ۱۰ کند : شود S ۱۴ || ۱۵-۱۶ وشعاع ... بکیرد : - UB ۱۸ || یابد : + یا جای یابد O

ص ۳۷۹ ، ۲ باشد : + و در جمله لطینها و کثینها هم چنین می دان هیچ یک خرق یکدیگر نمی کند و جای یکدیگر تنگ نمی کند V + خاک : آب B || ۸ وبعضاً در مکان هوا سفر می کنند : - B ۱۳ فرش O : ما U زمین B - ، SOh

ص ۳۸۰ ، ۱ این سخنا : - UB ۲ تزدیکتر : روشنتر ۹ || Oh بود : + در روح را خرق نمی کند و جای روح تنگ نمی کند V ۱۳ آسیبی : زحمتی SVOH

ص ۳۸۱ ، ۶ لطیف لطیف : لطیف US ۸ لطیف لطیف لطیف : لطیف لطیف U || ۹-۸ لطافت ... فهم است O : - USVB ۱۶ سوره ۴۱ (فصلت) آیه ۶۴ || سوره ۶۵ (الطلاق) آیه ۱۲ || ۲۰ دیگر است : + واحاطت خدای دیگر است O || احاطت جسمی : احاطت جز خدائی || Om

روخی : خدائی Om

ص ۳۸۲ ، ۶-۴ نا سخن ... آگاه است SV : همچنین UB ، O هر دو دارد || ۹-۸ سورة ۶ (الانعام) آية ۱۰۳ و سورة ۶۷ (الملك) آية ۱۴ || ۹ یک کلمه USB : است V کلمه از حکمت محمد عم O ۱۱ باشد : +  
باین تقریر ترا یقین شد که علم خدا بکلیات وجزویات همه عالم از ملک وملکوت و جبروت محیط است O ۱۵ زیاده : بیشتر USVB ۱۷ سورة ۵۷ (الحديد) آیه ۴ || کند : + و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است . بیت : باز دانی که من چه گوییم \* گرت افتاد گذر بعالی هوش B ۲۱ سورة ۵۰ (ق) آیه ۱۵

ص ۳۸۳ ، ۴-۲ که آن سخت ... هم اندک اند پس O : که UVB ۲ سورة ۳۴ (سبا) آیه ۱۲ || ۴ مردم : بیشتر مردمها Oh ۹-۵ از مردم ... معلوم کرده اند : - V ۷-۶ سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ ۹-۸ تصور کرده اند : دانسته B || ص ۳۸۳ س ۱۲ نا ص ۳۸۴ س ۱ شیخ اوحدی .... ما روی او U - : VBO

ص ۳۸۴ ، ۱۳-۳ واز تو بتو ... بشنود : - V ۱۰-۶ این رباعی فقط O دارد

ص ۳۸۵ ، ۳-۱ این بیت فقط O دارد || ۶ آگاه نیست : + و بر آن قادر نیست O || گویا نیست : + ای درویش V ، + با همه است B ۷ نمی دانند : + و آن عزیز از سر همین نظر می فرماید . بیت : گوییم بهر زبان و بهر گوش بشنوم \* واین طرفه ترکه (۴) که گوش وزبان نیست \* چون هرچه هست در همه عالم همه منم \* مانند در دو عالم از آنم بدید نیست B ۸ وجه می گوید : + و بکه می گوید و بچه می گوید O ، - V ۱۰-۱۲ ای درویش ..... چه خواهد بود : - V ۱۸-۲۰ این بیت فقط O دارد || ص ۳۸۳ س ۲۱ نا ص ۳۸۲ س ۱۵ مطالب (۲۴) نا (۲۷) در UB نیست

ص ۳۸۶ ، ۵ ندارد : نباشد V || ص ۳۸۶ س ۸ نا ص ۳۸۷ س ۴ مطالب (۲۵) و (۲۶) در O نیست

## كتاب الانسان الكامل

ص ۳۸۷ ، ۶-۵ نه نیک ... دارد : - O || ۷-۶ اگر ... هم نباشد O - V || ۱۸ کند : گفته

ص ۳۸۸ ، ۳ فاسقان : فاسدان B جاهلان V || ۸-۵ ای درویش ...  
تمام شد : - UBOm || ۱۰-۱۸ و دیگر باید ... و پراکندگی آرد : هر سالکی  
که شایسته صحبت دانا کشت باشد یک روز بلکه یک ساعت در صحبت دانا بهتر از  
آن باشد و فاضلتر از آن بود که صد سال بی صحبت دانا ریاضت و مبارگه داشت کشید  
کار صحبت دارد هر که هر چه یافت از برکت صحبت دانا یافت V || ۱۹ تمام  
شد رسالت سوم از جلد دوم U : تمام شد رسالت چهارم از جلد دوم O ، - VB

ص ۳۹۰ ، ۹ انه ... جدیر : - O || ۱۸ سوره ۶ (الانعام) آية ۵۹  
ص ۳۹۱ ، ۱۲ کتابت : مرکبات O || ۱۲-۱۳ سوره ۶۸ (القلم) آية ۱  
ص ۳۹۳ ، ۷ محفوظ : - ۹ مرکبات : عالم مرکبات A  
محفوظ : - UB || ۱۹-۲۱ سوره ۱۸ (الكهف) آية ۱۰۹

ص ۳۹۴ ، ۸ آن سخن : سخن AO || ۹ نسخه‌ی : -  
محفوظ : - UBA || ۱۴ محفوظ : - ۱۶ اعضا : + آدمی A  
ص ۳۹۴ ، ۶ محفوظ : - UBA || ۱۲ دوات می گویند : - ۱۵ A  
جهت آن : آن جهت O || ۱۶ اعضا دائم : دائم اعضا U || ۱۷ صفتها : صفتها UB  
ص ۳۹۵ ، ۱ می نویسد : بعد ازین مطلب A مطلب (۶) رسالت پازدهم  
دارد || ۶ چهارم U : پنجم O

ص ۳۹۶ ، ۱۱-۱۳ و دیگر ... چیست : - V || ۱۸ تا ص ۳۹۹ ، ۲  
اول چیزی ... عقل اول می خوانند : در دسائل ( : رسالت V ) ما قبل بیان جوهر  
اول کرده شد (V) : کردیم جوهر اولرا (Oh) که جوهری است که بی واسطه  
غیر از حق ( : خود V ) پیدا آمد و چیزهای دیگر، بواسطه وی پیدا آمد این  
جوهر را جوهر اول می گویند VOh

ص ۳۹۹ ، ۴ می خوانند : می گویند B || عقل اولرا : جوهر اولرا  
۵-۸ باعتباری ... اول است : - UBA || ۸-۱۲ و آن عزیز ... رواست  
- ۱۴ آن یک چیز : + را O آن چیز V || باین صد نام :

VB - ما : 21 || A

ص ۴۰۰ ، ۱ می کرد : می گرداند VO || کرد : فرمود ۳ می کرد : می گردانید VO ۵-۳ نامش عقل ... پیدا می کرد : V - ۳ کرد : فرمود Om نهاد A ۵ می کرد : می گردانید O || کرد : فرمود AO ۱۱-۱۰ عقل اول ... ملک است : V - ۱۱ اسمی : اسمی اسمی VOm ص ۴۱۰ ، ۳ عمل : قدرت ۱۵ مخلوقات VOb . موجودات ۱۶ فرزندان VOh : آدمیان UBAO ۱۹-۱۷ واین عزیز ... محکم UVAO - : B

ص ۴۰۳ ، ۷ جهت : + فرمود ۱۴-۱۳ عالم کبیر ... علم عقل اول است : - ۱۵-۱۴ عقل ... خدای است : ای درویش ۱۶ V بسیاری : بسیار U بسیار کس O ۱۹ یافته اند : ندیده اند و یافته اند O ۲۰-۱۹ سوره ۳۶ (یس) آیه ۸۲ ۲۱ رسیده است : وایشان دریافته است O ص ۴۰۳ ، ۱-۲ سوره ۵۴ (القمر) آیه ۵۰ : + یاد آورده اند O ۳ نه خدای است : و خدا مظہر ذات او O - ، UB ۴ زوی ... رسیده اند ۱۱ سلطان المشاق UVBA - : V ۱۴-۱۳ سبب خیر ... شیطان است : - UA - سبب رحمت ... عذاب است : A - ۱۴ ملک رحمت : ملک O | عذاب ملک ۱۵ ای درویش O : - UVBA بکارهای نیک دعوت می کند و : - A ۱۶ طلب V بکارهای : بکاری O ۱۷ نیک باز می دارد : بد باز نمی دارد O ۱۸ خود : + بودم V شیبی : شیت U شیبی حضرت V ۲۰ خوان را : گوی را V می دانی : می شناسی V ۲۱ لاحول خوان : لاحول گوی V

ص ۴۰۴ ، ۳ ای درویش : + آنچه حقیقت این سخن است بشرح تقریر کنم که دانستن این سخن از مهمات است . بدان که در عالم کبیر کارکنان هستند و درین سخن هیچ شک نیست و در عالم صغیر هم کارکنان هستند و درین سخن هم شک نیست این کارکنان را دانایان هر یک باصطلاح خود نامی نهاده اند VOh

|| ٧ نامی دارد : + یعنی این خداوند را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند VOh || ٨ است : کرده اند VOh (دو دفعه) || ٩ است : کرده اند VOh || نور الله است : نور الله کرده اند واین جمله اسمی یک جوهر است واین یک جوهر حقیقت آدمی است VOh ١١-١٠ چون این ... در وجود می آید : وآن یک جوهر برنگی ( : بنوعی Oh ) دیگر باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند که این خداوند خانه را دیدند که چند کار می کرد VOh || ١٢ آبادانی وفرمان بردن : واصلاح V وفرمان نابردن : - V ١٣ وخدود بینی وفرمان نابردن : وفرمان ناکردن ویکی تواضع وفرمان بردن VOh وخدود بینی || ١٤ آبادانی : اصلاح V ١٥ وفرمان برد : - V ١٦ وفرمان نمی برد : - V ١٧ وخدود بینی : - V ١٨ نهادند : + واعتبار آن که تواضع می کنند وفرمان می برد نامش آدم نهادند VOh ١٩-١٨ آدمی که هست شیطانی دارد : آدمی را شیطانی هست A ٢٠ تا ص ٤٠٥ ، ٨ پس ملک وشیطان ... باز نامیم : ای درویش عمارت واصلاح وفسادی وخرابی در خود می کند ودر غیر خود می کند V

ص ٤٠٦ ، ٣-٢ سورة ٣٨ (ص) آیه ٣٦ و ٣٧ || ٦ ایشان : + طایفه B ١٤-٩ ای درویش ... نامش عقل است : - A ١٣-٢٠ عالم ملک جسم ... ملایکه می خوانند : - V ١٣ در مرتبه ؓی : در مرتبه اول O ٢٠-١٧ هیچ شک نست ... می خوانند : - A ٢٠ علوی : کبیر V || عالم : وکارگنان عالم V و AO || سفلی : صغیر V ٢١ تا ص ٤٠٦ ، ٦ علم هر یک ... ما یومرون : - V

ص ٤٠٦ ، ١ سورة ٣٧ (الصفات) آیه ١٦٤ || ٤ ایشان : هر یکی U هر یک O ٦-٥ سورة ٦٦ (التحريم) آیه ٦ || ٧ رسالت هفتم از جلد دوم U : رسالت هشتم از جلد دوم O منزل دوم و حکما جمله درین منزل دوم اند واهل تناسخ جمله درین منزل سیوم اند V

ص ٤٠٨ ، ٧-٦ اما بعد ... النسفي V : - USBOE || ٧ بدان که : + منزل چهارم ذکر کرده شد E منزل : - B || پنجم : سیوم SV ١٠-٧

## حواشی و نسخه بدلها

۰۰۱

و طریق تناسخ ... تناسخ اند  $VSO - : - O$  ۹ و هستند : -  $UBE - : -$  ۱۲-۱۰

و گفته آمد ... خلاف کرده اند : -  $SVE - : -$  ۱۲ نا ص ۴۰۹ ، ۲ اهل تناسخ  
می گویند ... اکنون بدان که : -  $SV - : -$

ص ۴۰۹ ، ۳ نا ص ۴۱۰ ، ۶ که نفس جمله ... باز نهانیم : -  
 $UBE O$  ۳ آدمیان : + یعنی ارواح جمله آدمیان  $S$  ۴-۳ در عالم علوی  
... بوقت خود  $S$  - : -  $V$  ۵ خود : -  $V$  - ۶ خود : - کس ۱۳  
کسان  $S$  کس : کان  $S$  ۱۴ نتوانند : نتوان  $S$  گذشت : بگذرد  $S$   
۱۶ است از ... و عروج : -  $S$  - : -  $V$  ۲۱  $V$  - کس ، کسان  
ص ۴۱۰ ، کس : کسان  $S$  ۳ نا : + باین  $S$  ۳ نا : + باین  
 $12 || SVOh$  در : بر  $S$  ۷ جزوی : جزوی اند  $U$  جمله آدمیان  $12$   
و بقدر .... می سازند : -  $UB$  ۲۰ بدان که : -  $U$ -

ص ۴۱۱ ، ۷ نزول : + و عروج  $V$  ۱۰ ازین همه گشتن : -  $UBE$   
 $|| 15$  می کنند : می آید  $US$  ۱۸ درخت لفاح : لفاح  $U$  واق واق : واق  
 $|| 19$  دیگر :  $U$  - ۲۱ می کنند : می آیند  $U$   $V$

ص ۴۱۲ ، ۱ کرمی : کرمک  $O$  ۲ کل : + و آب  $U$   
 حیوان : از حیوان  $U$  ،  $V$  - ۴ فیل : پیل  $SE$  ۹-۱۰ یعنی نفس ...  
 اماره می گویند : -  $UBE$  ۱۰ حکما : علما  $SVOh$  ۱۱ نفس ناطقه را  
 نفس لواحه می گویند  $SV$  : نام وی نفس لواحه است  $O$  نام وی نفس ناطقه است  
 $13-11 || UBE$  و بمراتب بر می آیند ... قدسی می گویند : -  $V$  - ۱۲  $|| V$   
 نفس ناطقه را نفس قدسی می گویند  $SOh$  : نام وی نفس قدسی است  $UBE O$   
 $14$  نفس ناطقه را نفس مطمئنه می گویند  $SVOh$  : نام وی نفس مطمئنه است  
 $16-15 || UBE O$  ۸۹ سوره: آیه ۲۸ نا ۳۱ ای دروش ...  
 پیوند : یعنی  $UBE$  ۲۰-۱۹ چون بدرجۀ حکما رسیدند : بعضی  $SV$  ۲۰  
 رسیدند : رسند  $U$  || از دوزخ : از درگاه دوزخ  $O$  ۱۷-۱۹ گذشتند : بگذرند  $SV$   
 $||$  رسیدند : رسند  $SV$  ۲۰-۲۱ چون بدرجۀ اولیا رسیدند : بعضی  $SV$  ۲۱  
 گذشتند : بگذرند  $SV$  || رسیدند : رسند  $SV$

ص ٤١٣ ، ١ وچون ... بخدای رسیدند : - V - جون بدرجۀ انبیا رسیدند : بعضی S || کذشتند : بگذرند S || رسیدند : رسند S ٢ سورۀ ٥٤ (القمر) آیه ٥٤ و ٥٥ || علماء : - UBE ٩ این سه معنی ... نبوت است : - SV ١٦ به نباتی یا به حیوانی یا به انسانی : به تخم نباتی یا به نطفة حیوانی || SV - SVOm ١٦-١٧ که مناسب استعداد وی باشد : - SV - ١٧-١٨ که بنزدیک ... کار کنند : - SV ١٨ وده نفس : - U - ١٩-٢٠ وچون ... تعلق سازند B : - ١٩ ایشان : - O

ص ٤١٤ ، ٢ باشد : + در سه منحصر است O || ٣ سه دور است : ادوار سه است Oh || ٤ اعظمی : + اما O || نباشد : + اگر U ٦-٥ ٧ || S روی زمین را : روی را U ٩-٧ اما ... خراب شوند : خراب شوند و باد آتش : آب اثری از : - U ٨ محکم : بزرگ محکم O || ٩ آب و باد و آتش : آب و باد UE ، ١٠ عام : + تر O || ١٣-١١ نهانند ... نباتات و حیوانات - V ١١ آثار : عمارت‌ها و آثار O || ١٣-١٢ نهانند ... پیدا آیند : - ١٥ تا ص ٤١٥ ، ١٦ که هوای آن ... دیگر باره پیدا آیند : B - OE ١٥-١٤ ودر آخر ... دوری است : - V - ١٤ بگذرد : میگردند S میگویند که میگردد V ١٦ نوع : نوع SE اباره : - U - ٢٠-١٨ وشیعی و قانونی ... منسخ کند : - V ١٨ دیگر : تو دیگر U ٢٠ کند : گرداند S

ص ٤١٦ ، ١ بی شمار : + بوى د O || ٨ معنی : - ١٥-١٤ | O ١٥-١٤ وکوه ... نبود : - UBE ١٥ سورۀ ٢٠ (طه) آیه ١٠٦ || ١٨ ای درویش ... ظاهر شوند : - ٢١-١٨ UBEO || UBEO ٢١-١٨ اما ... کامل شوند : - ٢١ چیز : صفت و حرفت O

ص ٤١٧ ، ١ بیان : - O ٥ سورۀ ٤ (النساء) آیه ٦٠ وغیرها ٦ در بیان نسخ : - S ٨ در بیان نسخ : - UE ١٤ این است مرائب نسخ : - UVBE ١٥ نسخ : فسخ S | عبارت : - E ١٦ دیگر : + جنس O فرود : فروتر از O || جزوی : انسانی VOh ١٧ بعد از : با O

|| ۱۸ همچون ... موصوف شود : - || UBE ۱۹ ومعاصی بسیار کند : - SV  
 ۲۱ و مس ۴۱۸ ، ۱ مور یا موش : مور و موش SBE  
 ص ۴۱۸ ، ۵ باز گردد ... نبات : یا S ۶ باز گردد : فرو رود  
 | وبصورت معادن حشر شود SVO : - || UBE ۷-۶ سور ۶۶ (التحريم) SVOH  
 آیه ۶ | قوا ... معنی است O : - || USVBE ۸-۷ وسالهای ... سنة : -  
 || UBE ۸ سورة ۷۰ (المعارج) آیه ۴ ۹ کشد : می کنند US ۱۰ یابد:  
 UBE ۱۱-۱۰ سورة ۴ (النساء) آیه ۵۹ ۱۴ همچون ... شود : - E -  
 || ۱۷ غیر ناطق : - || SVO ۲۰ تا م ۴۱۹ ، ۸ وقت باشد ... باز آمداند  
 UBEO - : SV

ص ۴۱۹ ، ۹ ای درویش ... شد که SV : UBEO - جزوی : آدمی  
 || SV ۱۵-۱۰ که شریف ... خواهد بود SV : و چون کمال خود حاصل گردند  
 بعد از مفارقت قالب انسانی ازین عالم کون و فساد خلاص یابند و بعالم بقا و ثبات که  
 عالم عقول و نفوس است می پیوندند و در آن عالم بقا و ثبات هر یک در مقامی باشند  
 و طهارت هر که زیاده باشد مقام دی بالاتر باشد چنان که در رساله حکمت تقریر  
 کرده شد UBEO || ۱۶ تا م ۴۲۰ ، ۵ مطالب (۱۶) و (۱۷) در SV نیست  
 || ۱۶ دیگر : - U

ص ۴۲۰ ، ۱ سورة ۴۲ (الشوری) آیه ۵-۴ || ۱۹ سورة ۱۹ (مریم) آیه  
 ۸۸ و ۸۹ || ۵ تمام شد منزل پنجم : SV -

ص ۴۲۲ ، ۶-۴ اهل وحدت ... خواهم کرد VO : ۴ ششم اند  
 و در منزل هفتم : ششم و هفتم O پنجم اند و در ، منزل ششم || ۵ ششم : پنجم V  
 || ۹ ای درویش : UB - | از اهل وحدت : - || UB ۱۰ بر : - ۱۴  
 موجودانی : موجود ذاتی O ۱۵ و آب : - U ۱۶ عکسی و ظلی : ظلی  
 و عکسی O ۱۷ تا م ۴۲۳ ، ۹ مطلب (۴) در UB نیست || ۱۷ ندارد : V -

ص ۴۲۳ ، ۳ این طایفه : - V ۴ این : + دو ۹-۸ || V  
 سخن ... نعایم V - : O ۱۰ این طایفه می گویند که V : -  
 ۱۸ فصل : - UO ۲۰ باشیم : این UO

ص ۴۳۴ ، ۴ خواب نکرده ئی : در خواب نرفته V ۶-۵ آن کس :  
 UVB - ۱۳-۱۱ عالم را نیز .. محکوم اند O -  
**ص ۴۳۵** ، ۱ این : - UVB ۷-۳ پس ازین ... بر وجود خدای  
 عز وجل : احوال این : احوال UB ۱۱ شبیه : نسبت UB  
 ۱۵ شبیه VOh : نسبت UBO

ص ۴۳۶ ، ۴ دنیا هیچ نه ارزد O : که دنیا هیچ بقا و ثبات ندارد V ،  
 UB - ۵ از جهت آن : - UB ۶-۵ وهر چه ... بباشد UB ۷ مقدار  
 UV : قدر BO ۹ دوستی اهل : صحبت اهل ۱۰ تمام : جمله O ،  
 U - ۱۲-۱۱ بعضی ... می شوند : - B ۱۳-۱۲ اگر چه ... می شناسند  
 VO : اگر چه U ، UB - ۱۴ بقدر ضرورت VO ۱۵ بود :  
 شد V ، UB - ۱۶ و کدام ... باید بودن VO ۱۹-۱۸ بلکه ...  
 توانند بود VO ۲۱ برد : بود O | بود : شد O ازین ددی  
 UBO - : V خونخور

ص ۴۳۷ ، ۲-۱ که از جزع ... ندهد V ۲ تمام شد  
 جلد سوم و : - VB || و تمام شد منزل ششم : - B || ششم : پنجم V  
 واين يك طايفه اند از اهل وحدت : - UB

ص ۴۳۸ ، ۴ درویشان V : اما بعد چنین گويد اضعف ضعفا و خادم فقرا  
 عزيز ابن محمد النسفی که جماعت درویشان UA ۷-۸ وما توفيقی ... ائیب :  
 اجابت کردم UA ۱۱ بنزدیک اهل وحدت : ابو تراب نسفی می گوید که UA  
 ۱۵ است : دارند | UA ۱۵-۱۶ زحل بر .. هفتم : - UA ۱۶ دور تر  
 است : + وزیر تر است و UA ۱۷ و باقی را ... هر کدام که V : و فقر  
 که بما نزدیکتر است بالاترست و بر آسمان هفتم است یعنی هر چیز که UA

ص ۴۳۹ ، ۵-۴ واز درخت هر چیز ... شریفتر بود : - A -  
 و شریفتر : - U ۱۰-۱۲ وهمه چیز ... این چنین است : - A ۱۰ که : -  
 U ۱۲-۱۱ درین عالم ... این چنین است : - U - ۱۲ سوره ۶  
 (الانعام) آیه ۵۹ || ۱۴ خواهد شد : + و شک نیست که این چنین باشد

UA درخت : شاخ و درخت UA پیدا آید : + که در بین و ساق و شاخ درخت باشد و هر چیز که بر شاخ درخت پیدا آید و پیدا آمد UA ۱۶ اهل وحد می گویند : ابو تراب می گوید UA مرائب : این درخت همیشه بود و همیشه باشد و مرائب UA ۱۷ باشد : + از جهت آن که امکان ندارد که نیست هست شود و امکان ندارد که هست نیست گردد همیشه نیست نیست باشد و همیشه هست هست باشد UA ۲۱-۲۰ و آن عالم سفلی ... دیگر نگیرند : -

ص ۴۳۳ ، ۳-۲ و آن عالم ... و میوه درخت اند : - UA - ... ۶

رسیدن : رسیدگی UA ۱۰ جائی بجائی : حال بحال UA ۱۱-۱۰ بخلاف ... و شاخ : - UA ۱۲ این درخت را : ای درویش ابو تراب می گوید که این درخت را UA و ساق از خود است : - A ۱۴ باغبان : خورنده و باغبان A ۱۶ سایه : صحت UA حیوة : حیات و معمات UA از خود است : + و ملک از خودست و ملکوت از خود است و جبروت از خودست UA ۱۷ همه از خود است : - UA ۱۸-۱۹ یافت که دریافت ... نیافت : -

ص ۴۳۳ ، ۳ اهل وحدت می گویند : ابو تراب می گوید UA ۴ و حرکت ارادی : - UA ۵ و حرکت ارادی : - UA ۶ موجودات : مرائب موجودات UA ۷-۸ و حرکت ارادی : - UA ۱۲ و حرکت ارادی : - UA ۱۴ و حرکت ارادی : - UA ۱۶ ملکوت است : + آنچه ازین درخت محسوس اند نامش عالم شهادت است و آنچه معقول اند نامش عالم غیب است و آنچه ازین درخت محسوس اند نامش دیاست و آنچه معقولند نامش آخرت است UA ۲۰ می آید : آمد UA ۲۱ می رود : رفت UA نمی آید :

نیامد و هیچ چیز بهیچ جای نرفت UA

ص ۴۳۴ ، ۱ با خود : + دارند UA ۲ دارند : + اعراض از قوت ب فعل می آیند و باز از فعل بقوت می روند و از عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند و خودرا جلوه می دهند و باز از عالم تفصیل بعالم اجمال باز می گردند تمام شد سخن اهل وحدت UA (+ و تمام شد منزل هفتم U)

ص ۴۳۷ ، ۹ بیشتر : یکی بیش Ch

ص ٤٥٠ ، ١٠-٢ الحمد ... جدیر : ای درویش دانستن این فصل از مهمات است O ١٠-٥ که جماعت ... جدیر : - V ١٥-١٦ واین مرائب ... بکمال رسد V : وزود بکمال رسد O C - ، O C - ، O C - ،

ص ٤٥١ ، ٣-٢ العادش .. کمراه اند : || C - ٢ العادش : العاد O || خلائق : خلقان O ٦ ناقصرین آدمیان : ناقصرین مردمان و کمراهترین عالمیان O ٨ آنگاه : - O اباhtش در پیش V اباhtش پیش C اباht پیش وی O ٩ خلائق : خلقان O ١٦ می رفت : شده بود C بود || V دیگر : دیگر C ١٨ شیخی ویشوائی O : پیشوائی و شیخی C پیشوائی || V پیشوائی : + و شیخی C

ص ٤٥٢ ، ٥ دل : ٧ بطاعات و عبادات : بعبادات O || ص ٤٥٢، ٩ تا من ٤٥٣ ، ٣ این چنین کس ... بعلامت بگذراند : || C - ١١ خیال پیغمبری در خاطرش O : بخيال پیغمبری V ١١ نیز راضی تکردد : قناعت نکند پیغمبری خواهد O || هم : - O ١٢ است : - V ١٨ باشند و نادان بوند V : واندک عقل باشند و نادانی و حماقت بر ایشان غالب باشد O ١٩ موافق : - V ٢١-٢٠ بگویند ... یافته اند : - O ٢١ بروی : - O | گردانند : كنند O

ص ٤٥٣ ، ١ خاطر : + و آرزوی O نیک بیست ٣ پیشوائی | Oh ... بگذارند : کیرد O ١٢ همراه است : + هر نفس که باشد البته بالا طلبد || V ١٣ پس : ٢٠ سورة ٧٩ (النازعات) آیه ٤٠ و ٤١

ص ٤٥٤ ، ٢ دوستی جاه است : حب مال و حب جاه است O ٤-٩ || O باقی ... رسیدند : - O ٦-١٦ طامات ... که تو باشی : || C - ٦ و دعوی : - V ١٠ قضیئی : فنا O ١١ سعی : بند O || باشد O : است V ١٢ || V بر خود O - : V - : بزرگتر و V - : آن | O - : آن کس : آن V ١٣ تکر می کند و بر خود می بندد O : بینند و تنگ کند V ١٤ بر خود ترك جاه است O : ترك است V ١٦ پس : ١٨ در خوف بود : - O - : V C - 20 در باب دین :

ص ۴۶۵ ، ۵ ندانی و : O - 6-5 پیش نگیری و باندیشه خود  
 مذهبی نازی : ومذهبی پیش نگیری C || 8 فضا و علمای بوده اند که : - VC -  
 ۹ کردند : + و طریقی پیش گرفتند C || 11 محقق ایم : بر حق ایم O ||  
 ۱۲ یکی بیش نباشد : از میان چیزهای مختلف یکیست بیش نباشد و یکی بیش نتواند  
 بود O || ۱۳ حقیقت O : حقیقت V حق C || ۱۵ از آن V : ازیشان OC || که  
 گفته شد : OC - ۱۸-19 و یغین ... مدار O . . VC -  
 ص ۴۶۶ ، ۳-۱ که ترک ... دو جهانی کند O - : VC - ۴ تمام شد :  
 + سخن اهل وحدت و تمام شد منزل هفتمن O تمت الرساله و کتاب منازل السایرین  
 V - ، C

ص ۴۷۳ ، ۱ سوره ۶ (الانعام) آیه ۵۹ ۱۱-۱۰ سوره ۳۷ (الصافات)  
 آیه ۱۶۴ || ۱۱ سوره ۶۶ (التعریم) آیه ۶

ص ۴۸۰ ، ۱۱ واژ رحم باین عالم آید : SO - ۱۳ یعنی عالم  
 اجمال ... وجه آدمی است : - O || عالم تفصیل : + و چون جسم آدمی بنها ی است  
 رسید واژ اجمال بتفصیل آمدند V || ۱۵-۱۶ یعنی عالم اجمال ... هر دو مرتبه  
 S - : V ۱۶ چون ذات و وجود و نفس :

ص ۴۸۱ ، ۸-۵ ای درویش ... ذات می خوانند : - V  
 ص ۴۸۳ ، ۲ اول : دوم Oh || دوم : سوم Oh  
 ص ۴۸۵ ، ۷-۴ سوره ۲۴ (النور) آیه ۳۵

**Telegram @eat\_book**

## فهرست عام

- T
- بعد، ۳۹۹، ۴۷۲، ۳۷۸ به بعد؛ —  
نسخه و نمودار دنیا و آخرت ۶۴ به بعد.
- آدمیان** ۳۱ به بعد، ۵۹ به بعد، ۶۳، ۷۵، ۲۹۶، ۲۷۹، ۷۹ به بعد، ۹۰ به بعد، ۴۰۹، ۳۶۷، ۳۰۵ به بعد؛ — سه طایفه‌اند ۵۳
- آزاد ۸ به بعد، ۸۲، ۱۳۷ به بعد، ۲۷۳، ۴۵۳ به بعد.
- آزادی ۸ به بعد، ۱۳۸، ۱۳۸ به بعد، ۲۷۲ به بعد، ۴۰۴
- آسمان ۵۷ به بعد، ۲۶۳، ۱۶۹، ۱۴۴ به بعد؛ — اول ۱۰۸، ۴۳۰، ۳۵۲، ۳۵۰ به بعد؛ — دوم ۱۰۸، ۴۷۱، ۴۶۰، ۴۳۱، ۱۴۷ به بعد؛ — سوم ۱۴۷، ۴۷۱، ۱۴۷ به بعد؛ — پنجم ۴۷۱، ۱۴۸ به بعد؛ — هفتم ۱۴۸، ۴۷۱، ۱۴۸ به بعد؛ — رک آفلائش، فلک ۴۷۱
- آفرینش ارواح و اجسام ۵۲ به بعد.
- آیه** ۳۸۲
- آینه ۱۸۰؛ — این نور ۲۵۰؛ — دل ۱۷۲ به بعد، ۲۳۴ به بعد، ۴۲۸۸، ۲۴۲۰، ۲۴۱، ۲۳۷، ۱۷۳، ۱۶۴، ۹۳۰، ۵ به بعد، ۲۵۱، ۲۵۰.
- آب (عنصر) ۱۸ به بعد، ۳۳ به بعد، ۵۶ به بعد، ۷۱ به بعد، ۱۷۸، ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۷۷ به بعد؛ — حیوة ۵، ۱۶۳، ۰
- آباء ۲۱، ۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۶۴، ۰، ۲۷۸، ۴۷۰، ۴۶۵ به بعد.
- آگینه بدن ۲۸۸.
- آتش (عنصر) ۱۹ به بعد، ۳۳ به بعد، ۵۶، ۷۱ به بعد، ۱۷۸، ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۷۷ به بعد.
- آخر زمان ۳۱۲.
- آداب ۱۲۰ به بعد، ۳۸۸.
- آدم ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۳، ۸۰، ۷۲، ۵۵ به بعد، ۲۲۶، ۲۲۳، ۱۷۹، ۱۶۹، ۲۹۰ به بعد؛ — ۲۹۹ به بعد، ۳۰۳، ۳۰۱، ۳۴۶، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹ به بعد؛ — ۳۹۹ به بعد، ۴۸۲، ۴۱۴ به بعد؛ — خاکی ۴۰۱، ۱۶۲ به بعد؛ — فرزندان ۴۰۱، ۴۰۱ به بعد؛ — مخلوقات ۴۰۱، ۴۰۱ به بعد.
- آدمی ۲۳ به بعد، ۳۰ به بعد، ۵۳ به بعد، ۸۵، ۶۷ به بعد، ۱۴۹ به بعد، ۲۰۶ به بعد، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۳۹ به بعد، ۳۱۰، ۲۹۰، ۲۷۳، ۲۶۳، ۲۵۹، ۲۰۵ به بعد، ۳۹۳، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۷۱، ۳۰۰، ۳۲۴ به بعد.

- الف**
- اباحت ٤٥١ به بعد .  
 ابد ١٧٩ ؛ - آباد ٣٦٠ .  
 ابدال ٣٢٢ .  
 الابرار ٣٠٣، ١٠٣ .  
 ابراهيم (بنمبر) ١٧٩ ، ٣٢٢، ٣٢٠، ٢٣٩ .  
 ابراهيم ٣٢٤، ٣٥٥، ٣٢٤ .  
 ابراهيم ادهم ٣٣١ به بعد .  
 ابرقوه ٣٤، ١٤ ح .  
 ابليس ١٤٣ ، ١٤٩ ، ١٤٩ به بعد ، ١٦٩ ، ١٧٩ .  
 ابن عربى ٣٦٤ .  
 ابو تراب نفى ٢٦٣، ٢٦٢ به بعد .  
 ابو عبد الله خفيف ١١٨، ٨٠ .  
 اتحاد ٣٨ به بعد ، ٢٨٦، ٢٥٨ .  
 اتصالات كواكب ٢٠٨، ١٢٢ .  
 اتفاقات ٣٦٧ .  
 أجسام ٥٥ به بعد . رك جسم .  
 «أجر» ٥٨ ح .  
 أجل ١٩٢ به بعد ؛ - فضا ٢٦٦ ؛ -  
 مسمى ٢٦٦ ؛ - مطلق ٢١٣ ، ٤٧٦ ؛ -  
 معين ٤٧٦ ؛ - مقيد ٢١٣ .  
 اجمال ٧٤ ؛ مرتبة اجمال ٢٧٩ به بعد ؛ رك  
 عالم اجمال .  
 احاديث ٢٢٠ به بعد ، ٢٢٥ ، ٣٨٣، ٣٢٢ ،  
 ٣٩٨ به بعد ، ٤٠٣ ؛ - اوائل ٢٢٠  
 به بعد ، ٣٩٨ به بعد .  
 احاطات ٣٧٧، ٣٨٠ ؛ - جسمى ٣٨١ به بعد ؛ -  
 حقيقي ٣٨١ به بعد ؛ - روحي ٣٨١ ؛ -
- علمى ٣٦٨ ؛ - غيسى ٣٦٨ ؛ - مجازى  
 ٣٨١ به بعد .  
 احتياط ٢١١ به بعد .  
 أحد حقيقى ٢١١ ، ٣٥٠، ٢٨٣، ٢٨٢، ٢١ .  
 ٣٦٩ ، ٣٥٠، ٢٨٣، ٢٨٢، ٢١ .  
 ح ٢١، ٤٨٢ .  
 احكام ٤٤١، ٤٧ ؛ - جزوی ١٩٩ به بعد ؛ -  
 شريعت ٤٤١ ؛ - كلی ١٩٩ به بعد .  
 احوال بعد از مرگ ١٠٨ به بعد .  
 اختيار ٢٢٨ ، ٢١١، ٢٠٤ تابع ١٩٦، ٦٣، ٣٤ .  
 ٤٣٣ ، ٣٣٩ به بعد ، ٣٣٦، ٣٢٩، ٢٦٣ .  
 ٤٧٥ .  
 اخلاق اربعة ٢٤٥ .  
 اخلاق ٤١٦، ٣٩٩، ٣٤٠، ٨٥ ؛ - بد ٤١٦، ٣٩٩، ٣٤٠، ٨٥ .  
 ٣٠٨، ٢٩٥ ح ٤٤٠، ٢١٠، ١٤٩ .  
 ٤١٣ ؛ - خدا ١٥١ ؛ - ديوى ١٥١ .  
 ذميمه ٤١٣، ٢٩٥ ؛ - ناپسندیده ٢٣٠ .  
 نيك ١٤٩، ١٢٩، ٩٧، ٨٨، ٨٧، ٣١، ٨، ٤ .  
 ٣٥٨ ، ٣٠٢ ، ٢٧٣ ، ٢٥٥، ٢١٠، ١٥٩ .  
 ٤٤٠ به بعد ، ٤٤٠ .  
 اخوان الصفا ٢٩ ح .  
 ادواز ٤١٧ به بعد .  
 اديان پيشين ٣٢٠ .  
 اذكار ٩٤، ٨٠ به بعد ، ١٢٨ .  
 ارادت ١١٢ به بعد ، ٣٣٩ ؛ - خدای ٦٢ ،  
 ٣٣٧ به بعد ؛ - ومحبت با هادي ٩٥ .  
 ارض ١٩٠ .  
 اركان سلوك ٨٤ به بعد ، ٩٥ به بعد .  
 ارواح ٥٥ به بعد ، ٤٠٩، ٢٣٦ .  
 ٤٦٣ به بعد ، ٤٦٣، ٤٥٩ به بعد ، ٤٨٦ .  
 رك : روح .

فهرست عام

۵۶۱

- 
- |  |  |
|--|--|
| <b>اعتراض و انکار</b> ۲۸۴، ۱۰۳، ۹۶ بعده ، .<br><b>اعتقاد</b> ۳۹ بعده ، ۱۸۱ .<br><b>اعتماد</b> ۳۳۵ بعده .<br><b>اعراض</b> ۵۵ بعده ، ۱۵۶ بعده ، ۱۶۰ بعده ، ۳۴۶، ۲۸۱، ۲۶۴، ۱۸۶ بعده ، ۳۴۶ بعده ، ۴۶۴، ۳۶۴، ۳۵۷ .<br><b>اعصاب</b> ۲۱ .<br><b>اعضای آدمی</b> ۱۹ بعده ، ۱۴۴ بعده ، ۱۹۱ بعده ، ۳۵۶ بعده ، ۳۹۳ بعده ، ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۰۲ .<br><b>اعلیٰ</b> ۲۹۰ .<br><b>اعلى العليين</b> ۰۳۸۴، ۵۸ .<br><b>اعيان ثابتة</b> ۱۶۱ .<br><b>افراد</b> ۴۷۹، ۲۷۶ : - عالم ۲۵۴ : - عالم ۴۷۹، ۲۷۶ : - عالم علوی ۳۵۲ .<br><b>سفلى</b> ۳۵۲ : - عالم علوی ۳۵۲ .<br><b>عالم مملک</b> ۴۰۲ : - کائنات ۴۲ : - مملک ۴۰۲ بعده ؛ - موالید ۲۸۱ بعده ؛ - موجودات ۲۲۳ .<br><b>اسلام</b> ۶۴۰، ۲۳۸، ۱۷۴، ۱۳۹، ۹۴ .<br><b>اسفل السافلين</b> ۳۸۴، ۵۸ .<br><b>اسکندر</b> ۱۶۳ .<br><b>حقیقی</b> ۲۸۰ بعده ؛ - علم ۲۸۰ : - علی ۲۸۰ بعده ؛ رک : اسمی ۲۸۰ .<br><b>اشتیاق</b> ۳۶۸ .<br><b>اشراق (نماز -)</b> ۱۲۱ .<br><b>أشياء ثابتة</b> ۱۶۱ .<br><b>اصفهان</b> ۰۳۴۱، ۱۰۲ .<br><b>اضداد</b> ۰۴۸۲، ۳۷۴، ۲۹۹، ۲۶۵، ۱۷۸ .<br><b>اطفال</b> ۰۴۱ .<br><b>اعادات</b> ۰۵۸ .<br><b>اعتبار (خواب دیدن)</b> ۰۲۴۴ بعده .<br><b>اعتدال</b> ۰۲۶۰ . | <b>اروحه</b> ۴۵۹ .<br><b>ازل</b> ۱۷۹ .<br><b>ازمنه اربعه</b> ۲۰۸، ۹۰، ۷۵ بعده ، ۲۱۶ .<br><b>اسامی</b> ۱۷، ۱۶۴، ۱۰۹، ۱۷۸ بعده ، ۱۸۰، ۱۷۸ .<br><b>استعداد</b> ۰۲۱۱، ۱۲۴ بعده ، ۰۲۳۶، ۰۲۲۸ .<br><b>استعداد</b> ۰۲۵۴، ۰۲۵۰ .<br><b>استعداد</b> ۰۴۵۴، ۰۴۱۳، ۰۴۱۱، ۰۴۱۰ .<br><b>استعداد</b> ۰۳۸۶ .<br><b>استعداد</b> ۰۴۷۵ .<br><b>استعداد</b> ۰۲۱۶ .<br><b>اسرافیل</b> ۳۱۹، ۱۴۸ .<br><b>اسفل السافلين</b> ۳۸۴، ۵۸ .<br><b>اسکندر</b> ۱۶۳ .<br><b>اسلام</b> ۶۴۰، ۲۳۸، ۱۷۴، ۱۳۹، ۹۴ .<br><b>اسم</b> ۰۳۶۶ بعده ، ۰۴۸۰ بعده ؛<br><b>مجازی</b> ۰۲۸۰ رک : اسمی ۰۲۸۰ .<br><b>اشتیاق</b> ۰۳۶۸ .<br><b>اشراق (نماز -)</b> ۰۱۲۱ .<br><b>أشياء ثابتة</b> ۰۱۶۱ .<br><b>اصفهان</b> ۰۰۳۴۱، ۱۰۲ .<br><b>اضداد</b> ۰۰۴۸۲، ۰۳۷۴، ۰۲۹۹، ۰۲۶۵، ۰۱۷۸ .<br><b>اطفال</b> ۰۰۰۴۱ .<br><b>اعادات</b> ۰۰۰۵۸ .<br><b>اعتبار (خواب دیدن)</b> ۰۰۰۲۴۴ بعده .<br><b>اعتدال</b> ۰۰۰۲۶۰ . |
|--|--|

## كتاب الانسان الكامل

٥٦٢

- امهات ٣٣ ببعد ، ١٦٣، ٧١ ، ١٦٤ ، ١٦٣  
٤٧٠ ، ٤٦٥ ، ٢٢٨، ١٩٧، ١٩٠، ١٨٩  
بعد .
- البيا ٢٧ ببعد ، ٥٦ ببعد ، ٨٨، ٨٢، ٧٤  
- ٤١٩، ١٨٨، ١٦٩، ١٣٥، ١٠٧، ٩٤  
بعد ، ٢١١ ببعد ، ٢٣٩، ٢٣٦، ٢٢٦  
٤٠٢، ٣٢١ ٣١٦، ٣٠٨، ٢٩٠  
٤٠٣ ٤١٢ ببعد ، ٤١٦ ببعد ، ٤٤٠، ٤١٦  
- بنى اسرائيل ٣٢١
- انجم ١٣٥، ٢٤٣ ببعد ، ١٧٢، ١٦٣  
١٩٨ ببعد ، ٢٠٧ ببعد ، ٢٥٦، ٢٤٢  
٤١١، ٣٧٠ ببعد ، ٣٤٩  
بعد ، ٤٣١، ٤٣٨، ٤٦٤، ٤٣٨، ٤٧٠ ببعد ،  
٤٧٦، ٤٧٢
- اندوه ١٨٢، ١٦٦  
انس ٠٢٨٤  
انسان ٤١٠، ٢٦٥، ١٤٣، ١٣٥، ٧٢، ٣٤  
٤١٢ ببعد ، ٤١٦ ببعد ، ٤٣١ ببعد  
- تواننا ٤٧٢ : - دانا ٤٧٢ : - صغير  
٤٨٥، ٢٥٦ : - كامل تاه ٤٧٢  
١٩٠ ببعد ، ٢٣٦ ببعد ، ٢٥١ ببعد  
٤٧٢، ٤٧١، ٣٧٠، ٣٦١  
- كبير ٤٨٥، ٢٥٦
- انساني (مرتبه) ٤١٨ ، ٢٧٢، ٢٢٨، ١٠٣  
بعد . - رك : روح انساني
- انصارى (كتان) ١٣٨
- انكار ٢٨٩ ببعد : - رك : اعتراض و انكار
- أهل اتحاد ٢٥٨ : - ارادت ٤٦٧ : -
- استدلال ٤٠ ببعد ، ٤٤٤ ح : - اسلام  
ح : ايمان ٤٦٣، ٤٠ ب بعد ، ٤١، ٤٠
- بك ٢٩٥ ، ١٥٩، ٩٧، ٨٨، ٣١، ٨، ٤  
٣٥٨، ٢٧٣، ٢٥٥
- افلاك ٧١، ٣٤، ٢٤ ب بعد ، ١٣٥ ب بعد ،  
١٩٨، ١٨٩، ١٧٢، ١٦٥، ١٦٣  
٢٠٧ ب بعد ، ٢٤٢ ، ٢٦٢، ٢٥٦، ٢٤٢  
٤١١، ٣٨١، ٣٧٠ ب بعد ، ٤١١، ٣٨١  
٤٧٠، ٤٦٤، ٤٥٩، ٤٣٨، ٤٣١  
٤٧٦، ٤٧٢
- اقتباس انوار ٢٦٣، ٦٠
- اقوال ٢١٢ ب بعد ، ٤٧٥، ٣٩٤ : -  
بند كان ٣٩ ب بعد : - پسندیده ٤٢٩٥  
- يك ٢٥٥، ١٥٩، ٩٧، ٨٨، ٣١، ٨، ٤  
٣٥٨، ٢٧٣
- اكسيز ٢٥ : - اعظم ٥
- اكتساب علوم ٠٢٦٢، ٠٦٠
- الحاد ٠٣٣٢
- الحاد ٤٥١ ب بعد .
- الف ٥٨، ٤٢
- الهام ٠٢٤١، ٢٣٩، ٩٠، ٢٨ ب بعد ،  
٣٢٣، ٣١٦، ٣١٤، ٢٥٦
- الهيت ١١٠
- الياس (يغيب) ٠٢٤١
- امام ٤
- امانت ٠٢٩٩، ٢٥٢
- امت محمد ٣٢٠ ب بعد .
- امر ٤٠٠، ٢٢٥ ب بعد : - خدا ٩٧ ب بعد :  
شيطان ٩٧ ب بعد : - ملك ٩٧ ب بعد :  
نفس ٩٧ ب بعد : - ونهی ٣٠٦  
٣٠٨، ٣٠٦
- امكان ٣٠٢
- امن ٤٨٢، ١٩٣

فهرست عام

٥٦٣

- اوصاف ذميه ٢٣٠ - ٤٤٤ ح ؛ - بدعت ٤٥٥ ؛ - بهشت ٣٣١ ؛
- اولوالعزم** ٢٨ بـ بعد ، ٥٢ بـ بعد ، ٣٢٢ بـ بعد .
- اوليا** ٥٢ بـ بعد ، ١٦٩، ١٠٧، ٨٨، ٨٢، ٧٤ بـ بعد ، ١٩٩ بـ بعد ، ٢١١ بـ بعد ، ٣٠٨ بـ بعد ، ٣٢٢ بـ بعد ، ٤١٢ بـ بعد ، ٤٨٤ بـ بعد .
- ایقان** ٣٠٢، ١٣٩ .
- ایمان** ٢٧ بـ بعد ، ٤٠، ٥٩، ٩٤، ١٠٣ .
- ٣٨٢، ٣٤٠، ٣٣٥، ١٣٩، ١٠٧ .
- ب**
- باطن** ٨٨، ٤١ بـ بعد ؛ - آدمي ٢١ بـ بعد ، ٣٥٧ - وجود ٤٦ بـ بعد ، ٢٤٩ بـ بعد ، ٢٥٤ بـ بعد ، ٤٦٩ بـ بعد ، ٤٨١ بالغ ١٣٣، ٨ بـ بعد .
- بايزيد** ٣٣٤ .
- بايست** ٣١، ٣٢ ح .
- بت ٥٣ بـ بعد ، ١٣٧ بـ بعد ، ٢٩٧، ٢٢٩ بـ بعد ، ٢٨٨ بـ بعد ؛ - خواص ٥٣ بـ بعد ؛ - عوام ٥٣ بـ بعد .
- بتپرست** ١٣٨ بـ بعد .
- بحرة** - بي بيان و بي کران ٤٦ بـ بعد ، ١٦٣، ٢٨٣ بـ بعد ، ١٦٨ بـ بعد ، ٢٤٩ بـ بعد ، ٤٢٣، ٤٦٩ بـ بعد ، ٤٨١ بـ بعد ، - محیط ٢٠١ بـ بعد ؛ - مسجور ١٩٧ ، ٢٠١ بـ بعد .
- بحر آباد** (شهر) ٨٠ .
- بخارا** (شهر) ٨٠ .
- برازخ** ٢٧٧ .
- براق** ١١٤ .
- ٤٤٤ ح ؛ - توكيل ٤١ ح ؛ - تصوف ، ٨٤ ، ٣٠٣، ١٢١، ١٢٠، ١١٢، ١١٠، ١٠٨
- ٤٤٤، ٤٣٧، ٤٢٢ ح ؛ - نقوى ٤٤٤، ٤٣٩ تناصح بـ بعد ، ٤٠٨، ٧٩
- ٤٦٣، ٤٦١ بـ بعد ، ٤٦١، ٤٣٧ - جبروت ١٧٣ بـ بعد ، ٢٢٢، ٢٣٩، ٧٧، ٧٤ بـ بعد ، ٤٠٨، ٢٣٩، ٧٧
- ٤٢٢ ح ؛ - حلول ٢٥٨ -
- ٤٢٦، ٢٩١، ٢٢٩ دنيا بـ بعد ؛ - خيال ٢٤٨ دوزخ ٣٣١ - ذوق ٢٦٩ بـ بعد ؛ - روزگار ١٢٦، ٢٨٧ بـ بعد ؛ - سنت ٦٢ شیعت ٥٢، ٢٩، ٢٢، ٢٣ بـ بعد ، ٥٥
- شیعت ٢٢، ٢٣٩، ٨٠، ٢٢، ٢٤ ح ؛ - شیعت ٤٦٣ - صعبت ٤٣٧ ؛ - ظلم ٤٦٣
- ٤٦٧ - عافیت وسلامت ٤١ ح ؛ - عشق ٤٦٧
- ٤٦٥ - علم ٤١ - فراغت وجمعیت ٤١ ح ؛ - فرق ٤٦١ فهم ٣٤٥ - کشف ٤٤ بـ بعد ، ٢٦٩ بـ بعد ؛ - کمال ٢٢٨
- معجبت ٤٦٧ مشرق ٣١٨ - معرفت ٥٦ بـ بعد ، ٤٣٦، ٣٣٣ بـ بعد ؛ مغرب ٣١٨ ملک ٢٢٢ - ملکوت ٢٢٢
- منزل چهارم ٣٤٤ - میل ٤٦٧ وحدت ٣٠ بـ بعد ، ٤٤٦، ٤٩، ٤٦ بـ بعد ، ٢٤٨، ٢٤، ٤٢٢ بـ بعد ، ٤٢٢ بـ بعد ، ٤٣٠ بـ بعد ، ٤٦٢، ٤٦١، ٤٣٧ بـ بعد ، ٤٧٨
- به بعد ، ٣٨ .
- اوایین** (نماز) ١٢١ .
- اوحدي** (شيخ) ٣٨٣ .
- اوراد** ١٢٨، ١٢١ .

## كتاب الاسنان الكامل

. ٤٠٠، ٢٢٦ بـ بعد ، ٢٠١، ١٩٧  
**لیداری** ١٧٣ بـ بعد ، ٢٣٩، ٢٣٦، ٢٣٥  
. ٢٤٠ بـ بعد ، ٣٢٤، ٢٥٦  
**لين المسلمين** ٦٦

## ب

**پارس** . ٣٢٢  
**پر د گیان** . ١٥٢  
**پر هیز و احتیاط** ٢١١، ١٩٩ بـ بعد .  
**پر هیز گاری** . ١٢٨  
**پیران** . ١٢٨  
**پیشوائی** ٤٥٢، ١٠٣ بـ بعد .  
**پیغمبر** ١٦١٣، ٢٨٩، ٢٢٧، ١٩٨، ١٦١٣  
. ٤٣٧، ٤١٥، ٤٠٣، ٣٦٠، ٣٢٥ بـ بعد ،  
. ٤٣٩ بـ بعد ، ٤٤٧ : ٤٦٥، ٤٥٥، ٤٤٧ : - ما  
. ٣٩٩، ٣٣٢، ٣٢٥  
**پیغمبر ان** . ٤١٥  
**پیل** ٤٣٩ : رک : فیل .

## ت

**تاپیان** . ٣٣٣  
**تجلى** ٢٥٧، ٢٥٤، ٢٤٩، ١٦٢، ١١٧  
**تجليات** . ٢٢٨  
**تدبیر** ١٩٩ بـ بعد ، ٢١١ بـ بعد ، ٣٣٩  
**تربيت** ١٧، ٤٨، ٤٨، ٩٩، ٨٨، ٦٩، ٩٩، ١٩٩ بـ بعد  
. ٣٢٠، ٢٩٠ بـ بعد .  
**تریبع** . ٤٣٨  
**ترقب** . ١٧٨  
**ترقیب** ٣٢٥ بـ بعد .  
**ترقی** ٥٨ بـ بعد ، ٧٧، ٦٤، ١٦٤، ١٣٣، ٩٤، ٢٥١  
. ٣١٩، ٢٩٩، ٢٩٠، ٢٦٥، ٢٦٤، ٢٥١

**بسط** ٤٦٦، ٣٨٠، ١١٨، ١١٦  
**بسیط** : - حقيقی ٢٨١ بـ بعد ؛ - مجازی ٢٨١، ٢٢٦  
**بصر** ٣٨٦، ٢٢ بـ بعد ، ٤٥٩  
**بطعن اول** ٤٦٨ ؛ - دوم ٤٦٨ ؛ - قرآن ١٧٥  
**بعث** : - أكبر ١٨١ ؛ - صفرى ١٨١ ؛ -  
**کبرى** ١٨١ .  
**بلد** ١٩١، ٢٤٥، ٢٠، ٣٥٦، ٢٤٥ ح .  
**بلغم** ١٨ بـ بعد .  
**بلوغ** ١٣٢ بـ بعد .  
**بند** ١٣٨ بـ بعد .  
**بني اسرائیل** ٣٢١  
**بهشت** ٣٢ بـ بعد ، ١٠٨، ٧٨، ١٤٩ بـ بعد ،  
. ٣٣٠، ٣٠٩ تا ٢٩٤، ٢٥٩، ٢٢٨، ١٥١  
. ٤٦٣، ٤٦١، ٤٠٩، ٣٦٦، ٣٣٣ بـ بعد ،  
. ٤٨٢ بـ بعد ؛ - ابلهان ٢٩٦ : - ابلهان و اطفال ٣٠٠ : - اخلاقي  
. ٤٨٣ : اول ٤٨٣، ٤٨٢، ٢٩٩ : - چهارم  
. ٣٠٤، ٣٠١ : - حقيقی ٣٠٤ ؛ - خاص  
. ٤١٢ بـ بعد ؛ - دوم ٢٩٩ بـ بعد ، ٣٠٤  
. ٣٠٥ بـ بعد ، ٣٠٤ : عالم ماهیات  
. ٤٨٢ : - علمی ٤٨٣ ؛ عاشقان ٢٩٢ ؛ -  
**عاقلان** ٢٩٢ : - نهم ٣٠٦ بـ بعد ؛ -  
. ٣٠٥ هشتم  
**بهشتى** . ٤١٧، ١٥٢  
**بوزینه** . ٤١٢  
**بی (حرف)** . ٤٢  
**بیت الله** ٤٠٠، ٢٢٦ : - اول ٤٠٠، ٢٢٦  
**العنیق** ٤٠٠، ٢٢٦ : - المعمور(معمور)

- توبه ۳۳۳ .
- توحید ۳۸ به بعد ، ۱۷۹ ، ۲۵۴ : علمی ۱۷۹ ، ۴۵ .
- توکل ۳۲۸ بعده ۳۳۰ ، ۳۳۵ : رک : اهل توکل .
- «قین» ۱۹۱ .
- ث**
- ثابتات ۱۴۸ ، ۱۴۴ .
- ثبات و دوام بر شرایط وارکان سلوک ۹۷ .
- ج**
- جادب (فوت) ۴۵۸ ، ۲۰ .
- جام جهان نمای ۱۷۳ ، ۱۶۴ ، ۲۴ ، ۵ .
- جان عالم ۲۴۹ ، ۴۶ به بعد ، ۲۵۳ به بعد ، ۲۵۷ به بعد ، ۴۸۱ .
- جبر ۴۱ به بعد ، ۱۹۶ تا ۲۰۴ ، ۲۱۵ .
- جبروت ۱۳۰ ، ۵ ، ۱۳۳ ، ۸۱ ، ۷۴ ، ۶۲ ، ۲۸ ، ۱۳۰ .
- جبروتی (آدم) ۱۶۱ .
- جبر لیل ۳۱۹ ، ۱۴۷ .
- جذبه ۱۰۲ به بعد .
- جزئی ۳۶۲ .
- جزئیات ۶۰ ، ۵۳ به بعد ، ۲۶۳ ، ۳۴۸ .
- جسم ۳۳ به بعد ، ۱۰۲ ، ۶۵ ، ۵۶ ، ۱۰۱ .
- بعد ۱۶۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹ ، ۲۱۱ : رک : اهل ۴۷۵ ، ۳۸۰ ، ۳۷۹ ، ۳۵۸ ، ۳۵۶ ، ۳۰۱ .
- ترک ۲۴۴ ، ۲۳۴ ، ۲۲۹ ، ۲۱۷ ، ۲۱۰ ، ۹۵ .
- بعد ۲۷۲ ، ۲۶۲ به بعد ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۳۲ ، ۳۳۱ : اغراض و انکار ۴۵۳ ، ۳۳۷ : دنیا ۴۴ : رای و آندیشه خود ۹۶ : کلی ۳۳۴ : ماسوی ۲۸۸ .
- ترکیب بزرگ ۵ .
- تسیح ۳۴۱ .
- تسدیس ۴۳۸ .
- تمویه ۲۶۴ ، ۲۵۰ به بعد .
- تصرف ۳۳۹ .
- تصوف ۲۴۴ ، ۲۹۷ ، ۳۰۳ : رک : اهل ۲۹۷ .
- تعابیر خواب ۲۴۴ به بعد ، ۳۲۵ .
- تغلق ۱۹۹ .
- تفرقة ۳۶۶ ، ۳۳۴ ، ۳۲۹ ، ۱۸۲ ، ۱۶۶ .
- تفرید ۴۷۳ ، ۴۶۲ ، ۳۸۸ .
- تفصیل ۲۷۹ به بعد : رک : عالم تفصیل .
- تلدم ۷۱ به بعد ، ۴۶۵ .
- تلدیر ۵۲ به بعد ، ۶۲ به بعد ۱۸۰ .
- تللید ۳۹ به بعد ، ۲۱۳ .
- تفوی ۳۱۹ ، ۲۱۰ ، ۱۲۸ ، ۵۸ : رک : اهل تفوی .
- تمکیل ۴۵۰ .
- تلقین ذکر ۱۰۶ .
- تناسب ۲۵۸ .
- تناسخ ۴۰۸ ، ۲۵۸ به بعد ، ۴۶۱ : رک : اهل تناسخ .
- تهجد (نمای) ۱۲۱ .

جسمانی ١١٧ . ٣٨٠، ٣٠٢، ٣٠١، ١٥١ .  
 جعفر صادق (امام) . ٣٧٥، ١٨٠ .  
 «جف القلم» . ٢٢٤ .  
 جماد ٣٨٦، ٣٤ . ٤١٨ .  
 جمال ١١٦ به بعد ، ١٦٤، ١٦٢، ١٥٢ ،  
 ، ٣٧٥، ٢٣٩، ٢٢٣، ٢٢٢، ١٨٠، ١٦٥  
 ، ٣٨٥، ٣٨٤ . ٤٦٩ . ٣٨٥ به بعد : - و جلال  
 . ٢٥٠ .

جمعیت ١٠٥ . ٢١٢، ١٨٢، ١٧٢، ١٦٦ .  
 . ٤٧٣، ٣٨٨، ٣٣٧، ٢٨٨ .  
 جن ٧٩ به بعد ، ٢٢٩، ٢٨٤ . ٤٦٦ .  
 جنات و نهر . ٤١٣ .  
 جنت ٤٥٣ . ٤٥٨، ٤٥٤ ح : - خاص ٤١٢ .  
 جنبید (شیخ) . ٣٨٣ .  
 جهنم . ٢٩٦، ٢٢٩ .  
 جوارح ١٩ به بعد .  
 جواهر ٥٥ به بعد ، ١٥٦ . ١٦٠ به بعد ،  
 بعد ، ٣٤٦، ١٨٦، ١٧٥ .  
 ٣٥٣ به بعد ، ٤٦٤، ٣٦٤ : - اشیا ٤٤٧، ٣٠٢ .  
 جوع ٩٥ .

جوهر ١٦١ به بعد ، ١٧٥ . ٢٢٠، ١٨٨ ،  
 به بعد ، ٣٩٨، ٣٤٨، ٢٢٦ . ٤٠٤ .  
 به بعد : - اول ١٦٢، ٧١ به بعد ، ٢٢٤ .  
 ٣٥٦، ٣٤٩، ٢٧٧ به بعد ، ٣٥١ .  
 به بعد ، ٣٩١، ٣٦٩، ٣٦١ .  
 ٣٩٣، ١٧ به بعد : - اول عالم صفیر ٣٩٩ .  
 به بعد .

جیم (حرف) . ٥٨ .  
 ج .  
 چاشت (نماز) . ١٢١ .

## ح

حادث ٣٨ به بعد ، ٤٢٢، ٣٦٨، ٢٥٢ .  
 . ٤٦٥ .  
 حافظه ٢٢ به بعد ، ٢٤٣ . ٢٤٣ به بعد ، ح ٢٢ .  
 حجاب ٩٧ به بعد ، ٢٢٩ . ٢٣٠، ٢٢٩ -  
 بعد ، ٣٥١ . - حجابهای نورانی و ظلمانی  
 . ٣٠٥ به بعد .  
 حدیث ٢٢٠ به بعد ، ٣٣١ . ٣٨٥، ٣٨٢ .  
 . ٤٠٩ . ٣٩٨ .  
 حز ١٣٤، ٨ به بعد .  
 حرکات افلال و انجام ١٩٩، ١٧٢ . ١٧٢ به بعد ،  
 ٢٠٧ به بعد : - کواكب ٢٠٧ .  
 حرگت ٤٧٥ . - ارادی ١٧ به بعد ، ١٩ .  
 ٤٧٢، ٤٣١، ١٤٨، ٢١ .  
 - فعلی ٤٧٥ . - قولی ٤٧٥ .  
 حروف تہجی ٣٩٢ .  
 حریت ١٣٢ به بعد .  
 حسن ٢١ به بعد ، ١٧٢، ١٤٨ . ٢٦٢، ١٧٢ به بعد ،  
 ٤٤٤، ٤٣٣، ٣٥١، ٢٩٩، ٢٩٥ به بعد ،  
 ٤٧٢ . ٢٩٥ . - ظاهر ٤٧٢ . - مشترک ٢٢ .  
 به بعد ، ٤٥٩، ٢٤٣ . ٢٢، ح ٢٢ .  
 حصنات ٣٠٣، ١٠٣ .  
 حسی (مرتبه) . ١٦٠ .  
 حشر ٤١٧ به بعد .

فهرست عام

۰۶۷

- حضور : ۳۸۵، ۳۶۱، ۳۴۱، ۳۱۹، ۳۰۳  
شیخ . ۱۰۴ .  
حقایق : ۴۸ - نابته ۳۹۵، ۱۶۱ -  
موجودات ۳۹۵، ۳۴۶ بعده .  
حقیقت ۲۶، ۳۴۲ به بعد : اشیا  
۳۶۵ بعده .  
حقیقی ۴۹ - ۴۲۲ به بعد :  
رک : احد حقیقی ، وجود حقیقی .  
حکم ۱۹۶ تا ۴۰۰ ، ۲۲۵، ۲۰۴ - خدا  
۶۲ بعده ، ۲۰۲ بعده .  
حکما ۷۴ ، ۷۸ بعده ، ۱۳۵، ۸۱، ۸۰  
۲۱۱، ۱۹۹، ۱۸۸، ۱۷۹، ۱۵۹  
۳۲۵، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۴۸، ۲۴۱،  
۴۶۶، ۴۶۵، ۴۳۷ بعده ، ۴۱۲، ۴۰۵  
. ۷۷، ۴۷۲ ح .  
حکمت رک : اهل حکمت .  
حلال ۳۳۶ - وحرام ۳۰۱ .  
حلول ۴۴۵ بعده ، ۲۸۶، ۲۵۸ .  
حلولی ۳۸۰ .  
حوا ۲۹۹ - ۲۹۵، ۱۴۹، ۸۰، ۵۵ بعده .  
بعد ، ۴۸۲، ۳۰۱ بعده .  
حواس ۲۴۳ بعده : آندرونی ویرونی  
۲۱ بعده ، ۲۴۳ به بعد ۲۴۶ - ۵۵ .  
کانه ۴۴۵ .  
حوران ۱۵۱ بعده .  
. ۴۰۰ حی  
حیوان ۷۰ بعده ، ۳۴۵ به بعد ،  
. ۳۵۰ .  
خراسان ۳۱۶، ۸۰ بعده .  
خراطین ۴۱۲ .  
ناطق ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸ - ناطق  
حیوانات ۱۳۵ بعده ، ۱۷۳ ، ۲۳۸ ،  
. ۴۱۰، ۳۹۱، ۳۸۶، ۳۷۰، ۳۴۹، ۲۵۷  
، ۴۷۱، ۴۵۸، ۴۱۸، ۴۱۶ بعده .  
. ۴۸۰، ۴۷۵ - غیرناطق ۴۳۸ .  
حیوانی (مرتبه) . ۲۲۸ .  
حیوة (جہاد م دارد) ۳۸۶ بعده .  
خاتم ۲۸ بعده ، ۴۷۸، ۴۶۰، ۳۲۳ -  
اولیا ۵۶ بعده ، ۱۱۰، ۱۰۸ - اولیا  
. ۳۲۱، ۱۱۰ .  
خاتمین ۱۱۰ .  
خدم ۱۰۴ بعده : خانقاہ ۱۲۲ بعده .  
خاص ۴۰ بعده ، ۲۸۲ - الخامس ۴۴  
بعده .  
خطاط ۱۰۵ - رحمانی ۴۵۲، ۳۰۷، ۲۴۴؛  
شیطانی ۱۰۵ - ملکی ۱۰۵  
. ۲۳۵ .  
خاک (عنصر) ۱۸ بعده ، ۳۳ بعده ، ۵۶ ،  
۳۰۴، ۳۰۲، ۱۷۸ ، ۳۰۴ بعده ،  
۳۷۶ بعده : (مرتبه) ۲۳۱ .  
خانقاہ ۱۲۲، ۹۲، ۵۴ بعده .  
خبیر حقیقی ۳۸۲ - مطلق ۳۸۲ .  
ختم ۲۸ بعده ، ۴۷۸، ۳۲۳ - موجودات  
۲۰۰ - نبوت ۲۸ بعده ، ۴۱۶ -  
. ۴۱۶ .  
ولایت ۴۱۶ .  
خدای عالم ۷۰ بعده ، ۳۴۵ به بعد ،  
. ۳۵۰ .  
خراسان ۳۱۶، ۸۰ بعده .  
خراطین ۴۱۲ .  
حضور : ۳۸۵، ۳۶۱، ۳۴۱، ۳۱۹، ۳۰۳  
حقایق : ۴۸ - نابته ۳۹۵، ۱۶۱ -  
موجودات ۳۹۵، ۳۴۶ بعده .  
حقیقت ۲۶، ۳۴۲ به بعد : اشیا  
۳۶۵ بعده .  
حقیقی ۴۹ - ۴۲۲ به بعد :  
رک : احد حقیقی ، وجود حقیقی .  
حکم ۱۹۶ تا ۴۰۰ ، ۲۲۵، ۲۰۴ - خدا  
۶۲ بعده ، ۲۰۲ بعده .  
حکما ۷۴ ، ۷۸ بعده ، ۱۳۵، ۸۱، ۸۰  
۲۱۱، ۱۹۹، ۱۸۸، ۱۷۹، ۱۵۹  
۳۲۵، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۴۸، ۲۴۱،  
۴۶۶، ۴۶۵، ۴۳۷ بعده ، ۴۱۲، ۴۰۵  
. ۷۷، ۴۷۲ ح .  
حکمت رک : اهل حکمت .  
حلال ۳۳۶ - وحرام ۳۰۱ .  
حلول ۴۴۵ بعده ، ۲۸۶، ۲۵۸ .  
حلولی ۳۸۰ .  
حوا ۲۹۹ - ۲۹۵، ۱۴۹، ۸۰، ۵۵ بعده .  
بعد ، ۴۸۲، ۳۰۱ بعده .  
حواس ۲۴۳ بعده : آندرونی ویرونی  
۲۱ بعده ، ۲۴۳ به بعد ۲۴۶ - ۵۵ .  
کانه ۴۴۵ .  
حوران ۱۵۱ بعده .  
. ۴۰۰ حی  
حیوان ۷۰ بعده ، ۳۴۵ به بعد ،  
. ۳۵۰ .  
خراسان ۳۱۶، ۸۰ بعده .  
خراطین ۴۱۲ .  
ناطق ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸ - ناطق

- خیالات فاسد .٤٤٤  
 « خیر البریة » .٣٥٨  
 خیرات .٤٠ ح ، ٤١ ح .  
 ۵  
 دافعه (قوت) .٤٥٨، ٢٠  
 دانا .٩٧  
 دانایان .٤٧١، ٣٢  
 داود (یغیبر) .٣٦٠  
 دایره ٥٨ به بعد ، ٧١ به بعد ، ٧٢ ، ٧٧ به بعد .  
 ١٣٣ ، ٣٢٠، ٣٦١، ١٦٥  
 به بعد ، ١٣٦ به بعد ، ١٣٦  
 ٤٥٩  
 درجات بهشت .٤١١ به بعد .  
 درجه خواص ٩٤ به بعد ؛ - عوام ٩٤  
 به بعد .  
 درخت ٢٩٤ به بعد ؛ - عقل .٣٠٠ به بعد ،  
 ٣٠٤  
 قدرت .٣٠٥ ؛ - مزاج .٣٠٤  
 ٢٦٧  
 موجودات .٨٧ ، ١٥٩ ، ١٥٩  
 به بعد ، ٤٣١ ، ٤٣١ به بعد .  
 درگات دوزخ .٤١٨، ٤١١  
 دروغ .٤٦٣  
 دریای جبروت .١٧٣ ، ١٦٢ ، ١٨٨  
 ظلمت .١٦٣، ٢٤ به بعد ، ١٨٩ به بعد ،  
 ١٨٩  
 علم و حکمت .٤٧٩، ٤٦٢، ٢٢١  
 - کل .١٩١، ١٨٧ - محیط .١٧٣  
 نور .١٦٣، ٢٤ به بعد ، ١٨٩  
 ٤٧٩، ٤٦٢، ٣٠٥، ٢٨٧، ٢٢١  
 به بعد ، ٢٣٧  
 - وحدت .٢٥٣  
 دستار برداشتن .١٢٧ به بعد :  
 دعا .٣٥٥ ، ٣٤٤، ٣٤٠، ٣٣٨، ٢٠٣، ٢٣  
 .٤٤٧

خرماء .٤٥٨، ٤١١  
 خزانی .٣٧١، ٣٥٧ - جبروت .١٧٤  
 خدای .٣٥٤، ١٢٢  
 خزینه‌های خدای .٤٣  
 خضر .٣٠٧، ٢٤١، ١٠٣، ٩٦، ٥  
 خطانی (جامه) .١٣٨  
 خفتن (نماز) .١٢١  
 خلافت .١٤٣ به بعد .  
 خلط .٢٤٥ به بعد ؛ رک : اخلاط اربعه .  
 خلق .٣٠٢  
 خلقان .١٦٨ به بعد ، ٤٨٨  
 خلقت انسان .١٦  
 خلوت .١١ به بعد .٩٠  
 خلوتخانه .٥٧ به بعد ، ١٢٨، ١١٢، ١٠٤  
 .٢٤١  
 خلیله .٤٠٠، ١٤٣، ٥  
 به بعد ؛ خدای .٨٥  
 ٤٠٠، ٣٦١، ٢٢٥  
 .١٤٤  
 خمول .٢٧٧ به بعد .  
 خواب .١٧٣، ١٠٥ به بعد ، ٢٣٠ ، ٢٣٥  
 به بعد ، ٢٤٠ به بعد ، ٢٤٣ به بعد ،  
 ٢٢٠، ٢٥٦  
 ٤٢٦، ٤٢٤  
 - دیدن .٢٣٤ به بعد ،  
 ٢٤٣ به بعد ؛ راست .٢٣٩، ٩٠ به بعد ،  
 ٣٢٣، ٣١٤، ٢٥٦  
 خواص .٥٣ به بعد .٤٠٠، ٤١٣، ١٥٦  
 خوشی .٢٩٤، ٧٥ به بعد ، ٣٠٤  
 خون .١٩ به بعد ، ٣٥٦، ٢٤٥  
 خیال .٢٢ به بعد ، ٢٤٣ به بعد ، ٢٤٨  
 ٤٣٦، ٣٠٦  
 ٤٢٣ به بعد ، ٤٢٣، ٣٠٦  
 ١٩٥  
 .٢٢١، ٤٧٨، ٤٦٠، ٤٠٠

- دعوت ۲۱۱ ، ۱۶۹، ۸۸، ۴۸ بعده ، ۱۹۹ ، ۳۷۶ ، ۳۷۴، ۳۶۵ - ۳۸۱ .
- وصفات خدا ۳۶۸، ۶۲ بعده ، ۳۷۲ .
- وصفات مبداء اول ۳۶۱ ؛ - وصفات
- واجب الوجود ۷۴ ؛ - عالم صغير ۱۷ -
- مجرد ۳۶۹ .
- ذ اگر ۱۰۶ بعده ، ۱۱۲ بعده .
- ذ خیر ۳۳۶ بعده ، ۴۶۲ .
- ذ کر ۱۰۲ بعده ، ۱۱۲ بعده ، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۸ .
- ذوق ۲۲ بعده ، ۳۱۹ بعده ، ۴۰۹ .
- ر
- ر (حرف) ۵۸ ح .
- رأ ۲۲۱ .
- راضي و تسلیم ۴۷۸، ۴۲۶ .
- راه بمقصد ۹۱ بعده .
- رباط ۴۶۶ .
- الرجوع الى البداية ۱۳۴ .
- رحمت ۴۰۳ .
- رزق ۱۹۸، ۱۹۲ بعده ؛ - مطلق ۲۱۳ ، ۲۱۳ .
- رزق ۴۷۶ ؛ - معین ۴۷۶ ؛ - مقید ۲۱۳ .
- رسالت ۱۳۲، ۲۸ .
- رسل ۵۶ بعده .
- رسول ۲۸ ، ۳۳۱ ، ۳۲۳، ۲۸ بعده ، ۳۳۹ .
- رسول ۴۴۴ ، ۴۰۴، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۰، ۳۴۶ .
- الله ۲۲۷، ۷۲ ؛ - خدای ۲۲۶، ۲۲۲ .
- رش نور ۲۲۱ .
- رشد ۲۲۱ .
- رضاء ۳۰۸ ؛ - و تسلیم ۴۰ بعده ، ۱۳۹ .
- رق ۴۱، ۴۶۲ ح .
- رق منشور ۲۰۱، ۱۹۷ بعده .
- دعوت ۲۲۹، ۳۰۸ بعده ، ۴۷۶ .
- دل اسان کامل ۲۳۸ .
- دنيا بعده ، ۹۱، ۷۵ ، ۹۷ بعده ، ۲۲۹ .
- دوات ۱۸۶ تا ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۰۴ بعده ، ۳۹۰ .
- ذ کر ۱۰۲ بعده ، ۱۱۲ بعده ، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۸ .
- ذوق ۲۲ بعده ، ۳۱۹ بعده ، ۴۰۹ .
- ر
- رور ۴۱۴ بعده ؛ - زحل ۴۱۵ ؛ - فمر ۴۱۵، ۳۰ .
- دوزخ ۳۲ بعده ؛ ۶۳ بعده ، ۷۸، ۷۶ .
- دوزخ ۳۲ تا ۲۹۴ ۱۴۹، ۱۰۸ ، ۲۰۹، ۲۳۰، ۱۸۱، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۰۸ .
- دین ۳۲۰ بعده ؛ - آدم ۳۲۰، ۳۲۲ .
- ابراهيم ۳۲۲، ۳۲۰ ؛ - حنيف ۶۱ ؛ - عيسى ۳۲۲، ۳۲۰ - قيم ۶۱ .
- محمد ۳۲۲، ۳۲۰ ؛ - موسى ۳۲۲، ۳۲۰ .
- نوح ۳۲۲، ۳۲۰ .
- ديلو ۱۵۰ بعده ؛ - اعود خوان ۴۰۳، ۲۲۷ .
- بعد .
- ذ
- ذات ۱۵۷ بعده ، ۱۷۸ ، ۱۷۱ ، ۱۶۵ ، ۱۷۸ ، ۲۷۶، ۲۵۳، ۱۸۸ ، ۳۱۵، ۳۰۵، ۲۹۰ تا ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۶۹، ۴۰۶، ۴۰۰، ۳۰۲ .
- خداوند ۳۵۱ ؛ - خدار ۳۵۰، ۳۰۶ .

- زاهد ٢٨ بـ بعد ، ٣٣٢ بـ بعد ؛ - ان ٣٣٣ .
- Zahedi . ٤٨٤
- زبان آدمیان ٣٨٥ ؛ - مرغان ١٥٢٠٥ .
- مرغان وجالوران ٣٨٥ .
- Zajjahe . ٤٨٥
- زحل ١٤٨ ، ٤١٥ ، ٢٦٧ ، ٤٣٠ بـ بعد ، ٤٣٠ .
- Zulh . ٤٧١
- زکوة ٣٣٧ .
- زمان ١٠٤ - مكان واخوان ١٢٦ بـ بعد .
- Zaman . ٤١٢
- زمین ٣٩٩ ؛ ٣٥٠ ، ٣٤٦ ، ١٦٩ ؛ - سفید ٣٤٦ ؛
- عدم ٣٤٦ ؛ - عرصات ٣٣١ .
- Zemine . ٤٦٣ ، ٤٦١
- زهاد ٥٦ بـ بعد ، ٣٣٣ بـ بعد .
- Zehad . ٤٧٢ ، ١٤٧ .
- زهد ٢٨ بـ بعد ؛ - خایقان ٣٣٣ ؛ - راجیان ٣٣٣ .
- Zehed . ٢٣٦
- زیارت ١٢٣ - قبر ٢٣٦ ؛ - قبور ٨٩ .
- Ziyarat . ١٩١

## س

- سائر ٤٠٣ .
- صالح : سالکان کسوی شریعت ٩٢ ؛ سالکان کسوی طریقت ٩٢ .
- Salar . ٩٢
- سائرین الى الله . ٩٢ .
- سبب ٣٩ بـ بعد ، ٤٠٣ .
- ستارگان ٣٥٢ ، ٣٥٠ .
- ستتر ٤٠٣ .
- سجاده ١٢٢ ، ١٢٠ بـ بعد ، ٣٠٣ .
- سجلده ٢٥٠ بـ بعد ، ٣٤١ ، ٣٠١ .

- روح ١٣١ بـ بعد ، ١٠٧ بـ بعد ، ١١٢ .
- بعد ، ١٩٢ ، ٢١١ بـ بعد .
- بـ بعد ، ٣٠١ ، ٣٩٨ ، ٤٦٠ بـ بعد .
- آدمی ٣١ بـ بعد ، ٥٣ بـ بعد ، ٣١٤ ، ٤٦١ ، ٣٨٠ ، ٣٦٠ ، ٣٥٨ ، ٣٥٦ .
- ٤٧٨ ، ٤٦٣ بـ بعد ، ٤٨٦ .
- انسانی ٢٣٤ بـ بعد ، ٢٧٠ بـ بعد ، ٣١ بـ بعد .
- ٥٥٥ بـ بعد ، ٦٤ بـ بعد .
- ٤٧٥ ، ٢٦٥ ، ٢٦٤ - جمادی ٣٨٧ .
- حیوانی ٢١ بـ بعد ، ٥٥ ، ٣١ بـ بعد ، ١٤٤ .
- ٤٨٥ ، ٤٧٥ ، ٣٨٧ ، ٢٦٥ ، ١٤٨ - زائر ٢٣٦
- قدسی ٣١ ح ؛ - مزور ٢٣٦ .
- معدنی ٢٦٥ ؛ - بنائی ٢٠ بـ بعد .
- ٥٦ ، ٣١ بـ بعد ، ٤٨٥ ، ٣٨٧ ، ٢٦٥ .
- ٢٠ ، ٤٨٥ ، ٣٨٧ ، ٢٦٥ ح ؛ -
- نفسانی ٢١ بـ بعد ، ٣١ بـ بعد ، ١٤٤ .
- روحانی ٣٠١ ، ١١٧ .
- روحانیان ١٧٨ ، ٢٣٢ ، ٢٥١ ، ٢٥١ .
- ٤١٧ ، ٣٥٢
- روزقیامت ٦٥ .
- روندہ ٤٤ بـ بعد ؛ - بمقصود ٩١ بـ بعد .
- رفیت ٤٥٨ ح .
- ریاضات ٤٠ ح ؛ - ومجاهدات ٨٦ ، ٦٦ بـ بعد ، ٩٥ بـ بعد ، ٩٨ بـ بعد .
- ١٠٨ ، ٢٤١ ، ٢٣٥ ، ١٨١ ، ١٢٩ ، ١٢٨ ، ١٢٦ .
- ٣٨٢ ، ٣٠٥ بـ بعد ، ٢٢٧ ، ٢٢٧ ، ٢٥٦ .
- ٤٥٢ ، ٤٣٦
- ریاضت ٢٨٧ بـ بعد .

## ز

زاج . ١٤٥

- سدي .٦٦  
 سر : جشم سر ١٧٣؛ - عالم ٤٧٢ .  
 سر ٣٥٩؛ جشم سر ١٧٣ .  
 سر نذير ٤١٤ .  
 سعد الدين حموي ٣٢٠، ٣١٦، ٨٠ .  
 سعي ٤٠ به بعد ، - و كوشن ١٠٨ .  
 سعيد ، ٣٠٤ به بعد ، ٢١٤ به بعد ، ٣٠٤ .  
 سق مرفاع ٤٦٢، ٤٤٥، ٤٠٨، ٣٥٧ .  
 سفره : آداب سفره ١٢٨ به بعد .  
 سلطان ٤٠١، ٤٧٤ ح .  
 سلاطين ٣٠٩، ٨٢، ٧٤ .  
 سلوك ١٢ به بعد ، ٨٤، ٨٢ به بعد ، ١٠٢ .  
 به بعد ، ٤٤٦ به بعد .  
 سليمان (يغbir) ١٥٢، ١٥١، ١٥٠، ٥ .  
 سماع ١٢٦ به بعد .  
 سمع ٤٥٩، ٣٨٦، ٢٢ .  
 سموات ٥٣، ٢٥١، ١٩٠ ح .  
 سهر ٩٥ .  
 سودا ٢٠، ٣٥٦، ٢٤٥ .  
 سوره ٣٥٨ .  
 سيد الطافيه ٣٨٣ .  
 سيارگان ١٤٤ .  
 سيسير ١١٥ - الى الله ١٢-١٣ .  
 ٨٤، ٥٥، ١٣-١٢ .  
 به بعد ، ٤٤٥ به بعد : - في الله ١٢-١٣ .  
 - (سعد الدين) ٣٢١ .  
 ما ، ٤٧٣ .  
 مهـ ٨٤، ٥٥ .  
 مـ ٤٤٧ به بعد : - و سفر ٣٠ .  
 سـ ١٠٩ .  
 شـ ٢٩٠ سـ .  
 شب قدر ٦٥ .  
 شراب طهور ١٠٩ .  
 شـ البرية ٣٥٨ .  
 شـ رـ اـ يـ اـ طـ ٣٨٨ : - جـ لـ هـ ١٠٢ بهـ بـ عـ دـ : -  
 سـ لـ وـ لـ كـ ٨٤ بهـ بـ عـ دـ ، ٩٥ .  
 شـ رـ اـ لـ يـ ٢١ .  
 شـ رـ قـ يـ ٤٨٦ .  
 شـ رـ كـ خـ فـ ٤٣ .  
 شـ رـ يـ عـ تـ ٤٣٩، ٤١٥، ٣٠٨، ٩٢، ٣٨ .  
 شـ رـ يـ عـ تـ ٤٠١ بهـ بـ عـ دـ ، ٤٠٥ : - رـ اـ مـ نـ سـ خـ .  
 كـ رـ دـ وـ شـ رـ يـ عـ تـ ٣٢٣ ، ٢٨ .  
 وـ طـ يـ قـ وـ حـ قـ يـ قـ ٤٤ .  
 شـ فـ اـ عـ تـ ٣٣٠، ٧٦ بهـ بـ عـ دـ ، ٣٣٢ .  
 شـ فـ يـ قـ ٣٣١ .  
 شـ كـ رـ ٣٨٨، ٣٨٣، ٣٣١ : - وـ ضـ وـ (ـ نـ مـ اـ زـ ) .  
 شـ كـ رـ ٢٠٦، ١٠٤ .  
 شـ مـ ٤٥٩، ٢٢ .  
 شـ مـ سـ ٤٧١، ١٤٧ .  
 شـ مـ وـ لـ ٣٧٧ .  
 شـ هـ اـ دـ ٢٤٩ .  
 شـ هـ وـ اـ نـ (ـ قـ وـ ) ٤٥٨، ٢٠ .  
 شـ هـ وـ اـ نـ ٣٤٨، ١٦١ .  
 شـ يـ اـ طـ ١٤٩ .  
 شـ يـ عـ خـ ١٠٤ بهـ بـ عـ دـ ، ١٢٥ بهـ بـ عـ دـ ، ١٢٧ بهـ بـ عـ دـ .  
 - الفـ يـ بـ ٢٤١ : - اـ يـ نـ بـ يـ جـ اـ رـ ٢٨٦ .  
 - (ـ سـ عـ دـ الدـ يـ نـ ) ٣٢١ : - مـ اـ لـ ١٠٦ ، ٤٧٣ .

شیخی ٤٦٨، ٤٣٨ بعده؛ - افعال ٣٧٠ : -  
 خدای ٣٧١ : - ذات ٣٧٠ : - روحانی  
 و جسمانی ٦٦ : - واسطی و افعال خدای  
 ١٤٣ بعده؛ - و افعال خدای ١٤٣  
 بعده؛ - و افعال عقل ١٤٣ بعده؛ -  
 و افعال عقل اول ٢٢٥ .

صفت ١٦٩ بعده، ٢٧٦، ٢٥٧ بعده،  
 ٤٨٠، ٣٣٨ بعده؛ - حقیقی ٢٨١ : -  
 فعل ٢٤٩ : - مجازی ٢٨١،

صفر ١٩١ بعده، ٣٥٦، ٢٤٥، ٣٥٦ .  
 صلح ٩٥ .  
 صمت ٩٥ .  
 صمغ ١٤٥ .

صورت ٤٦٨، ٢٥٧ بعده؛ - انسانی  
 ٢٦٤، ٢٥٧ : - جامعه ٢٧٢، ٢٥٣ بعده  
 ٢٢٩، ٤٦٩ : - حسی ٢٢٢ بعده،  
 ٢٢٢ : - ذات ٢٥٣ : - عقلی  
 ٢٢٢ : - قلم ٢٢٤ : - متفرقه ٢٥٣  
 ٢٧٦ بعده، ٤٦٩، ٢٨٢، ٢٧٩ : - وجہ  
 ٢٥٣ .

صوفی ٣٠٣، ٢٩٢ : - آن ٣٨٨، ٢٤٤ .  
 صوم ١٠٤ .  
 صعومه ٥٧ بعده .

## ض

ضرورت ١٣٧ .

## ط

طاعت ٤٦٣، ٤٦١، ٣٤١، ١٠٣ بعده،  
 ٤٤١، ٤٤٠، ٤٤٢ ح ٤٤١، ٤٤٠ .  
 طاوس ٣٠١، ١٤٩ .

شیخی ٣٣٧، ٣١٩، ٢٩١، ١٣٦، ١٠٣ .  
 بعده، ٤٨٤ .  
 شیر از ١١٨، ٨٠ .  
 شیطان ٩٧ بعده، ٢٢٠، ١٥١، ١٤٩ .  
 ٤٠٣، ٣٩٨، ٣٠١، ٢٢٦ بعده؛ -  
 لاحول خوان ٤٠٣، ٢٢٧ بعده .

## ص

صاحب زمان ٣٢٠، ٥ بعده؛ - شریعت  
 ٣٢٠ : - فدرت ٣١٨، ٣٠٦ بعده؛ -  
 کرامت ٣١٨ بعده؛ - همت ٣٠٦،  
 ٣١٨ بعده .  
 صبح (نماز) ١٢١ .  
 صبر ٣٣١، ٣٣٠ .

صحابت ١٥٢، ١٢٩، ١٢١، ١١٤، ١٢٩ بعده،  
 ٢٥٨، ٢٢٧، ٢٠٤ بعده،  
 ٤٨٤، ٤٢٦، ٤٠٤، ٣٨٨، ٣٣٧ : - اهل  
 دلیا ٩ بعده؛ - داناه ١٢٩، ١٢٦، ٦٦ بعده،  
 ٢٨٨ بعده، ٢٢٢، ١٦٦، ١٢٩، ١٢٩، ٨٧  
 ٤٤٥، ٣٨٨ بعده .

صحو ١٠٩ .  
 صدقه ٣٤١، ٢٠٣ .  
 صدقان ٤٥٣ .

صراط ٣٢ بعده، ٦٣ بعده، ٤٠٩ بعده  
 ٤١٠، ٣١٥، ٦٤ : - مستقیم ١٦٢، ١٦٢، ١٥٩، ١٥٨، ٢٦، ١٧ بعده،  
 ٢٢٣، ١٨٠ بعده، ٢٢٣، ٢٢٣ بعده،  
 ٢٩٠ تا ٢٧٦، ٢٥٥، ٢٥٣ بعده،  
 ٣٠٤ بعده، ٣٧٠، ٣٦٦، ٣١٥ بعده،  
 ٤٠٠، ٣٨٦ بعده، ٤١٨، ٤١٧، ٤١٦ .

فهرست عام

۵۷۳

- عاشق** ۱۱۳ به بعد، ۱۷۲ به بعد، ۲۹۷  
به بعد؛ – آن ۴۶۶
- عاقل** ۱۱۵
- عالیم** ۱۴۲ به بعد، ۱۵۶ به بعد؛  
۴۶۴، ۳۴۵ به بعد، ۴۶۴، ۴۶۹  
به بعد؛ – اجسام ۵۵
- آدمیان** ۱۵۸، ۱۷۲ به بعد،  
۱۶۰، ۲۲۹، ۲۲۷، ۱۸۱، ۱۷۱  
۳۴۷، ۲۸۲، ۲۷۹، ۲۷۷، ۱۸۱، ۱۷۱  
به بعد، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۷۶  
۳۹۱ به بعد، ۴۸۰، ۴۷۰ به بعد، ۷۷، ح  
– ارواح ۵۵ به بعد؛ – اضداد، ۱۷۸  
۱۴۴، ۵۶، ۵۳، ۳۴  
۳۷۴، ۲۴۲ به بعد؛ – امن ۴۸۲  
۱۴۶، ۳۴۷، ۱۵۷، ۱۴۶  
ایقان ۳۵۵؛ – ایمان ۳۵۵؛ – بقا  
ویبات ۳۵۵، ۴۱۱؛ – بنام و نشان  
۳۷۴؛ – ترب ۱۷۸؛ – ترتیب ۳۷۴  
ترکیب ۲۹۹، ۲۷۷ ح؛ – تفرید ۲۹۹  
ح؛ – تفصیل ۱۵۸، ۱۷ به بعد، ۱۶۵  
۳۴۸، ۲۸۲، ۲۷۹، ۲۷۷، ۱۸۱، ۱۷۱  
۳۹۱، ۳۷۶ به بعد، ۳۵۰، ۳۵۳  
به بعد، ۴۸۰، ۲۷۰ به بعد، ۷۷، ح؛ –  
جب و نت ۱۵۶ نتا ۱۸۳، ۱۸۱ به بعد،  
۲۷۷، ۳۴۴، ۳۸۸ نتا ۳۹۰ به بعد،  
۱۶۸، ۴۸۴؛ – جستاری ۳۴۷؛ – حسی ۱۶۸  
– حقایق ۳۴۷؛ – خواهی ۳۴۵؛ –  
خلق ۱۴۶، ۱۴۴، ۵۶، ۵۳، ۳۴، ۱۰۷،  
۴۶۴، ۳۴۷؛ – روحانی ۳۴۷؛ – سفلی  
۷۴، ۳۴، ۲۳ به بعد، ۶۰ به بعد،  
۲۰۱، ۱۴۴، ۲۲، ۱۹۸، ۱۴۴، ۲۲ به بعد،  
۲۳۶، ۲۰۷ به بعد، ۲۲۳، ۲۱۱، ۲۶۳  
۳۰۲ به بعد، ۳۲۳، ۳۱۴، ۲۶۷، ۲۶۳
- طبا** ۱۱۹  
۱۷۸، ۱۶۳، ۱۴۷، ۱۳۴، ۵۸، ۱۹  
۳۷۰ به بعد، ۳۴۹  
به بعد، ۴۳۰، ۴۰۵ به بعد، ۴۳۰  
۴۷۰، ۴۶۵، ۴۴۴ به بعد، ۵۰۳ ح
- طبیعت** ۱۸ به بعد، ۴۳، ۴۰، ۳۳، ۵۶  
به بعد، ۷۳ به بعد، ۹۶  
۲۳۶، ۱۹۱، ۱۶۴، ۱۴۹، ۱۴۴  
۳۹۳، ۳۵۶، ۳۰۱، ۲۹۶، ۲۷۸، ۲۴۹  
به بعد، ۴۰۴ به بعد، ۴۱۱، ۴۸۱
- طحلب** (گیاه) ۴۱۱
- طريق** ۹۲ به بعد؛ – مستقیم ۲۱۵
- طریقت** ۴۰۲، ۹۲، ۳
- طوفان** ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۰۹  
۱۹۱، ۴۱۶؛ – عام ۴۱۳ به بعد
- ظ**
- ظالم** ۳۰۰
- ظاهر** ۴۱، ۸۲، ۴۱ به بعد، ۸۹ به بعد، ۲۴۹  
به بعد، ۴۰۰، ۳۵۷، ۴۰۰؛ – شریعت ۱۰۹  
وجود ۴۶ به بعد، ۲۶۹ به بعد، ۴۶۹  
به بعد، ۴۸۱؛ – و باطن سالکان ۸۸ به بعد
- ظلم** ۳۲۱
- ظلمات** ۱۶۳، ۲۲۳ به بعد.
- ظلمت** ۲۴ به بعد، ۱۶۲، ۳۳ به بعد، ۱۷۸، ۳۲۳  
؛ رک؛ دریای ظلمت.
- ظهور انوار** ۸۶ به بعد.
- ع**
- عبد** ۲۸ به بعد.
- عارف** ۲۸ به بعد، ۱۲۶، ۹۷، ۹۱، ۲۹۱  
۰۳۳۳، ۲۹۱؛ – آن ۲۹۷

## كتاب الاسنان الكامل

٥٧٤

- بعد ، ١٥٧ : - معقول ٣٧٦،٣٥٠ .  
 بعد ، ١٦١ : - معقولات ٣٤٦ .  
 بعد ، ٣٧٦،٣٥٠ : - ملائكة ٣٥٠ .  
 ملك ١٥٦،٦٢ ١٨٣ تا ١٨٨ بعده ، ١٩٧  
 ٢٢٣،٢٢١ بعده ، ٣٤٤ تا ٤٠٤،٤٠٢ ٤٠٠ .  
 بعد ، ٤٦٤ : - ملکوت ١٥٦،٦٢،٥٦ .  
 تا ١٨٨،١٨٧ بعده ، ١٩٧ بعده ، ٢٠٠ .  
 ٣٩٠،٣٨٨ بعده ، ٣٤٤ تا ٢٢٣ بعده ، ٣٩٠،٣٨٨ .  
 مسكنات ٤٠٤،٤٠٠ بعده ، ٤٦٤ .  
 ٣٥٠،٣٤٧ تا ١٥٧ : - نوراني ٤٦٤،٣٤٧ .  
 وجود ١٧١ بعده ، ٣٤٥ .  
 وحدت ١٧٨ ! - وحدت باكثرت ٣٧٤ .  
 عام ٢٨٢ بعده .  
 عباد ٤١٢ بعده .  
 عبادات ٥٩،٢٨ .  
 عدم ١٦٠ بعده ، ١٧٥ بعده ، ٢٩٩،٢٨٣ .  
 ٤٢٢،٤٢٢ بعده ، ٣٦٥ بعده ، ٤٨٢،٤٢٥ .  
 عذاب ٤١٩،٤٠٣ .  
 عرب ١٣٢ .  
 عرش ١٤٤،١٠٨ بعده ، ٥٧،٤٢،٢٩ .  
 ٥٢٢٠،١٩١،١٩٠،١٨٧،١٦٢،١٤٨  
 بعد ، ٣٧٩ ، ٣٥٢،٢٥١،٢٣٧،٢٢٤ بعده ، ٤٦٠،٤٦٠،٤٠٠ .  
 ح ٥٣ ح : - عظيم ٤٠٠،٣٩٩،٢٢٦ .  
 عرض ٢٨١ .  
 عروج ٢٣ تا ٥٨،٥٢،٣٢ بعده ، ٦٣ بعده .  
 ١٦٤،١١٢ بعده ، ١٠٢،٧٧ .  
 بعد ، ٣٠٤،٢٩٩،٢٥٩،١٩٢،١٩٠ بعده ، ٤٠٩ بعده ، ٣٧٥،٣١٩ .  
 بعد ، ٤٣١،٤٠٩،٤٠٥،٤٠١ بعده ، ٤٧١،٤٦٠ .  
 شهادت ٨٩ .  
 ٢٣٧،٢٢٢،١٦٨،١٥٧،١٤٥،١٤٤ .  
 صفين ٤٦٤،٣٦٤،٣٤٧،٢٥٦،٤٤٢ .  
 ١٩١،١٨٧،١٥٨،١٤٢،٨٥،١٧ .  
 بعد ، ٢٢١،١٩٧ بعده ، ٣٥٥ بعده ، ٤٠٠ بعده ، ٣٩٣،٣٦١ .  
 طبيعت ٤١٠ : - طبيعت ٤٦٤ .  
 ظلماني ١٥٧ .  
 عدم ٤٦٤،٣٤٧،١٧١ .  
 ٣٦٤،٣٥٤،٣٤٩،٣٤٨ بعده ، ٣٤٥ .  
 عشق ١٧ ! - عشقى ١٦٨ .  
 ٤٨٢ .  
 علوى ٥٥٣،٢٣ بعده ، ٥٥٩ بعده ، ٦٤ .  
 ٢٢٧،٢١١،٢٠٧ بعده ، ٧٨،٧٦،٧٤ .  
 ٣٢٣ ، ٣١٤،٢٦٧،٢٦٢،٢٣٦ بعده ، ٣٦١ .  
 ٤٠٩،٤٠٥،٣٦١ بعده ، ٤٣٠،٤١٩،٤١٧ .  
 ٤٦٠،٤٣٠ بعده ، ٤٣٠،٤١٩،٤١٧ .  
 غيب ٤٧١ .  
 ٢٤٢،١٦٨،١٥٧،٨٩ ! - غيب غيب ٤٦٤،٣٦٤،٣٤٧،٢٥٦ .  
 ٣٦٤ بعده ، ٢٣٧،١٦٨ ! - غيب غيب ٣٦٤ .  
 غيب ٣٦٤ ! - غيب وشهادت ٩٣ .  
 فطرت ١٦٨ ! - فعل ٣٤٨،٢٦٤ بعده ، ٣٤٧ .  
 قوت ٢٦٤،٣٩١،٣٧٦ بعده ، ٣٩١،٣٧٦ .  
 كبير ٤٠٥،٣٩١،٣٧٦،٣٦٤ بعده : -  
 ١٤٢،٨٥ بعده ، ١٩٢،١٨٦،١٥٨ بعده ، ٣٩٣ بعده ، ٢٢١،٣٥٥ بعده .  
 ٤٨٤،٤٠٥ ! - كثرت ٤٠٠ .  
 كليات ٣٤٧ ! - كون وفساد ٢٦٦ .  
 ماهيات ١٦٠ بعده ، ٤١٠،٣٥٢ .  
 محسوس ١٥٧ .  
 محسوسات ١٦١ .

فهرست عام

٥٧٥

- 
- بـعـد ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٠ ح ٢٦ - ٢١٥ ! مستـنـاد ؛ مـعـاش ٤٤٤ .
- أـنـيـا ١٠٧ بـعـد ؛ أـهـل تـصـوف ١٠٢ .
- عـقـلـا ١٩٩ بـعـد ، ٢١١ بـعـد ، ٤٧٥ .
- عـقـلـى ١٦٠ .
- عـقـولـ ٧١ بـعـد ، ١٣٥ بـعـد ، ١٦٣ .
- عـقـولـ ٣٤٩، ٢٣٦، ١٨٩، ١٧٨، ١٧٤ بـعـد ،
- عـكـسـ ٣٢٠، ٣٦١ بـعـد ، ٤٠٥ بـعـد ، ٤١١ .
- عـلـامـاتـ ٤٦٠، ٤١٩ بـعـد ، ٤٨٥، ٤٦٥ .
- عـلـامـتـ ١٧٣ بـعـد ، ٢٣٧ بـعـد ، ٢٤٢ .
- عـلـامـاتـ ٤٧ بـعـد ، ٤٨٠ .
- عـلـامـتـ حـقـيقـى ٢٨٠ بـعـد ؛ مـجـازـى ٢٨٠ بـعـد .
- عـلـامـةـ النـهاـيةـ ١٣٤ .
- عـلـتـ ٤٦٤ .
- عـلـقـهـ ١٩١ .
- عـلـمـ ١٨١، ١٠٣ بـعـد ، ٢٦٢، ٢٥٤ بـعـد ،
- عـلـمـ ٤٧٢، ٤٣٣، ٣٠٢ بـعـد ، ٩٧، ٤٤ .
- عـلـمـ ٣٠٥، ٢٢٨، ١٠٨، ١٠٢ بـعـد ،
- خـدـائـى ٦١ بـعـد ، ٣٣٧ بـعـد ؛
- صـورـتـ ٤٣٦ ! طـرـيقـتـ ٩٢ ! لـدىـى ٩٠ ! - معـنىـ ٤٣٦ ! نـجـومـ ١٩٨ ! -
- وـارـادـتـ وـقـدـرتـ خـدـائـى ٤ بـعـد ، ١٤٢ بـعـد .
- عـلـماـ ٢٤٤، ٢٠٠، ١٥٩، ٨١، ٨٠، ٧٤، ٦٢ بـعـد ،
- عـلـماـ ٢٩١، ٢٨٠، ٢٦٩، ٢٦٣، ٢٦٢، ٢٤٨ بـعـد ،
- عـلـمـ ٣٢٠ بـعـد ، ٤٣٧، ٤١٣، ٤٠٥، ٣٢٥ بـعـد ،
- عـلـمـ ٢١٥ بـعـد .
- عـمـومـ ٢٨٢ بـعـد .
- بـعـد ٢٣، ٤٦١، ٤٦٠ ح ٢٦ - ١٤٨ ! أـولـا ١٠٧ بـعـد .
- عـزـلـ ٢٦ بـعـد .
- عـزـيزـ بنـ حـمـدـ النـسـفـىـ ٥٢، ٣٨، ١٦، ٢ .
- عـشـقـ ١١٢ تـا ١٧٢، ١١٨ بـعـد ، ٢٢٢ .
- عـشـقـ ٢٩٧، ٢٥٣ بـعـد ، ٣٦٠ بـعـد ، ٤٦٦ .
- عـشـقـ ١١٥ ! حـقـيقـىـ ١١٥ ! مـجـازـىـ ١١٥ بـعـد .
- عـضـوـ ١٩ بـعـد ؛ رـكـ : اـعـضاـ .
- عـطـارـدـ ٤٧١، ١٤٧ .
- عـقـابـ ٩١ .
- عـقـلـ ١٣٤ بـعـد ، ١٤٣، ١ بـعـد ، ١٥١ بـعـد ،
- عـقـلـ ١٨١، ١٢٢ بـعـد ، ١٩٣ بـعـد ، ٢٠٣ .
- عـقـلـ ٢٤١، ٢٢٦، ٢١٥ بـعـد ، ٢٣٠ بـعـد ، ٢٩٢، ٢٥٢ بـعـد ،
- عـقـلـ ٣٩٨ بـعـد ، ٤٠٤، ٣٢٣، ٣٠٢ بـعـد ،
- عـقـلـ ٤٤٤، ٤٣٧، ٤٣٣، ٤١٩ بـعـد ، ٤٥٥ .
- عـقـلـ ٤٧٢، ٤٦٥ بـعـد ، ٤٧٠ بـعـد ؛ آـدـمـىـ ٤٧١ بـعـد .
- عـقـلـ ٤٧٥ ! اـنسـانـىـ ٤٧٥ ! أـولـ ٧ بـعـد ،
- عـقـلـ ١٦١، ١٣٥، ٧٧، ١٨٧ بـعـد ، ٢٢٤ بـعـد ، ٢٢٠ بـعـد ، ٢٢٤، ١٩٧، ١٩٠ بـعـد ،
- عـقـلـ ٣٩٩ بـعـد ، ٤٠٨ بـعـد ، ٤٦٥ بـعـد ؛ عـاـشـ ٧٤ بـعـد ،
- عـقـالـ ٧٤ ! فـلـكـ قـمـرـ ٧٤ ح ٢٧ـ - غـرـيزـ

- فراق . ١١٦  
 فرسنگ . ٣٢٩  
 فرش . ٣٢٩  
 فرعون . ١٢٩، ٢٨٩، ٤٢٨ بعده ، ٣٨٤ بعده .  
 فرمان برداری . ٩٥  
 فساد . ٢٦٦  
 فصل . ٤٨٢  
 فضل خدا . ٣٣٥ بعده .  
 فطرت . ٦٠ بعده ، ١٦٨، ٣٦٧  
 فطرتی . ٢٢٢  
 فطیر . ١٦٨  
 فعل . ٢١٣، ٢٢٦، ٣٥١ بعده ، ٣٥٥، ٣٥٣، ٣٥١  
 بعده ، ٤٨٠، ٣٩٤  
 - مطلق . ٢١٣ - مقيد . ٢١٣  
 فقر . ٣٢٨ بعده .  
 فقرًا . ٣٢٨ بعده .  
 فقير . ٣٢٨ بعده ؛ - حريص . ٣٣٠ بعده ؛  
 - شاكر . ٣٣٠ بعده ؛ - صابر . ٣٣٠ بعده  
 - قانع . ٣٣٠ بعده .  
 فقيه . ١٧٥  
 فكر . ١٢٨  
 فلك . ٢٦٢ بعده ، ٤٦٥ ؛ - الافلاك . ٧٣  
 بعده ، ٧٦ بعده ، ١٤٨، ١٩٧، ٢٦٦  
 ١٦٢، ٤٧١، ٤٦٠، ٤٣١ ح ؛ - اول ٤٧١، ٤٢٩، ٤٧١، ٤٦٠، ٤٣١  
 بعده ، ١٨٧ بعده ، ١٩٧ بعده ، ٢٢١، ٤٣٠، ٢٦٦ بعده ،  
 ٤٢٤ بعده ، ٤٣١، ٢٦٦ ؛ - ثابتات . ٤٣١، ٤٢١  
 ٤٧١ ؛ - دوم . ٤٣١، ٢٦٦ ؛ - ٤٧١  
 زحل . ١٤٨ ؛ - زهر . ١٤٧، ١٤٧ شمس . ٧٥  
 عطارد . ٣٢، ٣٤، ٥٩، ٧١ بعده ، ١٤٧
- عناصر . ٥٧، ١٩ بعده ، ١٣٥ بعده ، ١٤٧  
 ٣٤٩ بعده ، ٢٦٣، ٢٥٦، ١٨٩، ١٦٣  
 ٤٣٠، ٤١٧، ٤١١، ٣٢٠ بعده ، ٤٣٠، ٤١٧ بعده ، ٣٨٦  
 ٤٧٠، ٤٦٤ بعده ، ٤١٣ « عند مليك مقتدر » .  
 عنصر . ٧١، ٥٧، ٣٣، ١٩  
 عوام . ٣٩ بعده ، ١٥٦، ١٢٦، ٩٤  
 ٤٤٠ ح . ٣٠٢، ١٣٩ ح .  
 عيسى . ٣٢٢، ٣٢٠، ٣١٩، ١٥٥، ١٤٦، ٥  
 عين الحقيقة . ٢٤٨ ؛ - اليقين . ٩٧، ٤٤  
 ٣٦٨، ٣٦٥، ٣٠٥، ٢٢٨، ١٠٨، ١٠٧  
 ٤٤٦ ح ؛ - مسمى . ٢٨١  
 عين القضاة همداني . ٤٠٣ غ
- غاذيه (قوت) . ٤٥٨، ٢٠  
 غربي . ٤٨٦  
 غروب . ٤٨٦  
 غضب . ٠٣٠١  
 غضبي . ٤٥٨، ٢٣  
 غلمان . ١٥١ بعده .  
 غيب . ٢٤١ بعده ، ٢٤٩ ف
- فارغ . ٤٥٣، ٢٧٣ بعده .  
 فاعل مطلق . ٣٤٨  
 فتيله . ٤٨٥  
 فراسة المؤمن . ٣٠٥  
 فراغت . ١٣٨ بعده ، ١٨٢، ١٧٢، ١٦٦ ، ٣٣٧، ٢٨٨، ٢٧٣، ٢١٧  
 ٣٨٨، ٣٥٤، ٣٣٧ بعده ، ٤٥٤

فهرست عام

۵۷۷

- قطب ۳۱۷، ۵ به بعد؛ – جنوبی ۴۷۲ ۴۰۹، ۱۴۷، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۷۵  
شمالی ۴۷۲ ۴۷۶، ۱۴۸ – متری ۴۷۶، ۱۴۸  
قلب ۴۴۴ ۴۰۹؛ – رک ۴۰۹؛ – آسمان ۱۴۸  
قلم ۱۸۶، ۱۲ تا ۲۲۰، ۲۰۴ به بعد، ۲۲۶  
۳۹۰، ۲۷۸، ۲۲۷ ۴۲۲، ۲۸۳  
۳۹۳ به بعد، ۳۹۳ ۴۲۲، ۲۸۳  
۳۹۸ ۴۳۱، ۳۹۲ به بعد؛ – اول ۳۹۲ به بعد  
خدای ۱۸۷، ۷۲ ۱۸۷، ۷۲ به بعد، ۲۲۵ به بعد، ۴۰۰، ۴۰۰ – عالم  
۳۹۱، ۳۴۹، ۲۲۴ ۴۱۲؛ – رک: پیل ۴۱۲  
صفیر ۱۹۱ به بعد؛ – قلم مطلق عالم صفير  
۱۹۳ ۴۰۹  
«قلم» ۲۲۴ ۳۴۸  
«والقلم» ۳۹۱، ۳۴۹ ۴۷۰، ۲۱۶  
قمر ۱۱۰، ۲۶۷، ۱۱۰ ۳۳۸  
قناعت ۲۷۲ به بعد ۴۰۰، ۳۱۴، ۱۴۶، ۱۴۴  
قهرا ۴۰۱ ۴۱۸، ۴۱۳ به بعد؛ – آدمی ۰۳  
قوال ۱۲۵ به بعد ۴۸۰، ۱۳۳؛ – رک: مفارقت قالب  
قوام عالم ۲۸۶ ۴۶۷، ۳۷۰، ۱۱۸، ۱۱۶؛ – ارواح  
قوت ۳۵۳ به بعد، ۵۸، ۳۹۴ ۰۱۴۸  
ادرارک ۲۴۰؛ – جاذبه ۲۰۰ ۰۱۰۶  
به بعد؛ – خیالی ۲۳۹ ۲۹۰  
۲۰؛ – شهواني ۲۱ ۰۱۱۳  
غذایه ۲۰؛ – غصبی ۲۳؛ – ماسکه ۲۰ ۰۲۷۷  
محركه ۲۲ به بعد؛ – منیر ۲۰۰ ۰۲۷۷  
۲۰؛ – حاضمه ۲۰ ۰۲۷۷  
قوتهاي روحاني و جسماني ۳۰۱ ۰۲۷۷  
قيامت ۱۶۲ ۱۸۰، ۱۶۲ به بعد، ۱۸۹ ۰۲۷۷، ۲۰۴  
۴۱۴، ۳۳۰ ۰۲۷۷، ۲۰۲ به بعد، ۰۲۷۷  
؛ – عظمى ۴۱۴ به بعد؛ – کبرى ۴۱۴ ۰۲۷۷، ۲۰۲ به بعد  
به بعد.

- كتب . ٤٦٢  
**كتب** ٣٣٦، ٩٤ بـ بعد ، ٤٦٢  
**كتف** ٤٠٣، ٢٩٦، ٢٣٦ ، ٤٦٢ ، ٤٧٢ ، ٤٧٢ :  
 اسرار ٨٦ بـ بعد ، وعيان ٣٩ ، ٤٤ بـ بعد .  
**كتف الحقيقة** رك : كتاب كشف الحقائق .  
**كتبة موجودات** . ٢٥١  
**كتفر** ٣٨ بـ بعد ، ١١٥ ، ٢٣٨، ١٧٤ ، ٣٢١ ، ٣٢١  
 محمود ٤٤ : - مذموم ٤٤ : - وأسلام ٩٠  
**كتلة** ٤٦١ بـ بعد ، خود ٤٧٩ - عالم ٤٦٢ ، ٤٦٢  
 نوع ٤٦١ : - ٤٦٩ .  
**كلمات** ٣٥٠ : رب العالمين . ٣٤٩  
 ١٤٦ .  
**كلمة** .  
**كلى** . ٣٦٦  
**كليات** ٦٠ بـ بعد ، ٣٤٨ ، ٣٦٤ ، ٣٥٤ .  
 بـ بعد ، ٣٦٨ .  
**كم** ختن ١٠٥، ٢٦ ٢٧٢، ١٢٩، ١٠٥ بـ بعد : -  
 خوردن ١٠٤، ٢٦ ٢٧٢، ١٢٩، ١٠٤ بـ بعد : -  
 ٢٦ .  
**كمال** ٣٠، ١٧ بـ بعد ، ٥٢ بـ بعد ، ٦٠ بـ بعد .  
 بعد ، ٧٦ بـ بعد ، ١٣٥، ٩٨، ٩١، ١٣٥ بـ بعد .  
 ، ٢٥٠، ٢١٥، ١٨٢ ٢٥٠، ٢١٥، ١٨٢  
 ، ٣٢١ بـ بعد ، ٣١٤، ٣٠٨، ٣٠٦، ٣٠٤  
 ٣٦٠ ، ٣٥٧، ٣٥٢ بـ بعد ، ٣٣٩ بـ بعد .  
 بـ بعد ، ٣٩٣، ٣٦٦ بـ بعد ، ٣٩٣ بـ بعد .  
 بعد ، ٤١٧، ٤١٦، ٤١٢ ٤٠٠، ٤٣٤، ٤١٨، ٤١٧، ٤١٦، ٤١٢  
 بعد ، ٤٦٠ ، ٤٧٩، ٤٦١ بـ بعد .  
**گن** . ٢٩٩  
**کواكب** ٤٧١، ٢٥١، ٢٠٠، ١٢٢ : - نوابت  
 . ٤٣٨، ٤٥٩ .  
**کوكب** ٤٨٥ : - سيار ٤٣٨ : - سياره  
 . ٤٣٠، ٢٦٦ .
- كتاب . ٢٧٨  
**كتاب** ١٨٢ بـ بعد ، ٢٧٨  
**كاركتن** ٣٥٠، ٢٥١، ٢٢٧ ، ٤٠٥ بـ بعد .  
 بـ بعد ، ٤٧٢، ٤٤٥ ، ٤٧٨ .  
**كافش** . ٤٠٣  
**كامل رك** : انسان كامل : - آزاد ٨ بـ بعد .  
 مكمل ٢٧٢ بـ بعد : كاملاً ٢٢٨ .  
**كاينات** ٤١ بـ بعد ، ٣٣٧ بـ بعد : رك :  
 افراد كاينات .  
**كتاب** ١٤٣ بـ بعد ، ٣٢٢ بـ بعد ، ٣٩٣ :  
 بـ زرگ ١٤٣ : - خدای ١٩٧ بـ بعد ،  
 ٣٩٠، ٣٤٥، ٢٢٧، ٢٦٧ .  
 بـ بعد ، ٤٧٢، ٤٣١ : - خرد ١٤٣ : -  
 شريعت ٢٨ ، مجلل ١٧١، ١٥٨، ١٥٧ ،  
 ٢٢٧ بـ بعد ، ٣٩١، ٣٥٨ بـ بعد : - مفصل  
 ، ٣٥٨، ٢٧٧، ١٧١، ١٥٨، ١٥٧  
 ٣٩١ بـ بعد : - وجود خود ٣٥٨ .  
**كتاب كشف الحقيقة** ١١٠ . ٧٠، ١١٠ ح .  
**كتاب منازل** . ٤٥٠  
**كتافت** ٣٧٧ بـ بعد . ٣٨٠ بـ بعد .  
**كترت** ٤٥ بـ بعد ، ٢٤٩، ٢٢٦، ١٧٩، ٧١ ، ٣٩٩، ٣٦٩، ٣٦٥، ٣٥٠، ٢٨٣، ٢٥٢  
 ، ٤٦٩ بـ بعد .  
**كتيف** . ١١٢ .  
**كرامات** . ٤٨٣ .  
**كرسي** ٤٢، ٥٧ بـ بعد ، ٢٥١، ١٤٨، ١٤٤ ، ٥٣، ٣٥٢  
 . ٥٣، ٣٥٢ ح .  
**گرمان** . ٣٢٢، ٨٠ .  
**کروبيان** . ٣٥٢، ٣٢٤، ٢٥١، ٢٣٧، ١٧٨ .  
 . ٤١٧ .

## فهرست عام

۵۷۹

- کوه ابراهیم ۳۴ ح .  
**ل**  
 لطف ۳۷۲، ۱۱۶ بعده ، ۳۸۰ بعده .  
**لطف** ۴۰۱  
 لطیف ۱۱۶ بعده ؛ - حقیق ۳۸۲ : - لطیف ۳۸۱ : - مطلق -  
 ۳۸۲ .  
**لغوی** ۱۲۵ .  
**لغویان** ۴۶۸ .  
**لغایح** (درخت) ۴۱۱ .  
**لقا** ۳۱۷، ۳۰۴، ۳۰۲ : - خدای ۳۰۵ .  
**لمس** ۴۰۹، ۴۲۲ .  
**لن ترانی** ۱۱۶ .  
**لواحق** ۳۶۲ .  
**لوح** ۱۷۱ بعده ، ۱۸۶ : - عالم ۲۲۴، ۰۲۰ تا ۰۴۰  
**صفیر** ۱۹۱ بعده ؛ - عالم کبیر ۱۸۷ بعده .  
 بعد : لوح محفوظ ۱۹۶ تا ۲۰۴ .  
 ۰۲۲۶، ۰۲۰۴ بعده ۲۵۶  
 بعد ، ۰۳۹۰، ۰۲۷۸، ۰۲۷۷، ۰۲۶۷  
 بعد ، ۰۴۲۱، ۰۴۳۱، ۰۴۰۹، ۰۳۹۳ : - محفوظ  
 آدمی ۲۱۱ بعده ؛ - محفوظ خاص ۱۹۶  
 بعده ، ۰۴۷۴، ۰۲۰۴ بعده ؛ - عام ۱۹۶  
 بعده ، ۰۴۷۴، ۰۲۰۴ بعده ؛ - محفوظ  
 عالم سفلی ۲۱۱ : - محفوظ عالم صغير  
 ۰۲۱۷ تا ۰۲۰۶، ۰۲۰۴  
**ليلة الجمعة** ۳۷۵، ۰۲۷۹، ۰۲۰۳، ۱۸۰ :  
 القدر ۰۲۷۹، ۰۲۵۳ بعده ، ۱۸۰ .  
 ۳۷۵ .  
**م**  
 ماجر الگفتان ۱۲۵ .  
 مار ۳۰۱، ۱۴۹ .

## كتاب الاسان الكامل

٥٨٠

- روح ٣٨٧ : - زهاد ٣٣٢ به بعد ؛ طاعت  
وعصيت ١٠٣ : - عالم اجسام ٥٦ به بعد ؛  
عالم ارواح ٥٥ به بعد ؛ عالم كبير  
وعالم صغير ١٥١ به بعد ؛ عشق ١١٢ به  
بعد ؛ فقرا ٣٢٨ به بعد ؛ لطيف ٣٨٠  
به بعد ؛ موجودات ٤٣٣ : - وجود ١٥٩.  
**هرتبه ١٦٥، ١٨١، ٤٦٢، ٤٦٧ به بعد ؛ انسان**  
٤٤٤ به بعد ، ٤٧١ : - اول ٤٦٨ به بعد ؛ چهارم  
٤٦٢، ٢٤ : - دوم ٤٦٧ به بعد ،  
ذات ١٦٥، ٢٢٦ تا ٢٩٠ تا ٤٧٢  
٤٨٠ : - سوم ٢٤ ، ٤٧٢ : - صفات  
١٥٨ : - عشق ١٣٢ تا ١١٠ : -  
نفس ١٥٩، ٢٥٣، ٢٩٠، ٢٢٦، ٢٥٣ به  
بعد ؛ وجه ١٥٨، ١٦٥، ١٥٩، ١٥٨  
٢٢٦ تا ٢٩٠ تا ٤٨٠ : - ولایت ١١٠  
مردان غیب ٢٤١ .  
مرکب ٥٧ به بعد .  
**مرکبات ١٦٤، ١٦٠، ٧٣ به بعد ، به**  
بعد ، ١٨٦، ٢٦٥، ٢٦٤، ١٩٢، ١٩٠  
٢٦٥، ٢٦٤، ١٩٢، ١٩٠ به بعد ،  
٣٤٩، ٢٩٩، ٢٨٢، ٢٢٨، ٢٧٦  
٣٩١، ٣٨٢ به بعد ، ٣٧٠ به بعد ،  
٤٧٩ به بعد ، ٤٧٠، ٤٦٢، ٤٣٣ به بعد ؛  
عالی صفتین ٣٥٦ به بعد .  
هریخ ٤٧١، ١٤٨ .  
مریلدي ٣٢٢ .  
مریم ٣٢٤، ٢٣٩ .  
مزاج ٣٣ به بعد ، ١٩٠، ١٦٠، ٩٠  
٢٦٤، ١٩٠ به بعد ، ٣٠٢، ٣٠٠ به بعد ؛  
مستوى وغير مستوى ٢٦٤ به بعد ؛ معتدل  
وغير معتدل ٢٦٤ به بعد .  
محبته ١١٢ به بعد ، ٢٩٠ : - خدائي ٣٢٨  
٣٣٩ به بعد .  
**محبوب ١١٣ به بعد .**  
محتاج ٣٠٠ .  
**محدث ١٢٥ .**  
محلبود ٣٢٦ .  
محركه (قوت) ٢٢ به بعد .  
محوس ١٤٣٣، ٤٠١، ٢٨٢، ٢٢٢، ١٣٣  
، ٤٦٤، ٤٣٨ .  
**محسوسات ١٨٦، ٢٤، ٢٢ به بعد ،**  
٤٣٨، ١٨٨  
٤٠٩ به بعد ،  
**محمد (پیغمبر اسلام) ١٢٥ .**  
٣٢٢، ٣٢٠، ١٢٥  
٣٨٢، ٣٥٨، ٣٢٣ .  
**محیط حقیقی ٣٨٢ : - مطلق**  
٣٨٢ : - موجودات ٢٦٦ .  
مخالفت ٤٨٢، ٢٩٥ .  
**المخلصون ٣٠٣ .**  
مخلوقات ٤٧٨، ٤٠١، ٣٨٢  
٤٧٨، ٤٠١، ٣٨٢ به بعد ،  
متختار ٦٣ به بعد ، ٢٠١ به بعد ،  
٢٠٢ به بعد ،  
٢١١ به بعد ، ٢١٥ به بعد ،  
٤٧٥، ٥٤ مدرسه ٩٢ .  
مدرشك ومدرشك ٤٠٠ .  
**مذاهب ٣٥١، ٤٤٦، ٤٣٧ ،**  
٤٦٣، ٤٤٦، ٤٣٧ به بعد .  
**مذکور ١١٣ به بعد .**  
**مذهب ٢٠٩ .**  
**مرأتب ٦٢١ به بعد ، ١٦٣، ٢٢٨، ١٧٨، ١٦٣**  
، ٣٠٣ به بعد ، ٣٢٩، ٣٢٤ به بعد ،  
٣٣٣ به بعد ، ٤١١، ٤٠٤، ٣٨٤، ٣٧٤ به بعد ،  
٤٦٧، ٤٣١، ٤١٨ باطن سالك  
٨٩ به بعد ؛ دوزخ وبهشت ٢٩٦ به بعد .

- مسافر غیبی ۱۴۴؛ ۱۴۵ .  
 مسبب ۴۰ به بعد؛ - اسباب ۳۳۸ .  
 مسیبات ۳۳۸ .  
 مستجاب الدعوة ۳۱۸ .  
 مسجد ۱۲۳؛ ۱۲۳ - اقصی ۴۰۰، ۲۲۶ .  
 مسجدود ملانکه ۲۵۱ .  
 مسخ ۴۱۲، ۷۹ .  
 مشاعر آدمی ۲۹۵ به بعد .  
 مشاهده ۱۰۸ به بعد، ۱۶۲، ۱۶۲ به بعد، ۲۸۷ .  
 مشایخ ۶۳، ۸۰، ۸۰، ۸۴، ۸۴، ۸۴، ۸۴، ۸۴، ۸۴ .  
 کبار ۲۲۵ .  
 مشتری ۴۱۰، ۴۱۰، ۴۱۰، ۴۱۰، ۴۱۰، ۴۱۰ .  
 مشرق ۳۷۹، ۳۱۸، ۳۰۷، ۶۵ .  
 مشرک ۲۸۴، ۱۷۹ به بعد؛ - ان ۲۸۴ .  
 مشکوكة ۱۶۲، ۳۱، ۲۶ .  
 معلم ۱۶۴، ۱۰۷، ۷۲، ۱۰۷، ۵۷، ۵۷ به بعد .  
 معلم ۵۳۱، ۳۹۲، ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۲، ۳۰۲ به بعد .  
 معلم ۴۷۰ .  
 معلوم ۱۷۰ به بعد، ۳۴۰ .  
 مراج ۳۰، ۳۰، ۱۰۸؛ - آدمی ۴۷۲ .  
 مراج ۳۰؛ - آنیا ۱۰۸؛ - موجودات ۲۵۱ .  
 معرفت ۲۸، ۲۸ .  
 اسان ۱۶ به بعد؛ - خدا ۴۴۵ .  
 معشوق ۱۱۳ به بعد .  
 معصوم ۳۱۵ .  
 مقصوم ۴۷۶ .  
 مخصوصیت ۴۶۳، ۴۶۱، ۱۰۳ .  
 متفقون ۱۳۳، ۲۲۲ .  
 متفقون ۴۰۹، ۴۳۳، ۴۰۱ .  
 مظہر ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۲۳، ۴۰۱ به بعد؛ -  
 اسامی ۲۲۴، ۲۲۴، ۲۸۱ .  
 اسامی ۲۸۱؛ - ذات ۲۸۱ .  
 صفات ۱۶۴ .  
 صفات ۴۶۴ .  
 صفتی ۴۶۹، ۲۰۹ .  
 علم ۲۵۶، ۲۵۶ .  
 علوم و مجمع اثار ۱۶۲ .  
 عمل ۲۶۳ .  
 قدرت ۴۷۲ .  
 مظہر ۴۰۰ .  
 معاد ۲۷۶ به بعد .  
 معادن ۱۳۵ به بعد، ۱۴۸ .  
 معاشر ۳۹۱، ۳۷۰ .  
 معارف ۴ به بعد، ۱۰۱، ۹۷، ۳۱ .  
 معاشر ۳۹۴ .  
 معاشر ۳۵۸، ۳۴۰، ۲۷۷ .  
 معاشر ۳۲۳ .  
 معاشر ۱۰۲، ۸۷ .  
 معاشر ۳۰ .  
 معتدل حقيقی ۲۶۵ .  
 معجزات ۴۸۳ .  
 معجزه ۳۲۲ .  
 معلم ۱۶۴، ۱۰۷، ۷۲ .  
 معلم ۵۳۱، ۳۹۲، ۳۰۴ .  
 معلم ۴۷۰ .  
 معلم ۳۶۲، ۳۶۲، ۳۳۸ .  
 مطلع ۲۱۳ .  
 مطلع ۴۷۰، ۳۸۴ .  
 مظاہر ۴۶۹، ۳۷۰ به بعد؛ - اسامی ۴۸۱ .  
 افعال ۴۸۱ .  
 ذات ۳۷۰ به بعد، ۴۸۶، ۴۸۱ .  
 طبیعت ۷۴؛ - عقل ۷۴ .  
 نفس ۷۴ .  
 مظہر ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۲۳، ۴۰۱ به بعد؛ -  
 اسامی ۲۲۴، ۲۲۴، ۲۸۱ .  
 ذات ۲۸۱؛ - صفات ۱۶۴ .

## كتاب الانسان الكامل

٥٨٢

- معقولات ١٦٠، ٧٤ به بعد ، ٤٣٦ به بعد ، ٤٤٤ به بعد ، ٩١ مقصود .
- معلول ٤٦٤ .
- معيت ٣٧٦ به بعد .
- مغرب ٣٧٩، ٣١٨، ٣٠٧ - انوار ١٦٢ .
- ومشرق جسم آدمي ٦٥ .
- مفغيره (فوت) ٢٠ .
- مقارقت قالب ٢٩ به بعد ٥٢، به بعد ٤١٧، به بعد ٤٦٠، به بعد ١٠٨، به بعد ٣٧٨، ١٠٤ .
- مقارفات قالب ٢٩ به بعد .
- مفردات ٥٦ به بعد ، ١٦٠ به بعد ، ١٦٣ به بعد ، ١٧٠ به بعد ، ١٨٩، ١٨٦ به بعد ، ١٩٧، ٢٦٤ به بعد ، ٢٧٧ به بعد ، ٢٩٩ به بعد ، ٣٤٩ به بعد ، ٣٥٢ به بعد ، ٣٧٠ به بعد ، ٤٦٥، ٤٦٢، ٤٣٣ به بعد ، ٤٦٥، ٤٦٠ به بعد ، ٤٧٩ به بعد ، ٤٧٨ به بعد .
- فسر ١٧٥ .
- مقابلة ٤٣٨ .
- مقارنه ٤٣٨ .
- مقام اول ٥٨ به بعد ، ١٠٨ به بعد ؛ - باز كشت بمدار مقارقت قالب ٢٩ به بعد .
- مقامات ٣٣٩ به بعد : - آدمي ٤٣٦ -
- انساني ٣٦١ : - عاليه ٩٧ به بعد .
- ملرب ٣١٥ به بعد .
- مقربان ٣١٦ به بعد ، ٣٥٥، ٤١ ح :
- القربيين ٣٠٣ .
- ملكتي ١٦١، ١٥١ .
- ملكتي ١٦١، ١٥١ .
- ملوك ٣٠٩، ٧٤ .
- ملوك ٣٤٤، ٣٠٩، ٣٠٤ .
- ملكت ٢٠٩ .
- ملكت ٩٧ به بعد ، ٢٢٦، ٢٢٠ به بعد ، ٢٣٩، ٣٢٣، ٣١٤ به بعد ، ٤٠٣، ٣٩٨ به بعد ، ٤٠٣، ٣٩٧ به بعد .
- ملكت ٤١٢ : - رحمت ٤٠٣ ؛ - عذاب ٤٠٣ .
- ملكت ٤١٢ به بعد .
- ملكت ٥٥ .
- ملكت ١٤٧ غا ١٨٣، ١٨٢، ١٨٣، ٢٢٤، ٢٣٦، ٢٦٨ به بعد .
- ملكت ٤٣٩، ٤٣٣، ٣٧٣٥٣٤٤، ٣٠٩، ٣٠٤ .
- ملکوت ١٣٠، ٥ .
- ملکوت ١٤٧ به بعد ، ١٤٧ غا ١٨٣، ٢٣٦، ٢٦٨ به بعد .
- ملکوت ٤٣٣، ٣٧٣ .
- ملکوتی ١٦١، ١٥١ .
- ملکتی ١٦١، ١٥١ .
- ملوک ٣٠٩، ٧٤ .
- معقولات ١٦٠، ٧٤ به بعد ، ٤٣٦ به بعد ، ٤٤٤ به بعد ، ٩١ مقصود .
- معلول ٤٠ به بعد .
- معقد صدق ٤١٣ .
- مقلد ٤٠ به بعد ، ٤٤٧، ٤٣٩ .
- معقید ٤٢٥، ٣٦٧، ٢٨٩، ٢١٣ .
- معقدات ١٨٣ .
- مكان ٣٧٨، ١٠٤ به بعد .
- مكلف ٣٠٤، ٣٠١ .
- ملازمه ١٤٩، ١٤٣، ٨٩، ٥٩، ٢٠ به بعد .
- ملازمه ٣٠١، ٢٦٣، ٢٥١، ٢٣٩، ٢٣٦ ، ٢٢٧ به بعد ، ٤٠٥، ٣٢٤، ٣٢٣، ٣٠٤ .
- ملازمه ٤٦٥ : روحاني ٤٨٥، ٤٦٥ به بعد ، ٤٦٥، ٤٦٠ به بعد ، ٤٦٥، ٤٦١ به بعد .
- عالٰ صغير ١٤٧ به بعد : - کروبي ٤٦٥ .
- عالٰ صغير ٤٨٥ .
- ملت ٢٠٩ .
- ملك ٩٧ به بعد ، ٢٢٦، ٢٢٠ به بعد ، ٢٣٩، ٣٢٣، ٣١٤ به بعد ، ٤٠٣، ٣٩٨ به بعد ، ٤٠٣، ٣٩٧ به بعد .
- ملک ٤١٢ : - رحمت ٤٠٣ ؛ - عذاب ٤٠٣ .
- ملک ٤١٢ به بعد .
- ملک ٥٥ .
- ملک ١٤٧ غا ١٨٣، ١٨٢، ١٨٣، ٢٢٤، ٢٣٦، ٢٦٨ به بعد .
- ملک ٤٣٩، ٤٣٣، ٣٧٣٥٣٤٤، ٣٠٩، ٣٠٤ .
- ملکوت ١٣٠، ٥ .
- ملکوت ١٤٧ غا ١٨٣، ٢٣٦، ٢٦٨ به بعد .
- ملکوت ٤٣٣، ٣٧٣ .
- ملکوتی ١٦١، ١٥١ .
- ملکتی ١٦١، ١٥١ .
- ملوک ٣٠٩، ٧٤ .

- بالقوة ٣٤٦ بـ بعد : ٣٧٤، ٣٦٨، ٣٦٥ . ٣٤٥، ١٧٢  
 ممكـن ١٧١، ٣٦٥ بـ بعد : الـ وجد ٣٩  
 خارجي ٣٦٨ : - ذهـنـي ٤٠٨  
 علمـي ٣٦٨ : - كـتابـي ٣٦٨ : - لـفـظـي ٣٦٨  
 مـوـجـودـات ١٣٥، ٤٦، ٤٢، ٢٤ بـ بعد ، ١٤٢ ،  
 ١٦٨، ١٦٤، ١٦١، ١٥٩، ١٥٢  
 ٢٥١، ٢٤٩ ، ١٩٦، ١٨٨، ١٨٠  
 ٢٦٦ بـ بعد ، ٢٧٣ ، ٢٨٣ ، ٢٨٦  
 ٣٦٤، ٣٣٨، ٢٩٩، ٢٨٨، ٢٨٦  
 ٤٢٢، ٤٠١، ٣٩١، ٣٨٦  
 ٤٧٨، ٤٧٢، ٤٦٧ ، ٤٦٢ بـ بعد ،  
 ٤٨١ : - بالـفـلـمـ ٣٦٤ : - بالـقـوـةـ ٣٦٤  
 ٣٧٤ : - خـارـجـيـ ٣٦٨ : - مـحـسـونـ  
 ٣٤٧ : - مـعـقـولـ ٣٤٧ : - مـمـكـنـ ٣٦٦  
 موـحـدـ ٤٦٢، ٢٨٤  
 موـسـىـ (بـيـفـمـبرـ) ١٧٩، ١١٦، ١٠٣، ٩٦  
 ٣١٩ بـ بعد ، ٣٠٧، ٢٩٧  
 ٣٢٠ بـ بعد ، ٣٧٤، ٣٢٢، ٣٢٠  
 موـلـاـ ٩١  
 مؤـمنـ ٢٧  
 مؤـمنـانـ ٥٦ بـ بعد .  
 مـيـكـالـيـلـ ٣١٩، ١٤٨  
 مـيلـ ١١٢ بـ بعد .  
 نـ ٣٩١، ٣٤٩، ٢٢٤  
 نـاخـوشـيـ ٢٩٤ بـ بعد ، ٣٠٤  
 فـارـ ٤٨٥ .  
 نـامـتـناـهيـ ٤٦ بـ بعد ، ٢٤٩ بـ بعد ،  
 ٢٥٧، ٢٨٣ بـ بعد ، ٢٨٦  
 ٤٢٣، ٣٧٦، ٢٨٦  
 بـ بعد ، ٤٨٢ .  
 مـمـتـنـعـ الـوـجـودـ ٣٤٥، ١٧٢  
 مـمـكـنـ ١٧١، ٣٦٥ بـ بعد : الـ وـجـودـ ٣٩  
 بـ بعد ، ٣٤٥، ١٧٢ ، ٣٦٨ بـ بعد : الـ وـجـودـ لـذـانـهـ ٧٠  
 بـ بعد .  
 مـمـكـنـاتـ ٣٩ ، ٣٤٥ بـ بعد ، ٣٦٤  
 مـنـازـلـ ٢٩٧ : - روـلـدـ كـانـ ٤٤٤ بـ بعد .  
 مـنـاسـبـ ٢٦ بـ بعد ، ٢٤١ ، ٢٤١ بـ بعد ،  
 ٤٦٥ .  
 مـنـافـقـ ٢٩١ .  
 مـنـجمـ ١٩٨، ٤٣، ٤٠ .  
 مـنـذـرـ ٣١٥ .  
 مـنـزـلـ ٤٤٤ بـ بعد ، ٤٥٠ بـ بعد ٤٦٧، ٤٤٤ بـ بعد : اـولـ  
 ٤٠٨، ٤٧٧، ٤٦٦، ٣٢٥  
 ٤٠٨ حـ : - چـهـارـمـ ٢٠، ٤٢٢  
 دـوـمـ ٤٦٦، ٣٢٥ ، ٤٧٧، ٤٧٠ حـ : - سـوـمـ  
 ٤٠٨ حـ : شـمـ ٤٢٢، ٤٢٢ حـ ،  
 ٤٢٢ حـ : هـشـتـمـ ٤٣٦ : - هـفـتـمـ ٤٢٢  
 ٣٨ حـ .  
 مـنـسـخـ کـرـدـ شـرـيـعـتـ ٤١٥ ، ٣٢٣، ٢٨  
 مـهـدـيـ ٤٢٠ .  
 موـافـقـتـ ٢٩٥ .  
 موـالـيـدـ ١٩، ٣٣ بـ بعد ، ٧٢٢ بـ بعد ،  
 ١٦٤ ، ٤٧٠، ٤٥٨  
 ٢٢٦، ٢٦٣، ١٩٧  
 ٤٨١ .  
 موـتـ اـرـادـيـ ١٠٧ ، ٣٠٧ : طـبـيـعـيـ ١٠٧  
 ٣٠٧ .  
 موـجـبـ بـ الـذـاتـ ٧٠، ٥٥ بـ بعد .  
 موـجـدـ مـختارـيـ ٥٥ .  
 موـجـودـ ٣٤٦، ٣٦٨، ٣٤٥ : - بالـفـلـمـ ٣٧٦  
 بـ بعد ، ٤٨١، ٣٧٤ ، ٣٦٨ ، ٣٦٥ -

## كتاب الاسان الكامل

- فامحمدود ٤٦ بـ بعد ، ٢٤٩ بـ بعد ، ٢٥٧  
نیان ٢٤٣ .
- نشتن : بدو زانو ١٠٦ - مربع ١٠٦ .
- نطفه ١٦ بـ بعد ، ١٦٠، ١٣٣ ، ١٩١، ١٨٢، ١٦٠، ١٣٣ .
- بعد بـ ، ٢٠١، ٢٠٦ بـ بعد ، ٢١٠، ٢١٠ بـ بعد ،  
٤١٤، ٣٥٨ بـ بعد ، ٣٥٥ ، ٤١٤، ٣٥٨ .
- آدمی ١٥٨ بـ بعد ، ١٩٨ بـ بعد ، ٤٧٤  
بعد ، ٣٥٥ بـ بعد ، ٣٩٣ بـ بعد ، ٤٧٤ .
- ٤٨٠ بـ بعد ، ٤٨٤ .
- نطق ٢٥٧ .
- فتح روح ٢٥٠، ٦٧ .
- نفس ١٥٦، ٥٤ بـ بعد ، ١٦٩، ١٦٩ بـ بعد ، ٢٢٩ ، ٢٢٩ بـ بعد ،  
٢٩٧، ٢٩٧ تـ ٢٧٦، ٢٥٣ .
- آدمی ٤٦٠ : - اماره ٤١٢ : - انسانی  
٤١٠ بـ بعد ، ٤١٢ بـ بعد ، ٤١٨، ٤١٢ .
- بعد بـ ، ٤١٧، ٤١٣ : - حیوانی ٤١٢ : -  
قدسی ٤١٢ : - لواحہ ٤١٢ : - مطمئنہ  
٤١٢ : - ناطقہ ٤١٢، ٢٣٥ : - بنائی ٤١١ .
- لمسانی ٤٥٣ .
- نقوس ٧١ بـ بعد ، ١٣٥ بـ بعد ، ١٧٤، ١٦٣ ، ١٧٤، ١٦٣ .
- ٢٦١، ٣٤٩، ٢٣٦، ١٨٩، ١٧٨ بـ بعد ، ٢٦١ ، ٣٤٩، ٢٣٦، ١٨٩، ١٧٨ .
- ٤١١، ٤٠٩، ٤٠٥ بـ بعد ، ٤٠٩، ٤٠٥ .
- ٤٦٥، ٤٦٤، ٤٦١، ٤٦٠، ٤٦١ بـ بعد ، ٤٦٥، ٤٦٤ .
- ٤١١، ٤١٠، ٤١٠ - جزوی ٤١٠ .
- نحوی ٤١٢، ٤١٣ - حیوانی ٤١٢ : -  
٤١٣، ٣٢٥ .
- نبی ٢٨ بـ بعد ، ٩٧ ، ٩٧ بـ بعد ، ٢٢٣، ٢٢١ ، ٢٢٣، ٢٢١ .
- ٤٠١، ٣٢٣ بـ بعد ، ٤٠١، ٣٢٣ .
- مخصوص ١٩٣ .
- نجات ٣٣٩ .
- نحوی ١٧٥ .
- نحویان ٤٦٨ .
- نزول ٣٢ بـ بعد ، ٥٨، ٥٢، ٥٨ بـ بعد ، ٦٣ بـ بعد ،  
٧١ بـ بعد ، ٧٧ بـ بعد ، ٧٧ بـ بعد ، ١٦٥، ١٦٣ .
- ٣٧٠، ٣٥٩، ١٩٢، ١٩٠، ١٧٥ بـ بعد ، ٣٧٠ ، ٣٥٩، ١٩٢، ١٩٠، ١٧٥ .
- ٤٦٣، ٤٦٠، ٤١١ بـ بعد ، ٤٠٩ .
- ٤٦١، ٤١٩، ٤١٧، ٢٩ نسخ .
- نسخہ ٣٥٩ بـ بعد ، ٣٨٥ : - و نسخہ ٣٨٥ بـ بعد ، ٣٥٩ .
- ٤٨٥، ٣٩٣، ١٥٨ .
- نسق (شہ) ٤٠٣، ٣١٦، ٢٢٧ .
- نسفی رک : ابوتراب نسفی ؟ عزیز بن محمد النسفی .

- |  |  |
|--|--|
| <p><b>هشتمی</b> ۴۹ ، ۴۲۳،۳۰۵ ؛ – خدای ۱۳</p> <p>به بعد .</p> <p><b>همت</b> ۳۰ به بعد، ۳۱، ۳۱۸، ۳۱۸ به بعد .</p> <p><b>هنند</b> : سلوک اهل هند ۲۴ به بعد .</p> <p><b>هوأ(عنصر)</b> ۱۹ به بعد، ۳۳، ۳۳ به بعد، ۵۶ به بعد .</p> <p>۳۷۷ ، ۳۵۴ ، ۳۵۲ ، ۱۷۸ ، ۱۷۸ به بعد، ۳۷۷</p> <p>به بعد .</p> <p style="text-align: center;"><b>و</b></p> <p><b>واجب(وجود)</b> ۱۷۲ ؛ – الوجود ۳۹ به بعد ، ۳۴۵، ۷۲ به بعد .</p> <p><b>الوجود</b> ۴۶۵ ؛ – الوجود ۳۰۴، ۳۰۲، ۲۸۸، ۱۳۶ به بعد .</p> <p><b>لذاته</b> ۷۰ به بعد .</p> <p>۲۳۵، ۹، ۹ به بعد .</p> <p><b>واسطه</b> ۳۱۵ .</p> <p>۱۰۵ .</p> <p><b>واقعه</b> ۴۱ .</p> <p><b>واق واق</b> .</p> <p><b>واهـب الصور</b> ۷۴ .</p> <p>۲۲۱ .</p> <p><b>وقر(نماز)</b> ۱۲۱ .</p> <p>۲۳۵، ۹ .</p> <p>۲۷۶ ، ۲۵۳ ، ۱۷۱ ، ۱۶۵، ۱۵۷ به بعد ؛ خدای ۲۸۴</p> <p>تام ۴۶۹، ۲۹ .</p> <p><b>وجود</b> ۳۸ به بعد، ۱۵۹، ۱۶۵ به بعد، ۱۷۱، ۱۷۱ به بعد .</p> <p>۱۲۳، ۲۲۲، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۷۵ به بعد .</p> <p>۲۴۸ به بعد، ۲۵۲ به بعد، ۲۵۸ به بعد .</p> <p>۳۶۵ به بعد .</p> <p>۳۷۱، ۳۴۵، ۳۰۲ به بعد .</p> <p>آدمی ؛ ۳۰ به بعد .</p> <p>۴۷۳ به بعد، ۴۴۲ به بعد .</p> <p>۲۵۲ به بعد .</p> <p>۱۳۳ .</p> <p>۱۴۶ .</p> <p>۴۲۲، ۲۳۰، ۱۳۳، ۴۹ به بعد ؛ خارجی ۱۴۶</p> <p>۳۶۵، ۱۵۷، ۱۵۲، ۱۴۶ به بعد ؛ خدای ۴۲۰، ۲۸۳</p> <p>به بعد ؛ خدای ۴۲۰، ۲۸۳ .</p> | <p><b>نمودار</b> ۳۰۸، ۱۸۰، ۱۳۳ به بعد ، ۳۷۵، ۳۶۶ به بعد .</p> <p><b>نور</b> ۲۴ به بعد، ۱۷۹، ۱۷۹ به بعد .</p> <p>۲۴۹، ۲۲۶، ۲۲۱، ۴۷، ۴۴، ۳۳، ۳۱ به بعد .</p> <p>۲۶۳ به بعد، ۲۵۷، ۲۵۷ به بعد .</p> <p>۳۷۸، ۳۲۳، ۳۰۵ به بعد .</p> <p>۴۶۹، ۴۶۶، ۴۴۴ به بعد .</p> <p>۴۶۹، ۴۶۶، ۳۹۸ به بعد .</p> <p>۴۰۴، ۳۰۴، ۳۰۲، ۲۸۸، ۱۳۶ به بعد .</p> <p>۴۴۰، ۴۴۰، ۴۸۵، ۴۸۵ به بعد .</p> <p>۴۴۴، ۴۴۴، ۲۲۱ به بعد .</p> <p>۴۸۱ .</p> <p><b>نورانی</b> ۰، ۲۴۱ .</p> <p><b>نوح(پیغمبر)</b> ۳۲۲، ۳۲۰ .</p> <p><b>نون</b> ۱۲۲ ؛ – ملقوظ ۱۱۰ .</p> <p><b>نيابت ابيا</b> ۳۰۰ .</p> <p><b>نيست سالك در رياضات</b> ۸۶ به بعد ؛ – سلوک ۸۴ به بعد .</p> <p><b>نيست نهای</b> ۴۹ ، ۴۲۳ .</p> <p><b>نيستي</b> ۰، ۴۲۳، ۴۹ .</p> <p style="text-align: center;"><b>ه</b></p> <p><b>هاتق</b> ۳۲۴، ۲۳۹ .</p> <p><b>هادی</b> ۰، ۳۱۰، ۹۶، ۹۰، ۴ .</p> <p><b>هاضمه(قوت)</b> ۰، ۴۰۸، ۲۰ .</p> <p>هزارة هفت ۴۱ .</p> <p>هست مطلق ؛ ۲۸۹ .</p> <p>هست نهای ۰، ۴۲۳، ۴۶ .</p> |
|--|--|

## كتاب الاسان الكامل

ولايات ٢٨، ١١٠، ٢٩٧، ١٣٦، ٣٢٥٦٣١٤، ٢٩٧، ١٣٦، ٤١٣ .

ولي ٢٨ بـ بعد ، ٢٩١، ٢٢١، ٩٧، ٦١ بـ بعد ، ٣١٦، ٢٩٧ بـ بعد ؛ آخرین ٣٢١ ؛ .

بـ کناه ١٩٣ ؛ دوازدهم ٣٢١ .

وهم ٢٢ بـ بعد ، ١٤٩، ١٢٣ بـ بعد ، ٢٤٠، ٢٤٣ بـ بعد ،

٢٩٥، ٢٤٣ بـ بعد ، ٣٠١، ٢٢٤، ٤٦٠ بـ بعد .

## ي

ياجوج وماجوج ٢٢ بـ بعد .

ياد آمدن ٢٤٣ .

يرقان ٢٤٥ .

يوم ٢٢٨، ١٩٠ بـ بعد ، البیث ١٨٠ بـ بعد ،

٢٧٩، ٢٥٣، ١٨٠ الجمعة ٣٧٥، ٢٧٩

ـ الفضل ١٨٠ بـ بعد ، ٢٧٩ بـ بعد ،

القيامة ١٨٠، ٢٢ بـ بعد ، ٢٧٩، ٢٥٣ بـ بعد .

. ٣٧٥

؛ ٤٢٢، ٤٩ بـ بعد ؛ ذهنی ١٥٢، ١٤٦ .

ـ ظلمانی ٣٢٣ ؛ ظلى ٢٣٠ .

ـ عقلی ١٤٦، ١٣٣ ؛ عکسی ٤٢٢ .

ـ غیبی ١٤٥ ؛ قديم ٣٨ .

ـ کتابشی ١٥٢ ؛ لفظی به بعد .

ـ مجرد ٣٦٥ بـ بعد ؛ نورانی ٣٢٣ .

ـ یکی یش نیت ٤٦، ١٤ بـ بعد ٢٥٢، ٢٤٩ .

ـ په بعد ٤٨١، ٤٦٨، ٢٥٨ بـ بعد .

وحدت ٤٦٩، ٢٤٩، ١٧٩، ٤٧، ٣٨ بـ بعد .

ـ صرف ٣٧٣، ٣٦٩، ٣٥٠ بـ بعد .

وحی ٢٨، ٢٣٤ بـ بعد ، ٣١٤، ٢٣٩ بـ بعد .

ـ ٤٧٧، ٤٣٢٢، ٣١٥ بـ بعد .

ورد ١٢٠ .

وصال ١١٦ .

وضوء ١٢٢، ١٢٠، ١٠٤ .

## فهرست آیات

سورة ٣ (البقرة) آیة ٥ و ٦ ، ص ٤٥ : ٣٠٠ ، ص ١٠٩ : ٣٤٥ و ٣٤٦ ، ص ٢٨٤ : ٣٣ ، ص ١٠٩ : ٣٠٠ ، ص ٢٨٤

١٩٢ ، ص ٧٤ : ٢١٣ ، ص ٣٠٩ | ٣٣ (آل عمران) آیة ١٦ ، ص ٣٠٨ : ٩١ ، ص ٩١

| ٤ (النساء) آیة ١ تاً ، ص ٣٥٨ : ٥٩ ، ص ٤١٨ و ٤٢٩ | ٦ (الأنعام) آیة ٥٩ ، ص ١٩٧

و ١٩٨ ، ص ٣٩١ و ٤٣١ و ٤٧٢ و ٤٤٣ و ٤٢٦ و ٤٢٧ ح ٢٥ ، ص ٣٥٥ : ١٠٣ ، ص ٣٨٢ : ١٢٩ ،

ص ٢٩ | ٧ (الأعراف) آیة ١٨ ، ص ٢٩٩ : ٣٩ ، ص ١٧١ : ١٦١ ، ص ١٧١ : ٣٤٨ ،

ص ٤ ٥٩ و ٥٩ و ٢٢٩ و ٢٩٦ و ٣٨٣ | ٨ (الأنفال) آیة ١٧ ، ص ٢٨٥ : ١١

(هود) آیة ٩٠ ، ص ١٠٢ و ٣٣ و ٢٩٤ و ٤٣٠ و ٤٤٨ و ٤٤٩ ح ١٩٦ و ٤٤٨ ، ص ٣٣٨ : ١٣ (يوسف)

آیة ١٠٦ ، ص ٢٨٤ ببعد | ١٣ (الرعد) آیة ٨ ، ص ٧ : ٩ ، ص ٦١ و ١٨٠ و ٣٢٥ و ٣٢٥ ببعد | ١٤

(ابراهيم) آیة ٤١ ، ص ٣٦٩ | ١٥ (الحجر) آیة ٢١ ، ص ٣٥٤ ببعد | ٢٩ ، ص ٦٧ و ٢٥٠

| ١٦ (النحل) آیة ٢٣ ، ص ٣٧٤ | ١٧ (الاسرى) آیة ٧٤ ، ص ٢٢٨ | ١٨ (الكهف) آیة

٨٤ ، ص ٨٩ : ٨٩ ، ص ٦٦ : ٦٦ ببعد | ٩٨ و ٩٧ ، ص ٩٧ : ١٩٣ ، ص ١٠٩ : ٦٧ و ٢٧٨

| ١٩ (مریم) آیة ٢٢ و ٢٣ ، ص ٢٩٦ و ٨٨ : ٨٩ و ٨٩ ، ص ٤٢٠ | ٢٠ (طه) آیة

٣ ، ص ١٩٠ : ٤ ، ص ١٩٠ : ٥ ، ص ١٩٠ : ٢١ و ٢٢ و ٢٢ ، ص ٢٩٨ : ٥٢ ، ص ١٦٠ : ٥٧ ، ص ١٧٠

بعد | ٤٢٠ : ٤٢٠ ، ص ٤١٦ : ١١٥ تاً ، ص ١١٨ : ٤١٦ | ٢١ (الأنبياء) ٣١ (آل عمران) آیة ٥٥ ،

آیة ٣١ ، ص ١٨٩ : ١٠٧ ، ص ٧ : ٧ | ٢٢ (الحج) آیة ٤٧ ، ص ١١ | ٢٣ (المؤمن) آیة ٥٥ ،

ص ٣١ : ٢٤٩ ، ص ١١٧ : ٢٢٧ | ٢٤ (النور) آیة ٣٥ ، ص ٣١ و ٢٢١ و ٤٨٥ و ٤٨٥

و ٣٩ ، ص ٢٧٤ : ٤٠ ، ص ٢٧٤ | ٢٦ (الشعراء) آیة ٢٢ تاً ، ص ٢٨٩ : ٤٦ ، ص ٢٩٩

| ٢٨ (القصص) آیة ٢٨ ، ص ٢٨٤ : ٨٨ ، ص ١٣٤ | ٢٩ (العنكبوت) آیة ٦٤ ،

ص ٢١ | ٣٠ (الروم) آیة ٤ | ٣٣ (الاحزاب) آیة ٧٢ ، ص ٩٩ ح | ٣٤ (السباء) آیة ٣ ، ص ٣٦٩

و ٣٣ (السجدة) آیة ٤ | ٣٥ (الفاطر) آیة ٢٩ ، ص ٣١ : ٣٤٨ و ٦١ ، ص ٢٤٩ : ٥٧ ، ص ١٨١ : ٥٧

و ٣٧ (الصفات) آیة ١٦٤ ، ص ٦٠ و ٣٢٤ و ٣٧١ | ٣٦ (يس) آیة ٨٢ ، ص ٢٣٥ و ١٨٩

و ٤٠٢ | ٣٧ (الصفات) آیة ١٦٤ ، ص ٦٠ و ٣٢٤ و ٣٧١ | ٣٦ (الفاطر) آیة ٢٩ ، ص ٣٨٣

(ص) آیة ٤ ص ٢٨٤ : ٣٦ و ٣٧ ، ص ٤٠٥ | ٣٩ (الزمر) آیة ٦٨ و ٦٩ و ٦٧ ، ص ٦٧ | ٤٠

( المؤمن) آیة ٢٠ ، ص ٣٦٩ : ٤٤ ، ص ٣٣٩ | ٤١ (فصلت) آیة ٥٤ ، ص ٣٨١

## كتاب الاسان الكامل

(الشورى) آية ٥ ، ص ٤٢٠ || ٤٣ (الرخرف) آية ٣١ ، ص ٣٣٨ || ٤٦ (الجانية) آية ١٢٩ ،  
 ص ٢٥١ || ٤٨ (الفتح) آية ٤٤ ، ص ٣٧١ : ١٠ : ٢٧ ، ص ٢٨٥ || ٥٠ (ق) آية ١٥ ، ص  
 ٣٨٢ || ٥١ (الذاريات) آية ٥٦ ، ص ٢٨٤ || ٥٣ (النمر) آية ٥٠ ، ص ١٨٧ و ٢٢٥ و  
 ٣٧٤ و ٤٠٣ و ٤٥٤ و ٥٥ ، ص ٤١٣ || ٥٥ (الرحمن) آية ١٤ ، ص ٨٠ و ١٩١ ، ص  
 ١٦٤ : ٢٢ ، ص ١٦٤ : ٢٦ و ٢٢ ، ص ٢٨٤ || ٥٧ (العديد) آية ٤ ، ص ٢٨٥ و ١٩٠  
 و ٣٨٢ || ٦٣ (المنافقون) آية ٧ ، ص ٣٧١ و ٣٥٤ || ٦٥ (الطلاق) آية ٣ ، ص ٣٣٥  
 و ٦١ و ٣٨١ || ٦٦ (التغريم) آية ٦ ، ص ٢٢٧ و ٣٢٤ و ٣٥٠ و ٣٧١ و ٤٠٦ و ٤١٨ و  
 ٤٧٢ || ٦٧ (الملك) آية ١٤ ، ص ٣٨٢ || ٦٨ (الفلم) آية ١ ، ص ٢٢٤ و ٣٤٩ و ٣٩١  
 و ٧٥ (المعارج) آية ٤ ، ص ٤١٨ || ٧٦ (الدهر) آية ١ ، ص ٣٦٦ || ٧٧ (المرسلات) آية  
 ٣٠ نا ٣٣ ، ص ٢٣٠ || ٧٨ (النباء) آية ٣٨ و ٣٩ ، ص ٢٢٨ || ٧٩ (النازعات) آية ٢٤ ،  
 ص ٢٩٠ و ٤١ و ٤٤ ، ص ٤٥٣ || ٨٥ (البروج) آية ١٦ ، ص ٣٣٨ || ٨٩ (الفجر) آية  
 ٢٨ نا ٣١ ، ص ٤١٢ || ٩١ (الشمس) آية ٩ و ١٠ ، ص ٣٥٣ || ٩٥ (التين) آية ١ نا ٣ ،  
 ص ١٩١ : ٦٥ و ٦٤ ، ص ٥٨ ح || ٩٦ (الملق) آية ١ نا ٣ ، ص ٣٥٨ : ٢ : ٢ ، ص ١٩١ || ٩٨  
 (البينة) آية ٥ و ٦ ، ص ٣٥٨ || ١١٣ (الاخلاص) آية ١ ، ص ٣٧٤ .

## فهرست احاديث و اخبار و اقوال عربی عرفاء

- «انقوا فراسة المؤمن نظير بنور اللئن» ، ص ١٣٦ ، س ٥ - ٦ .  
«اسلم شيطاني على يدي» ، ص ٤٠٤ ، س ٢٠ .  
«اللهم احييني مسكييناً وامتنى مسكييناً واحشرني في زمرة المساكين» ، ص ٣٣٢ س ١٢-١١ .  
«اللهم ارزقني حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني الى حبك» ، ص ٣٤٠ ، س ٥ .  
«اللهم ارنا الاشياء كماهى» ، ص ١٦١ س ١٤ - ١٥ : ص ٣٥٥ س ٨ : ص ٤٤٧ س ٨ .  
«اللهم لامانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولاهادى لمن اضللت ولا مضل لمن هديت  
ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجد منك الجد» ، ص ٦٣ س ٣ - ٥ : ص ٣٣٨ س ٢٠  
تا ص ٣٣٩ س ١ .  
«اللهم متعنا باسماعنا واسماع اسماعنا وابصارنا وابصار ابصارنا وقلوب قلوبنا» ، ص ٣٤٤  
س ١٥ - ١٦ .  
«انا اعلمكم بالله واخيكم من الله» ، يـ ص ٣٠٣ ، س ٤ .  
«ان الله تـع خلق آدم على صورة الرحمن» ، ص ٢٢٣ س ١٢ .  
«ان الله تـع خلق آدم على صورته» ، ص ٤٠١ س ١٤ : ص ٤٠٢ س ٢ - ٣ .  
«ان الله تـع خلق الغلـق في ظلمـة ثم رشـ عليهم من نورـه فمن اصحابـ من ذلك النورـ ،  
اعتدـى ومن ضلـ فـ فـوى» ، ص ٢٢١ س ٥ - ٧ .  
«ان الله تـع خلقـ الملائـكةـ من عـقلـ بلا شـهـوةـ وخلقـ البـاهـيمـ من شـهـوةـ بلا عـقلـ و خـلقـ  
الـاـنسـانـ من عـقلـ وشـهـوةـ فـمـنـ غـلـبـ عـقـلـ شـهـوةـ فـهـوـ خـيـرـ مـنـ الـمـلـائـكةـ وـمـنـ غـلـبـ شـهـوهـ فـهـوـ شـرـ مـنـ  
الـبـهـائـمـ» ، ص ٣٢٣ س ١٦ - ١٩ .  
«ان الله تـع خلقـ الملكـ على مـثالـ مـلـكـوـتهـ وـاسـنـ مـلـكـوـتهـ على مـثالـ جـبـرـوـتهـ ليـسـتـدلـ  
بـملـكـهـ عـلـىـ مـلـكـوـتهـ وـبـملـكـوـتهـ عـلـىـ جـبـرـوـتهـ» ، ص ١٣٣ ، س ١٤ - ١٥ : ص ١٨٠ س ٨ - ١٠  
ص ٣٧٥ س ١٧ - ١٩ .  
«انه على ما يشاء قدـيرـ وبالـاجـابةـ جـديـرـ» ، ص ٢ س ١٣ - ١٤ : ص ١٦ س ١٢ : ص  
٣٨ س ٨ - ٩ : ص ٥٢ س ١٤ - ١٥ : ص ٧٠ س ٨ - ٩ : ص ٨٤ س ٩ : ص ١٠٢ س ١١ -  
١٢ : ص ١١٢ س ١٠ : ص ١٢٠ س ٨ - ٩ : ص ١٣٢ س ٩ : ص ١٤٢ س ١٠ - ١١ : ص

١٥٦ س ١٠ - ١١ : ص ١٧٨ س ٨ - ٩ : ص ١٩٦ س ٩ : ص ٢٠٦ س ٩ : ص ٢٢٠ س ١٤-١٥  
 س ٢٣٤ س ٨ - ٩ : ص ٢٦٢ س ٨ : ص ٢٢٢ س ٨ - ٩ : ص ٢٩٤ س ١٢ : ص ٣١٤ س ٩ :  
 س ٣٢٩ س ٩-٨ : ص ٣٤ س ٩ : ص ٣٩٠ س ٩ : ص ٣٩٨ س ١٤-١٥ : س ٤٤ س ١١-١٠ :  
 س ٤٠٠ س ٩ - ١٠ .

«اول ما خلق الله الجوهر» ، ص ٣٩٩ س ١ .

«اول ما خلق الله روحه» : ص ٣٩٨ س ١٠ : ص ٤٠٢ س ٧ : ص ٤٦٦ س ٣ .

«اول ما خلق الله العرش» ، ص ٢٢٠ س ١٠ .

«اول ما خلق الله المقل» ، ص ٢٢٠ س ٨ - ٩ : ص ٣٩٨ س ٨ - ٩ ، ص  
 ٣٩٩ س ٣ .

«اول ما خلق الله القلم» ، ص ٢٢٠ س ٩ : ص ٣٩٨ س ٩ .

«اول ما خلق الله نورى» ، ص ٣٩٨ س ١١ : ص ٤٠٢ س ٧ - ٨ : ص ٤٦٦ س ٢ :  
 «بضدها تتبين الاشياء» ، ص ٢٩٨ س ١٤ .

«بعثت لرفع العادات لارفع الصفات . بعثت لبيان الاحكام لأبيان العقيقة» ، ص  
 ٤٨ س ١٣ - ١٤ : ص ٤٤١ س ٧ - ٨ .

«ترك الاحتياط والعزم سوء الظن» ، ص ٤٥٦ س ١ .

«ونفرد حق بحكم» ، ص ٣٠٩ س ٣ .

«جف القلم بما هو كائن» ، ص ٣٤٩ س ١٢ .

«حسنات الابرار سبئات المقربين» ، ص ١٠٣ س ١١ : ص ٣٠٣ س ١٢ .  
 «خطوئان وقد وصلت» ، ص ٤٤٦ س ١ .

«الخير عادة والشر عادة والنفس معتادة» ، ص ١٧٠ س ٩ - ١٠ .

«السعيد من سعد في بطن امه والشقي من شقي في بطن امه» ، ص ٢٠٧ س ٢ - ٣ .

«الشريعة اقوالى والطريقة افعالى والحقيقة احوالى» ، ص ٣ س ١٠ - ١١ .

«المقل نور في القلب يعرف به بين الحق والباطل» ، ص ٤٤٤ س ١٧ - ١٨ .

«علماء امتهى كانياء بن اسرائيل» ، ص ٣٢١ س ٣ .

«العلماء ورثة الانبياء» ، ص ٣٢٠ س ٤ - ٥ : ص ٣٢١ س ٢ .

«دفت درب الكهف» ، ص ٢٣١ س ٢ .

«فرغ الرب من الخلق (والخلق) والرزق والاجل» ، ص ١٨٩ س ١٠ - ١١ : ص

١٩٢ س ١٠ - ١١ : ص ١٩٨ س ٥ - ٦ : ص ٣٩١ س ١١ .

- «اللقر فخرى» ، ص ٣٣٢ س ٩ .
- «كان الله ولم يكن معه شئ ثم كتب في الذكر كل شئ» ص ٦٢ س ٤ .
- «كذب المنجم ورب الكعبة» ، ص ١٩٨ س ١٢ - ١٣ .
- «كل شئ يرجع الى اصله» ، ص ١٦٤ س ١٥ : ص ٤٧٩ س ١٩ .
- «كل مولود يولد على فطراه فابوه يهودانه وبنصرانه وبمجسانه» ، ص ٦٠ س ٥ - ٤ .
- «كل ميسر لما خلق له» ، ص ٢١٤ س ١٩ .
- «كما تعيشون تموتون» ، ص ٣٥٧ س ١١ - ١٢ .
- «كنت له سمعاً وبصراً وبدأ ولساناً بيسمع وبيبصر وبيبطش وبيينطلق» ، ص ١٣٦ س ٧ - ٨ : ص ٢٨٥ س ٢٠ - ٢١ : ص ٣٥٠ س ٣ - ٤ .
- «الأصولة الا بحضور القلب» ، ص ٣٤١ س ١٤ .
- «وليس الخبر كالماينة» ، ص ٨٧ س ٢٠ .
- «ما عادمة النهاية» - «الرجوع الى البداية» ، ص ١٣٤ س ٢١ .
- «المخلصول على خطر عظيم» ، ص ٣٥٣ س ١٥ .
- «المكافأة في الطبيعة واجبة» ، ص ١٨٣ س ١ .
- «من أخلص الله أربعين صباحاً ظهرت بناءع الحكم من قلبه على لسانه» ، ص ٨٨ س ٤ - ٥ .
- «مته بدأ واليه يعود» ، ص ١٣٤ س ١٣ - ١٤ .
- «الناس على دين ملوكهم» ، ص ٤٧٣ س ٦ - ٧ .
- «الناس معدن كمادن الذهب والفضة» ، ص ٣٥٧ س ٢٠ - ٢١ .
- «الناس نائم فإذا ماتوا انتبهوا» ، ص ٢٧١ س ٨ - ٩ : ص ٤٢٦ س ٦ .
- «الولد سر ابيه» ، ص ٣٥٩ س ٣ .

**Telegram @eat\_book**

## فهرست کتاب کتاب الانسان الكامل

	مقدمه
۱	
۳	فصل اول . دریابان شریعت و طریقت و حقیقت
۴	فصل دوم ، دریابان انسان کامل
۸	فصل سوم . دریابان کامل آزاد
۱۰	فصل چهارم . دریابان صحبت
۱۲	فصل پنجم . دریابان سلوك
۱۵	رساله اول . دریابان معرفت انسان
۱۶	فصل اول . دریابان خلقت صورت انسان
۱۷	فصل دوم دریابان تربیت نطفه
۱۸	فصل سوم دریابان تربیت نطفه بنوعی دیگر
۱۹	فصل چهارم ، دریابان موالید
۱۹	فصل پنجم ، دریابان روح بناى
۲۰	فصل ششم . دریابان روح حیوانی
۲۱	فصل هفتم . دریابان حواس ده کانه پنج اندرونی و پنج بیرونی
۲۲	فصل هشتم . دریابان قوت محرک
۲۳	فصل نهم . دریابان روح انسانی
۲۴	فصل دهم . دریابان سلوك اهل هند
۲۷	فصل یازدهم . دریابان آنکه یک آدمی چند روح چیست
۲۷	فصل دوازدهم . دریابان ترقی روح انسانی
۳۱	فصل سیزدهم . دریابان آنکه یک آدمی چند روح دارد
۳۳	فصل چهاردهم . دریابان آنکه اجسام و ارواح و موالید چون پیدا آمدند و در بیان آنکه مزاج چیست و چون پیدا آمد
۳۴	فصل پانزدهم . دریابان نصیحت

**رسالة دوم . دربيان توحيد**

٣٧ فصل اول . دربيان واجب الوجود

٣٨ فصل دوم . دربيان اعتقاد اهل تقليد ، واين طايقه راعوام ميگويند

٣٩ فصل سوم . دربيان اعتقاد اهل استدلال ، واين طايقه را خاص می گويند

٤٠ فصل چهارم . دربيان اعتقاد اهل كشف واين طايقه را خاص الخاس می گويند

٤٤ فصل پنجم . دربيان يك طايقه ديگر از اهل وحدت

٤٩

**رسالة سوم . دربيان آفرینش ارواح و اجسام**

٥١ فصل اول . دربيان آنکه آدمی مرکب از روح و قالب است و در بيان سه طايقه آدمیان

٥٢ فصل دوم . دربيان آفرینش ارواح و اجسام

٥٥ فصل سوم ، دربيان روح و مراتب ارواح

٥٦ فصل چهارم . دربيان جسم و عالم اجسام و مراتب اجسام

٥٧ فصل پنجم ، دربيان آنکه ارواح هر يك جا كجا گرفتند

٦٠ فصل ششم . دربيان مقام معلوم

٦٢ فصل هفتم . دربيان تقدير خدای

٦٣ فصل هشتم . دربيان گذشن گذشن صراط

٦٤ فصل نهم . دربيان آنکه هر چيز که در دنيا و آخرت است در آدمی است

**رسالة چهارم ، دربيان مبداء و معاد بر قایون اهل حکمت**

٦٩ فصل اول . دربيان مبداء

٧٠ فصل دوم . دربيان عقول و نفوس عالم سفلی

٧٤ فصل سوم . دربيان معاد

٧٦ فصل چهارم . در بيان حال نفوس انسانی بعد از مفارقت قالب

٧٨ فصل پنجم . دربيان نصیحت

٨٠ فصل هفتم . دربيان سلوك

٨٣ فصل اول ، دربيان آنکه سلوك چيست

٨٤ فصل دوم . در بيان آنکه بيت سالك در سلوك چيست

٨٦ فصل سوم . در بيان آنکه سالك را علم و معرفت بطريق عکس چون حاصل می شود

٨٨ فصل چهارم . در بيان آنکه آدمیان سه طایفه اند

٩٠ فصل پنجم . در بيان راه بمقصد

٩٢ فصل ششم . در بيان درجه عوام

٩٤ فصل هفتم . در بيان شرایط سلوك

٩٥

فهرست کتاب

۵۹۰

- |     |   |
|-----|---|
| ۹۰  | فصل هشتم . در بیان ارکان سلوک   |
| ۹۷  | فصل نهم . در بیان حجاب و مقام   |
| ۹۹  | فصل دهم . در بیان تربیت   |
| ۱۰۱ | <b>رساله ششم . آداب الخلوة</b>  |
| ۱۰۲ | فصل اول . در بیان طاعت و معمصیت   |
| ۱۰۴ | فصل دوم . در بیان شرایط چله   |
| ۱۰۶ | فصل سوم . در بیان آداب ذکر گفتن   |
| ۱۰۷ | فصل چهارم . در بیان عزوج اهل تصوف   |
| ۱۱۱ | <b>رساله هفتم . در بیان عشق</b>   |
| ۱۱۲ | فصل اول . در بیان میل واردات و محبت و عشق                                 |
| ۱۱۵ | فصل دوم . در بیان مراتب عشق مجازی   |
| ۱۱۹ | <b>رساله هشتم . در بیان آداب اهل تصوف</b>                                 |
| ۱۲۰ | فصل اول . در بیان آداب اهل تصوف   |
| ۱۲۲ | فصل دوم . در بیان فواید سفر   |
| ۱۲۳ | فصل سوم . در بیان آداب خلقانه   |
| ۱۲۵ | فصل چهارم . در بیان ماجرا گفتن است  |
| ۱۲۶ | فصل پنجم . در بیان سماع کردن است  |
| ۱۲۷ | فصل ششم . در بیان طعام خوردن است  |
| ۱۲۸ | فصل هفتم . در بیان ریاضات و مجاہدات                                       |
| ۱۲۹ | فصل هشتم . در بیان صحبت   |
| ۱۳۱ | <b>رساله نهم . در بیان بلوغ و حریت</b>                                    |
| ۱۳۲ | فصل اول . در بیان معنی بلوغ و حریت  |
| ۱۳۵ | فصل دوم . در بیان بلوغ و حریت آدمی  |
| ۱۳۹ | فصل سوم . خاتمه این رساله   |
| ۱۴۱ | <b>رساله دهم . در بیان آن که عالم صغير نسخه و نمودار از عالم كبير است</b> |
| ۱۴۲ | فصل اول . در بیان عالم كبير و عالم صغير                                   |
| ۱۴۴ | فصل دوم . در بیان افعال خدا و در بیان افعال خلیفة خدا                     |
| ۱۴۷ | فصل سوم . در بیان ملائكة عالم صغير  |
| ۱۴۹ | فصل چهارم . در بیان آدم حوا   |
| ۱۵۱ | فصل پنجم . در بیان نمودار جنت و دوزخ                                      |

## كتاب الاسان الكامل

٥٩٦

- رسالة يازدهم** . در بیان عالم ملک وملکوت وجبروت  
١٥٥ فصل اول . در بیان عالم  
١٥٦ فصل دوم . در بیان ملک وملکوت وجبروت بطریق تفصیل  
١٥٧ فصل سوم . در بیان عروج  
١٥٨ فصل چهارم . در بیان نصیحت  
١٥٩ **رسالة دوازدهم** . در بیان عالم ملک وملکوت وجبروت . رساله دوم  
١٦٠ فصل اول . در بیان عالم جبروت وصفات ماهیت  
١٦١ فصل دوم . در بیان وجود عدم ودر بیان عشق  
١٦٢ فصل سوم . در بیان نصیحت  
١٦٣ **رسالة سیزدهم** . در بیان عالم ملک وملکوت وجبروت . رساله سوم  
١٦٤ فصل اول . در بیان وحدت  
١٦٥ فصل دوم . در بیان لیله القدر ویوم القيمة  
١٦٦ فصل سوم . در بیان نصیحت  
١٦٧ **رسالة چهاردهم** . در بیان لوح وقلم ودوات  
١٦٨ فصل اول . در بیان دوات  
١٦٩ فصل دوم . در بیان قلم ولوح عالم کبیر  
١٧٠ فصل سوم . در بیان انسان کامل  
١٧١ فصل چهارم . در بیان دوات وقلم ولوح عالم صغير  
١٧٢ فصل پنجم . در بیان نصیحت  
١٧٣ **رسالة پانزدهم** . در بیان لوح محفوظ ودر بیان جبر واختیار ودر بیان حکم  
١٧٤ وقضا وقدر  
١٧٥ فصل اول . در بیان لوح محفوظ  
١٧٦ فصل دوم . در بیان افلاک وانجم  
١٧٧ فصل سوم . در بیان کار حرکات افلاک وانجم  
١٧٨ فصل چهارم . در بیان سؤال دیگر  
١٧٩ فصل پنجم . در بیان حکم وقضا وقدر  
١٨٠ فصل ششم . در بیان نصیحت  
١٨١ **رسالة شانزدهم** . در بیان لوح محفوظ عالم صغير  
١٨٢ فصل اول . در بیان آن که در بعضی چیزها آدمی مجبور است  
١٨٣ فصل دوم . در بیان ازمنه اربعه

فهرست کتاب

۰۹۷

- |     |   |
|-----|---|
| ۲۱۰ | فصل سوم . در بیان آن که در کردن افعال آدمی مختار است    |
| ۲۱۳ | فصل چهارم . در بیان استعداد وسیع                        |
| ۲۱۶ | فصل پنجم . در بیان نصیحت                                |
| ۲۱۹ | <b>رساله هقدهم</b> . در بیان احادیث اوایل               |
| ۲۲۰ | فصل اول . در بیان عقل و قلم او                          |
| ۲۲۴ | فصل دوم . در بیان آن که عقل مظاهر صفات و افعال خدای است |
| ۲۲۵ | فصل سوم . در بیان اسمی مختلفه عقل اول                   |
| ۲۲۶ | فصل چهارم . در بیان ملک و شیطان                         |
| ۲۲۷ | فصل پنجم . در بیان ملائکه                               |
| ۲۲۸ | فصل ششم . در بیان نصیحت                                 |
| ۲۳۳ | <b>رساله هژدهم</b> . در بیان وحی والهام و خواب راست     |
| ۲۴۴ | فصل اول . در بیان روح انسانی                            |
| ۲۴۵ | فصل دوم . در بیان ملائکه سماوی                          |
| ۲۴۷ | فصل سوم . در بیان دل انسان کامل                         |
| ۲۴۹ | فصل چهارم . در بیان سخن اهل شریعت                       |
| ۲۴۹ | فصل پنجم . در بیان سخن اهل حکمت                         |
| ۲۴۱ | فصل ششم . در بیان دانستن غیب                            |
| ۲۴۲ | فصل هفتم . در بیان خواب و بیداری و در بیان خواب دیدن    |
| ۲۴۶ | فصل هشتم . در بیان نصیحت                                |
| ۲۴۷ | <b>رساله نوزدهم</b> . در بیان سخن اهل وحدت              |
| ۲۴۹ | فصل اول . در بیان ظاهر و باطن وجود                      |
| ۲۵۲ | فصل دوم . در بیان مرتبه ذات و مرتبه وجه                 |
| ۲۵۳ | فصل سوم . در بیان مظاهر صفات                            |
| ۲۵۷ | فصل چهارم . در بیان تناسب                               |
| ۲۵۸ | فصل پنجم . در بیان نصیحت                                |
| ۲۶۱ | <b>رساله یستم</b> . سخن اهل وحدت در بیان عالم           |
| ۲۶۲ | فصل اول . در بیان آنکه عقل و علم مخصوص آدمی باشد        |
| ۲۶۴ | فصل دوم در بیان مزاج و تسویه                            |
| ۲۶۸ | فصل سوم . در بیان آنکه وجود از خود است                  |
| ۲۶۸ | فصل چهارم . در خاتمه بیست رساله                         |

٢٧٠	فصل پنجم . دریان بصیرت
٢٧٥	<b>رسالهٔ یست ویکم</b> . دریان ذات و نفس و وجه و دریان صفت و اسم و فعل
٢٧٦	فصل اول . دریان ذات و وجه
٢٧٩	فصل دوم . دریان ذات و وجه و نفس
٢٨٠	فصل سوم . دریان اسم و صفت
٢٨١	فصل چهارم . دریان وجود بیط
٢٨٥	فصل پنجم . دریان مشکة
٢٨٦	فصل ششم . دریان نور
٢٨٧	فصل هفتم . دریان رسیدن باین نور
٢٨٨	فصل هشتم . دریان آنکه بیکس از ذات این نور خبر ندارد
٢٩٠	فصل نهم . دریان بصیرت
٢٩٣	<b>رسالهٔ یست و دوم</b> . دریان بهشت و دوزخ
٢٩٥	فصل اول . دریان بهشت و دوزخ حالی و دریان آدم و حوای حالی
٢٩٥	فصل دوم . دریان درهای دوزخ و درهای بهشت
٢٩٦	فصل سوم . دریان مرائب دوزخ و بهشت
٢٩٩	فصل چهارم . دریان آدم و حوا
٣٠٢	فصل پنجم . دریان درخت
٣٠٦	فصل ششم . دریان بهشت نهم که بعضی خبر میدهند و مازین خبر نداریم

## رسائل اضافی که در بعضی از نسخ کتاب منازل السایرین پیدا می شود

- (۱) رساله . دریان ولایت و بیوت و ملک و وحی والهام و خواب راست
- ۳۱۳ فصل اول . دریان مقدمات
- ۳۱۴ فصل دوم . دریان احتیاج آدمیان بنی
- ۳۱۵ فصل سوم . دریان آنکه بیوت دور روی دارد
- ۳۱۶ فصل چهارم . دریان طبقات اولیا
- ۳۱۷ فصل پنجم . دریان چگونگی اولیا
- ۳۱۸ فصل ششم . سخرشیع سعد الدین دریان اولیا
- ۳۲۰ فصل هفتم . دریان آنکه شدن است
- ۳۲۲ فصل هشتم . دریان ملک و وحی والهام و خواب راست
- ۳۲۳ فصل نهم . دریان نصیحت
- ۳۲۵ فصل (۲) رساله . دریان فقر و زهد و توکل و محبت خدای
- ۳۲۷ فصل اول . دریان فقر و مرائب فقر
- ۳۲۸ فصل دوم . دریان رهد و مرائب زیاد
- ۳۳۰ فصل سوم . دریان توکل
- ۳۳۹ فصل چهارم . دریان محبت خدا
- (۳) رساله . دریان مبداء اول و دریان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
- ۳۴۳ (تغیریز منفصل رساله یازدهم)
- ۳۴۵ فصل اول . دریان مبداء اول و دریان عالم
- ۳۴۶ فصل دوم . دریان وجود و عدم و ممکنات
- ۳۴۷ فصل سوم . دریان اسماء عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
- ۳۴۸ فصل چهارم . دریان جوهر اول و دریان پیدا آمدن مفردات و مرکبات
- ۳۵۰ فصل پنجم . دریان کارگنان خدای
- ۳۵۲ فصل ششم . دریان عالم علوی و عالم سفلی

كتاب الانسان الكامل

- فصل هفتم . دربيان خزاين خدای  
۳۵۳
- فصل هشتم . دربيان عالم صغير  
۳۵۵
- فصل نهم . دربيان نزول وعروج ودربيان سيدن بكمال  
۳۵۹
- فصل دهم . دربيان گشن خليفه خدای  
۳۶۱
- (۴) رساله دوم . دربيان مبداء اول ودربيان عالم جبروت وعالم ملکوت  
وعلم ملك (تقرير مختلف رساله دوازدهم)  
۳۶۳
- فصل اول . دربيان ماهیات  
۳۶۵
- فصل دوم . دربيان استعداد ماهیات  
۳۶۷
- فصل سوم . دربيان اقسام موجود واقسام معلوم  
۳۶۸
- فصل چهارم . دربيان صفات خدای تعالی  
۳۶۹
- (۵) رساله سوم . دربيان مبداء اول ودربيان عالم جبروت وعلم ملکوت وعلم  
ملک (تقرير مفصل رساله سیزدهم)  
۳۷۳
- فصل اول . دربيان آنکه ملک نمودار ملکوت است وملکوت نمودار جبروت  
۳۷۵
- فصل دوم دربيان روابط این عالمها با یکدیگر  
۲۷۶
- فصل سوم . دربيان خالکوآب و هواؤ آتش  
۳۷۷
- فصل چهارم . دربيان روح وجسم آدمی  
۳۸۰
- فصل پنجم . در بيان آنکه خدا بذات با همه چيز است  
۳۸۱
- فصل ششم . دربيان نصيحت  
۳۸۷
- (۶) رساله . دربيان لوح محفوظ وكتاب خدای ودوات وقلم (تقرير مختلف  
رساله چهاردهم)  
۳۸۹
- فصل اول . دربيان عالم جبروت  
۳۹۰
- فصل دوم . دربيان مفردات ومر کبات  
۳۹۲
- فصل سوم . دربيان نطفه آدمی  
۳۹۳
- فصل چهارم . دربيان اعصاب آدمی  
۳۹۴
- (۷) رساله . دربيان احاديث اوایل (تقرير مختلف رساله هفدهم)  
۳۹۷
- فصل اول . دربيان جوهر اول  
۳۹۸
- فصل دوم . دربيان عقل آدمی  
۴۰۰
- فصل سوم . دربيان ملك وشيطان وابليس  
۴۰۳
- (۸) رساله . دربيان سخن اهل تناصح  
۴۰۷
- فصل اول . دربيان صراط  
۴۰۸

فهرست کتاب

۶۰۱

۴۱۰	فصل دوم . در بیان هروج
۴۱۳	فصل سوم : در بیان قیامت
۴۱۵	فصل چهارم . در بیان ادوار
۴۱۷	فصل پنجم . در بیان نسخ و مسخ
۴۲۱	(۹) رساله . در بیان وجود حقیقی و وجود خیالی
۴۲۲	فصل اول . در بیان آن که وجود دو قسم است
۴۲۳	فصل دوم . در بیان نمایش
۴۲۴	فصل سوم . در بیان رسیدن به حقیقت
۴۲۵	فصل پنجم . در بیان بصیرت
۴۲۹	(۱۰) سخن اهل وحدت در بیان عالم (تفیری مختصر رساله بیستم)
۴۳۰	فصل اول . در بیان آن که تمام موجودات یک درخت است
۴۳۳	فصل دوم . در بیان حسن و حرکت ارادی و اختیار
۴۳۵	(۱۱) رساله در بیان سخن اهل معرفت
۴۴۳	مقدمه اول سخنه ۸۹۹ کتابخانه نور عثمانی
۴۴۴	فصل اول . در بیان روئده و در بیان مقصود
۴۴۵	فصل دوم . در بیان منازل روندگان
۴۴۹	خاتمه کتاب منازل الساپرین
۴۵۰	فصل اول . در بیان سالکی که به مقام وحدت رسید
۴۵۳	فصل دوم . در بیان دوستی سوری و پیشوائی
۴۵۵	فصل سوم . در بیان بصیرت
۴۵۷	تعلیقات . زیادات نسخ
۴۵۸	رساله اول
۴۶۲	رساله دوم
۴۶۳	رساله سوم
۴۶۴	رساله چهارم
۴۶۶	رساله هفتم
۴۶۷	رساله دوازدهم
۴۷۴	رساله شانزدهم
۴۷۷	رساله هزاردهم
۴۷۸	رساله نوزدهم

٤٨٠	رسالة بيت وبيكم
٤٨٢	رسالة بيت ودوم
٤٨٤	رسائل اضافي
٤٨٧	حواشى ونسخه بدلها
٥٠٠	فهرست عام
٥٨٧	فهرست آيات
٥٨٩	فهرست احاديث واخبار واقوال عربى عرفاء
٥٩٣	فهرست كتاب
٦٠٣	جدول خطأ وصواب وأضافات

# جدول خطأ وصواب وأضافات

صفحه سطر	خطا	صواب
۲	۱۲	
۶	شهوت	شهرت
۶	شهوت	شهرت
۱۰	وآفات بسیار هم می‌بینم	۱۲
۱۲	عارت	عادت
۱۶	ایشان	ایشان را
۲۸	حال	مال
۳۰	آری اورا	ارواح را
۳۲	صراط	صراط خود
۳۲	سخت	سخت است
۴۰	برخواست	برخاست
۴۶	بیکبار	بیکبار
۵۵	در وی	دروی
۶۱	مرکب	مرکب
۶۲	الهم	اللهم
۷۲	القيامت	القيامة
۷۴	واجب الصور	واهب الصور
۷۷	پیغام کذار	پیغام کذار
۷۸	یابند	یابند
۷۹	اصل	اهل
۸۰	حفیف	خفیف
۹۰	لدنی	لدنی

## جدول خطا وصواب واضافات

صفحة	سطر	خطا	صواب
٩٢	١١	خانگاه	خانقه
٩٣	١٢	كتاب	كتاب
١٠٢	١٦	أهل	أهل تسوف
١٠٥	١	کم کفن	کم خفن
١١٠	٥	من فهمند	من نهند
١١٤	٥	بمهان	بمهان
١١٤	١٦-١٧	عنق آمد ... همه اوست	ركك : رباعيات مولانا جلال الدين
١١٥	١٩	دریش	درویش
١١٦	١٨	عاشق	عاشق بیش
١١٧	٤	آن که	آن که آن که
١١٨	١١	حفیف	خفیف
١٢١	١٣	رکت	رکت
١٢٢	٧	ما جد	ماجد
١٣٥	١٥	رسید	رسد
١٣٦	١٩	وزرت	وزرت
١٣٧	١١	کمی	می
١٤٤	٦	ستار گان	سیار گان
١٤٥	١٤	دست افزار	دست افزاد
١٤٥	١٩	دست افزار	دست افزاد
١٥٠	٤٦٣	شريف ونيك	خوانده و نزديك (مثل ٧)
١٦١	٥	جز	جزء
١٦٣	٣	آمدندا و مفردات	آمدندا ، و مفردات

## جدول خطأ وصواب وأضافات

صواب	خطأ	صفحة	مطر
سوم	چهارم	۱	۱۷۰
چهارم	پنجم	۴	۱۷۱
اجل	اجل	۶	۱۹۸
۶	۹	۹	۱۹۹
حکم و	حکم	۱۹	۲۰۲
حکم و	حکم	۱۸	۲۰۲
از عالم ممکن نیست	از عالم ممکن	۱۰	۲۰۳
ضل	ظل	۷	۲۲۱
نور عام	نور علم	۱۲	۲۲۱
ویا	ویا	۷	۲۴۴
باطن بظاهر	ظاهر بیاطن	۱۶	۲۴۹
باسمی مسمی	بااسمی موصوف	۶	۲۵۸
کسی	کس	۱۰	۲۸۶
بود	بوده	۹	۲۸۸
سیرت	میراث	۱۲	۲۹۰
بود	بوده	۱۲	۲۹۶
هرچه	هرچه هرچه	۱۰	۳۰۰
جواهر	جوهر (۲ دفعه)	۱۷	۳۰۲
خدای راست	خدای راست	۱۸	۳۰۰
طمرین ... لا بره	ظهورین ... لا بته	۲۰	۳۰۶
برکة	برکة	۱۰	۳۱۹
الله	الا	۴	۳۳۴
این را فقیر	این فقیردا	۸	۳۳۰
اللهم	الهم	۱۱	۳۳۲

## جدول خطأ وصواب وأضافات

٦٠٦

صفحة	سطر	خطأ	صواب
٣٣٤	٥-٤	دانستم دانستم	دانستم
٣٣٨	٢١	ذالجد ذالجد	ذا الجد
٣٣٩	١	ملك ملك	منك
٣٣٩	١٢	فوضت فوضت	افوض
٣٤٦	٣	رسول رسول	- رسول
٣٤٦	٥	سد سد	سفيد
٣٤٨	٧	بربكم بربكم	بربكم ،
٣٤٩	١٧	يسطرون به والقلم وما يسطرون دن دن	ـ دن والقلم وما يسطرون ، دن :
٣٥٠	٧	افلاك وانجم افلاك وانجم	عناسر وطبع
٣٥٠	٧	الجمن الجمن	انجم
٣٥٠	١٧	يعصون يعصون	يعصون
٣٥٠	١٣	ششم ششم	هشتم
٣٥٩	١	نيك نيك	+ واحلائق نيك
٣٦٥	٥	موضوع موضوع	موضوع
٣٦٥	١٤	كماهي (٢ X) كماهي (٢ X)	كماهي
٣٦٧	١٣	درويش درويش	+ می افتنند
٣٦٩	٥	بدنات بذنات	بالذات
٣٧٠	١٥	شوند . عروج شوند . عروج	شوند ، عروج
٣٧٠	١٦	وذنات وذنات	ذات
٣٧٤	١٠	همه دارد همه دارد	همه دارد ، همه دارد ؟
٣٧٥	١٦	الجمعه الجمعه	ال الجمعة
٣٧٥	١٦	البحث (٢ X) البحث (٢ X)	البعث
٣٨٠	١٢	نعمانيم ؟ نعمانيم ؟	نعمانيم :

## جدول خطأ وصواب واضافات

صواب	خطأ	صفحة	سطر
قرآن	قران	۱	۳۸۳
رک : رباعیات مولانا جلال الدین	ای در طلب ... کدائی مردہ	۱۸-۱۹	۳۸۴
چاپ اصفهان شماره ۱۶۱۹			
«والقلم»	و قلم	۱۳	۳۹۱
دوما	و دما	۱۴	۳۹۱
مددآ	مدادآ	۲۱	۳۹۲
آن یک	این یک	۱۴	۳۹۹
ملک مقرب	ملک ، مقرب	۸	۴۰۰
صغریں عقل آدمی	صغریں عقل اول	۱۵	۴۰۰
شیطانی	شیطان	۱۸	۴۰۴
+ ابلیس	بدان که	۵	۴۰۵
حاکم	حکام	۶	۴۰۵
دست افزار	دست افزار	۱۳	۴۱۰
وادر منزل	واز منزل	۴	۴۲۲
بحقیقت	بحقیقت	۲۱	۴۲۴
تقریر	تحریر	۳	۴۲۹
دارد	دارند (۲ X)	۱۷	۴۳۲
و افلاک	و افلاک	۷	۴۳۳
اعتراض	اعتراض	۱۶	۴۳۶
بمقصد	بمقصود	۱	۴۳۷
و دلبلهای	دوستیهای	۲۱	۴۳۷
X نادانی	دانائی	۱	۴۳۸
معدہ	مادہ	۴	۴۵۸
عقول	عقود	۲۰	۴۶۰

## جدول خطأ وضوابط وأضافات

٦٠٨

صواب	خطأ	صفحة	سطر
	٠	١٢	٤٦٧
و خود می زایند	و خود ، می زایند	١٤	٤٧٠
+ دارند	رسند	١٦	٤٧٠
مظہر	مظاہر	٣	٤٧٣
مستحق	مسحق	١٤	٤٧٦
افزوده شود : ٨ سورۃ (البقرة)	(حاشیة ص ٧٤)	٢٦	٥٠١
آية ١٩٢			
om	OM (حاشیة ص ٨٨)	١١	٥٠٠
آية ٥٢	٥٠ آية	١	٥١٧
ص ١١ ، ١٨٢	ص ١ ، ١٨٢	٣	٥١٩
لف	نق	-	٥٨٤

ص ٥٩٠ بعد از «اول ما خلق الله نوری» افزوده شود : «اولیائی نعت قبائی لا یعرفهم  
غیری» ، ص ٣١٩ س ١٢-١١ ، ص ٤١٤ س ١٣

**Telegram @eat\_book**

**BIBLIOTHEQUE IRANIENNE**

Dir. Henry CORBIN

( 1905 - 1978 )

Publiée par  
L'INSTITUT FRANCAIS DE RECHERCHE EN IRAN  
BP. 15 815 3495 Téhéran, Iran  
Université de Paris III, 13 rue de Santeuil Paris 5<sup>e</sup>

Diffuseur exclusif hors d'Iran:  
**LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT, J.MAISONNEUVE**  
11, rue Saint Sulpice 75005 Paris.

**VOL. 11.**

La première édition de cet ouvrage, parue en 1962  
a été publiée par  
- le Département d'Iranologie de l'Institut Franco-Iranien  
et  
- l'Institut d'Etudes Iraniennes de l'Université de Paris.

Rééditions anastatiques:  
2e éd.: TAHURI, 1983.  
3e éd.: TAHURI, 1993.  
- Tous droits réservés -  
Institut Français  
de Recherche en Iran

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. H. CORBIN

**11**

**AZIZODDIN NASAFI**

( VII / XIII siecle )

**LE LIVRE DE  
L'HOMME PARFAIT**

**(Kitâb al-Insân al-Kâmil)**

Recueil de traités de soufisme en persan

Publiés avec une introduction

par

Marijan MOLÉ

**PARIS**

Institut Français  
de Recherche en Iran  
Téhéran - B.P.15815/3495

**TEHERAN**

EDITIONS TAHURI  
Téhéran - Avenue Enqelab

**1993**

**Telegram @eat\_book**

# **LE LIVRE DE L'HOMME PARFAIT**